

۷۵

دانشنامه

۷. ۳

دور سیوم ش جهان نام
مصطفی منشی محمد وارش علی
بخلا منشی علی محمد حسین افغان طباطبائی
جو تینوری مصنف تاریخ شیر المشاخرین

دور سیوم شاهجهان نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست دور سیوم شاهجهان نامه مؤلفه محمد و ابرت من ابتدای جادای الاخری سده
مطابق ششدهجری النبوی لغایت جادای الاولی سده مطابق ششدهجری

سبب الیق	محدث و نعت
	سال اول
شرف حضرت نیرالشاہ شجاع و تعلیم کثیر محمد و شریف	رخصت بادشاہ از او و او بخش با شجاع اراده فائده
مراجعت از کابل بلاهور	صدارت کل اندید و اید الله و لد سید احمد قادی و پناه آوردن و اظهار اطاعت نزد محمد خان مجید او زنگ زب که در رخ بودند
بجای منصب و جاگیر خلیل الله خان و سرورانی و در مل خطاب راجگی و فوت راجه حیرام و سرورانی و سرنگه پیر او خطاب راجگی و اعلان شاه بلند اقبال و مویزنده کنار ملک به استقبال	کذا شدن شاه شجاع و کابل تا رسیدن محمد او ملک رهند و کوه و شکار مرید در کوه باغ و فاد بلارت سفید خان کراچی و مرید و دوات کشته رزم بر و سر و سرور و موبداری چهار بار و معانی که بر فرود و سرور او ملک

۹
وصول به پور و کوچ باکر آباد و سرافرازی قباد
مخاطب خانی و بعضی رسیدن نوبت اسلام قباد
چهارم در دکن و عنایات بوا ماندن های او

۱۰
حرف چهارم در رویه بر مهم بلخ و بدخشان و قند
سواهی جاکر لوسان و منصب داران جاکر دار

۱۱
تشریف منزل بادشاهزاده بلند اقبال برای
عیادت ممتاز شکوه پیرایشان و رحلت او

۱۲
ملازمت امرای همراهی محمد اوزنگ نرب که از
کابل رسیده و ملازمت شاه شجاع با سلطان بن الدین محمد پیش

۱۳
ارسال ملک رویه بحرین و ترغیب در خدمت
شاه شجاع نوبت تانی ایالت تجال

۱۴
سرافرازی جلالت برادر بهادر خان مخاطب بلخ
و صدور ریلغ و رباب روانه شدن ملتان محمد
اوزنگ نرب که کنار دریای بهت توقف بود و
حضرت اکر آباد و شجاعان آباد و گذارش نمای حصار

۱۵
تعیین قلعه شجاعان آباد و کمیت آن و طرح
و تفصیل اماکن بقید کز مر و خج شمس که رویه
کنار محمود و تفصیل خج اماکن علوه علوه و حصار

۱۶
صدور فرمان محافظت دکن و شاهرخ خان باطل
مالوه تار رسیدن صوبدار و تهمذ احوال بلخ و بدخشان
و مرمت فرمودن چین و و ملک به بندر محمد خان
روانه شدن محمد اوزنگ نرب از بلخ کابل
و ترتیب انواج و ترو و ات بهادر خان و رجب

۱۷
سیر عمارات نیم تار قلعه دار الفل و وصول
باکر آباد و جشن ششمین وزن

۱۸
بیان کشف حضرت که تهمذ خان حکیم مادی و قیل و حیل
اراده و عنایت فرمودند و ارسال تندیس
مرصع بقیمت دو ملک شهاب هزار رویه به بندر منوره

۱۹
جشن نوروز و صوبداری کشمیر و خطاب خانی
بحین بیک خویش علی مردان خان

۲۰
بیان ساعت سبائی قلعه شجاعان
آباد و آورو و نهر

۲۱
وصول بهادر خان و شجاعان آباد و آورو و ریش
در برده و سایا بهادر و شامیانها

انعام و خلع سبلاطین و امرا و اضافت مکرمتان خانسان بجزیره عمارات و بخشش هزار خلعت	برپا نمودن بارگاه محل زیارت مشهور بدینادول و فرج تباری آن و داخل شدن در قلعه شاهجهان آباد
فرستادن فرح بخش امیر الامرای مومنان خان به کابل بعد رسیدن عرضد است	سرافزاری محسن و دینشور حاجی خطاب خانی و انعام شورا و سلسله تازیان را بجهل مصر میرحی کاتب که کشنده جهان آباد از شاه جهان آباد و انعام سفیان و شکران و حبش قری و زن و سرافزاری خان و ولد باقر خان خدمت تدرک و خطاب خانی
نظامت ماهو شبای تیرخان و نظم دکن بر بخش باتا تینی شانوارخان و نظم او و یه شبای شمع و نیابت نیک بیک بر روی ملازمین و نظم صورت	ملازمت در کشمیر رسیده بودند و نظم کرات بدار اشکوه و نظم و خطاب بیاتی بیک کوکوشان که بعد از آن کوچ شکار سفید و نظم ملتان به بهادر خان و نظم و وصول عرضداشت خواصان سستی و پرومان قلعه و قدار و ثبت متعین کوچ و الی ایران از صفایان خوت رشید خان انصاری و سرافزاری اسب بک خانی و کوچ از شاهجهان آباد به سور و عنایات و هزار بلایعید الطمید مولف دو دور این کتاب و وصول عرضداشت قلعه و از زمین و اور
وصول به پور و ملازمت سفیرند محمدجانی	ملازمت ایلمی کاشنفر و اضافت محمد اورنگ زب و سعد الدخان و سرافزاری متعهد خان خطاب تاسم خانی و مهد فروز خطاب بیانی و غوث اعظمی
فرستادن انجوع بقصد تار بسیر کردگی یا دشمنان محمد اورنگ زب بهادر و سعد الدخان	

حضرت علی بن موسی خنصر فراری اختیار و دلاصفهان بختیاری نزد خان و کوچ از آن بهر لکابل نوبت چهارم و نوروز	بر آمدن قلعہ قندار از تصرف اولیائی دولت بسبب عروبی قلعہ دار نابلکار
و حواله نراج قاهره بطاير قندار	مخامره قندار
جشن قمری وزن و ملازمت شایسته خان کازمانه رسیده و اضافه خواجہ علی انو تاب	موت عاتقمان و رسیدن سفیر و الی ایران شکام معاودت از قندار فرستاده بود و ملازمت و نامه کتبی و عنایت به هزار روپیه با و ملازمت امیرالامرا علی و انشان که کابل بود و وصول لکابل
ملازمت و و الی علی و یک فر فریارت نزد حضرت مکلفی و بخش ده هزار روپیه بجهت امکان و تراف بود بمزل علی و انشان و سرافزاری می غفر و دلاصفهان خطاب خان و احوال سعادتی بر افراوده عبد الغفران	رسیدن سرکاری مفید این ملک که در محمد خان فرستاده بود
سال سیوم	
فرستادن عبد الرحمن نزد محمد خان معه و یک فرندان خان مذکور با مشران تنخواه یک لک روپیه از حشرانه کابل	عنایت سی هزار روپیه از سرکار و الی موت هزار روپیه از سرکار با و شش هزاره ملذذ اقبال عبد الرحمن نیز نزد محمد خان سواد وقت حضرت و معده هزار روپیه و یک به نزد محمد خان سواد صبر از سابق و سرافزاری شش خطاب بو حمان
سرافزاری خواجہ امید اصفهانی بظارت و خطاب ماطر خان و فرستادن نندانه بنین و یازده لک روپیه نزد سید الدخان و قندار و حضرت سلطان بن محمد و رعایت از انعامات حضرت سید لک روپیه و ملازمت	رخصت سفر و الی ایران و تحقیق جعفر برود ارک لکابل که بعبودت و ولک روپیه در سند بستم جلوس با انجام رسیده و بنا و حصار دولت هر کابل

تیا و قلمه جار یلار ان و نهضت از کابل بلایور و صود یرینغ طلب محمد اوزنگرب و سعد الدین خان از قندهار	رحصت علیمر و انخان لکابل و کنارش بقیه احوال افواج قاهره در اشتهاد محاصره قلعه بقندهار
احوال ترددات یلغیان و زکرب و زرمیداور	لعین شدن رستمخان و غیره با بهشت نزار سوار که یلغیان از انجا متفرق ساخته بفرج و دیار بسالت
زرد نمودن رستم خان و قلع جان با سکای سپاه ایران و ظفر یافتن بر آنها	وصول یرینغ طلب محمد اوزنگرب و سعد الدین خان از قندهار و روانه شدن آنها از انجا و انصاف محمد اوزنگرب و سعد الدین خان و سر فراری رستمخان و طلب آنها و جود و نظامت کابل
نظم چهار صوبه و کنش ابیه خان و عاونه شاه نواز خان	وصول بلایور و ملازمست سعد الدین خان که از کابل و رشت روز رسیده و سر فراری سید محمود و ولد خاندوران بکتاب نصر نمان و شیع الله در سلطان و علاء الملک فاضلی و ملازمست علی سمنان علی و ولد محمد خان و ملازمست محمد اوزنگرب با و کرام او انصاف رستمخان
رازی حدین علی بکتاب حانی و فوت مکر سمنان تاظم و ابرار خلاصه و تمام قلعه مبارک و نهضت جعفر خان از لاهور و سر فراری بر و نهضت میر شکر علی خلیل الدین خان و بجای جوم سادات در رسیدن غیر نذر محمد خان و نظم صوبه به ضمیمه ملتان محمد اوزنگرب	رحصت علیمر و انخان لکابل و کنارش بقیه احوال افواج قاهره در اشتهاد محاصره قلعه بقندهار
رحصت نادر شاهزاده محمد مراد و بخش لکابل و ملازمست با و شاهرزاده ملقبه اقبال که از لاهور آمده	رحصت علیمر و انخان لکابل و کنارش بقیه احوال افواج قاهره در اشتهاد محاصره قلعه بقندهار
غنائیت نزار خلعت با و امر تر و ویم و خطاب غنائیمان لغنائیت الله نذر خواج و ابو و خطاب رای میکلند و خطاب رای بر کن و سعد الدین	رحصت علیمر و انخان لکابل و کنارش بقیه احوال افواج قاهره در اشتهاد محاصره قلعه بقندهار

سال چهارم

تسکین نذر محمد خان

فرستادن خواجہ قاسم پیر خواجہ جلال محمد و سفارت نزد نذر محمد خان با صد هزار روپہ نقد و خمس و صد هزار روپہ و نقد جس کہ نقد از پنج بلج عاید بر کار شد بود و دہ ہزار روپہ بعد الرحمن و نقل نامہ	رسیدن سفیر نذر محمد خان و تسکین و تسکین نذر محمد خان
رحمت سفیر نذر محمد خان و اسال مبلغ خطیر بار بابت استحقاق حرمین شریفین	موتی و ادوان علما بسبب ضعف کبر سر حضرت با اظهار دوزخ و تصنیف بدل سی ہزار روپہ نقد و رمضان و تقرر افطاری ہر دم چکی و تسکین و ادوان ساز در مسجد اکبر آبادی واقعہ دارالعلوم کہ پنج ملک و پنجاہ ہزار روپہ تیار نموده و شرح عمارت مسجد مذکور و مسجد اکبر آبادی محل و مقبرہ کی محل و انعام ہمار مدد ہر برقر خان کائنات کہ ابراہیم عارف خان و برادر خود از نجفی باو داده بود
خصوصیات بازار و اطراف ملوک شاہجہان آباد و شرح عمارت چاندنی چوک و سرا و باغ صاحب آباد و حمام و مسجد نقیوری اضافہ و میر سلیمان شکوہ و سپہر شکوہ و فتح ملوک جیل و انعام مست ملک و امیر پرتہ بہانی بسید مرقہ خان متوطن و جاگیر دار پرتہ مذکور کہ سبکی در نزدیکی مقبوت است رسید و پنجاہ ہزار روپہ مذکور و جاگیر نرمانی او و شرح باغ اعراب آباد مشہور بہ شاد مار	شرح عمارت باغ اعظم آباد و مسجد یا دوقلی
جمع و دولت و روپہ ہزاری بلج اعراب آباد و سرای ناومی و فراخ داری ناویہ او برادر رشید خان نصار خطاب خان و سرافرازی ملا شفیقار و دی کہ در سال نہم در شہنشاہ خطاب باقیہ نصف ہجرتی احوال او عطای دولت و روپہ دہ ہزار ملکہ اقبال برای کلیل عمارت	وصول غرضت مسعدی نذر سورت مضر رسیدن سفیر فقیر و صد و پینشتل خواہ مہر شمس نذر بود و ملاست محمد اورنگ زیب بہادر کہ از ملتان

حضرت محمد اوزنگ رب بلبان و صوبه بهار بکسر و نظامت شاه جهان امان و خلیل الله خان و در بکری ملیر است و سرافرازی فیض الله و در راه خاوه بکسر مخاطب عالی	چشم ششمی وزن و خطاب مخرمان خواهر و قار و کوچ حضرت بصوب کشمیر
لازمست علی و امان که از کشمیر آمده و رسیدن خواهر قاسم که بفارست نزد محمد خان رفت و بود و عطای از برای منصب داخلی و وکالت شاه بلند اقبال بیج عبدالکرم بهاسیری و تقسیم جمل روبر عاودت رسیدگان بیج و در خان و در رسیدن مطمانت کابل سعید خان و غایت مالی بصیت مقتضا و هزار و دویست هفت بلند اقبال و توجیه است از لاهور کشمیر نوبت رنج	نوروز و وصول بلاهور و جشن قسمی وزن و سرافرازی سید سلطان مخاطب سلامت خان سید علی بنور حضرت امیر الامرا علی و امان مانم کشمیر و معاودت عبدالرحمن نیر ندر محمد خان از بیج نوسر که شد او و سرافرازی منصب بکسر

سال نهم

نظامت ملو بهار و بخش و رسیدن ملو صبی سیر اسلام خان که به بجا پوز و عاود خان بنده بود با پیشکش و ملازمت امیر الامرا علی و امان صوبه برای تهیه عیال و منو و تن و لایست بست نه عالی و معاودت از کشمیر بلاهور	حضرت محمد داراشکوه بلاهور و ملازمت مراد بخش که از کابل آمده
وصول بکسر و نزیت منزل امیر الامرا و سعید بکسر برای ملاقات شاه و جشنی بر پیشاه میر و ملازمت فروغی حضرت امیر الامرا بکسر و فرمان علی و شهاب و ملا امیر بکسر یق قندهار	وصول بکسر و نزیت منزل امیر الامرا و سعید بکسر برای ملاقات شاه و جشنی بر پیشاه میر و ملازمت فروغی حضرت امیر الامرا بکسر و فرمان علی و شهاب و ملا امیر بکسر یق قندهار
وصول بلاهور و ملازمت سرفرید و در از و واج سد خان شکوه و ملازمت امیر الامرا که از کشمیر آمده بود شاه زیار حرمین بر لطف از آغا جلوس بخت و بک سده و حضرت سرفرید و عطای سبقت بر روی نقد سوازی بکسر با و وصل نام غرض از غایت سعید	سده لطف فرمودن بکسر شاه بلند اقبال و نوبت ندر محمد خان و فرستادن حاجی احمد سعید بکسر

سرافرازی میر اسحق میر اعظم خان خطاب از کابل وفوت مرزا عیسی ترخان	فوت سعید خان بهادر طغر خان کز یاره احوال او در ماه جمادی الاولی سده نوشته
شمار سیاه سعید خان در ششمان و جشن شش وزن اتمام یکصد و یک اسب برستان و نظم کامل و خطاب بهای تین بلبر بنی	اتمام هزار خلعت بکر روان را و غیره و حقیقت نحت طلا و منیا کار بقصیت بیک روبر
در حضرت امیر بهیم قندهار و صد و شش و یک که در ملتان بود و در ملتان روانه شدن بر بهیم قندهار تفصیل مسافت از لاهور و ملتان تا قندهار	ملارست خانه زاده خان میر میرزا الدوله و میرمن رسیدن فوت نظر بهادر خوش و کوچ از لاهور بکابل نویسنده و قندهار افواج
از لاهور تا ملتان از ملتان تا قندهار از لاهور تا کابل از کابل تا قندهار	قندهار و حضرت سعید خان با امرا جشن قری و وزن و نورش طغر خان که صدی از دولت بندی محروم بود و نوروز
سرافرازی خانه زاده خان ولد میرزا الدوله خطاب بعقدا و خان و میر خشکی و شاه کامران خطاب شجاع عثمان و عبدالمیر سعید خان خطاب غانی و وصول حضرت بکابل	فرستادن فرمان محمد اورنگ زبیر متعین بقندهار و ملارست شاه شجاع بهادر که بکابل نواج کابل رسیده و سرافرازی شدن باضافه
سرافرازی رحمن میرزا و الدوله خان خطاب رسیدن خان و رسیدن افواج قاهره بطار قندهار و سرافرازی دولت ترن خطاب غانی و انعام قندهار خوشحال و میرزا امیران معنیان کن سید بقدر قندهار و سرافرازی مهر علی لکاول خطاب نعمت خان	
مرحبت عساکر از قندهار	

احمد از فرمان طلب عساکر از قندهار

ملازمست سعد الله خان و شاهنواز خان و غیره امرا
که از قندهار آمدند و معاودت حضرت از کابل
بدار افغان شاه جهان آباد و حضرت امیر الامرا کابل
نزول مهاباد و در باغ فیض بخش لاهور مسعود
شاه به مار

خطاب افغان بامان یک فقره بسی از روی
سالیانه مرزا رستم صفوی و وصول شاه جهان آباد
و نظامت او و شاهنواز خان و ملازمست
علیه و انخان که از کابل رسیده

رخصت یاقین و داراشکوه شیخ قندهار و تفصیل
امرا و همراه

رخصت شاهنواز خان ناطق اوده
جیش نوروز و رسیدن فرستاده شریف ملک

فرزانی رجب ملک و ولد ملا ملک سنگ
بنظارت و نهضت محمد و داراشکوه مهم قندهار

تقریر صوبه بلتان بداراشکوه و تفویض منصب
صوبه کابل بلیان شکوه و چهار صوبه دیگر بلیان
او و ملک رجب و احمد آباد و شهاب خان و رخصت
انصاف بکالانت شاه شجاع

رخصت سلیمان شکوه بکابل و ملازمست محمد و ملک
رنجبه معزز بدان و رخصت بدار افغانی و کن
توجه و الا بصوبه شاه جهان آباد و مقرر فرمودن
بزار رویه سالیانه اعتقاد خان برینج که از بیارگی
نظامت شهر مطهر خان و رحلت ملک انسا بیک
عمر حضرت و تقریر یک ملک رویه سالیانه خدمت
ملازم محمد خان و از نظر گذشتن تشکیک حاکم وزیر آباد
و تقریر منزل امیر الامرا و جیش شمس قندهار

شمار فرج محمد شاه غنبد اقبال و داروغی توکانه
تبریز شانی و سرافزاری ابراهیم یک میر امیر الامرا و

جیش مری وزن و حقیقت خیر و ملا و اول و وزن
کلهها و غیره و پوششش و فرش و شامیانها
از نظر گذشتن عمر حاکم حبه

شیخ محصار پست

لیکن از رس جدیدی در ماه منکام محاصره مندار

برگشتن شاه بلند اقبال از قندهار سبب موافق تو
در آن دیار و گذشتن پیشکش حاکم افسار از نظر انور

سردار فرزند محمد ابراهیم سپه فرو افشار خان
مخاطب اسد خان و رحلت نواب بهادر
بابو بیکم متقیه اعلی حضرت

وصول بابو اباد و شریعت حضرت محمد بنک
که تبارکی اندرون ارک مستقر الحذر و اکر اباد
بخش خسته ملک رو بر انجام گرفته

در وقت دارا شکوه موندنای برای و بعضی
رسیدن آمدن سیر قیصر و غنایان با جاز
سورت تا اوچین بابو و حشمتی و وزن
سردار فرزند صفیر دار و غنایان شاه بلند اقبال
مخاطب برق انداز خان فوت ملحقان حشمتی
ملک زمت مراد بخش بابو و بخش میر خود و وزن
مالوه اندک در خصیت بابایت موبر کرات و مقام
نظامیت مالوه شایسته خان

سردار فرزند عبداللہ ولد حاجی منصور مخاطب
مخلصان و شریعت مراد علی و انجان و اضلاع
ابراہیم خان و ولد امیر احمد ولد سب و افشار قاسم

یورش بر قلعه قندهار

سردار فرزند ارشد قلی و مهدی قلی مخاطب غانی و ولد
سلطان محمد اعظم و سردار فرزند میر خلیل و ولد اعظم خان
مخاطب مقور خان

سردار فرزند مراد کام صفوی مخاطب کوخان و محمد
مخاطب صفیان و ملا رحمت و نجابی منصب و میر
نجشیه گری اعتقاد و حاکم بعد تقار و سوار قاری علی
مخاطب رعایان و کوچ از در رانده فخر ماکر اباد

مرحوبت از اکر اباد و وصول شایسته همان
آباد

سردار فرزند راجه موت سنگه مخاطب بهار ابر و جاک
منصب فخر خان سیر باقر خان عم بانی و ملا رحمت
جعفر خان ناظم بهار و سردار فرزند ناصر سیر مخاطب
تفصیل و تکمیل خرج خیر و سادول و شریعت
میر و پرت به پیش تخت بانی شمشیر کشی
حقیقت اسب بوز و شریعت مراد شاه
بلند اقبال و بزم نوروز

رحمت امیر الامرا بابیه از بکتر و افشار سلطان
شکوه با دختر نبره راجه بیکه خواهر زاده راجه

سال نهم

تشریف حضرت مجمل داراشکوه	سر فرازی بدیع الزمان ولد اقبال خطاط جهان
مرشدان قایم یک سفارت نزد میر معتمد	تفصیل انعام سفیر قیصر و نقل نامه از مرشد
وزیر بهره همراه دو الفقار قاسم قیصر	سعد الله خان
تشریف حضرت مجمل داراشکوه	فوت ملا عبد الحمید موفت دو درویش جهان
	نامه و ارسال خطیر برای محتاجان حرمین
	تعمین افواج بیه درای سعد الله خان برای
	انهدام قلعه شیور
وصول باجیر و زیارت درگاه حضرت	رخصت از درگاه حضرت خواجہ معین الدین
خواجہ معین الدین قدس سره و ملازمت	و طبع طعام در و یک معین انجا بجهت فقر او و محبت
علی مردانجان که از کشمیر آمده بود	از احرار جهان آباد و تعیین خلیل
	تا دسب را بیه سیری نکر
وصول عرضداشت را بعد انهدام قلعه شیور	رخصت بیه رانا و ملازمت سلطان محمد
عباسی سعد الله خان و ملازم بیه رانا	و شناسیه خان و سر فرازی محمد بیک خطاب
سعد الله خان	قلعه دارخان
وصول حضرت بابا ابد و تشریف منزل	وصول بدار اقبال و شناسیه جهان آباد و رسیدن
داراشکوه و رخصت	صدیق شاعر بدرگاه و جشن قری و وزن
مشتن قسری وزن	سر فرازی باو شناسیه و داراشکوه بخلعت و جوار
	تعبیت چهار ملک و سبت زار و سبکی و میر نقد
	و خطاب شاه بلند اقبال و کرسی اقبال و تشریف بران
	مستقل شد و رخصت امیر الامرات و سر فرازی
	خطاط محمد خان

تشریف درودن بمیزل شاه بلند اقبال و ملازمت
مرزبان سرحدی

سر فراری غیرنجان خطاب بهادر خان و دیگر
ولد سید جلال بخاری خطاب رضویخان

سال نهم

حراست او در سیاه بر شید خان

بهرار رسیدن افغانه دور و سون و نمر و نقره
یک روز پیشکش به سال و انجام مهم سری که بر دار
خلیل الله خان

زمن خلیل الله خان با شش مرزبان سری نگر
و کاپون و کزفتن و دون

رسیدن عرضداشت متصدی نیکر سورت
مشکل بر حقایق و روم

رسیدن رضی شاعر مشهدی بدرگاه

سر فراری ملا سفیاء خطاب و دانشمند خان و دیگر
و دویم از تغیرت کت خان

ادای نماز عید الفصحی در عید گاه که بصرف
یجابه دار و رویت یار شده

معرض رسیدن حادثه که به ذوالفقار اقا
ایلی قیصر رونمود

صد و شش و شصت نفر از شش منصب پیماری
پنج هزار سوار غیر محمد سعید ملقب بمیر حله و دو
هزار و سوار محمد امین پیرش عجب
عرضداشت با دشمنان و محمد اوزنگ رب

عذر دست علیر دامن با پیران که از کشتن
آمده و ملازمت زمیندار سرحد سلطان
زین الدین محمد پیر شاه شجاع

سر فراری شاه بلند اقبال از اصل و اصحاب
منصب چهل هزار و سوار سوار و اصحاب
سلیمان شکوه و سر فراری سلطان شجر
شکوه و سلطان زین الدین محمد منصب و اصحاب
و سر فراری نمانند جوهری مقام خطاب رای

میشکش سلاطین و امرا و شش قریه زمین

در از کت خان و دیگر
و در از کت خان و دیگر

تعیین قاسمخان میرانش بر فتن قلمه سامور و دور نفسور محمد اوزنگ زب متضمن میرز فیدار دیو	رسیدن ایلچی کاشغور و رخصت سلطان زین الدین محمد بهنگالا
وصول عهده است محمد اوزنگ زب متضمن ایل شدن زینفیدار جوار و شریف میرانشاه بلند اقبال	ملازمت قاسمخان میرانش بعد فتح قلمه سامور و نوروز در شرف اندوز شدن قمار و در یک سبت که در سی جلاد آباد کابل قبول اسلام و پیشکش این مال سبت و زنگ روپیه
سال دهم	
رخصت سفیر حاکم کاشغور و رخصت امیرالامرا لکبشر میرزا براسیم خان و استی یک	صدور رینگ به بهادر خان که در شیا و بود متضمن تحریب و تادیب مقصدان غوغا
رفتن حضرت باشاه بلند اقبال عیادت سعد المرحوم خان و فوت او و احوال عبدالحق که قوچدار متهرا بود	تنخواه چهار کرد و دام شاه بلند اقبال از محال قبول سعد المرحوم خان و سر فوازی رای رکبه ناتمه دیوان و خاندان باضا و منصب و خطاب رای رایان و عرض رسائی امور و حریر و توانی ماسین دیوان اعلیٰ جناب قدس و حقیقت چند جهان مستی و ملازمت زربا
رخصت بهادر خیدر منیدار کانون و انعام عده سه سب بر شتمان بهادر	کانون رختن با دشت نهاده محمد اوزنگ زب به کلکند به جهه مانتش قطب الملک
وصول سلطان محمد مجید را آباد و تبرک در آمدن حیدر آباد	وصول محمد اوزنگ زب کلکند و ملک نمودن با قطب الملک

معاون مشور منضم سرفرازی سلطان محمد نصیب
سپهت هزاره سی و هزار سوار معتمد فرمان بنام
قزاق الملک

پوپتن میر سید اودش هزاره

معاون دست با دشت هزاره محمد اوزبک
زیب از کلکنده باوزبک آبا

ملازم سید صلابت خان معتمدیندار
باند و دران کشف حضرت و ملازم
میر محمد سید مخاطب میر محمد معظم خان

تاریخ مسجد جامع دوده ملک رو پر خج تعمیرین
و سرفرازی ده کس از ملازمان شاه بلند و کلا
و خطاب غازی از آنجه مجلس ساقی و دوا و خان
قرنیه ساکن حصار با چهار کس و یک ورنیولا

صدور مشور با دشت هزاره مراد بی سمن
اضافه منصب و عقوبت ایم سید منصور میر
سید خاچمان و اضافه سید خان

امدن باور قطب الملک بار و دودش هزاره
محمد اوزبک بوساطت سلطان محمد و تقرر
معاوضه و تعیین پیشکش

ترک حمامه کلکنده و از دواج شازاده سلطان
محمد با صید قطب الملک و پیشکش چهار ملک ویر
ورغن با دشت هزاره بمیر محمد

اضافه منصب با دشت هزاره محمد نورنگ
سبت هزاره ی با نرود هزار سوار و اضافه سمن
و خطاب خاچمانی و نظم چهار بد و انفقار خان

سرفرازی معظم خان حضرت وزارت کل
و منصب شش هزاره شش هزار سوار و
کنار شش تاسیس مسجد جامع و از طلا و شمشیر
اماد و شرح عمارت آن

ملازم سید مرزبان سری نر و سید شاه
بلید قبال و ملازم سید خفر خان و حصه مرزبان
ماند و ویر زمیندار سری نر و از دواج
مراد بی سمن امر خان

سرفرازی چهار و یک خطاب و سمن و کلا
سلیمان شکوه با صید هزاره و در زر و خفر خان

ملازم محمد امین سرسپهسالار و سرفرزانی بخت
خانی و دیگر برای تشکیل معظمان از انجمله انس
بقیمت دوله و شازده هزار روپیه وصول
رحلت عادلان حاکم بیجا پور و مامور شدن
محمد اوزک رتب با معظمان و دیگر امر بهایم

مرحبت از شکار کده مکتبه وصول بدار الحاد
اسپهان آباد

بیان خواه شاه بلند اقبال و صوبه کابل به
سرستان و حر است لا پور به بهادر خان و سرور
شجاع خان خطاب سبب خان و دیگر برای پیش
شاه بلند اقبال از انجمله ملک قیصر و دیگر

کوچ از دار الحاد به بخلصیور موسوم بقیص آباد

شرح عمارت مخلص پور

ساز عمارت و شهر دار الحاد و شجاعان آباد
اول سنگ کل و تانها از سنگ صاب و تیار سده نقد
طول و عرض دار عمارت بیست و یک و پیر و شکر
سال صد و یک و پیر و شرح است و ای هندوستان

عطا یا معظم خان از روز ملازمت با رعیت
نفت ملک و پیر و سرفرزانی محمد علی بخت
معقد خان و اضافی منصب محمد امین خان
و نیاست پیر و رفتن حضرت زوار و دیگر
که مکتبه سبب کسرت و دیگر بخوبی پیش از
و عیبر فرسانیده بود

جست و یزن

سر فرزانی سید ابراهیم کن بدو بی بخت
نهد و جستن قمری و زن و سر فرزانی ناظر خان
بخطاب سر بلند خان

ملازم رزمیندار سر مور و وصول بخلصیور
موسوم بقیص آباد

کیفیت علی و خودن بخلصیور و موسوم شدن
بر کوه فیض آباد و شرح عمارت بخرچ بخلصیور
و عمارت دوله و نگاه هزار و پیر و دیگر
و سفیان شکوه برای ساختن عمارت در میان

نہر مناصب

شاه اقبال	شاه شجاع	محمد اورنگ زب	مراد بخش
عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک
عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک
سلطان سیدمان شکوه	سلطان سید شکر مرید	سلطان زین الدین	سلطان محمد بکر
عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک
عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک	عبدلعل بک

نوقیان مانند مکان -

[illegible]

مستند

سید بنو

نام و صنف

قومی

قومی

فونی

زندہ

۷۰۰

10

۱۱۱ | مشایخ و عوام

شاخ و علما

حکما و شجرا

در کسب و معاش جهان نامه
نصفه علی منشی محمد وراث
نصفه منشی محمد بن محمد طایب
چون پند و نصیحت تاریخ المصنفین

بسم الله الرحمن الرحيم

بر سر پر نامه و بر قلم آنچه کند بهرین رقم نام خداست که از ملک کن بر ورق یاد نویسد سخن
چون رقم او بود این تازه خربه شنایش توان کرد و در یک شنایش نر زبان برتر است هر چه زبان گوید از آن برتر است
لفظ و شنایش چه متن است این عقل و متنش چه بود این باغی الله که قدر عظمت کده امکا در چه استطاعت که کند
نیستی بپند اندیشه را بر کنکره کاخ نیره انداخته در پیشگاه ستایشش جلال احدیت راه یابد و پای بند ز او به مکان
کدام بضاعت که قدم عدم بجای را در دوی لامکان تقدس گذاشته در ساحت کبر یای صمدیت لگا بود
نماید در مقامی که صاحب مقام خود مرکز دایره وجودشانی انا لا احصى ثناء علیک سر زبان اعجاز بیان
راند از عقل بیولانی مرتبت که نو آموز دلستان سفیدی و سیاهی است پید است که چه آید و در موقعی که
سرفراز خدا اکامان قافله ساز شرف لکامان لب در برابر شفاء معارفناک حق معرفتک بکشاید
از نیلج که تا به فطرت که بیکانه شهرستان آگاهی است هوید است که چه زانچه کلاما یرتقی الیه الهم من جلال
ورفعه و ثناء و فائذی ابدی البرتقا علی ما فی سجان مبدع الاشیا و پس همان بهتر که این بادیه بجا
حیرانی باقتضای ماسک امر و عانت فیره و لم تیج طوره قدم اندیش ازین تکاپو کوتاه سم زد و قوت

قفل او به برادر دل زده پای در دامن خاموشی گشته و بدست عجز و بچارگی فردی اعتبار او بخیرت
 خامه را بگذارش مطلب کشوده چهره کنی نشاء به مقصود کرد و سخن ساز معنی پر دوازده شیخ عبدالحمد بهی
 که روش سخن سرائی و طرز معنی آرائی از صحبت سخن آفرین بدایع نگار نکته سیخ جادوکار شیخ ابوالفضل
 فرا گرفته بود و از پیشگاه خلافت به جمع و ترتیب سوانح ایام دولت قاهره ابد القدر اعوامها مامور گردیده اس
 تدوین آنرا به کلک اندیشه به این عنوان بر صفحه خاطر نگاشته که از مسدود آوردنک آرائی خاقان به
 اقدار سوانح برادر را که عبارت است از وقایع ده ساله دفتری جداگانه ساز و دو مرتبه از نیزگی اقبال کتی
 حه اند اوینه گوش جهانیان کرده و شمه از مائز دولت کیهان خدیو بهر اوراق المیل و هزار نگار و دو جواد
 خوشترام قلم را در ساحت این اندیشه جولان داده به نیروی محبت توفیق تمییز وقایع در اول و دوم
 دویم و ترتیب حکایات و تثبیت قضای آنرا آور یافته سیر مایه افعی را انداخت و حکم اقدس جامع
 کمالات صوری و معنوی مداراها بهی سعد القدر خان از سر تنقیض و حقیقت به شرح صحیح چهره
 و داستان داستان را بمجامع حقایق مجامع رسانید و به ارث و خاطر الی و را بهنمائی صغیر فیض کستر
 در تلخیص و تلخیص حکایات و تفصیل و توضیح واقعات مسامی جمیله بوقوع آورد و چون شیخ بهر سبب
 استیلا ی عوارض پیری و ضعف قوی و فتور عواس البصیر و در بط سوانح دور سیوم قرار واقع متوا
 قیام محمود خاتمان بنده پرور او را ازین خدمت معاف داشته محمد و ارث را که آئین سخن گذار انانی
 نگذند کلان معانی کتب مسموده و در ترخیص وقایع دو دور پیش او معاون و مسام بود به این
 خدمت سرافراز گردانیدند و پس از آنکه روزگار سعد القدر خان سپری گشت این بنده خلایک
 سرشت علایک تهنی را که از پیشگاه نوازش باو شای بختاب فاضل سرافراز است و هر
 به نسبت بندگی موروثی افزوده و تارک مباحات العلاقه لوص یقیدت و حسن اخلاص افزوده به
 تزیین و تنقیح آن مامور ساختند بهر چند بهر سروع درین کار بهر از اندازده قدرت این تهید است

لفظ و معنی بیرون است لیکن از آنجا که خدیو زمان خداوند دوران نام شاه جهان شاهی
شهرت خوبی خوشتر نشوید باغ بهشت مصحف معنی دل نواز اینش آید رحمت پیش نیش ابر
کفش کبر جهان بوستان شسته سواد از رخ هند بوستان سخن از مدحت او کامکار گشت
رند از که او را در هر توالتفات بر انجام این کار انداخته دور حلقه است و کان موقوف
اقبال این بیکانه شهبستان سخن را بهر این کار نامور ساخته رجاء و التماس است و اصل مدق
که ملک ریش بر سر سخن پیرانی آغاز دهند و خاطر افسرده نش ط کرای معنی آرای کرد و لطف
لطف شهبان کمره سخن پرور و نکته سنجیده نه سنجید خرد باد صبا که نکشاید نقاب تا به
نخواب و به فضل ربانی و ماسدا سنجانی این کار نامه دولت قاهره خلد اعدایا میا
که جهان را دفتر اکاهی است و جهانداران را دستور العجل باد شاهی و خردمندان را پیرایه پوشایی
و پوشیدار را سر پای کامکاری موافق شوق سابق و سیاق پیشین جهان برشته تحریر
در آید که حسن و جمال عروسان پرده نشین معانی و خط و خال شایدهان شورانگیز الفاظ نظر قریب
شرف نگاران و شوار سپند و حیرت افزای سخن پروران معنی سنج شود و عرصه جهان را
به شیشه هفتا هزاره که صوابرات اقوال و افعالش و بیباچه قانون جهاننداری است
بیاراید و صفی روزگار را بزرگ بدیع آثار فرمان نویای جهان که تفانیل صنایع مکار مژش
عنوان جریده مفاد و معانی است زینت و زینت بخشید و بمیاسن قبول و اقبال معتبه جهانی
سپند خاطر نظر کیان گلستان معانی و مقول طبایع کار پروران بوستان سنجیدانی
کرد و خدا یا تو این دفتر تازه را در ظل حق ثبت ترازو را به نوحی ز لطفش بیا و جمال
که آید نگو دیدن اقبال ز شهرت سازش بخورشید و ماه باقبال شاه جهان بادشاه
افتتاح نخستین سال سیوم و موند جلوه افروز برانند که بهر و گاه برانی حضرت صاحبقرانی

رو پشنبه غره جمادی الثانی سینه هزار و پنجاه و هفت که آغاز اولین سال میمنت اتصال
دور سیوم سرمایه هزاران مسرت و کامرانی و فراوان بهجت و شادمانی بود چون بار و بار
از ماه تیر موافق اتفاق مراسم عید کلابی و لوازم این جشن نشانی افروز بر روی کار آمد پادشاه و
کامکار و نوینیان عالیقدر و دیگر اعیان سعادت اندوز حضور مراجه‌های مرصع و مینا کار و طلائی
مبارک که گذرانیدند درین روز مراد کام نمیدادند و در روز ششم معنوی و نخلخت خاصه و به اضافه پانصد
وزنت و دولیت سوار منصب و دیناری ذات و هزار و دولیت سوار بر نوخته قورسکی
کردانیدند و طاهر خان را به اضافه پانصدی ذات و صد سوار منصب هزار و پانصدی شمشیر
سوار و محمد شرف بسلطان خان و از اصل و اضافه منصب دیناری ذات و صد سوار شرف
فرمودند پیشکش خواص خان صوبه دار قندهار از اسب و آئینه و دیگر بزرخی از نظراف ایران که
همراه شکر اندر سپر خود بدگاه فلک اشتیاق فرستاده بود با هزاره اسب عراقی پیشکش کرد
قلعه دار بست نه اسب و پیشکش سید اسد قلعه دار زمین داور بنظر شرف اقدوس داد
چون از عراقین نگارندگان و قایم بلج معتمد جهانگیری رسید که کرده از یکم آنک آن
دره که در تلافی بدنامی و تدارک ناکامی که در تبرید بلج کشیده را در اینهمه هموده بودند بشان
رفته و در تحریک آن ملک که کشیده باعث فتور غرمت عسکر بلج کردند در این جهان آرای
اقتصاد آن کمزور که پادشاهزاده و الامتبار مراد بخش را به آنجا نوب روانه نمایند که اگر انظار
ملی عاقبت این ازاده از قوت بفضول آوردند و بر سر بخت من روند از بصورت سپاه طغیان
بنابر راه فرار پیش گرفته بنابر کاهی بر گردند و پنجم این ماه پادشاهزاده عالی منصب
علی حاکم بنام داری و دو اسب از طوایف خاصه ازین لای مینا کار و طلائی سوار
ممنوعه بدینجا نوب رخصت فرمودند و از اسب و خانرا نخلخت خاصه و اضافه پانصد سوار منصب

سه هزاری ذرات و دویست هزار و پانصد سوار و بمهر حجت اسب با زین نقره سر بلند ساختند و هر یک بر
شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و نندیر بیک شکر
و سید امجد و قباد و ندر اسد خان کابلی را بغایت اسب سر برافراخته تا جمعی دیگر در خدمت آن والا
نزداد و مرضی کردند و دوستان هم ولد معتز خان را به خلعت و انعام و هزار روپیه برافراخته خدمت
بخشیکری و واقعه نویسی اعظمی کردند و تقویض نزد محمد سلیم حارثی خلعت و خدمت بخشیکری و
واقعه نویسی بخشان و اسب و انعام هزار روپیه کامیاب گشت ثم عبد الله ولد سعید خان بهادر
ظفر خاب که از قبل بدر بنظم سرکار بهکر میزد و پشت از اصل و اضافی بمنصب هزاری ذرات و هزار سوار
سرافرازی یافت و از قهرم بادشاه فلک بابر گاه به گاه بنمای خیابان و دو اندین اسپان خاصه
تشریف فرمودند و دولت بیک میرزا تنگ بخشان و میر قورش و میر عبد الله و سبای کولاب
که در بدست اسب علی خان آمده بودند با التماس خان مذکور نخستین بمنصب بهقصدی ذرات و
چهار صد سوار و هر یک از آن دوی و دیگر بمنصب بهقصدی ذرات و سید و پنجاه سوار مفتخر
کردند و مقصود بیک علی داشتندی که بفرمان قضا جریان از بد بخشان آمده دولت تلیم
عقبه خلافت و ریافته بود بغایت خلعت و شمشیر براق طلا و اسب با زین نقره سر بلند گشته و
بد بخشان یافت و بدلد بیک مینک بیک و خوش که همراه مقصود بیک بد گاه فلک جبه آمده در
بندکان منسلک گشته بود خلعت و دویست هزار روپیه نقد عنایت شد و بمیرا معیل شویای هزاره
دولت مهر و به برادر و پسران او صد مهر و بهر یکی از محمد باقر و شاه قلی بلخی هزار روپیه مهر حجت
شد و پسر هم منزل بادشاه بناده والا که محمد شاه شجاع بهادر بقدر عشرت لزوم شربکیوان
برافراخت و آن کامکار بعد از تقسیم شمشیرین نوازش و مراسم پاندارد و تار پند و تار پند
نقائین عوار و مرصع آلات و فیروزه و بیکل باور قنار و آتش و دیگر ظریف بنماه بنظر او آورد

دوروزان جمله متاع سده کد در بیت هزار روپیه بشرف پذیرایی رسید خدیو کریم خربان کوه درج
سلطنت سرسندی از یک قطعه لعل آبدار و دو دانه مروارید پشاهوار و تلخی مرصع آلات اگر نعمت
مجموع این یک لکه روپیه بود و پسر علی بی بی غفر نام از طوایف خاصه بایزین طلای منیا کار عسایت نمود
و میریک از دولیر فیک اختر آن در دریای خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند
اختر تسبیح مروارید و طره مرصع مرحمت فرمود. بیت و ششم از اصل و اضافیه سادات خان
برادر اسلام خان منصب و هزاری ذات و مقصد سوار و افتخار خان فوجدار اکبر نکره. بیت
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و صوفی بهار و منصب هزاری ذات و هزار سوار سر عزت
برادر اختر و دوم رجب علی ولد سید جمال بخاری عسایت ماده فیل و غازی سبک تخت و
خدمت دیوانی صوبه کابل و اضافیه منصب و قلداران طلائع نورش یافتند و به فاضل سبک از
برادر که پیش جان نثار خان بعضا بایان مرض کشیده بود و هزار روپیه انعام شد و نیم لکه و دو حواجه و لکه
سنگی خواجه صدر مهر مرحمت شد چون باو نشانه داده و الاتبار مروارید بخش و در چار یک کار حسب
حکم توقف نمود و بجهت پیش رفتن مترصد حکم مجرب بود و از نوشته منتهیان و قالیع بلخ موقوف
عرض رسید که فتنه سالان از بیکه فتنه انگیز بخشان نموده اند بر طبق یر لایع طلب مرحمت
نمود و یازدهم به تقبیل توایم سریر جهان بینی مستعد گشت و درین تاریخ حکم شد که اوستاد خان
دولت آپ بواسطه اهدایان و هزاریان و تلخی سرب و باروت بنور احسن بخشی اهدایان که
حرکت غوری بد و موقوف بود و در سنده برگرد و دوازدهم به کام صفوی تواریکی که بکام والا باکری
از بند بانی بادشاهی و حاکم کار و بسیاری از رعای نواحی کابل به بیک توت رفته بقرعه بخت
بود از آن رو که پرستار خاص بادشاهی و پرستنده با انواص نطل اللهی اگر آبادی محل با عاضیه
طایری کردید و حضرت جهان بینی به لیت نظامشکار سپردند فرمان شد که از یک چند از غور و دو

کمان برای لنگ داشتند در چارباغ زنده بسیار و باغی را بر سر و در اوستی کوچک کمان
و عوز و آورد و قریب با بقدر راس سردا و در عایای کابل که برای قمر خد کرده بودند نیز از پی
انعام شد شازده و تقرب خان را که بهار و ای او به یازده کو صحت یافت بغایت خلعت خاصه در
منصب به نزاری داشت و چارصد سوار از اصل و اضافه سواران فرمودند محمد الله ولد عبد الرحیم
او نیک به انعام هزار روپیه نوازش یافت به یازده محمد حسن ولد منصور حاجی منصب به نزاری داشت
و چارصد سوار از اصل و اضافه مفتوح کردید نوزدهم بادش نراوه و الکر مراد بخش بغایت خلعت
خاصه و سربازی از یک قطعه زمره و دو دانه مرز درید و قولی نظم میام صوبه کشته بر نواخته خدمت
فرمودند میر احمد خوانی بمهر محبت خلعت و خدمت دیوانی آنوالتبار بهی کشت بیت و یکم
بادش نراوه عالی تبار محمد اوزر یک زریب بهاد و خلعت خاصه بنام دوی و چار پاسبان از طوایف خاصه و
بازین طلای منیا کار و دو بازین طلای و به علمیر دان خان امیر الامرا خلعت خاصه و دو پاسبان از
طوایف خاصه بازین طلای و مظلوم بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خاصه و یک پاسبان از طوایف
خاصه با یراق طلا و بهشت و خان خلعت و یک پاسبان از منیاییت نموده ارساله شدند و قلعه
واری کابل از تغییر شیرو رام کورشا و خان مفوض فرمودند و حکم شد که تا رسیدن اول منینه
مشت خان به بیانیات آن بهر دوز و دو سنگام ولد محمد خان بمهر محبت خلعت و بخشگیری
دو افعه نویسی صوبه کجرات و اضافه منصب نوازش یافته مرض کردید به بیت و سیوم سید
مدایت احمد دیوان قندلر که درین ایام بعینه اقبال رسید و در سابق بخدمت عبادت
دارالشفیه لاسور قیام می نمود و پیراوسید احمد قادری در عهد دولت حضرت جنت مکان
خدمت عبادت کل مالک محرومه داشت بغایت خلعت خاصه و خدمت عبادت کل
و با اضافه پانصدی دالت که منصب به نزاری و پانصدی دالت و دو دشت سوار تارک به نزاری

افغانستان و ششم خلیل بیگ حارس قلعه کهنه دراکه به تقبیلستان عرش نشان آمده بود
چهارم خلعت و اسب نواز شش نموده حضرت معاودت دادند شب بلیت و منظمه کردند و از
مجاوران مستحقان را بطای دهنه پاره روپیه کامیاب کردند و نذر نایه نمودند و در میان
دولت انزل بنیاد و مایه طاعت و فرائض و غیره را در کسب آمدی عدل و داد و خویش ملاقات
پادشاه برآورده و با یکدیگر از آنجا که دوست دولت و مزین شوکت اقتضا و آثار شریف
و با اثر محمود و او خازن و کبر جمیل و انتشار نام نیک میکند مکنون خاطر ملکوت ناظر خفاکان کردن
اقتدار آن بود که عرصه مملکت بلخ را از خرافه و فساد پرورفته و بحسن تدبیر و نظارت مشتمل
اصلی آورده بنزد محمد خان میرحمت نمایند چنانچه از بهارهای که در سال گذشته از بیکانه خلعت
نامزد خان شده این معنی مستفاد میگردد و ولیکن خان را چون ایام ادبار باخام نرسیده بود و
اقبال بشام نوال رسیده بخت برگشته بهیچ حال نمیکند داشت که قدم توین بر بری صواب دهند
بهر که از بخت و از رون روی دولت شکر سپاه طالعی شوریده نگذارند که آرد و بر آرد
از سواد تدبیر اندیشه با صواب و درست توکل از عروقه الوثاقی این دولت آسمان رفعت که بجای
بسیارین روی زمین است کشیده و چشم امید از مراحم و دستگیری خدیو زمان پوشیده بای طالب
دروادی گامی گذاشته و مدتی پیمای ایران شدند چون نهال امالشان در آن زمین ثمری نداد و کالیوی
بی حاصلش اثری نه بخشید غایب و خاسر میراجبت نموده با خوا و اعانت کفرش قلاق و پیر و پادشاه
و دیگر همه آثارش خواست که یکی از حصون ولایت بلخ را تصرف در آورده بدان تحصن نماید و به تحصیل
اسباب جمعیت پردازد و باین غریمت قلعه مهمینه را ضایحه گذارش یافت مدتی اعطای نموده
از آنجا که التیمز آنرا از ضیقوت و مکنات خود بیرون دید و پنج غریمت نموده بخت اقامت برآورد
بیلچر کشید و آنرا از من اندیشیده و دفع حادثه را که نداد روزگار و بر پا کرد و فلک دوار بود

چاره جوی گشت و در آن شفته صبح و شام درین اندیشه مسکین را نیکو کاران و دیگر سپیدان
 که با تمامی اوز بکینه و در آن شهر و بلخ و در ایشان در مقابل عساکر منصوره آمده اند و ماده و پیکار و مستعدی کلان
 گشته اند بکجا منتی خواهند شد چون دریافت که سپهران او با تمامی اوز بکانه و در آن شهر و بلخ و در مقابل عساکر منصوره آمده
 و در آن سپاه گردون افتد که سرمد دیده اقبال را جز کرد عرصه حرب و قتال نمیشناسد بی سپر
 و شمشیر او بار گشته و از سطوت اقبال جهان کشت و کشت لبز یافته اند سر رشته امید از نیمه جاسخه
 یافت و دست صبر و شکیبائی بر تافته تا چار عقل رجوع نمود و صفی خاطر را از هوا حبس نفسانی و سیاه
 شیطانی پرورخته از کرده نادم و از گذشته پشیمان بجای میهرام با ششمانه طبعی گشته بود دست که بوی
 شفاعت باو نشان داده کاکار محمد اوزنگ زب سپهر در تدارک اختلال احوال خود نموده در ظل طلوع
 این دولت ابد اقبال از آسیب حوادث بر آساید پناهنده نام مشعر بر اظفار طاعت و انقیاد خود بود
 زمان و ابرار شتیاق و خواهمش ملاقات آن اختر برج شمس و جلال مصوب برادر کفش قلماق
 و در آن گلدی دستار خوانی از سال دهمته طالب ملاقات گشت باو نشان داده جهانینان او را ز کلدی
 را کلاه شسته عرضده شتی متفهم این مضمون بانامه خان بکریان کرد و درین اساس روانه نمودند
 چون منقاد عرضده داشت و نامه میامع جاده و جلال رسید و بتانگی پریشانی و بی سامانی خان
 معلوم برای مهر بخلائی کردید و نیز تبامع جهاننداری رسیده بود که اگر چه اولیای دولت قانیه تلقین
 بادشاه و درین تعلیم منشاه صواب گزین در استمال قلوب و اطمینان رعایا و این دو ملک
 و در آن تقوی و تکریم تراعت مسامحی جمیل نظر آورده بودند لیکن سبب تنگت و ناراحت طایفه
 امان بدید و پیشه فساد اندیشه اکثر غلات و مزروعات تلف گشته و بیشتر محال آید و خراب گزیده
 چه بیشتر از وصول عساکر منصوره از آن گروه دست نیست و غارت برکشاده و راه از راه مفتوح
 داشته بودند و در هنگامیکه افواج قانیه یافته نزد همان مجاری به مقابل اشتغال داشتند و بنیدالرش

مالش آنهایی بر داشتند با قضا حجابیت نفس و اغوا و اغوای اوز بکمی قلوب یافت در سوختن زرات
و عارت مویشی و غلات دقیقه مهمل نگذاشتند و نور غیب بادشاها را بکمی و اوقات بار و نو نیان
بناهار بنجات مستلذات هند و سنان بهشت نشان که فیما بایشتهیه النفس و لذات العین کونی در
نشان اوست معلوم برای عالم آرای گشته بود و فوط تنفر سران لشکر و اعیان سپاه بسبب قلت
آذوقه و کمی جو بایت از اقامت و توقف ولایت بلخ که در جنب ولایت و سعت آبادند و ستان
بهشت نشان ملکی است مختصر بر مراتب خاطر جهان نمایر تو افکنده چه در سال گذشته بادشاه زاده
والتبار مراد بخش ما و وجود ترغیب و ترهیب بی نهایت و وعد و وعید بی غایت بختیار اقامت
آن ولایت نه نمود و درینو لایزال عرض داشت بادشاها زاده جهان و جهانیان محمد اورنگ زیت پیر
که بلخ و بدخشان در قبول آن کامکار بر حمت بسته بود بوضوح انجا مید که بسبب عدم موافقت
لشکر حضور صابها در خان خواهرش مانند این ملک ندارد و عدم تعاقب عبدالعزیز خان که
در کمال اضطراب روی بودی فرار آورده بود بر این معنی دلالت مینمود چه بهادر خان و اعیان
سپاه منصوبه اگر شیوه اخلاص و محال ملکی مسلوک داشته و با پادشاه زاده عالمیان موافقت
نموده تعاقب عبدالعزیز خان می نمود و غالب آن بود که تمام ما و را از اندک بخورده تصرف و تسخیر و لیا
دولت قاپره و رمی آمد لیکن چون آنها را قاید توفیق رفیق نبود باین اندیشه ناصواب که اگر
ما و را از اندک مشرک و دنیا چار درین دمار بکن باید نمود چشم از حقوق تربیت پوشیده و از جاوه
صواب عدل نموده ره نور و طریق اخلاص و ابادت نگزیدند و درین کار محمده قتل مل و تها
ورزیدند نظر بر مقتضای کداریش یافت نسیم رحمت از مذهب ارجو و عزیز اول در استر از آمد
از رشحات سخاوت مرحوم پادشاهانه بهال مال خان که از مجموع حوادث دوران پیر مرده گشته
بود سرسبز و متاداب گردید و فرمان عالیشان صادر کرد اگر خان با آن توفیق حاصل

ملاقات نمایند بر خشتان را بر دمسلم داشته افواج قاهره و از اطراف و کناف آن مملکت
طلبه داشته متوجه هرگاه شوند و بمجلس رعایت رعایت از مصوب کابل و سلطنت
آنجا در آنجا که از آنجا که چون خاطر خطیر خود و همان از سر نیز بهات خط کابل و نظم و نسق
مهمات آن حدود فارغ گشت و اعمیه مراجعت از خاطر اقدس سر بزرگ و سلخ ماه را بایت اقبال
محبوب دار السلطنت لاهور در حرکت آمد و از موضع بتیگ گذشته بمبارکی منزل فرمودند و در
منزل چهار مقام اتفاق افتاد و طریب خواجہ را با انعام اسب و پنجره و روپیہ و خواجہ عبدالوہاب را ب
عطای اسب و مہرمت و دوزار و روپیہ سرافرازت بخشید و دستوری دادند کہ تا رسیدن عیال و اطفال
آنها کہ از بلخ روانہ است شان معلی شدہ بودند و نزدیک رسیدہ در کابل توقف نمایند و اندک فیضان دلد
اینکوش را بے اضافہ باصفی قوت بمغیبت و دوزاری قوت و مشفقہ سوار سرافرازت برافراختند
چون پیمانہ محمد حسین بزرگ و مہرمت خان فوجدار و بکلا نہ برآمد و سپاسم شد و لکڑی را بہو کہ در مسلک
کوکیان صوبہ دکن منتظم بود و بکلی او معین فرمودند و با مینای و فایع نگار قلمدان طلا عنایت شد
بچشم شعبان از منزل مذکور بخصت شد و نواحی حمز و کابل بہ نزول اقدس شرف آمد و گردید و اسب و اسب
پیشروی نیز رجعت عالی کابل بمہرمت خلعت و انعام و ولایت مہر نوارش یافتہ بمولن خوش
مروض گشت و ششم موضع بوزرت پادشاہ محط سراق اقبال گردید و ہفتم از آنجا کوچ نمودند و چون
بجز روانہ شدن پادشاہ نراوہ کامکار محمد اوزنگ تیب بہادر با عبا کہ منصورہ از بلخ ترسیدہ بود
با و نراوہ عالی تبار محمد شاہ شجاع بہادر را بغایت خلعت خاص با نادر سرافراز فرمود
بکابل بخصت نمودند و مقرر فرمودند کہ ہر گاہ پادشاہ شجاع محمد اوزنگ تیب بہادر از بند و کوہ
بگذرد و انوارا کہ از کابل عازم در گاہ معلی شود و سلطان بنین الدین محمد را از طریقہ خاصہ اسب باران
طلسم مہرمت نمودہ باید بخصت از دوزین تاریخ لکڑی اسب خان با ہرمان از غازی ہر کردید

گروهیده دولت ملازمت در یافت و ذوالقنین فرزندی از بنگاله آمده باسلام ده سینه سرب
بزرافراخت و تصنیف حید که بنام مقدس بر دواخته بود بشرف اصغار رسانیده بغایت خلعت و
الغلام چار هزار روپیه کامیار کردید ششم قلیچ خان در اجروپ راه ارسال خلعت و آپ
مفتخر گردانیدند و هم باغ موضع پنجاه که در سال گذشته مشتمل بر سه دست عمارت یکی دوتخانه
خیاض و دیگری آرامگاه مقدس و سیوسین نشین ملکه زیان مالک دوران نواب بیگم صاحب
بنایافته بود و ریولا با انجام رسیده به نزول کرامی طراوت و نصارت یافت و باغ فرح افزا نامور
شد یازدهم باغ وفا که بنا کرده حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی است چهارهای تناسل و شجاری
بارورش اکثر همانست که در عهد سعادت مهربان حضرت نشاندہ شده و بفرمان خدیو زمان
سه نشین مختصردان ساخته شده و جوئی بعضی شکست از میان نشینها میگذرد به نزول مسرت
موصول سرسبز و تازه گشت دوازدهم شکار قمر غه کوه باغ مذکور که برای اهتمام آن صالح قزاقان سیکی
با سایر کار برداران شکار و گردی دیگر از کابل دستوری یافته بودند متوجه گشتند چون زنت اهل
عمله این کار بیشتر جانوران از جگره بیرون رفته بودند هکلی چهل و پنج راس قوچ کوهی و بزرگوهی
شکاری شده آنجمل یا پزده نخچیر تفکک خاصه گردید چهاردهم در باغ صفای که آن نیز اساس بنا شده
حضرت فردوس مکانی است و بموجب حکم اقدس در نخستین توجه مقدس مبارک کابل
و شکار کنند سال جزو البسب بی ثباتی و عدم قابلیت القاب برداشته بودند و بجای آن نهالها
تازه نشاندہ و سه نشین مختص ساخته و جوئی بعضی چارگزور میان نشینها جاری گردانیده
نزول ابدال واقع شد و چراغان شب بربات برکنار جوئی این باغ فردوس این ترتیب یافته
دوده هزار روپیه که هر سال درین شب متبرک بار باب استحقاق و احتیاج عطا میشود بدستور
مقرر در حضور پرنور تقسیم یافت و چهار روز درین منزل مقام شد و برین هنگام که باغ وفا

و باغ صفای قدیم مهمیت از دم رشک بهشت برین گردید تا به کمال رسیده بود و نهایت
 شیرینی و نشاط و آبی داشت و در ممالک محروسه سوای جلال آباد و دشت انار بیدانه انجان نمیشود
 که نام توان برد اگر چه در اکثر باغات جلال آباد انار بیدانه میشود و لیکن بغرفنی و لطافت انار باغ
 و باغ صفایت درین تاریخ سعید خان بهادر ظفر خجک که حکم معالی از بلخ روانه در کاه جهان
 پناه شده بود باستلام عتبه خلافت شریف اندوز دین و دنیا گشت و چون در بنر فوجی
 آتی پانچ کدازده آمد بدات خود مصدر تر و دو کشته و زخم برداشته در میدان اقامه بود و خوانه
 زرا و خان دلفظ الله خان که بهترین سپاهیان او بودند در جبهه هاوت رسیده خند و بزمه پیر
 پرورده نواز بهرام بادشاهانه و عواطف ملکانه نشانیه خاطر او فرمودند و به تقویض صاحب صوبگی
 بهادر و غایت خلعت خاصه بانادری و جود هر مرجع با سپه لکساره و شمشیر مرجع سیرافراز خشت
 و یک لکه روپیه که از سرکار والا بر ذمه خانه زرا و خان و لفظ الله خان بود بخشیدند چون عرض
 ارفع رسید که خلیل الله خان از اموری که وقوع آن سبب تغیر منصب و جایگزینی شده بود حکما
 نذامت دارد و موسی الیه را از روی محبت بمنصب سابق که چار هزار ری ذات و سه هزار سوار
 بود و متول میوات و قوچداری آن از تغیر شاه بیگنی سر بلند کرد و اندیزه فرمان شد که دولت
 ملازمت نایافته از در السلطنه مراد میوات کرد و بهمن مایه ولد یمن الدوله را باضافه پانصد ری
 ذات بمنصب و وزیر و پانصد ری ذات و دولست سوار و به غایت اسب منفرد کرد و اندیزه و
 یوزوم از باغ صفای کوچ شد بدلا از بیگ تو لکینی هزار روپیه انعام فرمودند بهیت و یکم بر حسب حال
 جلال آباد که بدریای کاما شتهار دارد و سعید خان بهادر ظفر خجک بجای خلعت خاصه و دو آپ
 از طوبی خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلقا سیرافراز گشته بصوبه مذکور مرضی شد و قریب
 پسر و انجملعت و اضافی منصب سیرافراز خسته حکم فرمودند که به سرعت هر چه تا مقرر بصوبه مذکور

از بیت سعید خان که از باغ صفای
 سر داشت گشته در صوبه بلخ
 میدان افتاده و قاضی زرا و خان
 لفظ الله خان و سپه لکساره
 به حضور رسیده

بجای منصب خلیل الله خان

مذکور شد تا رسیدن بدرجاست آن پرواز روز دیگر از سلان بیک برآمد و بیک
 بلوچ که فتحنامه بلخ نزد والی ایران برده بود و میر عزیز ملازم مهربین کونیز خلافت که بخت مقصدی
 که گذارش یافت به آنجا شتافت بود به استان معلی رسیده دولت کونیش اند و چند بیت
 اند و بدینچنان تولداری بچو برادر که بر وفق ملتوس او بر لیغ طلب شرف و زیافته بود به سعادت
 استقامت سده سینه فایز گشت رای تو در مل دیوان و امین و فوجدار خالصات سرکار سر
 و سرکار دیبا پور و امین بر کینه جالندهر و سلطان پور از مضافات دار السلطنه لاهور که پنجاه کمر و
 بر سال حاصل آن خالصات است چون بخت مذکور چنانچه بالیستی بر داشتند بود باضا
 پالندی ذات و پالند سوار منصب و دوزاری ذات و دوزار سوار هزار و پالند سوار دو
 اسپه اسپه و بختاب راجلی سر افتخار بر فراخت شیخ موسی کیلانی را به خلعت و آب منصب
 هزاری ذات و چار صد سوار از اصل و اضافه و آب سر ملند ساخته دیوان و امین و فوجدار خالصات
 صوبه ملتان گردانیدند بیت و پنجم برادره از علی مسجد محمد و در رسیدند بیت و ششم ظاهر پشاور
 مرکز ریات جهانگش کردید و در باغ طفو که دران نیز لغانی سه کانه بن منازل باغ فرح
 و باغ دیگر حکم ارفع تاسیر یافته و رود اقبال نمود نمودند و میرزا بود و صفوی و لهر اسپ خان
 به اقطاع خود دستوری یافتند روز دیگر تپاشای عمارات امیر الامرا علیم دان خان تشریف
 فرمودند بختان که یا وجو و صد و نفران طلب و آمدن در ملک نموده بود درینو لاکه از جاگیر
 بدرگاه خواقین نپاه رسید حکم معلی شد که بی آنکه شرف کونیش در یابد بکابل رفته در ملازمت
 بادشاه و ده کامکار محمد شاه شجاع بهادریا شد درین تاریخ بعضی ایستادگان پیشگاه حضور
 رسید که امام زندگانی راجه جیرام سپری گردید پادشاه منده نو از امر سنگه پسر او را بختاب
 راجلی و اضافه منصب سرعت بر افروختند بیت و ششم در باغ مذکور کوچ شد سیوم رمضان

سرافراز علی تو در مل
 بختاب راجلی

سرافراز علی تو در مل
 بختاب راجلی

اعلان محمد شاه قاجار
سپهسالار کابک

کنار آب انکس بر دیک سرای خیر آباد میضرب خیام فلک چشم گشت و فدای آن
دولت بریلی که از گشتی تشبته بود از آب عبور نمودند و درین تاریخ دیناچه صحیفه جاوید
مبین باو شایزاده بخت بیدار غالب پرنیک اختر سلطان علیخان شکوه حکیم مقدس از
دارالسلطنه برسم استقبال شتافته بودند بنواحی معبره فیروزی رسیدند و به امر ارفع
مدار اهل بامی سعد الله خان پذیر شدند و آن دره التاج به اوراک کرمانی ملازمت فایز کو دیده
نزار میزدند که زمانند حدیو مهران آن عزه ناصیه خلافت را به احوالطفا پادشاهانه بر نواخته
یکقطعه الهام سر اوین بوزن صدرتی که از زرش یک لکه دیده بود و اسپه از نسل عزیز که بیار
نزار روید به ابتیاح نموده به پادشاه پسند تا مور کرد و امیده بودند بازین طلای مینا کار عطار فرمودند
عبدالرحمن سپهروز دندز محمد خان که در خدمت مبین کوهر خلافت از لاهور آمده بود نیز به
سعادت استقام سینه مستعد گردید و به محبت اید مفتخر گشت عبداللہ بیک ولد
منصور حاجی از بلخ آمده به تلمیم ساحت اقبال فرق طالع برافراخت و بغایت خلعت و خنجر
مروضه و اضافی منصب و اسب و انعام بجزار روید و اویش یافت ششم باغ حسن ابدال بود و
دولت اتمود رونق تازه پذیرفت و پنج روز مقام شد و درین ایام سید سالار فوجدار ابرج
و خالصات کوالیار از اصل و اضافی بمنصب تهریزی و انت و ششصد سوار غرافتی انداخت
و عبداللہ بیک سرای بنیره شکواری امانیق امام قلینان که بیادری طالع بار آورده بندی استان
بهاننداری از عبدالعزیز خان جدا شده در بلخ پیش پادشاه زاده عالی که محمد اوزبک زبک
آمده بود و از آنجا روی امید برگاه والا نهاده به یقین عتبه خلافت سر عزت برافراخت
و به بغایت خلعت و خنجر مروضه و منصب تهریزی و انت و چهار صد سوار و اسب بازین
نقره و انعام پانزده هزار روید کامیاب گشت سلطان حسین ولد اصالت خان بدر و علی

بدر و غلجی موغانه و مرصفت خلعت سر بلند ی یافت دوازدهم از حسن ابدال کوچ شد سیزدهم ساعت دهم
مرکز الوی قوراز کردید منصب لدر اسپ خان به اضافه پانصد سوار سه هزار سی هزار سوار مقرر شد درین تاریخ
پایانه زندگی فیروز خان نادر شکوهی اقدس برآمود و خدمت نظارت به خواجه فرست خان تفویض
اورا به خلعت و اضافه پانصد ری دوات صد پنجاه سوار به منصب هزار و پانصد نیرات و چهار صد سوار افزای
مکره اندیدند نوزدهم ساحل بهت مخم اقبال شد بستم بر پیل کشتی ملازب گذاره فرمودند درین تاریخ
میوه عبدالکریم که سابقا میر عمارت دولتخانه والای مستقر اخلافه اکبر آباد بود برض اسهال رخت
حیات ازین جهان بر لبست چون صالح قراوان بکلی را با کردی برای قمرغه قنوغ کما لافوت
بودند ازین منزل شکار گمان به آن جانب متوجه گشتند بمیت و شیوم محاذی مکلا ابراهیل
در یابی بهت محسکه شد بمیت و چارم پشکو فیوزی را بهانجا گذاشته بامهین باوشت نهادند
بخت بیدار و چندی از اهل تقرب و عیله شکار نمود و سمند دولت شده بمیت و چهار بنر کوی
و بمیت و پنج قوج کوی و چهار چکاره صید فرمودند ازین میان خارده به تفنگ شکار خاصه
شد و نه راس بادش ازاده بلند مقدار به تفنگ زدند و باقی را سعادت اندوزان حضور
زندگی گرفتند بمیت و ششم از آنجا کوچ کرده از آب بهت عیده نمودند و در دوی معالی لشکر
نظر نصاب پیوست سید احمد که از نرخی پاپ سرکار و الا متاع یک لکه و پنجاه هزار روپیه
باب بر عرب حسب احکم بحرین مکرمین برده بود و در آنجا بده بمیت فروخته اصل را باربع
که سه لکه روپیه باشد با اهل استحقاق و اهل احتیاج این دو مکان فردوس نشان که همواره
از افضال علی زوال خدیو که کم کسیر متعاج پرور کا میاب اند تقیم نموده مراجعت کرده به
مسلم ساحت اقبال قبله سعادت مند موز دین و دنیا کشت بمیت و ششم بر پیل کشتی
از مویای خباب گذاره فرمودند درین روز یک قلاوه شیر به تفنگ خاصه شکار کردید سیلح

باغ و عمارت افضا آباد بود و اقدس بر بونق فردوس یافت و این تاریخ مبلغ سسی هزار تری
 مقرر این ماه مبارک به مستحقین رسید غره شوال خسرو ولد نذر محمد خان که از دار السلطنة لاهور به
 استقبال بادشاه فلک بابا که شتافته بود شرف کورنش دریافت و غفر خان و حکیم مسیح الدین
 از کشمیر آمد و تقیعلی عنایت عالی به نمودند سیوم جهانگیر آباد و مرکز ریاست نصرت آباد کشت پنجم فوجی باغ
 دولت منزل اقبال شد و سید حسن پسر عادل خان و میر نصیر رسول قطب الملک شرف آستانه بوس دریا
 هر کدام پنج فیل یکی با ساز طلا و چادر بایراق نقره بابرخی مرصع آلات که عادل خان و قطب الملک بوس
 پیشکش فرستاده بودند از نظر شرف گذرانیده هر دو به عنایت خلعت سر بلند گشته و سید حسن به عطای
 یک مهر و دو صد توکی و یک روپیه بهین وزن کلام اندون کردید و از فیال پیشکش قطب الملک یک فیل
 بایراق نقره به خسرو عنایت شد و علاء الملک میدبان که برای سرانجام بعضی مهنام در دار السلطنة
 لاهور مانده بود سعادت اندون ملازمت اقدس کشت و به منصب دونهاری ذات و چهار صد
 سوار از اصل و اضافه میبایستی کردید خاقان جهانیان بعد از انقضای دو پیر و پنج کهری روز در
 زمان مسعود به منازل فلک مشاکل دولتخانه دار السلطنة لاهور نزول فیض موصول فرمودند
 و از اصل و اضافه سید حسن ولد سید دلیر خان از تعینات تیان کجرات به منصب هزار نیات و نیز صد سوار
 و خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان به منصب هزار نیات و صد و پنجاه سوار و عنایت اقد و ولد
 غفر خان به منصب هزار نیات و صد و پنجاه سوار سرفرازی یافتند و در دهم این ماه روز یکشنبه
 بعد از سپیدی شدن دو پیر و سه کهری از دار السلطنة بصوب مستقر اختلاف اکبر آباد کشت
 فرموده باغ فرخ بخش و فیض بخش را به در و اقبال آموذ نصرت تازه بخشیدند و در
 قلعه ارک دار السلطنة لبان سابق به سید شیر زمان و سید منور پسران به
 سید خان جهان و سید علی برادرزاده او و در مدت کوتاهی در دار السلطنة به محمد خواجه

در
 در

وصول به لاهور

در ماه مذکور
 در خواست امان

فوج به اکبر آباد

خواجہ کریم برادر توفیق فرموده سرکلام را بعنایت خلعت مسایه کرد و اسیدند و اسید حسن نوکر
 عادل خان لکنی اشیا بطریق پیشکش گذرانید و به انعام هزار روپہ کامروا کرد و میرضی ملازم
 قطب الملک و وفیل پیشکش نمود و به انعام شصت هزار روپہ کامیاب گشت و ہر یکی از مجموعہ
 صفایانی و حاجی محمد صلاح ہزار روپہ مرحمت شدیم در ہمین فلشن فیض قباد را کہ از قول خود
 بہ تقبیل استان سلاطین مکان آمدہ بود قوس بکی کرد و اسیدہ بعنایت خلعت و خطاب
 خانی و بہ اضافہ پالندی ذات بمبض ہزار و پالندی ذات و شصت سوار سواران شصت
 و بملا عبدالحکیم دیالکونی و ولایت ہر انعام شدیم و سوم حکیم فتح اللہ از افضل و اضافہ
 بمبض ہزار و ذات و پنجاہ سوار و قاضی نظاما بخدمت بخشیدری و واقعہ نویسی دارالملک
 کامل سرملید کردید و چون مرکز خاطر مقدس بود کہ از شکار کا نو و این لبت طائر و شہ
 عنان توجہ بصوب سہرند متعطف سازند بہیت و چارم ازین بابخ فرووس آئین این
 جانب متوجہ گشتند و غزہ فی القحہ آن سرزمین سوز ماہیہ را بات عالم فروز مشور
 کردید سوم از عاقل منہیان صوبہ دکن بعض ملزمان لب ط حضور رسید کہ اسلام خان
 ناظم ہر چار صوبہ دکن ازین پہنچی سرانست نزد کائنی بہرست خدا پوہرمان قدر دین بہرست
 او کہ بہترین بندگی و اداب دانی و مزاج شناسی متصف بود مقامت گشتند و باز ملکان
 اورا اراع تفقد فرمودند و سیادت خان برادر اورا کہ بہ اضافہ پالندی ذات و شصت
 سوار بمبض دو ہزار و پالندی ہزار سوار و بہ صیانت حصن دولتا مادلان سابق و محمد
 نخستین لہر اورا کہ از جانب بدر بچہ است بر ما پور میردخت با اضافہ پالندی دو سوار
 بمبض ہزار و پالندی پالندی سوار و محمد صفی دومین لہر اورا کہ شرف اندوز حضور سہر
 ہوز بود بہ اضافہ پالندی دو سوار بمبض ہزار و پالندی چار سوار و محمد شریف سہر

سراندری قبا و خطبہ

انصاف

قریب اسلام خان ناظم
 چار صوبہ دکن

پس او را از آنکه شایسته منصب پنداری و دود سوار و غیاث سپر چارمین را، سبب بانصد
 صد سوار و یک اردو سپر خور و سال عبدالرحیم و عبدالرحمن را بمنصبی در خور بر نوازند و از آن
 که پنج سپر خان مرحوم با دیگر متعلقان اوصاف احکام از دکن بدرگاه معالی رسیده سعادت تقبل
 ایشان ملائک شایان در یافتند بر چه او به بمن عفو و بیت عتبه خلافت و جهان داری انداخته بود
 و البته او مرحمت شد و بر لایق رفت که مطابق شریعت غلامیان خود قسمت نمایند و مطالبه شایعی
 و آنچه خان مذکور از زمینداران دکن بطریق پیشکش گرفته بود و بکسر کار و الا اعلق داشت سپر کارخانه
 عاید شد و بهشت او نوز خان ناظم صوبه مالوه فرمان عالیین بشیر قصد و برپوست که بدولت یاد گرفته
 تا رسیدن صاحب صوبه بجا فطرت دکن چه دراز و او را به ارسال خلعت خاصه و اسب از طریقه خاصه
 با یراق طلا سپر افرازان گردانیدند و حال آنکه پیش از این در خدمت بیرون و بیرون و بیرون
 پیش از رسیدن او را به کسب دی سفیر خان متعالیه بانامه مبنی از اظهار امانت خود و جهان شتایق
 دیدن پادشاهزاده کامکار و فرستادن آن عالی تن به آن نامه را با عفو شدت خود بسیار بر
 بهمانانی و صد و فرمان قضا جریان در پاسخ آن باین معنون که آن فرزند والا که بعد از ملاقات
 خان بلخ و بهشتان را با و بازگشته به بخود و فیض نمود و دانه درگاه و الا شود و رقم زده ملک و قایم
 نگار گشته چون بعد از وصول این منشور عاقلیت کجور نذر محمد خان خواهرش محمود که طایف خان را که
 مردور است کفار و در دست کرد که دست برای حصول جمعیت خاطر او روانه نمایند و از دهم حمادی الثانی
 پادشاهزاده عالمقدار خان مذکور و عطا و اقبال بخشی خود را نذر او روانه گردانیدند تا مطالب و توبیخ
 او در یافته بر نگارند و خاطر او را از آنچه بر کند کی است و ایراد خسته از پیل پران که پناه جای بر بند
 است چنانچه گذارش یافت بسوی بلخ نیارند و نامه در جواب مکتوب خان بابک قبضه شده
 در مدح مصحوب اینها فرستادند و او را به کسب دی اسب و هزار شایعی که بهشت هزار و بانصد و پند

سند در فرمان محافظت دکن
 به پادشاه نوز خان ناظم صوبه
 مالوه تا رسیدن
 صوبدار

موصوب

روپیه یا شنبه از سرکار بادشاهی بطریق انعام داده بامومی الیهما حضرت غزوه بعد از رسیدن
فرستادگان و رسانیدن نامه خان استرعامتو که قلعه مینه را اولیای دولت قاهره میفرست
او واکذازند تا به دبار و باو البتکان جمعی که همراه اند در آنجا گذاشته روانه بلخ شود و باید که
کامکار پس از آنکه برین خواهرش یا سنج دادند که در جنب مراحم بادشاهانه که مکنون خاطر خوشید
دائر بادشاه ملکستان جهان بخش است نسبت بان خان بلند مکان این مطلب قابل ذکر
نسبت التواضع بعد از ملاقی شدن جمیع مقامات چنانچه باید به انجام خواهد رسید و عطای قلعه
مینه ضمیمه عطا و مواهب دیگر خواهد گشت به آئین جهانگیری و ملک بخشی این حدود و اکناف
برالسنه و افواه مذکور است و بر صوفی روزگار مسطور چون خان معلوم کند که پیش از ملاقات
بدست آمدن قلعه مینه میسر نیست از چیرگی و آنچه که باعث سرگردانی و پرتابی او بود چند
در آمدن در آنک نمود و ظاهر ساخت که اگر عاطفتی نسبت بمن مرکور طبیعت اقدس می بود
در اعطای قلعه مینه توقف نمی گرفت بعد از آنکه ظاهر خان و همراهان او بقالات سودمند و
کلمات خرد پسند و نشین خان کرد و ایندند که اکنون که تکام بیداری بخت نفعه و سازگاری
روزگار شفته است تعقل و تمیز کار فرایم شده را بر خود شوریدن است و اقبال بر دور
رسیده را بر کرد و ایندین خان سرآمد رفقا محقق قلبی و دلگذا در آنکه از محض صواب و معتمدان او
بود به غنور قلبی حاجی برای شنیدن مبانی معااهده و آوردن عهدنامه مصحوب عطا و التواضع
فرستاد و بادشاهان داده کامکار عهدنامه موافق چنان خواهرش همراه آنها ارسال داشتند و از
سرکار خانم شریفه محقق قلبی خلعت و بیت نیر و شاهی و به عاشر قلبی خلعت و شانه نیر
شاهی و او را که به خان پس از رسیدن عهدنامه از بیلچرخ روی برآورد و اما به سبب
غلبه خوف و هراس که لازمه و اجبه و به دهنش طی مسافت به آهستگی می نمود و بهر منزل که

میرسد بهمورد با توقف نموده روز میگذرانید چون باد نشازاده عالمیان هم این
آگهی یافتند نشازده هم شعبان بهادر خان را با لشکری که با او در بلخ بود تعیین نمودند که بر سر استقبال
بشیرخان رفته اگر خان را غنیمت آمدن پیش نهاد مهمت باشند بر فافت او معاودت نمایند
والالبان سال گذشته او را از آن ملک بر آورده با دیهیمای دشت دوبار کرد و بهادر خان
چون بدان سمت روانه کرد بدید خان و طایفه قلماقیه که راتن و فائق مهمات او بودند بر سر
واقع گشتند در مضیق تجرد و فقر افتادند و قلماقان اظهار نمودند که اگر در ملاقات پادشاه
نرا دیده و اعتبار توخت و تعلل رود بی شک بهادر خان رسیده با منتال امر مبارکست خواهد نمود و از
آنجا که ما را تا بحد مدعی که مضوره نیست ناچار ترک همراهی و رفاقت نموده بجهة صیانت جان
و مال و ناموس دست انضمام بذیل ملازمت باد نشازاده عالمیان زده اند و در طه تلف و هلاک
خود را با ساجل نجات نمیخواهیم رسانید این استماع این مقال قلع و اضطراب خان زیاده شد
گفتش قلماق را که سر کرده طایفه قلماقیه بود و در سرکار خان بمرید اختیار و اعتبار اختصاص داشت
و بدو برادران او پیش خان مصدر خدمات و ناظم مهمات بودند باین داعیه با عطا الله دروا
نمود که نخست با بهادر خان ملاقات نماید و بعد آمدن خان نموده بلا به و طایفه اخیل سپاه
منصور را بر گرداند بعد از آن بلازمت باد نشازاده عالمیان رفته کتولی که در باب ملاقات
قلمی نموده بگذرانند گفتش قلماقی در شیرخان بمحکوم فیروزی رسیده بهادر خان را در نظر
ساخت که خان بسبب ناسپردن قلعه میمنه مضطرب و متوهم گردیده و آمدن الستانوکی
دارد برای تسکین خاطر و رفع وایه خان التماس اینست / قلعه شیرخان را خالی نموده و الله تر
و عباد حضرت نشان ازین مکان کوچ کرده و در یواچی من طلب منزل نماید تا خاطر خان
بجهت گردید و با الکلیه راه غدر مسدود شود و من متعهد که اگر این ملت منبذول افتد خانی

بی توقف غریمت مصمم نموده ره نوزد اودی معصوم و کرد و بر مساحت مبادرت نماید و اگر
بحسب تقدیر این التماس درجه قبول نیاید و نوشته بنده متضمن اینجا این مسئول درین روز
نجان نرسد یقین که از غلبه خوف و هراس فرار برقرار اختیار خواهد نمود و از آنجا که هنگام رحلت
بادش هزاره جهانیان به بهادرخان فرموده بودند که در رفع اسباب و غذای و تفرقه خاطر خان
کوشیده بهر طریق که ممکن باشد آن رسیده را آرام بخشیده مطمئن گردانند و اگر قلعه از قلع طلب
نیاید و در سپردن آن ایستادگی ننماید درین وقت که تعهد التماس کفش قلماق ضمیمه این مقدمه گردید
بهادرخان قلع شیرخان را خالی نموده کفش قلماق سپرد و از آنجا کوچ کرده نواحی بل حطاب یا
معسکر گردانید بیت و سیوم کفش قلماق را با عطا الله روانه ملازمت بادش هزاره و الا بتبار
ساخت پادشاه هزاره کامکار بعد از ملازمت کفش قلماق و کزدانیدن نامه تعهد آمدن خان
دوم ماه مبارک رمضان بانو میان عظام و سکی عا که بهرام انتقام سوای مادر هوشنگ که حرکت
قلعه بلخ قیام داشت و ذوالقدر خان که کاهستانی شهر در عهد اتمام او بود و بهریم استقبال کردند
در روز دیگر نواحی فیض آباد مرکز را بایت نصرت آیات گردانیدند و کفش قلماق را خلعت
و شصت هزار تنای از سرکار پادشاهی داده برای آوردن خان محض ساختند چون بعد از
روانه گردانیدن بهادرخان کفش قلماق را بخدمت بادش هزاره عالمیان نوشته خان
را به معین باور رسید که اگر چه مغرور خان بود که در نزدیکی بل حطاب یا موضع چیتال پاینده
اینان ملاقات نماید اما چون این معنی را موجب تقدیر معید ملاقات را در نواحی
شهر قرار داد بهتر است که آن نویسنده نامه را با عا که کردون افتد از بشت مراجعت نماید
تا ما متعاقب بوفیق آباد رسیده کس پیش بادش هزاره و الا که فرستیم که درین نزدیکی شهر
هر جا قرار دهند ملاقات نمایم از آنجا که بهادرخان را معلوم بود که بهرام و هراس بهر خان انجیان

استیلا یافته که اگر عساکر فیروزی ماسر از پل حطب کوچ ننماید به شیرخان نخواهد آمد به جای سبزه
بنابرین از آنجا کوچ نموده در بنوقت بنادستانه زاده قمار طبعی کردید چون اول روز چهارم رمضان
که ساعت دیدن نذر محمد خان قرار یافته بود خبر رسید که او بنهر خود قاسم ولد خسرو را با کوش قلم
و عاید خواجہ نقیب و آتش قلماق برادر کفش قلماق فرستاده و اینها دو کوره از پل حطب پیش
آمده اند پادشاه زاده عالمیان سلطان محمد خلف خود را با بیادور خان و چندی دیگر از بنده کار
درگاه سپهر ششماه به استقبال آورده نمودند اینها بعد از نذر دیدن یک کوره با و ملاقات
نموده نذر پادشاه زاده جهانیان آوردند آن والا که از روی مهر بانی و قدره انی اورا با عو
عاطفت در آورده متصل مستد جای دادند و از میمان دوستی که وظیفه منتسبان این دو دمان
فتوت نشان است اقسام تعطف و دلجوئی نمودند پس از آن کفش قلماق مکتوب خان منبی
از عارضه که بسبب آن نیار است رسید که زانیده معروض داشت که چون خان در بنوقت
بیمار شد و دراک ملاقات را بهنگام صحت باز گذاشته برای رفع مظنه نقض میثاق و خلف
و عده قاسم را به نیابت خود فرستاد که بدولت ملاقات فایز کرد و پادشاه زاده جهانیان
پس از بخصت قاسم با میرالامرا و بهادر خان و راجه حسینکه و دیگر خیر اندیشان اظهار نمود
که فرمان و احباب الاذعان بعد و سپه است که بلج و بدشتان را به نذر محمد خان بعد از ملاقات
باز گذارد اکنون که او بعد از مرض متمک گشته پسر زاده را فرستاده اگر چه آمدن نمیشاید
خان است اما بی حکم هیچ بر نمیخی اقدام نمیتوان نمود و نظر بر آنکه ملک و پیران است و مستان
رسیده و غله کران شده چنانچه منی مده رو به کشیده فرصت تنگ و سرانجام سنان
نمودن و درین ملک ماندن دستور درین باب مصلحتی هو افوا ایمان است و این دنیا و حیت
خوب پس چنان بعضی رسانیدند که درین نزدیکی بوقت بنده کوه را یکیر و دو سالک میدود

مسدود و اگر عرض داشت نموده انتظار حکم و رو مقدس کشیده شود فرصت از دست
میرود و احدی از آنکه رای یکی تیرسپهان برین قرار گرفت باو تیراده جهانیان نگارستانان
حصون و حارسان محال حوالی بلخ را طلبیدند چون اوزبک بسیار از غلوفه خواران و المان از آن
عبور نموده در آن حدود متوقف شده بودند و هر حاجتی قلیل میدیدند قابو یافته می تاخستند
راجب حسین که رای برای آوردن سعادت خان بترند فرستادند و بران شدند که بهام خان را
روانه کنند تا رستم خان را از اند خود و شاد خان را از میمنه آورده بخود پیروزی رسانند و برین
عوضه رستم خان رسید که چون محقق گشت که این ملک به نذر محمد خان غنایت شده پس از آن
از خود روانه میمنه شدم که شاد خان را همراه گرفته به راه سان چار یک بصرب کابل برای کرم
یازدهم بادشاه را برای کارهای عیال که از حوالی فیض آباد کوچ نموده در جلگه ای که به شهر بلخ
پیوسته است دایره کردند و آن ملک را به نذر محمد خان داد و شهر و قلعه بلخ را به قاسم و قش قبا
سپردند و دو الفذر خان و ما و همسنگه را که محفاظت شهر و قلعه میدادند نزد خود طلبید
هنگام و ادعای یک قبرستانه بنجر مرغ و یکراس سبب با بر اوق طلا و پنجاه هزار روپیه از سر کار و الا
بقاسم خان دادند و پنجاه هزار من غله بادشاهی از هر جنس که در غله و قلعه بلخ بود و به نرخ
آنوقت پنجاه روپیه قیمت داشت و سوای غلات ذخیره قلاع دیگر که آن نیز به نذر محمد خان محبت
شد بوی سپردند و حکم مقدس بصدد پیوسته بود که اگر نذر محمد خان پادشاه نژاده عالمیان را
را در چار یک روپیه نقد از سر کار و الا و یک لکه روپیه از جانب خود با و بدهند تا سامان نمود
نوار سبب داری بمقدیم رساند چون آمدن او به وقوع نه انجامید این معنی از قوت بفعل
نیامد و برین منزل راجب حسین که رای برای آوردن سعادت خان و همایان او به ترند فرستاد و با عیال
مذکور به بلخ کثرت اثر ملی گشت آگاه دل انصاف که محلو محبت و سمنو عیالیت و وفور انصاف

بی زوال و فروزی نوال نی هلال و کثرت اسباب مکت و جلال و بسیاری مواد دولت
 و اقبال خاقان مضاعف بران از ارجاتی که در ساق تسخیر بلخ و بدخشان واقع شده در پی یابد
 چه از ابتدای این مهم تا انجام و رای تنخواه نوینان و منصبداران جاگیر دار چار کرور روپیه
 که قریب بیت کرور خانی و چارده لکه تومان عراق میشو در وجه مواجب نقدی بتدبیر منصب
 داران و احدی و پیاده و انعامات و جزائر از خزانه معبوره بخرج رفت از آنجمله دو کرور علفیه
 بتدبیر بلخی که در عین این ساق نیز نقد تنخواه می یافتند و دو کرور دیگر برای سراسر انجام این مهم صرف
 شد چاردهم بادشاهانه و الا که با یکی عساکر فربوزی از چلکای مذکور کوچ نموده روانه کابل
 گردیدند و امیر الامار را با جمعی بر انظار و راجه جلیند که را با جوقی جو انظار و بهادر خان که پیشتر از
 از پیشین سپاه بلخ با او بود چند اول ساختند و معتمد خان میرانش با گروه تو بجانته بادشاهی
 و پیر تیراج را از امور بطریق بر اول پیشتر روانه گردانیدند تا گروه قابو پرتوه او از بکیه و کلهها
 و تنگنا با بر او ایستادگان لشکر دست اندازی ننمایند شانزدهم بادشاهانه و عالمگیر از
 تنگی غزنیک گذشته فرو و آمدند چون از صیق طریق و دشواری که از گذشتن تمامی لشکر
 در یکروز متعذر بود بهادر خان حسب الامر بادشاهانه جهانیان سه روز در دهنه ابر تنگنا
 برای گذراندن لشکر بانی توقف نمود و تا عبور بهادر خان و یکی لشکر بادشاهانه و عالمگیر
 با امیر الامار و طرف دیگر این تنگی مکت فرمودند و بهادر خان درین ایام هر روز برخی از سوارانی
 بادشاهی را بمجاافت جمعی که برای آوردن پیاده و گاه از لشکر بر می آمدند میفرستاد و هر دو سوار
 که نوبت یکی شمشیر خان و خوشحال بیک و دیگر کاشغر باین بود و معاویه او از بکیه این مجامعت را قلیل
 بندهشته قریب پنجاه سوار و چند پیاده نمودند و بعضی شمشیر خان و رفقای او را و میان گرفته و
 و دیگر فرزندانشته با برآمده ایستادند و بهادر خان بر این جمعی آگهی یافت و بهر دستاوت و چندی از اهل

میرت مبلغ چهار کرور روپیه
 که از سرکار بادشاهی صرف مهم
 بلخ کسر فریده
 در دولت بهادر خان
 در حیدرآباد

باطل سلطان را در کرای بنیستی گردانیده بقیه السیف بر محبت را عینیت دانسته و بفرار
که نوی این کرده ناپاک است نهاده اند از مجاهدان اقبال برخی مجروح گردید و فرزند وراثت
عبور بقیه لشکر از تنگی غریب فوجی از المانان هموار شدند از یکجا نب نظر بسا در ورتن و لکه
مهرین و اس و چنددی دیگر و از طرف دیگر معتمد خان میرانش با قشکی ن بادشاهی و عصفور
ولد آمد ویر و خان و کردی از ملازمن بادشاهزاده و از نوادگان خاندان قباوچی
تا بصدقات نیارده که بخت و شیرین برشته عداوت تعاقب نموده بعضی را مقتول و جمعی
را مجروح معذور گردانیدند بریت و نیم غوری مضرب قیام گشت و در انشای ره نوردی افواج
ضارت از مزاج از بلیه از دو طرف نمودار شدند کردی که از جانب دره بغلان پیدا
گشتند امیرالامرا برای بقیه آنها متوجه شده قریب دو گروه بدین سوشتافت و آن کریر
پشتیان را در نیافته بر گردیده و جونی دیگر که بالای دست راست لشکر فیروزی بفصل کرده
ظاهر گشتند و از فراخی میدان و توزک سپاه رزم خواه قباوی دست اندازند دیده قدم
پیش نمیکند گشتند بموجب امر بادشاهزاده عالی که معتمد خان میرانش با کردی قشکی
مالش آنها روانه شده و همین که مبارزان لشکر منصور رو بکوه نهادند فتنه یزدان از
طرف دیگر آن کوه فرود آمده بدر رفتند حکم اقدس چنین بود که هرگاه بلخ و بدخشان به نزد
خان باز گذارند غوری و کهر و زاد داخل ممالک محروسه دانسته حاکمان بحال دارند بلند و زیلا
کشتاده عالی نسب بغوری رسیدند بنور احسن تپانه دار آنجا و دیگر سیدهای پادشاهی
که بار فرمودند که بآن سابق جبر است قلعه قیام نمایند چون اینان توافق نمودند که
نیافتند لاجرم بادشاهزاده در در و زور غوری بوده سرانجام باب بردارده لکه رویه
سوار والا که در قلعه غوری بود نموده محافظت این مبلخ و خزانه و قورخانه پادشاهی که با

آن عالیقدر بود به ذوالقدر خان و نور احسن مغموض ساختند و جمعی از منصوبان بکسی
 و جز آن واحدی که در غرضی با نور احسن بودند و پالند پیاده تفکلی همراه ایشان گردانیدند
 بنیت و نیم از غرضی براه خواجہ زید را پی گشتند چون منزل آنروز که در کنار سرخاب
 معرک گشته بودیم ضعیف بودیم و نیم از دست اندازان از یک و پیاره پادشاه بنادیده و
 تبار امیر الامرا برای حرکت جمعی که از پیش لشکر می آمدند و بر فراز آن تنگنای بر گشتند
 چون میان امیر الامرا و بیاور خان که ساقه کل لشکر در کوه فاصله بود درین اثنا نور دین
 راه طعنی اسباب لشکرمان را هزاره تباراج برد کوه ابنوه ازین راه زنجان بر خزانہ
 ذوالقدر خان و نور احسن و دیگران که با خزانہ بودند بای ثبات افشرد و دست جلالت
 کشا دند و قتلچی از ثب بنگامه مقتله و مدافعه کرم بود امیر الامرا برین معنی الکی یافته فرید
 غلام را با جماعه بکومت ذوالقدر خان فرستاد و مخادیل قرین خسرت بر کردیدند سراج
 بجهت رسیدن بقیه لشکر اختر برج سلطنت در کنار سرخاب مقام کردند عذر شوال کوچ
 نموده روانه شدند چون راه تنگ بود و کتل دشوار گذار برای آسانی عبور عساکر فیروزی
 معرک نمودند و بیاور خان و دراجه حسینکه آنروز کنار سرخاب توقف کنند و دوم و سوم
 شوال در راه تنگ شهر و چار چشمه از تنگی راه و دشواری گذرگاه و غلطیدن حیوانات
 بابر بردار که لشکرمان بدلی راه از کمرهای کوه بالامی میزدند بمردم لشکر پاره آزار رسید
 چارم که از چار چشمه بجای کتل میزد و کوه روانه میشدند قرار یافت که بخت بر سر گذارد
 جهانیان از کتل مذکور عبور نمایند و پس از ایشان سیک هم فیر امیر الامرا یکدیگر و و ایندازو
 خزانہ و معرک خانہ و توپخانه بادشاهی و کارخانجات پادشاه بنادیده و الامرا و معرک و پس ازین
 دراجه پارسه که چند اول کارخانهای مذکور و بعد از نوراجه حسینکه و دیگر را بصورتیه و بعد از

در کوه کت بیاور خان
 در کوه کت خزانہ
 در کوه کت

از کشته شدنیها یکی اردو و سپاه و خان بگذرد و از روز بادشاهزاده نامدارهای کتل رفته
روز دیگر از بند و کوه عبور نمودند اگر چه هوا شوریده کی نداشت اما چون به برف افتاد
بود هیچ بسته مردم به شکاری نداشتند ششم بادشاهزاده کرامی که بخور بند و مهم بخارگیل
رسیده هشتم بجایل در آمدند و امیر لاهور که بر طبق قرار داد دیگر از عقب بادشاهزاده و الا
مقداری آمد چون در پای کتل منزل نمود و نصف شب بارش در آمد و تا با مدومی بارید
بعد از آن هوا صاف شد خانه کور کوچ نمود و با جمعیت خود از کتل گذشته و بهیم بجایل
رسید و راه چینی که به هم ایمن او چون از چار چشمه گذشته برف شروع در بارش کرد و
آنروز و روز دیگر که در راه منزل نموده بودند می بارید بعد از و صوبی بکتل بند و کوه تا
گذشتن از آن حدت سه شبانه روز دیگر برف در بارش بود و پس از رسیدن به تنک
بر طرف شد و در القدر خان چارس خزانه در چار کوه می بند و کوه چون وید که برف در
بارش آمد ششم ماه مذکور کوچ کرده روانه شد تا پیش از آنکه برف سرد راه شود و از آن
کتل بگذرانند اتفاقا رفته رفته کثرت بارش بجایی رسید که اکثر شتران از خزانه افتاد
نصف از کار باز ماندند و القدر خان به چند سعی نمود از روز کتل نتوانست گذشت
پس ایمن از او را سوار و پیاده از شدت سرما برانگشته شدند و جز قلیلی از بند کابل گاه
با او نماندند و آن شب یا جمعه مذکوره بر فراز کوه با وجود بارش برف محافظت خزان
مدار است باره از خزانه پر شترانی که توانایی ره نوردی داشتند بار کرده با سوار
چندین به خود روانه نمودند ساخت و خود با چندی دیگر به لکاهیانی همه خزانه پر و خسته
تبهت شبانه روز بر فراز بند کوه با وجود کثرت برف و سرما و قلت ازوقه در انتظار
رسیدن برادر خان که عقب بود گذرانید احوال سپاه و خان آنکه چون بکتل رسید یک شهر که از

هنگامی که دو منزل است و شیب دشوار و در رسیدن برف شروع در بارش نمود و تمام
شب تا دوپیر روز و دیگر روز می بارید و از دشواری گذاری کتل که بسیار بدین برف صعب تر
شده بودند و دولت شکر را بخت تمام از آن گریه گذرانید و درین هنگام هزاره تنگ چشم
فراخ از بارزوی بر بودن مال بیش از پیش بر مردم اردو هجوم می نمود و خان کوتر بنامید قنابل
و دشمن مال بادشاهی هر مرتبه آن کرده شوریده روز کار را مالش داده راه گرای ناکامی میکروید
و بعد از آنکه باین کتل هندوکوه رسید میگردید و در آنجا بوده و یکی پس از دیگری از اسی ساخت و پس از
گذشتن برینان خود روانه کشت چون بسبب دشواری راه و دشواری کی هوای کوه و افراط برف
و دمه اکثری از لشکر بدین شب بر فراز کتل گذرانیدند و برخی از مردم ناتوان و چارپای ضعیف
تلف گشتند چنانچه از آغاز مزور عا که فیروزی تا انجام ده هزار جاندار قریب به نصف آدم و ستم
و فیل و شتر و گاو و گاو و قراوان اسباب و زر و نیر و برف ماند چون بهادر خان بفرار کتل برآمد
و فدا القدر خان حقیقت حال عرض نمود بهادر خان پس از آنکه با نجا فرو آمده و با اخلاص خان و درون
مراهور و کوکله اسکی سیمودیه و میس و اس و لید سورجل را بشو و چند دیگر که با او مانده بودند شب
در آنجا بسر برده و صبحگاه از شتران خود هر قدر که یافت اسباب آنرا انداخته خوانه بار نمود و تخته
بر اسبان و شتران سپاهیان قسمت کرد و دوپیر روز که با برادر سرانجام نموده خواست
رای کرد که جماعی از مخالفین هزاره از پس در آمده چون جمعیت کم دیدند خواستند که برای این
دستبرد می نمایند خان بر کشته برخی را راه گرای و سایر قنا و دیگران را با دمه و نیر و اسباب
و خود با خوانه رای کشت بهیت و دوم شوال بکابل رسید اگر چه بکابل اس و قایع حضور سران
می برد از پنجم ذی القعدة خاقان جهانیان دولت بیکه ناکشال را بخلعت سر تسلیم کردند
و است تهنیه را کرده و خلعت نمودند و پنج روز در کانون و هرن بعشرت پنج روز در خانه شتر روانه

شریف فرمودند حضرت بزرگوار
 شاه بلند آفتاب برای
 عبادت ممتاز
 شکوه
 در حلقه او

روانه سپهر اندک شد و بعد از روز دیدن سه منزل چون شکوه غضن در دوحه عظمت و بطلال دوم
 فرزند سعادت مند همین کوثر خلافت را عارضه شیب که پیش ازین بدو روز روی داده بودند
 یافت بهم مقام نموده حکم فرمودند که اطباء درگاه و الایعلاج بیرون دهند و از قضا مهربانی بمنزل آن
 کوکب برج میانیا لشریف فرموده آن نوزده اقبال را مسئول الطاف باد و شایسته کرد
 و بخواهید اطباء به نزل که علاج منجر در آن بود خون گرفته و از آنجا که دستگیری تدبیر با دست کاری
 تقدیر بجای نرسد پرتشنگان از نمون کار هر چند تدبیر است و معالجات نمودند کارگر نیفتاد و او آخر
 روز غم اندوز عمارت آسمانی آن نونهال گلشن کامرانی که همی اوقات حیاتش چای ساله و نه با و بخورد
 بود از کلین کاخ عسکری به نرسد گاه ملک تقدس انتقال نمود و علیحضرت از خرد کامل و دولتش
 شامل هم خود به تدارک شکیبایی خرامیدند و هم والدین آن ره گزین بهشت برین را بصحبت و
 اقدس و عاقبت نفس مقدس که سر مایه حیات همه اینان و پیرایه زندگانی زمانیان است
 تسکین فرموده و در دیگر مقام نموده بخش آن والا تبار را به آئین سپندیده و طرز کزیده مصحوب
 خواجه معین میر سامان و شیخ رفیع و هم غنچه همین اختر برج خلافت بدار السلطه لاهور روانه کرد
 تا آن کوثر سعادت را در باغ والدۀ ماجده اش مدفون گردانید باینکه کوچ شد و درین تاریخ
 بدار والدۀ اصفغنی خان خانان سپه سالار با مقام ده هزار روپیہ کامیاب گردید و یک بخیر
 فنا با براق نفوذ داده فیل که شایسته خان انبکات و یک فیل با سارنقوه و ماده فیل که
 شاه نواز از مالوه بر سر مشکین از ساله است به بودند از نظر اقدس گذشت و هم از آن
 سنج درین دولت و بدار فرمودند و در خانۀ سپهر را بمنزول بخش و منوی فرود
 تحسیدند و روز هم مقام نموده بدار شهرند کوچ فرمودند و درین تاریخ یک یکتبیه فرود آمد
 پیش و با همین باد شایسته و الا قدر عاقبت شد و یک باغ انباله و در و سعادت آ

نمودند و ملک در آن مراسم شاد و پیشکش بفرمودند و بر سر نیزه فرود دیگر گرفتند و بر سر نیزه
بر سر استقبال شده بودند و کورنش رسیده هزاره میزدند و گزرا نید و بغایت خلعت
سعرت برافراخت بیت و چهارم از یک منزلی که نال حوض خان میر خجندی با بال بسیاری
از افراد منصوب و ملا علای و املاک میر سامان را باز و اید کار خجانت و تنگی آن و منظر حسین
کو قوال را با ارد و خجست فرمودند که از راه راست بدار املاک و سالی شافته تا رسیدن به بیت
نصرت آیات اقامت نمایند و خود هم عنان نشا طابیدی با اهل تقرب و علمه شکار شاه را و را
بیت است و دریای چون را بیت چپ گذاشته خواهد یافت پیش گرفته و منزل بمنزل
و او دمان و شکار گمان ره نوزدید بیت و ششم تقرب خان لغایت آب از طولی خاصه باین
مطالع سر برافراخت راجه تو و مل لغایت خلعت و فیل نوازش نموده حضرت سپهبد فرمودند بر سر
که پیش ازین لوکران بود دولت اسلام سده سینه دریافته و در سلک بندگان منسک کشت و به
غنایت خلعت و منصب ششصدی ذات و چهار صد سوار و آب سر بلند کردید و برادر و سحر
میگوید است که از دیر باز بعد بیت این آستان فلک نشان مفتوح است و انیان سپهران
سورجل و ویمین لایرانا ابر سنکه اند سیوم فی احو در نور کده نزول احوال فرمودند مبارک خان
نیازی از دکن آمده ادراک شرف ملازمت نمود و و فیل بی نرو و بکری ماده بر سر هم پیشکش کرد
روز دیگر توقف کردند منازل فلک نشان کل قلع و دار اختلاف شاه جهان آباد را گذار مستحبات
حضرت جهان بینی است سپه نمودند و در هر جا بقدری کمالش داشت فرموده مکرر است خانه
مستقربان این عمارات حکم کردند که تا مرا حجت موکب جلال قهرین و دولت واقفان سفر
اختلافه اکبر آباد در رسیدن بسیت و چهارم بر بجهت احوال این سال مطابق سیم فرودین که است
و فیض باشا حجت جلوس اقدس بر او رنگ جهان بینی و آیین و امتحان سعادت است

احوال سیم و دو که شایع است
مصدق محلی آن شایع است و دارد

سپهبدان و سواران
سپهبدان و سواران

است آنکه در چند چون تا وصول ساعت مذکور قریب چار ماه فاصله بود و در آن مغانی آسمانی
بعضی کارها مانده بواسطه زیادتی تاکید عاقل خان و یوسف آقارای فرمان شده که باتفاق
مکرم خان در اتمام آن اهتمام نمایند و با بخت بیدار براه کناره دریا بمسقر
اخلافه راهی گشتند هفتم رحیم پور مرکز را بایت جهان پهاکسر دید در اثنای راه نوری
جود قلاده شیر به تفنگ صید نمودند و برنجی جواهر و بر صبح آلات و دود فیل خوردند
کلان کوشش که آنرا فیل دریایی میگویند با ساز نقره که شایسته خان برسم
پیشکش از کجایت ارسال داشته بود و بنظر کیمیا اثر در آمد الکرام خان پسر اسلام
خان نبیره واقف بر این طریقت شناسای رموز حقیقت سیخ سلیم که برین دولت
ابد پیوند حقی عظمی دارد از فتح پور بشریف تحصیل استان خواقین مکان رسیدند و هم
که پیشتر بمسقر اخلافه رفته بود و باقی خان و آگاه خان و حکیم حادق و شیخ
عبد الکرم دیوان دجواهر خان با دیگر متکفلان مهام مستقر اخلافه و برنجی
و دیگر از بند با که برسم استقبال آمده بودند سعادت اسلام ساحت دولت
در یافتند و روز دیگر که عید اضحی بود بذات اقدس به سنت سینه قرآن پڑا
پانزدهم سایه و الایایه بهائی چتر دولت بر مفارق سکان مستقر اخلافه که
جشم امیدشان بر راه تحصیل این سرمایه شادمانی و پیرایه کامرانی بود و مدد و
تست و خلایق از غوری آمده سعادت ملازمت اندوختند و چشم
چون بعرض محارب است این خواقین پناه رسید که در بندر کهنایت علی اکبر
اصفهان متصدی بندر مذکور و بندر سورت را هندوئی در اثنای گفت و گوی
برنجم جگر گشت معز الملک را هندوئی صوبه مالوه عزل نموده بلید دیگر متصدی

وصول به اکبر آباد

و بنذر کرد و اندر دو چتر بهوج را که پیشتر دیوان اسلام خان بود بخدمت دیوانی صوبه
 مذکور برنواخته شد و در این شب ششمی در روز مبارک و شنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه هزار
 و پنجاه و هفت مطابق سی و یکم ماه خجسته جشن ششمی و زن اقامت سال بنجاه و ششم افتتاح
 میمنت الفصال بنجاه و هفتم از زندگانی جاودانی برآزنده سریر کامرانی فرآزنده افسر جهان عالم
 را فر فرخ تازه بخشید و آن سپهر وقار و تمکین بر ایوان فلک بنیان دو تن خانه خاص هر بسم سال بخت
 و دیگر اشیا معهوده بر سخته آمد و به عطای زر سرخ و سفید نثار و امن امید جهانی برآورد و درین
 روز مسرت افراشته و دو عبدالرحمن پسران اندر محمد خان را به عنایت خلعت خاصه سرافراشته
 و نجابت خان از کابل آید شرف استلام عتبه فلک مرتبه دریافت شاه بیک خان را به عنایت
 خلعت و جاگیر لختی از محال برابر برنواخته بدکن مرخص ساختند و از اصل و اضافیه خواجده عبداله
 ولد صفدر خان بمنصب هزار و پانصدی ذوات و شصت سوار و جعفر ولد الله ویر دیکان بمنصب
 هزار و دو صد سوار سر فرار گشتند و خواجده روزبهان و جواهر خان و مطلب ولد معتمد خان و علی
 و الله ویر دیکان و جمشید چیل و فتح الله و الله ویر الله با قافله منصب مبارکی گشتند و شیر خواجه
 سرافراز خان قیل و از زن نثار به سید حسن نوکر عادل خان چار هزار روبه و بکر فیض الله و اولاد
 سه هزار روبه عنایت شد و در باب نغمه و اصحاب طرب به انعام مقرر کامیاب گشتند و عهده محرم رزم
 و محمد زمان طهرانی و مختیار خان و چندی دیگر بکام اقدس از خدمت باو بنیان داده گرامی محمد ادریس
 بهادر خیرت گرفته روانه عتبه سپهر مرتبه شده بودند شرف تقبل استان خلافت رسیدند
 رستم خان بغایت خلعت خاصه و قیل از حلقه خاصه برافروخت و بفرمان بیستادگان
 اوزنک جهان بانی رسید که جانباز خان بیو له از مندر سورج حمید هر یکی از قمر و پیشگان آن
 سهر زمین که خانه بود و وطن او را تاخته بودند و زانش را اسیر ساخته خشت هستی بر لبست تختیا خان

ذکر حواجه عتبه الهادی
 ولد صفدر خان

ملازمت امرای کابل
 محمد اوزنک و بیک کور
 ملازمت امرای کابل
 محمد اوزنک و بیک کور

خانزاد به غایت خلعت و جاگیر منته سور نوازش نموده مرخص ساختند و سید سلطان ولد سید بابیر
 ملازم مبین پور خلافت به غایت قیل سر بلند گشت هفتم به شکار و پاسبان و باری تو جه فرمودند نیم
 دولت خان و پاسبان به تشرف اقدس آسمانی پای کردیم به عشرت نچیر دراختند و ده هزار روپیه مقرکین
 به مجتاجان و سپهسالاران و نیامی و تانی رسیدیم یازدهم کوچ شد و دوازدهم بدولتخانه کنار تالاب باری
 کوچ بسنگ سرخ برافراخته شده و به لال محل موسوم گشته عزول اقبال فرمودند و چهار روز به صیدان نواحی
 به اقبلا و نشا ط کز اینده هفدهم قرین عظمت و جلال غنان سمند اقبال به مستقر اختلافه منعطف ساختند
 به ارباب خان از قبول خود بیانه آمد مشرف ملازمت اقدس دریافت چون بیانه ز تدرکی کرم اقدس ولد
 علیر و ان خان بهادر حارس قلعه او کیر لبریز شد حسام الدین خان بخشی و واقعه نویسی صوبه دکن بنیره
 غیاث الدین بجلی اصحف خان را به جای اوقعین نمودند و به اضافت بااضدی ذات و چار صد سوار
 به منصب و هزار دیات و هزار سوار مباحی گردانیدند و میر محمد امین را به غایت خلعت و خدمت
 عدالت عسکر لغزت آئین بر نواختند و بستم بوستان سرای مجیم اقبال شد و بند با نیکه در مستقر اقبال
 مانده بودند برسم استقبال آمده دولت ملازمت اند و خدمت او آخر روز نیکشینه بیت و یکم معالی دولت
 مستقر اختلافه به قدم مسرت لزوم مکن سعادت گردید را دوستی سال و ماه و هوسنگه با داورا
 بهار سنگه و اخلاص خان و طاهر خان و جمعی دیگر که حسب احوال از خدمت بادش هزاره کا مکار
 محمد اورنگزیب بهادر در خدمت گرفته از کابل بدرگاه خواقین پناه روانه شده بودند استقام
 سپید مرتبه نمودند طاهر خان به مرحمت جمعه به طلای مینا کار سر بلند گشت خواجه کلان
 ارباب ایکب ۱ بهادر به منصور حاجی به خدمت صدارت بلخ قیام می نمود
 به تقبیل پستان ملا یک مطاب سعادت افزون گشتند به خواجه کلان سه هزار روپیه و به
 میر جعفر و هزار روپیه انعام شد به بیت و دوم بادش هزاره محمد شاه شجاع بهادر در با بخشین

ملازمت شاه شجاع بهادر

خلف خود سنان زین الدین محمد از کابل رسیده احرار شریف ملازمش نمودند و
 هزار نفرند و ویل با یراق نوره و برخی دیگر استیا بعنوان پیشکش گذارند شهنشاه روزگار
 ولایت بنگاله را که در آبادی و فراخی و فروزی محصول و کثرت مواد معیشت با قلیبی مساوی است
 بار دیگر به آن کامکار مرحمت فرمودند و محمد حیات ملازم آنغالی تبار را به خلعت و اسب بر خسته
 فرمان دادند که به جهانگیر نکر رفته تا رسیدن آنو الا که بجز است آنصوبه سپردند و او اعتقاد خان
 روانه حضور کرد و خواجه عنایت احمد خسر پوره عبد الله خان بهادر منصب بهارنی یا بهادر
 از اصل و اضافی غزاقان را ندوخت و شمس الدین ولد متخی خان به خلعت و عظمت بخشیدگی
 کل دکن و منصب بهارنی چار صد سوار از سابق و لاحق سران و بزرگشته دستوری یافت و
 واقعه نویسی آنملک به سنائی بیک شاملو که پیشتر بختی و واقعه نگار بر ما پور جو مغرضی کردید
 از تامل و تدبر در مجاری احوال خاقان بهمال به یقین می پیوندد که ذات اقدس
 مجمع مکارم اخلاق و ضمیمه انور منظر اسرار نفس و آفاق است چه بهمال هر مرد که از چنین
 آمانی و امان بندگانش سر برزند بغیض ابر دست کوهر بارش نشود نمایانده سر سبز و شاداب
 گردد و نفسش بر آرزو که مکرر غایب ملازمتش نشود بر ائمه ضمیمه خورشید نظیرش بر تو افکنده به بین
 انقضاات خاطر ملکوت ناظرش صورت روانی کیر و دست بد صدق این مقال آنکه روزی در دو
 خانه خاص چند ماهه پیل بدستور معهود از نظر اقدس میکند و مانند و بار یا مکان حضور
 هر یک بجا و مقام خود ایستاده بودند در بین اثنا تقرب خانرا خطاب میفرمود که این
 کیر خاطر کرده به ملا علاء الملک که در پهلوی او ایستاده بود بزبان قبیح اظهار نمودند و میگویم
 که باو شاه دریا تو را این ماهه قبل را به من مرحمت نمایند هنوز این مقال به انجام رسیده بود
 که آنکه ضمیمه خورشید نظیر عکس پذیر این معنی کرده بدیده بدست مبارک اشارت بهمان موعود پیل

بیان کثرت حضرت

فیل نمودند و بر زبان الهام بیان جاری گشت که تقرب خان این فیل را بتو عنایت
فرمودیم زیرا صفای جهان جهان بطن و غیب موطن خدیو دین و دریا که با وجود
ظاهر تمام عالم بر سر این و خمار مطلع است و پادشاهی را که با دوام گاهی و تحت نشانی را بپایان
بنی فرایم دارد و گذار منقار رسال قبیل مرصع بر وضه منزه علی شاه ابدی کی الصلوات و
تسلیات این دگر ساز مقتضای من کان الله کان الله این پادشاه فلک بارگاه
که بتو این اقسام نفایس روزگار و تکرار اصناف نو و در هر دیار خصوصاً جوهر بیش نهایی کم نیست
سیاه لاس که معاوضه در بند وستان بهشت نشان است و اکثر آن در ملک باو
از خواقین مفت اقلیم امتیاز بخشیده از معاون این جوهر عالی چندی در مضافات متو
نیکاله است که بندگان درگاه سلاطین بنیاد در تصرف دارند و در آن لاس میانه و ریزه هم
میرسد میانه کمتر و ریزه بیشتر دیگر گاهی است در کوکبه از لواحق صوبه بهار و آن در سواد
ایام متصرف زمیندار آن سرزمین بود چون در زبان حضرت جنت مکانی ابراهیم خان
صوبه داری بهار مرزبان مذکور را دستگیر کرد و آنرا متصرف و راورد و از آن باز متصرف
اولای این درگاه کیتی بنیاد است و از آن لاس کلان نیز پیری آید و دیگر کان بریده است
و از آن زمیندار چنانکه از متصرفت بخت و زمره زندگان متشکل است و همواره با
جمعیت شایسته همراه ناظم ولایت و کن مجربات پادشاهی قیام مینماید متصرف است
در کان که کوشه لاسی که بر وزمره جوهر این سر نیز بر تیز کوبند متشکل می شود و دیگر
کان ولایت قطب است که با افضل و متصرف است سابق چون از این کان لاس
کم می بر آید کم یاب و گرانها بود اکنون چهل سال است که از کان مذکور بیشتر بر می آید بنیان
و هنوز و از خانی دارد و چنانچه درین اناج کلان و نقیر نیمه ارزش پیش و ریزه کم و زین جمع

آن بیع و شری می شود چون چندی پیش ازین بمجامع بشایر جوامع رسید بدو که درین
اوان یک قطعه الماس بزرگ نادر از ان کان بدست قطب الملک آمده برینج واجب
الاتباع صادر گشته بود که الماس مذکور را به پیشگاه قوام سریر بهمانجانی ارسال نماید که وجه
قیمتش در حبله دوله بهون پیشکش مقرر بر سال محبوب خواهد شد اواند روی فرمان پذیرای
آن الماس را که نادر استند به یکصد و هشتاد و رتی وزن داشت بالماس ترشان دانند
تا ملکی از ان بر ترانند اتفاقا قلیلی تران شده بود که برینج طلبش رسید همچنان نیم کاره گذار
عیش اشتباه نرست تا و پس از ان که الماس ترشان سرکار والا باکره اعلی قریب بمقتاری
تران شد قطعه نادری بوزن صد رتی بروی کار آمد و یک لکه و پنجاه هزار روپیه قیمت مقرر
گشت که رتی هزار و پانصد روپیه باشد و از ان رو که کریمی جوهری کرانها بعد از جلوس اقدس
بطریق پیشکش بجواهرخانه والا در نیامده بود خود بصورت و معنی و خداوند دنیا و دینی آنرا
نذر روضه مطهره مکرمه خاتم النبیین و قاید الغر المحجلین علیه السلام و اعظم التجات نمودند
و از نهمای عزیزی که در سرکار مقدس بود شمامه از همه بزرگ تر که بمقتدوله وزن داشت و
ده هزار روپیه قیمت و از اتفاقات حسنه قضایا شکل افتاده بود انتخاب نموده امر فرمودند
که آنرا بطرای مشبک گرفته بر اطراف آن کلها طرح افکنده و بجوهر نهمینه تر صیغ نموده آن کرمان
الماس را در آن نصب نمایند مبلغ دوله و پنجاه هزار روپیه صرف آن قندیل سعید شد یک
لکه و پنجاه هزار روپیه قیمت الماس و یک لکه روپیه دیگر از ریش سائید جوهر و طلا و غیره چون
که آنرا مصحوب معتدی ارسال نمایند سید احمد سعید که پیش ازین به خیرات بحرین منصوب
نزد اهل القدر جلالت و مهابة برده و به اهل استحقاق و احتیاج چنانچه باید رسانیده برگزیده
الماس بخود که این خدمت والا مرتبت بتقدیم رساند چنانچه خود کسرت این خواستش از و

رسید که در این بین

از او پسندیده او را اندر بر فتن آن مکان مینویست تا موکد دانند و آن قذیل با وسوسه
 حکم فرمودند که بپستوی سابق متاع یک لکه و نشت هزار روپیه باب عرب که مقتدیان
 مهیات بکرات از آنجا خریداری بوی حواله خواهند نمود نیز با خود ببر و از آن میان متاع
 پنجاه هزار روپیه که بار پنج نظیر به سوزن پیشین که ده بیت شده بود یک لکه روپیه خواهند برد
 شریف مکر رساند و حساب بشت هزار روپیه و خفته با نفع آن در مکه مکرمه و حسن پنجاه
 هزار روپیه بپنج عموده بار پنج آن در مدینه منوره بمجتاجان و مستحقان شمت نمایند و او را
 بخلعت بر نوازند از روی سنده نوازی از روز باینه بر آورده بمقتضی انوار
 ساختند و به انعام دوازده هزار روپیه نواز منعموده بشت و سیوم محرم رخصت فرمودند و
 بقو الدین احمد خوشیش قوتبخان شش هزار روپیه و پنجواچه مید و هزار روپیه و بمیر اسمعیل صد
 مهر عنایت شد و ده ماه صفا بدشت نراوده والا که میر شاهی شجاع بهادر را به عنایت خلعت
 خاصه بانادری و طرفه مرصع و یک قطعه لعل و دو دانه مروارید که بر سر می بندند و مشکای
 مرصع بالماس که قیمت همه یک لکه روپیه بود و صد اسب از آن میان دوازده طایفه خاصه کجا
 بزرین مرصع و ویکری باز و طلائی مینا کاکه بر آشته به بکایه مرصع کرد و اندر و سلطان
 زین الدین محمد تختین خلعت آن کامکار و حقیقه مرصع و بر خنجر دیگر مرصع آلات و اسب از طوایف
 خاصه بزرین طلا و دیگر اسب از عالی تبار که به سلطان بلند اختر نامور است حقیقه مرصع
 و اسب عالی مقامی عنایت نموده همراه آن کراتی نراود و ستوری دادند و خدمت دیوانی
 آن والا که به میر محمد صام الدوله میر جیام الدین مخاطب بمیر تقی خان خلعت میر جمال الدین
 حسین انجو و میر سامانی به قافله اسب مفوض کرد و بدو پنجاه مرصع میر محمد صام الدوله و جهان بیگ
 بخنجر آن کامکار را بخلعت و اسب و قافله اسب ظاهر را بخلعت و اسب بزرگ و به سلطان نظر

رخصت با نوازه نراوده
 محمد شاهی شجاع
 بهادر
 نوبت ثانی
 ایالت نیکاله

که در سینه ماضی به بنگاله معین شده بود خدمت فوجدار ی سلطنت توفیق نمودند چنانچه
رستم خان عیالیت بنجر مرغ با هوک گاهه و آب از تولید خاصه با ابراق طلا نواز نشانی یافته
به سبیل که در قیول او است مرض گشت بنجر مرغ جوشت سنگه قبل از حلقه خاصه عیالیت
شد و قبا و خان بچهره طلای منیا کار سر بلند کردید یازدهم میرزا نواز از کول آمد و شرف
اندوز ملازمت شرف گشت اقبال از باب غوزی خلعت و چادر هزار روید و بچهره
قاضی غوزی خلعت و چادر روید عیالیت شد و بنجر مرغ را چگونگی دلداران حاکم سنگه که دانا
اورد به تهنیت که آردی فتح بلخ و بدختن روانه آستان کیوان مکان نمونه بود باستان
عقبه فلک مرتبه ناصیه طلوع بر افروخت و عرض داشت را با بنجر مرغی اشیا که بعنوان پیشکش
ارسال داشته بود از نظر انور که زانید و بمرحمت خلعت و مالای لعل و در دارید فرق مباحات
بر افروخت نوردهم مادر بوسکه مادر خلعت عیالیت نموده بوطن خلعت فرمود و چون بعرض
مستکفان آستان جلال رسید که ذوالقادر خان عارس غزنین و صبط هر دو بنکش خلعت
عیالیت ازین جهان برست حکومت غزنین و صبط هر دو بنکش به سعادت خان بنجر مرغ
زین خان کو که موقوفه کردید بنجر مرغ درین هنگام که آوازده شادمانی صفت
کامرانی اولیای دولت روز افزون آوینده کوشش روزگار گشته بود و بعد از سپری شدن
موکثری و چهل و دو روز از روز جمعه بیست و پنجم ماه صفر افتاب کیتی افزون به برج حمل انتقال
نمود و درین روز عشرت افزون با لفظ حواری از تابینان را به جوشت سنگه و
سه اسپه که دانداده او را بمنصب بنجر مرغی داد و بنجر مرغ سه اسپه از سوار و دو اسپه
سرافراز ساختند و عبد الرحمن ولد از محمد خان عیالیت خلعت و آب از
بالکاز طلا و سید حسین ملازم عادل خان خلعت و بنجر مرغ و میر نصیر ملازم قلی

دکتر طیب خواجه

قطب الملک خلعت مفتوحه شستند طلب خواجه که در حین معاودت اعلام نفوذ انجام از دروازه ملک
کابل به هندوستان بهشت نشان از پیشگاه خلافت دستوری یافته بود که رسیدن فرزندان
از بلخ در کابل توقف نماید اجازت سعادت طاعت نمود و در این احوال عیسی و خواجه موسی
دختر زادگی عبد الرحیم خواجه که هم خواجه مذکور است نیز باید رسیدند شرف استلام غنیه
خلافت انداختند و در آن شب و برنج دیگر شایسته عنوان پیشکش گذرانیده بغایت خلعت
و انعام ده هزار روپیه مباحی شستند و بهمنیار ولد آصف خان خانان سپهسالار را خانه
پایندی ذات منصب به هزاری ذات و ذولیت سوار و میرزا محمد ولد میرزا شیخ بهین
از اصل و اضافی منصب هزار روپایندی پاینده سوار سر برافراشتند و محمد ابراهیم ولد ذوالفقار
و سبحان نسکه ولد حکم نسکه نیز به اضافه منصب سرافراز شدند ابو سعید بنیر و اعتماد الدوله
به انعام ده هزار روپیه و سیریم دیوسید و به انعام بهشت هزار روپیه و فیروز و نعمت الدوله پسران
حاکم هرگز که تازه از اندلیان آمده بودند در سلک بندگان نظام یافته بودند بحرمت خلعت و
انعام پنجاه هزار روپیه و داراب ولد اسد خان با انعام ده هزار روپیه و باقی خان ارباب بلخ بغایت
ت و انعام ده هزار روپیه و بر کدام از فولاد خواجه ولد نسکی خواجه و مهر علی ولد مکتوب خان
با انعام صد مهر و بر یکی از دلدار ملک توکل و احمد بکر ولد قلعه دار خان و حاجی محمد سعید و نور
پسران محمد ارباب غوری با انعام هزار روپیه سرافراز گردیدند چون بادشاهزاده و الاسب
میرزا از کشمیر برای تفویض ضبط ممالک دکن به پیشگاه حضور لامع النور طلب فرمودند
و درین تاریخ خجین ملک خولان علم دلفن خان امیر الامرا که آخته یکی بود و جدی متورک
نیز قیام می نمود و خلعت و صوره داری کشمیر و منصب خانی و به اضافه پایندی ذات و پای
سوار منصب هزار روپایندی هزار سوار و به غایت علم و ادب و فیل مباحی ساخته بودند

خطاب خانی بحسین ملک
خویش علی مردان خان

دستوری دادند و معتقد خان را بخلعت و به اضافه پانصدی ذات منصب و هزاری هزار
 سوار برافراخته بمکی کردند و نمایند و خواجہ غنایت احمد خضر پورہ عبد اللہ شاہ و فرزند
 بخلعت و خدمت توکل بجای حسین بیک خان نواز شش یافت چون از بہار خان بصلہ
 کہ بہ بمن تربیت درکامہ والا مرتبت بمراتب علیہ و مدارج سنیہ مرتقی گشتہ در آخر کار خدائی
 کہ نیکان فدوی از روی ارادت راسخ و اعتقاد صادق دست از جان شستہ و دل این
 جان بزرگرفتہ بتقدیم میرسانند و اندر اسرا بہ کامکاری دینی و پیرایہ بستکاری آخرت نمایند
 بظہور نیامد سرکار قنوج و سرکار کالی کہ در قبول او بود و موافق دوازده ماہ حاصل داشت
 در عرض مطالبہ سرکار والا کہ فریب سی لکہ روپیہ بود خالصہ شریفہ نمودند و جلال برادر او را
 بہ فوجہ داری این محال معین ساختند و او را بہ غنایت خلعت و منصب و ہزاری ذات
 و ہزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز کردند و منظور
 ولد باقر ہروی را بہ خدمت دیوانی و امینی این دوسر کار و مرحمت خلعت و اضافه منصب سر
 برافراخته با او مرض فرمودند و عہدہ رجب میرزا حسن صفوی بالہ پر جو صفت شکن از جوینہور
 آمدہ شرف استلام شتان خواجہ فیاض را یافت در بن تارخ فیلی مست بطرف راجہ
 بدن سنگ بہ دوری کہ احوال او در ضمن وقایع سال ہفتہ ہم گذارش یافت بجا میکہ بکوس
 در سن شافہ بود و دید و یکی از بابیان او را افکندہ بزرہ دندان او در راجہ از فرط ہتوری پای
 ثبات فشرده حمید ہری بان غوغا راجہ شکر عوالہ نمود و فیل سبب پروان چرخ و بان بر راجہ
 آسیمی رسانید و آن شخص نیز چون میان دو دزدان میانہ زدہ بود سالم ماند و خاقان ستدہ
 برو عطا کستہ راجہ خلعت مرحمت نمودہ از جملہ مبلغ دو لکہ روپیہ کہ در سبہ ہفتہ ہزار
 غنایت راجہ و یافتن جای خم خود بہر سبب پیشکش قبول نمودہ بود بجاہ ہزار روپیہ با فدا غلام

سرانجامی جلال برادر
 سوار خان بخلعت و ہزار
 ہزار سوار از اصل و اضافه
 و ہزار سوار از اصل و اضافه
 و ہزار سوار از اصل و اضافه
 و ہزار سوار از اصل و اضافه

انعام فرمودند و آنچه اولیا عطا می نمودند و هر یکی از ذوالقرنین فرزند و مهر علی و ولد مکتوبان
 به انعام هزار روپیه سرافراز گشتند و در بنو لایر لیغ شدند که پادشاهان زاده والا بن محمد اوزنگت
 به پادشاه از بنیج مراجعت نمود و حکم مقدس بر ساحل دریای بهست توقف داشتند بکلیان شتاب
 و بنده ملتان را بر سر بنو لایر متصرف گشته باقی طلب خود را مطابق ده ماه که ضابطه نقدی پادشاه
 زاده های کامکار است و هر سال مبلغ هشتاد و پنهین و از جزایر والا نقد بکیرند و از نیم
 میلاد اشرف کائنات و اکمل موجودات علیه من الصلوٰۃ اتماها و من التحیات از کالیان بکیر
 سنین فاضله انعقاد یافت و گروهی از سادات شایخ و علما و دیگر اصحاب تقی فاضل آمدند
 بتلاوت قرآن و نشر مفاخر آن ره نمای الش و جان پر دانه از انواع مطعومات و قسائم
 حلای و متفلات و عطریات بهره بر گرفتند و از پیشگاه دین پروری عطا می مبلغ دوازده
 هزار روپیه مقرر گشتند اینها من اعلام فیروزی از مستقر اخلافه اکر آباد بصوب دار
 اخلافه ملتان آباد و چون ساعت فروغ بخشی عورت شید فلک خلافت و میمنت افزائی
 مشتری اوج سلطنت قلعه آسمانی ارتفاع و منازل فردوس مشاکل در اخلافه نزدیک
 رسیده بود قلعه مستقر اخلافه اکر آباد بانه "احمد بن بانی خان مقرر نموده و از بخلعت
 رختند دوازدهم ماه مذکور مطابق به دهم فروردین روز مبارک دوشنبه بعد از گذشتن
 یازده کهری سوار کلکون دولت شده اقبال بهم غمان و نجات در رکاب از مستقر اخلافه
 نهضت فرمودند و از نخستین منزل که بر ساحل دریای چوخت قریب بموضع بهادر نور
 خسرو بخلعت و بنو مرصع و لکنده سرافراز ساخته دستوری دادند که مستقر اخلافه
 مراجعت نماید و پس از روزی پندار راه خود را به پیشگاه حضور رساند سیزدهم که روز شرف
 بود در اکلور ولد را نا بخت سنگه بجهت خلعت و هر مرصع و دو اسب از اصطبل خاصه

نظامت ملتان محمد اوزنگت

یکی با براق طلا و دیگری با زرین مطلق و قیل از حلقه خاصه مصحوب او به رانافرا ستادند و از
 نوکران عمده راناکه باراجکون آمده بودند کلیان جبالا و پرتیراج سبیه بخلعت و آب
 با زرین نقره مباحی گشتند محمد امیراییم ولد ذوالفقار خان رانافرا در خدمت فرموده از راه
 عنایت بدو الفقار خان علم مصحوب او ارسال داشتند و میرزا حسن صفوی را با هفت گن
 پسر او کوکلی صوبه بنگاله ساخته میرزا حسن بخلعت بر نواخته بد آن صوبه رخصت فرمودند و حاکم
 رانایت نصرت آیات بر راه ساحل وریا کوچ بر کوچ روانه شد بخت و دوم خلیل الله خان
 از میوات آمده شرف استلام سده سنیه اندوخت کبابی بنای حصار استوار است
 شاه جهان آباد و منازل قلعه کاس این قلات در آن ملک و سبلی بن کفر است و چون از
 آنجا که پوسته بهمت آسمان گرای خدیو افشرد و اورنگ و نیت عالم آرای خداوند فرود آمد
 که دادار جهان آفرین وجود معبود او را سرمایه آرامش و آرایش جهان گردانیده بر آن
 مصروف است که در جمیل و نام نیک که غایت قصوی دولت و اقتدار است بر صفی کور
 گذارد و عرصه جهان را به آثار پا داری که نصاری حمت و نهمت خواجه کامکار است بیاراید
 و مضمون آثار تا تمل علیها فانظروا نتیجه الی الانا را بر نیگاه نه بر واقع پسند کار و در
 اندیشه ضواب نما و داعیه عالم آرا از کمین خاطر ملکوت تا طرچه چهره نمود که میان مستوفی
 و دار السلطه بر کنار دریای جون دلتن مکنانی معتدل الهوا بر گزیده قلعه فلک
 و منازل و ملک که هم آب در آن جاری باشد و هم شمعهای بر دریای مکرر است و
 اساس نهند چون رقم سنجان هندسه و کارا که این عمارت بعد از حبت و تجوی بسیار
 و گفتگوی بیست و چهار قطعه زمینی که در ظاهر در ملک و سبلی و میان نوکران آغاز آن معبر
 هر قلع و یو بر روی این کار معمر نمود و حکم اشرف بعد از پنج ساعت از شب جمعه بخت

پیش طاق

بنیان ساعت بنای قلعه

بیت پنجم ذی الحجه مطابق نهم اردی بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس موافق
 سنه هزار و چهل و هشت هجری که مختار دانشوران اینجمن و افلاک بود استاد احمد و استاد
 که معماران ماهر بودند و در کار عمارت سر راه لیسر کاری غیرت خان برادر زاده عبدالعزیز
 بهادر وزیر خبک که تمام صوبه دهلوی و اتمام تاسیس عمارت مذکوره با و مقرر بود مطابق
 طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود رنگ و رنگت و بسط و بسط ایران چاکدست بخوبی بنا
 آن بر داشتند و بعد از پنج ساعت و دوازده دقیقه بخوبی از شب جمعه نهم محرم موافق
 بیت و سیوم اردی بهشت سال مذکور پس آن بنای منیع الشان ثبات الابرار
 بنامده آمد و در مالک محراب هر جاذبه تکی از سنگ تراش ساده کار و پر چین کرد
 منبت کار و معمار و بنجار بود حکم قضا تو ام آمده با عجله بسیار مشغول کار گشتند سلطان
 فیروز خلیج در ایام سلطنت خود هنری از دریای جون در نواحی پر کینه خضر آباد و جاذبه نموده
 و سی کرده بادشاهی آورده و در کینه سفیدون که شکارگاه او بود آب کم داشت
 رسانیده چون آن هنر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تو اتر اعوام خراب
 گشت و از جریان باز ماند و در عهد عدالت بهر عزت عرش استیانی انار آمدند
 سحاب الدین احمد خان صوبه دهلوی برای فروغی زراعت و آبادی محال
 خود هنر مذکور را مرمت نموده جاری ساخت و لب سحاب هنر موسوم کردند و چون
 روز کار او سپری شد و برتر میم و تعمیر آن بنود اختند بدستور پیش از جریان با بودند
 در آن هنگام که توجه او رنگ آرای جهان بنایی بر عمارت این قلعه و الا و دولتی نه عالی
 موقوف گشت امر واجب الاتباع صادر شد که هنر مذکور را از خضر آباد سفیدون
 که مباد و منتهای آن بود مرمت نمایند و در کندن آذی و آمودن پستی و خاک گیری

حقیقت هنر آفرین

هردو سو و دیگر اسباب استواری آن چنانچه باید سعی نمایند و از سفید و ن تا قلع منیع مذکور
که مسافت آن بیست و سه کیلومتر است هری تازه خور نمایند تا با تریسم جادی الاولی سال
مذکور مدت چهار ماه و دو روز از تاریخ بنا عینت خان صوبه خراسان و تاسیس قلع
از بنا و تهیه ملکی مصالح نمود چون اول صوبه داری تته نواز شش یافت نظم صوبه داران ملکی
با خدمت برافراختن قلع رفیع و دولتی و الا و مدت نه سابق و ساختن نیز لاحق به آن
موضوع شد تا بیست و یکم جادی الاخری سال پانزدهم مدت دو سال و یک ماه و یازده روز و او
بدین اندر پرداخت و در عمل و اساس قلع از جانب دریا افزوده گشت پس از دو صوبه
مذکور با اتمام عمارت و سرانجام لازم آن بکرمت خان که بواسطه خدمت میر ساعفی قیام میفرمود
معوض گردید و او جد و جهد بلیج بطور رسیده در سال بیستم جلوس اقدس که در اهل کابل
مور و سرادقات اقبال بود عرض داشت نمود که عمارات آسمان رفعت از دولتی خاص
عام و دولتی خاص و آرامگاه مقدس و محل اقدس و حمام باغ بهلوی دولتی خاص و
عیز آن بانجام رسیده و شایسته نزول اقدس گشته بنا برین بهمنجان پتیا قوام حسانی
حکم شد که در سال حالی و آینده زمانی محمود و سعادت برای نزول سعادت موصول بان
نمودار بهشت برین برگزیده شایسته گان انجم و افلاک لغین فکر و تدقیق نظر نموده و در شنبه
بیست و چهارم ماه ربیع الاول مطابق سیوم فردرین این سال بهمنیت القبال سندهار و پنجاه
و هشت جو یس از گذشتن شانزده و نیم برگزیده بعرض مقدس رسانیدند
وقت وسیع بود پادشاه و اقرین پناه از کابل مراجعت نموده راپات جهن پناه صوب
مستقر اختلاف برافراختند و درینو لاک ساعت مذکور نزد یک رسیدن غن غنیت منعول
نمود ایند چنانچه گذارده آمد لکن اسبق قلع منیع و جهان آباد و گذارش ملکی و شخص

درود و شکر و تحفه و تبرک
 که بخان بزرگوار بنده و
 منجبت از سخت و آسایش

و فرزند متکذران و فروغی صنایع نادره کار و فراوانی پیشه و ران غریب آثار روزگار
است گویم که بی فرزند و ایان صاحب ثروت در استوار اسباب و ارتفاع جدران
کوشیده کافی چند بر فراز اندام این طبع مستقیم و سلیقه درست و وفور ت بلند که خاصه
خاقان جهاندار است و دلگشایی و روح افراشی عمارت بدان منوط گجاست تا مانند این
منازل عظیم امثال کل که حیرت افزای سیاحان راجع مسکون است صوت انجام گیرد
حسن اندیشه و در ستر حدت حدس و استقامت رای و متانت فکر این شهرت به کیتی
پناه دهانش به صنواط جهان بینی و قوت اعد منازل و بقیاع و تاسیس کنون ارتفاع و اجزای
انبار و عرس شجابه و لطرفات بنالیده در متناکل و مندرج و منبانی و ملابس که
لمحی از آن بمقریبات و زمین صحیفه شریفه گذارنش یافته زباده بریان است که دفاتر
جدد کانه بر تابان باین منیقه انقیاد نموده بی است از وقایع این سلطنت ملذذ صولت
چهر رسد این حصار گردون سار منمن بغدادیت در ازانش هزار گز بادشاهی و پهنای
ششصد گز و حد دانش که از احجار لعل فام فتحه نری در کمال تنگ دزری و صفایه افرا
شده ارتفاع آن با سترفات و خاکینه نیست و هیچ فراخ است و بنیاد آن پانزده و عرض
آن پانزده و پانزده و بالا و در زمین حصارش که در ابع است مضاعفت زمین قاصد
مستقر اختلافه اگر آباد و بلندی ضلع شرقی این حصار که به سمت وریای بخون واقع
شده از ساحل آب تا بر کسی عمارت دوازده ذراع است و بی عمارت و دولت خانه
والا از عمارت برج شمالی و عمارت باغ روح پرور و روح افزا مسجی بحیات بخش
و حمام و پرد و تخیانه خاص موسوم شاه محل و آرامگاه مقدس و برج معروف به
برج طلا و محل کلان نامور به امتد از محل و عمارت قریقه و آگاه اقدس و آرامگاهی

جای نواب ملک جناب بیگم صاحب و دیگر عارقی که آن ملک دوران متعلق است و برج قرینه
برج شمالی که در یک رسته میرتب و اوقات در آن ضلع بهیچ پر درخته اند که از طرف مشرق
یروپا و صحران از جانب مغرب بر باغ و باغچه های راحت افزا و حیاض و انبار و کشت و مین
است و نیز مشهور به نیز بهشت که کیفیت احداث آن نگارش پذیرفته بعضی چهار ذراع از جا
شمال آمده و از وسط عمارت مذکوره گذشته بطرف جنوب میرود و این حصن گردون بسطت
کیون رفعت مشتمل است بر بیت و یک برج هفت دور و چهارده من و شش دروازه دارد
بعد و شش جهت از آنجمله دو دروازه که طاقش نظایق جوزا پیوسته است یکی کانه و دیگری
الکرتاب است و دیگری سمت دار السلطه لا مورد و دروازه دیگر که لبوی دریاست نسبت به
دو کم ارتفاع یکی که بیرون دولتی نه معلی است و راه آمد و شد مردم کلانتر و دیگری که از درون
شاه محل واقع شده و خاقان بجزوال ازین راه بدر میآید و جعفر موده لبواری ساری دو
می بردارند و خورد تر دروازه دیگر بجانب نیز بهشت از دریای جون که مابین نوز کده و قلعه حصینه
جاری است و ششم بطرف پلی است که میان نوز کده و این حصار آسمان سار است چون دری
جون در ضلع شرقی حصار بدو پیوسته است و یکر ضلع خندقی بهیچانی است و پنج کز
و محقق ده کز جعفر موده اند که آب نیز بهشت آنرا مال مال ساخته از دو جانب بدریای جون
می ریزد و از دروازه سمت دار السلطه تا پیش جلو خانه دیوان خانه خاص و عام مسقف
بازاری دو طبقه و میان آن شمن چار سوی سر کشاده چنان بروی کار آمده که نظیر آنرا در
زمانه تدبیر و کوشش روزگار نشینده در هندوستان بهشت نشان تا این اوان مسافت
و آن مسقف نبود و در این زمین و دیگر ممالک اگر چه ساخته اند اما با این متینا
و دلکش نیست و از دروازه طاعت مستقر مخالفه و از دروازه جلوه خانه دولتی نه خاص و عام

بازاری سرکش ده بعضی چهل گز که نبری در وسطش جاری است و فرساید آن طویل است
خاصه بعضی مذکور احداث یافته چون خانه دوزبان از عید و تحریک و کونگی آن یکی مختصای
عمارت دولتی و الا برسم تفصیل بر می آید بنکارش محلی از احوال آن که ناگزیر وقت میبرد
شاه برج که درون رفعت که ششمین خاصه است و در ایام تالستان خرس خانه و الا منمن بنای است
لقطر شانه در ذراع مشتمل بر سه طبقه عمارت طبقه اولی که ارتفاع کرسی آن از روی زمین
دوازده گز است و سقفش از درون کعبه ای شکل و از بیرون مسطح مسنوی تا پانی کار است
مرمر بر افراخته از آره آنرا به اعمار رنگین هر چند نموده اند و از آن برتر سنگ به تنالی کمال
صفاد و جلا سفید ساخته تمامی جدران و سقفش و نهایت خوش طبعی اطلاق منقش کرده اند
کان سنگ به تنالی مخصوص صوبه کجرات است از آن قلعه در نهایت سفیدی و زنجبی میشود
و این مریته جلا پذیر است که جمیع خصوصیات محاذی را با یکدیگر اینها باز میماند در سوال فایده
این قلعه خاصه کجرات بود درین دولت روز افزون که روز باز از هنر وری است بحکم معلی
از آنجا سنگ و قلعه ساخته در این مریه کار کرده اند از آنجا پرورند و بر در ایام رواج گرفت
بیشتر عمارات با بنای پای سنگ مریه نیت پذیرفته است یا این کار است و باقی
بقلعه سنگ به تنالی محلی و مریه است این طبقه محتوی است بر منمن خانه بقطر مشتمل که در
چهار طاق و دولشمن نیم منمن که بر دریای مشرف است و پیش آنرا به بنجرهای سنگ مریه
که در نهایت خوش نمایی ساخته شده گرفته اند طول و عرض هر یکی از طاق شرقی و شمالی که بر
دریای جون اشرف دارد چهار ذراع است و طول هر کدام از طاق غرضی و جنوبی چهار گز
است و بعضی سه و در وسط خانه منمن موضعی است بقطر شده ذراع و در طاق غربی و شرقی
چهار ذری بعضی یک و نیم ذراع و از قاع بانه طبع و زیارت رحمانی طاقی است که در آن

در آن کله انهای زمین مملو از کلهای طلا می چسبند و پیش این انبار حوضی است از سنگ مرمر
 بطول سه و نیم فرساع و عرض دو نیم و ازین حوض تا کنار طاق مشرقی نهری برین یک و نیم کز
 از سنگ مرمر و این نهر و حوض و نهر و محرابی طاقچه را با به اجبار رنگین از عقیق و مرجان و دیگر
 سنگهای شبنم بر چین نموده اند و بنا نهاده است از فردوس برین مظهر ایکون ناکون نقوش
 را مین که بر نیای بی ارزشک افزای زهره و پروین است و جدولی از نهر هشت بدین انبار
 رسیده در حوض طاق غریبی میریزد و از آن به نهر برج درآمده و از حوض ممکن گذشته
 و تا کنار طاق مشرقی جریان نموده و از زیر آن بجانب دریا انبار چادرهای کشیده است
 افزای نظار گیان مسکود و عمارت دویمین طبقه مشتمل بر خانه البیت پایه دار بقطر هشت فرساع
 و بر دو در اصطلاح مشبکانه آن ایوانی محتوی بر بنیت و چهار ستون و سیمین طبقه عمارت ششمی است
 کمبذی سقف بونی بر ساطین هشت گانه که کلاسیک از سنگ مرمر است و کلاسیک از طلا اند و در حوض
 اند و باغ حیات بخش که در نهر است نمونوی است از ریاض حنیت و دو صد و پنجاه گز است در دو صد
 و بیست و پنج مشتمل بر انواع ریاضین و از بار و اصفاف اشجار و در وسط آن حوضی است مکنون
 نشان مشقت که در مشقت از لطافت آب چشمه حیوان در حجاب و از صفائی اندازیش آینه
 آفتاب در تاب و در میان حوض چهل و نه فواره است که یکایم جوشش آب و نهر سحاب
 میریزد و در خوانشی آن صد و دوازده فواره مایل حوض نصب نموده اند و در هر چهار ضیاء باغ
 که هر کدام عرض بیست گز است و درین انبار از سنگ سرخ تراشیده نهری به پهنائی شش کز
 روان و در هر نهری فواره افشان بسته و تقارب جوشن و تمامی فوارهای حوض و انبار از نوره
 آلات خوش مزین و در نهر اند و در وسط ضلع شمالی و جنوبی باغ نهرینه یکدیگر در دست
 عمارت از سنگ مرمر با از نهره بر چین کاری و بالای نهره کونا کون نقاشی نموده اند و در یکی

در این
 سفره جامع
 مشتمل بر
 صفات از این

مبنی است بر شانزده ستون سرو اندام که در آن انواع صنایع لکار رفته مشتمل بر دوازده ستون شرقی
و غربی و دو ستون میانی پیش و عقب و نشیمنی بر چهار ستون میانی این ایوان که در بنکله یا در
نهایت روح افراشی برافراشته شده و بر فراز هر کدام چهار ستون چو کمندی زین افراشته است
مرکز که کلاه و کل آن طلا اند و است و در چهار زویه برافراشته اند در وسط نشیمن عمارت ضلع
جنوبی عوفی است مربع لب آن چینه جوشان از سنگ مرمر قند بار که طویل بر ضلع آن در گذر
و ربعی است و در بنکله عقب الباری است چادری از سنگ مرمر بعضی دو کمر و ارتفاع یک نیم
و زیر آن روبروی دوازده ستون سنگ مجرای طاقچه یا سخته در زبانی آنرا پیرچین نموده اند و
کلهای زین در کله انهای طلا و شانه شمعهای کافوری در سمعده انهای آبریزی گذاشته و آن
می چینه انهای در زین نقاب آب نظر فریب به شانیان میکرد و در پیش ازین الباری عرضی
است هم ازین سنگ بطول دو نیم کمر و عرض یک کمر و سه ربع و ازین عرض تافتهای عمارت
بطرف شمال هنری است بعضی دو کمر که بر دو عرض و وسط نشیمن بدو به پهنائی نیم کمر گذاشته
مرز نه نیست جدولی بدین آتش رسیده در عرض مسطوری ریزد و از آن به هر دو آمده و بر دو
عرض و وسط نشیمن کشته به نیز شمالی است بعضی در می آید و از تافتهای عمارت بعضی سه کمر
و ارتفاع یک نیم است چادری شده در نیز وسط ضیاع باغ که به پهنائی شش کمر است میریزد
و درین هر دو عرض زندگی افراشته و عرض نشیمن و بالا و نه اطراف آن سبز و از آن جدا و کنار
اجبار نمینه به بدایع صنایع چنان پیرچین نموده اند که کوئی کشتنی است تازه نهال هر دو در میان
کله ازین زینت بخش صغیر و در کار و هر یکی ازین ضار شده بر یک آرای ضلع چهار و وسط
نشیمن عمارت ضلع شمالی عرض خانه نیست از سنگ مرمر بطول و عرض چار کمر و نه و طرز
و عمق یک نیم و زینت صفا و آن چار لب ریزی چادری گذاشته به نیز بهت و هر یک

یک بعضی چارگون زبیران در زیر هر کدام محرابی طاقچه بالطرز عمارت ضلع جنوبی ساخته اند
آب ازین حوض تا منتهای عمارت سر پوشیده جریان نموده داخل شهر بایان باغ می شود
سطح این حوض خانه و محرابی طاقچه مار به سنگهای رنگین در کمال زیبایی بر چین نموده اند
سوی این آب را به آبشاری دیگر است که از پیش چشمه میان عمارت بعضی سه گز و ارتفاع
یک و نیم چادری کشیده در زیر بایان باغ میریزد دیگر نمای شرقی سمت باغ را که ناظر بدست
به پهنای سبزه و شش گز و از صحن باغ به ارتفاع یک و نیم گز جهت کرسی عمارت از سنگ
سرخ برآورده ایان آن عمارتی به برافراخته از گچ مثل سربلندی خانه بطول پانزده گز و عرض
شش محتوی پروانه نشین عرش مرتبت و در وسط آن حوضی است بطول چارگون و عرض
سه مائده چشمه جوشان و عقب هر شاه نشین خانه بطول مشیت گز و عرض پنج و در دواینها
کیوان مکان هر کدام پنج چشمه شرقی بر روی دیوار و غربی بر دیوار طول هر یک سی ذراع مطابق
طول عمارت و عرض هفت ذراع محرابی بر روی دیوان و از آلهای درون و بیرون عمارت را
به زمینان بدیع آثار سنگ کف کار از سنگ مرمر لپیزی ساخته اند که حیرت افزای سیاحان
روزگار است و بالاتر از آزاره به سنگ بهتالی سفید نروده چهره باکره اندو بر روی سقف
و جدران این بنا و دروسل آینه قصوران و نقاشان جادو طراز کریماس گردین اسل
زنگ آمیزی و نقش انگیزی بهر ماه را صدف داری بنیکند اصناف ریاضین و از بهار انواع
نقوس و صور خیال رنگین و دولتین کشیده اند که روان مانی از ان شرمسار است و ضعیف
بهار رخسار و حوض با کم عمق نه نما ساخته در حواشی آن احجار قدیمه که به سبزی رنگ و
سرخ خط و خال زیب افزون است بهار برده اند و میان آنرا اقطاعات سنگ مرمر سفید
میز و ستان بهشت نشان و دیگر احجار نفیس ممالک محروسه بطراحی تمام کرده بندی نموده

در هر سر بندی سوراخی گذاشته اند که از آن آب بر می چو شد و به نهدی که به پهنائی دو فرسخ
از سنگ مرمر است در آمده و از وسط ایوان سمت باغ گذاشته و به آب بر چین کار رسیده چاره
بهر من دو کز شده در عرض یک طشت سنگ مرمر که حاشیه آن به بر چین رنگین گشته و با پای
ایوان مذکور میان هنر ضیایان گذاشته اند میریزد و از اطراف حوض سرشار شده داخل هنر
میشود سنگ این حوض را که از خراب روزگار است و پیش ازین بحد سال در کان مرمر گرانده یافته
بودند چون با وجود بزرگی و گران سنگی نهایت سعیدی و صفاداشت حکم معنی حوض مربع چار
در چار یکتا و نیم کمر ساخته از آنجا بدار اختلافه است و جهان آباد که مسافت آن صد گز و پاشای
است آورده درین مکان گذاشته و بر فراز این عمارت نیز در چار کج چار چو که نهدی لبان
چو که نهدیهای عمارت ضلع شمالی و جنوبی مرتب گشته یک بر سر کرسی عمارت باغ و جنوب بنگله
البت دکن سر اسرار سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض شش گز ارتفاع هفت و دو جانب آن
دو جره و پیش بنگله و هر دو جره سر تا سر ایوانی که میان آنرا بطرز بنگله پوشیده اساطین سر و اندام
آن در نهایت تکلف و خوشن نمائی از سنگ مرمر مرتب و داده اند در آن انواع صنعت منبت
بکار رفته و از روی دیوار عقب بنگله آب نهشت برآمده از آب بر چین کاری که به عرض
سه ذراع است بوضعی که پایان آنست میریزد و از وسط ایوان پیش بنگله روان
گشته و در نهدی که عرض چهار ذراع از سنگ مرمر بطرح مار پیچ در محن و طرف عمارت میان واقع
گشته و بهیت و چار فواره همین در آن جوشان و در وسط آن دو حوض منمن است از سنگ
مرمر بر چین کار بقطر ده ذراع در آمده از آنجا بدیکر عمارات می رود و دیگر بر سر کرسی عمارت
رو به شمال بنگله البت بهمان طرح که آنرا از سنگ سرخ ساخته اقلع سنگی استانی آنرا گزیده
اند و بر سر کرسی عمارت سه گانه در آن و محوری از سنگ مرمر بطول دو صد و ده ذراع نصب

نصب شده بر چند درین عهد دولت مهد به همین توجه عالم آرا را با حسن و کثرت و مغانی آسمان کبرا
و حیامن و آهنگار روح افزا احداث پذیرفته اما بتازه آئینی و دولتی شینی و شکر فی این عمارات
فیض نشان که بیچاره که در غرض و عهدان است و تربیت و شکفتنی این باغ فردوس نما بروی
کار نیامده و صنایع و تکلفات آن که ضایع سحر کار خراب آثار بکار برده اند از حیرت شمار بیرون است
و انواع ریاحین تازه و مترواقص اشجار بارور و در و مرو با سر کبرشیده و نهالهای نورسیده دل
نشین چمن و زینتی بنفشه و یاسمن و سرسبزی سه برکه و شکفتنی تر کس و سیرابی کل و طراوت سبیل
زمین را در شک افزای آسمان گردانیده و غالی اقد ازین باغ دل افروز را شاد شاد است
فیض صبح نوروز فلک زده سایه روشن بر سر راه زردمانش خزان را دست کوتاه و درین گذرانی
کل نیست یک غار و مبدیه بلبش با کل منتظر ز شوق تر کس چشم بتانست بیاد غنچه اش دل
داده از دولت نهان در زیر پر پر کش بهاری از شبنم هر گل او چشمه ساری و هنر شود به بهشت
آب کوثر که لب از آب حوض او کند تر برای چشم زخم این گلستان سپند از خال حور آورد و ضو
غربی سمت این باغ خلد است باغی دیگر است بطول صد و شصت و چار کز عرض صد و پانزده و شش
به اشجار نامار و در وسط این باغ عمارتی از سنگ و سوسوم به لال محل بنداری شانزده
فراخ و پهنائی ده که نه نیست بعرض چهار ذراع از جانب مشرق بجایان باغ در آمده
و از میان این عمارت گذشته بطرف مغرب میرود و این عمارت را بطریقی پوشش نموده اند
که بیرون از چهار طرف ایوانی مبنی بر شانزده پایه بنظر در می آید و از درون بر دو جانب هر دو
ایوان محاذی یکدیگر هر کدام مشتمل بر هشت پایه شمالی سمت این باغ باغی دیگر است بطول صد
و شانزده ذراع و عرض سی و سه و این مبنی نیز در بورتبانی دیگر ترتیب یافته بطول صد
و هشتاد و یک عرض صد و سی که برخی اندان به قلع شمالی باغ حیات بخش پیوسته است و پنجمی

به شمالی این باغ خورده و با وجود دیگر اشجار شمار چون انکوسبایر دارد و بباغ انکور مسی شده
از حجاب رز کاروانا در دوران عمارت دولتخانه خاص است که به محل موسوم گشته از مصالح
چارگانه چون این عمارت ضلع شرقی که گشته محل مقدس در وسط آن اساس بنیزفته بطول
هشتاد و کز و عرض بیت و شش کز است این نشیمن خاص که بر فست و مرتبت و علو شان عرش
مکان است و شرح خصوصیات آن اندازه و بیان خامه زبان نیست با توایم سی و چار کز طول است
و شش کز عرض دارد و سایر ابار سنگ مرمر مصفاست که فوق آن در مرات خیال منطبق بود و
و سنگتراشان جادو فن طاق در دایره آن از الصنائع عجیب برآراسته چنان جلاداده اند که شک
افزای جام جهان نامست و کرسی آن از جن یک و نیم کز بلند است و فرش فیگانه دو جانب
شمالی و جنوبی هنری که بر عرض چار و خراج در آن جاری است نیز از سنگ مرمر است این عمارت
که درون اساس مشتمل بر طینی خانه بطول هتده کز و عرض ده کز در هر جانب سه چشمه طاق پایه
دارد و مرغول دارد که یکی دوازده چشمه دارد و در دور آن ایوانی است پایه دار بر عرض پنج کز که در هر طرف
آن پنج چشمه طاق مرغول است و در اندازه این عمارت و الا عیون و مرعبان و دیگر اشجار گوناگون تمینه
بر چنین نموده بوته های بدیع پر داخته نقره نرینه تماشایان کردار اند و بر فراز آن راه نهار
اجود بر آن کس و تصویر بدوئی دارند بر روی آن سنگ به مع که آئینه اسکندری بل خوشنود
خاوری است شبیه کل و کوسن و اشجار میوه دار کشیده و به آب سبز محلول تحریر و تجلیه نموده به
هنجی بر داخته اند که جرج و وار و کواکب بسیار در ادراک و قیاس اسکال بدیع و صور صنع آن درین
وسر کردن اند و طاقهای شرقی سمت آنرا که مشرف بر دریا است به شیشه های جلی گرفته ترتیب
داده اند و سقف آنرا به سیمین تنگهای طلا اندود که بطرح معیت کرده بندی نموده اند و به نیکو روپی
تمامیت یافت چنان مصفا و مجلا گردانند اند که اگر خورشید خاوری از خجلت بریق و طعنه نشود

در تنق ظلام متوازی کرد و از پرتو آن روزگار فروغ تازه بدید و در دوری عمارت شاه محل
قدس و در ضلع شرقی این عمارت که بجانب دریاست مجرای از سنگ مرمر که گمانند
روکار است و باز نام صنایع جلاد و کار نصب نموده اند و بالای این عمارت درز و ایای از بروج
به این عمارت باغ حیات بخش ترتیب یافته اند در زمانه چنین چشم اختران دیده اند
در زمانه تاریخ خیزد و آن یاد است که جانب محنت شاه محل که بقادر در شصت گز است
ایوانهای برکی به پهنای پنج ذراع از سنگ سبز برافراخته اند شمالی سمت شاه محل مقدس
ایوانی است و بجزیب که بهر پشت از میان آن میکند و در دوسر آن دووجه بنا یافته و
مصل آن کریمه است که تبار کی طرح و فرونی صفا و فخر است آن چشم روزگار ندیده
فرش کرم خانه این نرنگه و از اره و چیده آن و خوشی که در شاه نشین واقع شده همه
از سنگ مرمر است که از صفای آب و جلای سنگش که در ملال بر رخ آینه چینی نشسته و در آن
کوناگون سنگهای نئین بر چین نموده اند و در وسط سر در خانه حوضی است مربع که درز و ایای
از بروج آن چار فواره از زتاب جوشان است و بر دور آن جدولی از نرنگه بهر ضلع یک ذراع
جاری فرش این خانه و خوشش و نرنگه از اره لب آن کرم خانه از سنگ مرمر است و در همه اجبار
نمینه بطرحهای تازه بر چین نموده اند و در از اره و خشت کن حمام که هم از سنگ مرمر است و در
و دیگر اجبار رنگین بر چین و در ضلع و بر یا منو سر سر شیشه های جلای گرفته اند که از آن دریا و حرا
موجود است و جنوبی سمت شاه محل محلی نیز ایوانی است که نقش بر دوازده سحر از در تاشی
آن در ضلع بدیع و اصناف بدایع غمیه لکار برده اند و بر دوسر ایوان دو یورت مربع
به پنج و پنج آئینه کاری است که در از اره آن مرایای کلان گرفته چنان تنگ در زبانه اند
که از بروج نرنگه مسید و عقب این ایوان خواص خاقان سلیمان حاجت است که سر بر

سنگ مرمریت گشته طرح عمارت خواجه معزز آنکه در وسط خانه لبت طبعی بطول می رود
 و رابع و عرض شش که بر طاقهاست کتابه که سعد الله خان حب احکم انش نموده زینب افروز
 انش است سبحان الله این چه منزل است رنگین و چه پیش چندی دانشین قطعه نیست
 برین چون گویم که قدوسیان بهمت بلند تهاشایش آرزو مندر اگرستان کنان اطراف و اکاف
 بیت العیق به طافش آید و است و اگر نظر کیان الفش و آفاق مثل حجر اسود به تعقیل ستان
 رفیع انش نشسته اند از آغاز قلعه دالاکه از کاخ کردون برتر است و رشک سد سکنند و
 این عمارت دکت و باغ حیات بخش که در منازل چون روح در بدن است و شمع و آینه
 و هنر که آب صافش بنیدر آینه جهان نهامت و دانایان عالم غیب پرده کن و ابش بر که
 هر یک کوئی سپیده صبحدم است یا لوح اسرار لوح و قلم و قورما که هر کلامش بخیه نوری است به صفا
 آسمانیان مایل به لایقی متکالی است به انعام زمینیان نازل و حیاض که همه از آب زندگی پر
 بصفایتش چشمه اند و حور دوازدهم شهر ذی الحجه سده دوازدهم جلوس اقدس مطابق ششمه انکار
 و چل و حرکت به عالمیان نوید کامرانی داد و انجا مشر که بصرف منصفت لکه رو به صورت پذیرفت
 بیت و حاریم ربیع الاولی سده بیست و یکم جلوس مبارک موافق ششمه هزار و پنجاه و هشت
 بفرقه دوم بیست و دوم کتی خدیو که همان خداوند بانی مبنای این معانی آسمانی شهاب الدین
 محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه غازی در فیض بر روی جهانیان برکشاد و بر دوسر
 طغانی و دیورت هر یکی بطول هفت ذراع و عرض پنج و در پیش طغانی و دیورت هزار و پشکوی معالی
 سر اسراوانی است بدیناری بیت و سه ذراع و عرض شش و یک و ربعی و بر دو صف طغانی و
 طاق بهمال مغال بر داخته شده که توصیف صفا و اندام کن بوسه و خیال در نهادن یک یک
 ایوان شیبالی که در و به مشکوی معالی دارد و دیگر بی بیایان شیبالی که در و به مشکوی معالی دارد

در این
 بر تین خیمه یا سکون دای
 مسکه و تامل لفظ ترکی است

در دور پیش این طاق بخوره از سنگ مرمر نصب شده که پیشکده آن شبکه نگاه نمائند
است و تک نیز بهشت از این میکند و متصل بویست شرقی دریا سو بر جی است مسطح برج طلا
که زبان تقریر در وصف آن لال است بهشتی قصری است سراپا از سنگ مرمر از آره آن
احجار رنگین بر چین نموده اند و بالای از آره بگو ناکون رنگها منقش ساخته و کلاه و گلشن همه
طلا اند و است در طاقهای صنایع نیکانه آن که مشرف بر دریا است پنجره های سنگ مرمر نصب
شده و در ضلع شمالی آن جبرو که در حسن معلی است و آرام جای معلی در صفا و جلا و نقاشی
طلا کاری و جز آن مانند شاه محل است بزرگترین عمارات و دولتی خانه و ااعمارت محاسن مقدس
است که به امتیاز محل موسوم گشته طول آن پنجاه و هفت و نیم ذراع و عرض سبب و شش از
آنجهه ایوانی است در وسط پایه دار بر رازی سی و هشت نیم ذراع منقسم بر پنج طاق و پهنائی
بسی و شش مقوم بر سه طاق مشتمل بر پانزده چشمه و فشتین که هر چشمه را طاقهای مرغ و لاله
مسطح پوشش نموده اند و بر بالای آن تکه های مس کوفته نقاشی کرده اند تمامی پائین پای غل
از سنگ مرمر محلاست و بالای آن تا سقف سنگ سرخ که به سنگ بهتالی سفید نموده اند و
جلا داده و از پائین تا بالای آن سه سر طلا اند و به اقسام نفوس زینت افزون کیهان
گردانیده اند و در دوسر ایوان طینی خانه است بطول یازده ذراع و عرض سسی و دو حجه
هر یکی بطول هفت ذراع و عرض پنج از آره این دو طینی و هر چهار حجه از سنگ مرمر است که
در تجلیه و تزئین آن جادوی الگار برده اند و فولد از آره به سنگ بهتالی جلا داده آئینه بندی
کرده و چشمه میانه ایوان که مربع هفت و نیم کن است حوضی از سنگ مرمر خسته اند
و به بدایع صنایع معنیت و بر چین زینت یافته و در وسط این حوض کاسه خیاره دار نیم
سنگ که درون و بیرونش با حجاری نموده بر چین شده و بهر جهت که از ایوان آرا میگاه معلی

سر باز شده در نزد وسط صحن شمالی این عمارت و الا بعضی سه کمره باین دارد و درین صحن
داخل میشود و از آن بجنوبی سمت سر بر می آرد و تا عمارت قرینه اگر امکاه معلی سر باز میسر
انرا که تیر یک عمارت می رود و وجه دلی دیگر از تیر بهشت سر پوشیده بدین حوض می پیوندد و
از میان کاسه پوشیده کاسه را بر تیر می گذارند و ازین حوض تیری دیگر سر باز گذارند از سنگ مرمر
ساخته اند بطرف باغچه محل که کیفیت آن گذارنش مینماید شغب گشته است برخی از آب این
حوض بدین تیر در آمده و از پیش چشمه میان آبشار چاوری شده باز تفتاح یک و نیم کمره و حوض
سه کمره جوی که تیر لانت میزند و درین تیر آب را قسم سنگهای رنگین بر چین گشته طاقها
ابواب این بنیان عالی نشان که به سمت دریاست بمرامی جلی گرفته اند و طاق میانه را بیک
آب از سنگ مرمر است و در وسط آن دریچه است که در آن از سنگ یشب است و هم چنین طاق
جانب باغچه مشکوی میوه مثال سوای طاق میانه که بیکله نمانده باینند لای جلی زینت یافته
و در هر چار کمره این عمارت لبان عمارت شاه محل بچو گشته به مرتب گشته و در شش صحن شمالی
و جنوبی این عمارت از سنگ مرمر است و دیگر سه جانب صحن مشکوی سلطنت عمارتی است سربا
سر بعضی محفت ذراع محوی بر او ایستاده و در باغچه این باراه او یکصد و هفده ذراع است
و عرض یکصد و پانزده و در وسط باغچه حوضی است پنجاه در ذراع و هشت ذراع و بیست و پنج
فواره در آن میجوشند و در ضلع شرقی و غربی این حوض تیری است از سنگ مرمر که در آن
بیست و پنج فواره بقرینه نموده اند و کرد باغچه محوی است از سنگ سرخ که در هر رفته طلا اندود دارد
و متصل کرسی امتیاز محل چارچو گشته است که بجهت شش حلقه بنا نموده اند یکی که غربی اگر امکاه
مقدس است و دیگر که پیوست جوات غربی بجهت امتیاز محل واقع شده از سنگ مرمر است
و چارچو که بهلوی عمارت قرینه آورده است و است و است از سنگ سرخ ساخته بقلع سنگ مرمر

مرسد سفید بکلی گردانیده اند و کلس بای همه طلا اند و دست و غرنی سمت صحن این عمارت معلی
چهره که دولای و دو تخته خا... عام است این منزل اقبال شکر نشینی است فیض ممکن سر اسر
از سنگ مرمر بیک است بطول چار ذراع و عرض سه مبنی بر چارستون و عقب آن پیش قیفت
بر رازی هفت ذراع و پهنای دو نیم سر با هم ازین سنگ درین دو مکان لطافت نشان
اجرا بکونگون بر چهرین ساخته اقسام صورتها شیل باز نموده اند و در سه ضلع چهره که محوری از زربنا
منسک بطرحی مطبوع و پسند نصب شده و عقب پیش طاق خانه است بطول هفت کز و عرض
پنج که از آن به سنگ بهتالی سفید نموده بطول منقوشن کر حفره اند و پیش آن ابوانی است مشرف
بر باغچه امتیاز محل که از سنگ سرخ ساخته شده و به سنگ بهتالی سفید نموده جلاداده نقاشی کرده
پیش چهره که قدس که مطلع خورشید خلافت است ابوانیت رفیع البیان عرش مکان بطول هفت
و هفت ذراع و عرض بیت و چار محوی بر بیت و هفت چپه و طاقهای مرغولدار موسس بر اسباب
دو در زده گانه که سر ابا از سقف دست و پنجه و جز آن از سنگ سرخ بر افراخته و به قلجی سنگ مرمر
سفید کرده اند و بالای آن بجهت طراز نیت داده و در سه ضلع آن محوی سیمین که قبههای آن
طلا اند و دست منصوب گردانیده اند این ابوان فلک سان بر چهره و واقعت بطول کفید
و چار ذراع و عرض شصت که بر در آن محوی از سنگ سرخ ساخته شده و به کاشیده
اند و قبههای منطلا بر آن نصب نموده صحن این بنای گردون رفعت بطول دو صد و چار ذراع
و عرض یکصد و شصت ذراع است و بر در آن ابوانها است که بخوشنمایی و دلگشایی و در و
از این بنیاد کان است غرنی و پهنای و جنوبی سه دروازه از سنگ سرخ منبت کار سبز چرخ
دوار کشیده بر دروازه غرنی که قلم در تحریر تصنیف نمبندی آن سر رفعت به آسمان ساید
نقار خانه و الاست که اوای آن بکوشش ساکنان عالم بالا میرسد پیش این دروازه چوک خلوت

است بطول دو صد کز عرض صد و چهل ازین چوک سه راه است راه غربی از وسط راه راست
 گذشته بدروازه جانب دار السلطنة لاهور میرسد و شمالی از وسط اصطلیل خاصه میگذرد و
 جانب لوز کده می پیوندد و جنوبی به بازار سر بایز جانب مستقر اخلافه اگر آباد و سر بر می آرد و
 هنری بعض چهار ذراع از هنر بهشت سر باز از میان اصطلیل و چوک مذکور گذشته به جانب
 جنوب می رود و در خندق قلعه می ریزد و درای این عمارات دیگر است یکی از آن نشیمن نواب
 فلک جناب بیکم صاحب است و آن ایوانی است پایه دار پنج ضربه بطول سی و سه کز عرض نوزده
 محتوی بریانزده طاق و عقب آن طبعی خانه الیت بدروازی شانزده ذراع و عرض شش
 و بر دوسر آن دو چهره هر کدام بطول شش کز عرض شش از راه تمام این عمارت از سنگ
 مرمر است و قرار تراز آن بدسنگ بهتالی سفید ساخته و بر تر آن نقاشی نموده اند درین
 عمارت هنری از سنگ مرمر بعض سه کز جاری و در وسطش حوضی است هم ازین سنگ
 هنری ازین حوض منتهی گشته و پیش عمارت رسیده این ری چادری شده می ریزد و در
 صحن این عمارت باغچه الیت مربع شصت و هفت ذراع و در وسط باغچه حوضی است
 منظم بقطر است و پنج ذراع و در آن بیت و پنج فواره جوشان جنوبی سمت این عمارت
 بر می آید از سنگ سبز قرینه شاه برج و الا پائین این برج و نشیمن نواب فلک جناب
 باغچه الیت بطول هشتاد و دو ذراع و عرض شصت و در وسط ضلع شرقی این باغچه
 ایوانی است از سنگ سبز منصرف بدروزیای جون و دیگر منازل است که بدیکر یکمان
 و پرده کین حرم خلافت تعلق دارد و موسیقی آن خواص لودیه است که تفضیل آنجا
 تطویل می انجامد خرج این عمارات شصت و یک روپیه است نشیمنهای خاصه بهشت و هنر یک
 روپیه بدین تفضیل شاه محل با سق بنسین و توابع چار حره لکه روپیه اکتیاز محل با

[illegible]

کارگذاران بایرگاه عظمت که پیش از اینها من الویه فلک کرا از مستقر اختلافه البرابا و
بهتیه اسباب زینب افرائی این بنای فلک آرا و بقیه مواد جبر عشرت آمانزل مسا
ورین دولتخانه والا و ستوری یافته بودند تمامی منازل خاصه را بکونا کون نقالی فرود
که در کثرت خیر و دار السلطنه لاهور از ششم سال بواسطه برنشیمی در نهایت نفاست و
لطافت بروی کار آمده بود و بر آراستند از آنجا که فرشت عمارت بناه محل مقدس که مبلغ
شصت هزار روپیه بران خرج شده مداراهاهای سعادت خان و فرشت آرا نگار اقدس
و مشکلی دولت را امیر الامرا علیر دین خان آمده ساخته بعنوان پیشکش گذرانیده بودند
و همه آن در کاغذ خجالت خاصه شریفه سرانجام یافته بود و در جرجا و ایوانها پردهای مخمل طلا
دوزی و ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زلفیت کار هنرمندان بطبع آثار کرات
آویخته و در برنشیمی اورنگ مرصع و طلای مینا کار و منبت و ساده لصب نمودند و بر جانبد
والا کسرت و ده و گاه تکیه با با علاقهای لالی متالای گذاشته مسند و پشتهای زرکش بران کشیدند
و سه جانب ایوان منیع الشان دولتخانه خاص و عام مجرقوه و پیش جرد که مجر طلا بر آراستند
و در بر طاق آن زرین کوکبه بر بخته آراخته نمودار چرخ برین گردانیدند و در وسط آن ایوان
عرش را بر رنج منجاری ساخته و در آنرا مجر طلا آراش دادند و بر روی آن مرصع سریر فلک
نظیر که فروغ مایه خورشید عالم افروز است گذاشته پیش تخت نشاندند و در کنار مسلسل مرصع
به اساطین مرصع برافراشتند و بر دو جانب تختگاه دو مرصع چتره مسلسل قرار دادند و در برین
تخت مثل منبت لصب کردند و عقب تختگاه مسند لصبی مرصع و طلا نهاده و در بر
که محتوی است بر نشیمنهای جواهر نگار بانه دلخای مرصع و سپر با و تر کشتهای نیراق مرصع
و نیز ناری مرصع که در بر مرصع آن سه یجر و گمان نگار برفقه بر مرتب نگاه داشتند و سقف

در وقت محرم در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت ظهر در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت عصر در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت شب در روز دوازدهم ماه محرم

در وقت ظهر در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت عصر در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت شب در روز دوازدهم ماه محرم

حفظ دستور و در روز آن سپهر بنیان و ایوانهای اطراف چهار بارگاه صحن دولتخانه
 خاص و عام را بسایه تابانهای زر و دوزی و پردهای زر نگار قرنلی و چینی و مخمل زربفت طلا
 بافت و نقره بافت کراتی و منسکهای کلاستون و یادله آهن استند و پیش ایوان عرش مکان
 بارگاه مخمل زربفت و بر زوی ایوانهای اطراف دولتخانه خاص و عام شامیانه های مخمل
 زربفت لبر عنای سیمین برافراختند و در زیر بارگاه فرشته های رنگین کشیده بر روی
 محرقه نصب نمودند بارگاه مذکور در رفعت با آسمان برابری دارد و در وسعت با عرض
 همسری حکم معنی در احمد آباد در کارخانه سرکار والا بافته اند و بمبلغ قریب یک کروچه
 در مدت مدید انجام پذیرفته طول آن بمقدار دوازده شایه چینی است و عرض چهل و پنج و بر
 چهارستون نفوذ که دور هر کدام دو کوزه برنجی است و ارتفاع محبت و دو بر یا منتهی دوسه
 هزار و دولیت کوزه های را احاطه مینماید و ده هزار کس در زیر آن نمیتوانند ایستاد و
 از فراش و غیر آن سه هزار کس به صنعت جبرئیل در مدت یک ماه بر می افروزند تا این
 عهد مسرت میدهند که چهار کادانی است و چهار هزار کادانی چنین بارگاه آسمان چاه بر روی
 بر نیواخته با اجماع چینی آراسته گشت که نگارش و گذارش آن آریم در از و اعوام نیز
 زینت افزای تواریخ و زینت افروز آینه خواهد بود و فرزانده افروزهای محضرت
 صاحبقران ثانی در فرشته محبت و چارم بر مع الاول سنده هزار پنجاه و شصت هلالی و
 سال محبت و یکم چارم بر مقدس مطابق سیونم فر دین از موضع کباب خواهد حضور
 ضرب خیام فلک چشتم و یاد دولت جاودانی و سعادت و وجهانی کشتی سوار
 دانه کشته و بعد از شانه و نیم کهری از آغاز آن روز عشرت افزوز لباعت معوذ
 و وقت محرم در روز دوازدهم که بارگاه محل را برده و آمده بدولتخانه طراد و دانه

در وقت ظهر در روز دوازدهم ماه محرم
 در وقت عصر در روز دوازدهم ماه محرم

را بنور و درو و فیض آمو و برافروختند و بعد از تماشای اینیه نش طالعیز در ایوان عرس
نشان دولتخانه خاص و عام تخت مرصع را بجایوس شرف مانوس مطلع الوار حسین نو
آیین گردانیده بارعام دادند طمطه طیلش دمانی و صدای نفیذ کامرانی و اوای انتهانی غلغل
در آسمان و دلوله در زمین انداخت لالی بحر جلال و دراری فلک اقبال و امرای و الاان
و ارباب سلطنت جاودان در روز مدارج و انداز مرآت پشکتهای پسندیده و مخف
گنبدیه بنظر کیمیا اثر در آورند از آن میان حبش مبلغ دوازده لکه روپیه شرف پذیرئی
بافتند یو بحر افضال و خداوند بر نوال در آن روز مجسمه بنواب فلک جناب خوشید
حجاب ملکه جهان مانکه دوران بیکم صاحب چار لکه روپیه نقد انعام فرمودند و همین کوهر
بحر خلافت را به عنایت خلعت خاصه بنادری و حیدر مرصع کر اینها با هم بکنار و واضع
در نزاری ذات که منصب آن والا که از اصل و اضافه سسی نزاری ذات و بیت هزار سوار
از آنجا ده هزار سوار دو اسپه اسپه باشد و فیل موسوم به کج رتن که شاه پهنوار خان بطریق
پیشکش از و کن ارسل داشته باریق نقوه و انعام و ولکه روپیه نقد نوزده و نود و شصت لکه
بنال سلطنت سلطان سلیمان شاه که راجد است و الا امر محنت فرموده از اصل و اضافه پانصد
روپیه سیه سوار کردند و یومیه سلطان سپهر شکوه فرمود یو پختن کوهر بحر خلافت به
اضافه صد روپیه سیه سوار روپیه معین گشت و مسجد الله خان العباد و خلعت خاصه بنادری
سیر بر افروخت و از سواران منصب او که هفت هزار و هفت سوار یو پختن هزار سوار
دو اسپه اسپه کردند و سینه و خضر و ولد نذر محمد خان و عبدالرحمن لپه و ارباب عبادت
فخر سز بلند است و از جمله ده هزار روپیه شاد طلا و جواهر و نقوه که همین بادشاه داده
و الا قدر از نظر انور گذرانیده یو و نوزده هزار روپیه پیرادر کلان و سینه هزار روپیه برادر

را در محرم و حرمت شش در اوج حیوانت سنکه بدینانیت خلعت خاصه میبایستی گشت و
در سواران منصب او هزار سوار دو اسپه سپه گردانیده او را به منصب پنجاری ذات
و پنجار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سپه و بحر حمت قیل از خلعت خاصه بلند پایگی بخشیدند
و راجه به بلند اسرار به خلعت خاصه بر نواخته هزار سوار از منصب او دو اسپه سپه مقرر
ساخته منصب پنجاری ذات و پنجار سوار هزار سوار دو اسپه سپه و به عطای قیل از
خلعت خاصه مفتخر گردانیدند و مکرمت خان را خلعت خاصه عنایت فرموده بجایزه تمام عمار
مذکور هزار سوار و هزار سوار بر منصب او افزودند که از اصل و اضافه پنجار ذات
و پنجار سوار دو اسپه سپه باشند و برستم خان که از بقیل خود سبیل و بر اجه حسینکه که از
وطن خود به پیشگاه حضور رسیده بودند و جعفر خان میر بخشی و امده ویر و جان و نجابتان
و خلیل امده خان و میرزا لودر صفوی و راوستر سال و نظر بهادر خوشکی و تقرب خان
و حکیم میح الزمان که درین هنگام برای تهنیت از در السلطنت آمده بودند و حیدر خان
خلعت خاصه و بهادر کام صفوی و راجه بهار سنکه و لاریپ خان و بهمن یار و لداصف خان
خانخانیان و عاقل خان و معتمد خان میرانش و سعید فیروز و ملا علاء الملک میرافان و
ابو سعید بنیره اعتماد الدوله و فرانت خان و آگاه خان و میرزا محمد ولد میر بدیع شهبازی
و سعید علی ولد سر بال بخاری و انخلاص خان و طاهر خان و قباد خان و خواجه عبد الوهاب
قاضی محمد اسلم و سیح و چندی دیگر خلعت بوم علا و نقوه عنایت فرمودند و بهادر
علی و در آن روز تا صد کس به خلعتهای فاخره افزا گشتند و چون از روز ترفیل فیض
وصول تا ساعت وزن قمری نه روز بود و جشن نه روز مقرر گردید و حکم شد که تا اختتام
این جشن فرخنده هر روز صد کس به خلعت مفتخر میگشت به باشند سعید میر تقی خان از

لکنه آفته پس از دریافت سعادت حضور در مهر طرب نیز و در و فیل و نه اسب و یک لکه رویه
 بر سبیل پیشکش کند امید به عنایت خلعت سر بلند کرد و در و میر محمد باونی صفایانی پسر میر رفیع
 شاه عباس و صدر ایران که از عراق به زیارت حرمین مکرمین از آنجا آمد بشرافه ابراهیم
 در انبار وی امید باین آستان خواصین مکان آورده بود به عنایت خلعت و خنجر مرصع و
 منصب هزار و پانصدی دات و پانصد سوار و انعام ده هزار روپیه مفتخر گشت و بر یکی از مرادوم
 صفوی و اخلاص خان و در و سب سنگه را به نور علم و به حکیم مسیح الزمان ده هزار روپیه و به بقا خان
 ماده فیل سنایت شد حیات خان با شافه پانصدی دات منصب سه هزار و پانصد سوار و سواران
 کرد و در اصل و اضافه منصب تقرب خان سه هزار و پانصد سوار و معتمد خان میر آتش و در هزار
 و پانصدی دات و هزار سوار و ملا علی و املاک میر عامان و در هزار دات و پانصد سوار و آگاهان
 هزار و پانصدی دات و هزار سوار و بر یک از فرزندان خان و حاجی محمد باقر از یک هزار و پانصدی دات
 پانصد سوار و حاجی و لد سب خان هزار و پانصدی دات و سید سوار و سید علی و لد سید علی
 بخاری هزار و پانصدی دات و دولت سوار و بر کدام از شفیق الله برلاس میر توک و محسن و لد
 منصور حاجی که خطاب خانی نیز خواندش یافت هزار دات و پانصد سوار و منصور و لد الله میر دین
 هزار دات و چهار صد سوار و دانا دل و لد شاه از خان بن عبد الرحیم خان خانان هزار دات
 و دولت و پنجاه سوار و میر محمد و صفایانی هزار دات و صدر سوار و مقرر کرد و دیگر گروهی از بنده
 بفرقی منصب سواران و نایب و نظم از آن معنی پروانه کرد و در پنجاه و نیم جهان بانی کامیاب
 و سعادت اندونانده بخاری که در ستایش این خدای اس گفته بودند بکرمت استماع مسامحه و
 با و شاه دانا و دانا و لدش بر و در ساند و بجای سیمیه کامیاب گشتند از آنجا که کاشی که
 تاریخ تمامیت این بنای کرد و در رفعت این مصراع که شد شاه جهان آباد و به جهان آباد

سرافرنده حسن و لد منصور
 حاجی محمد خطاب خانی

آباد یافته بمرحمت پسران پیه کام دل بر گرفت و نغمه پیر دازان جا و دوزن به انعام ده هزار روپیه
 نوازش یافتند و صنعت کمران سحر آتش که این ضای رفیع و نقش بدیع را به صنعت طرازی و کارگری
 بحسن اختتام رسانیده بودند به انعام چهار کده دادم کار وای آرزو گشتند و تان روز که این جشن باد تان
 از بام نداشت چه در مشکوی دولت در قبال و چه در بارگاه شمت و جلالت مرتب بود و فراوان ضایق از
 ذکر و اناناث به اندازه سال به انعام روز و روز و اقامت کم کوهر و عنایت خلعت و فیل و غیر آن و فرود
 منصب و دیگر وجه خیرین بهره ور گشتند و روز یکشنبه دویم ماه ربیع الثانی سال
 پنجاه و هشتم موافق هجری شمس که ختم این مجلس نصیحت السن بود و روز قمری و زنی انتهای سال
 پنجاه و هشتم و آغاز پنجاه و نهم از محرم جا و دانی سر سیرانی جهان بینی حضرت صاحبزادان ثانی بودند آن
 بیکر و قار و کلین با طلا و نقره و دیگر اجناس معطره به رسمه آمد و به عطای و جوده آن جوانان نیز نمودند
 و محتاجان برآمد و در اقامت جوهر و روز و نیم شمار که ملکه زمان مالک و دوران بیکم صاحب برما
 هر روز در خواهنای طلا و نقره فرستاده بودند بیشتر بی حکیم حادق و خواجیه عبدالوهاب و الله
 تیمخان و طاهرخان و قبادخان و محسن خان و ولد منصور حاجی و سید حسن ملازم عادل خان محبت
 نموده تتمه را به شورا و مجلسیان و اهل تنجیم و نغمه سخنان و دیگر مردم غلام کردند درین روز خجسته به
 مهربان کوهر و خلافت تسبیح لای متلالی که قیمت آن شصت هزار روپیه بود عنایت فرمودند و دو
 هزار سوار از تاجیان به پا داشت انداده و آلات جبار و ملو بخش دو اسپه سپه گردانیده و آن عالی منصب را
 منصب دوازده هزار دوات و نه هزار سوار و دو هزار سوار و دو اسپه سپه فرار ساختند و
 سیم و اتخان امیرالامرا صاحب صوبه کابل را به ارسال و دو سب از طوایف خاصه باریزین طلا و مطلا
 و فیل از حلقه خاصه باریق نقره و ماده فیل مفتخر کردند و اندیدند و مکنه نسکه و لدا و چو نسکه با واک که بعد از
 سیر شدن پیر از وطن آمده دولت تقبیل سده سپه انداخته بودند به خلعت و منصب فیرای

در این روز

در این روز

سروان و تمام خدمت بفرمان
خدمت توین و خطاب خانی

عبدالله بن علی بن محمد
بن محمد بن علی بن محمد

ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن و طریقه قبول سراقه را برافروخت و فاخر ولد باقر خان
که چندی به سبب تقصیری منصب و جای بود به خلعت و منصب سابق و دوبراری وزارت و هزار
سوار و خطاب خانی و خدمت توین از غیر لوازمش خان و عنایت عصای مرصع سوارخانه
ساختند و به سید لوزالدین و ولد سید سیف خان بار به دو هزار و پانصد و پیر کد ام از چوهر خان و سندر
کلب رای هزار و پانصد انعام شد سیوم رستم خان و نجابت خان و خلیل الله خان و در او ستر سال بجای گیر
دستوری یافتند چون علم و ان خان امیر الامرا عرض داشت نمود که عبد الغفر خان باقی یوز را با بسیار
از لشکر ما در آید الهیز بر سر بند محمد خان فرستاده بدی را قبل از از از دور بینی و حرم گزینی که درین دولت
خدا داد در جمیع شیون کلیه و جزئیة بلوچ و منظور است بر مراتب خاطر صواب نمای چنان منطبق شد
که لشکری از میان از آن جلالت انار پیش امیر الامرا بکابل فرستاده شود و بنابرین هفتادم این راه
از نیکگاه حضور راجه بیگلر اس را به عنایت خلعت خاصه و اسب از تولید خاصه با سیراق طلا و پیر کد ام
از نظیر برادر خوشی و معتمد خان میرانش و پیر تیراج را به نور و سیرام برادر زاده او و کرد و در کس
برادر راجه بیگلر اس در برجن کسیر راجه مذکور و نور احسن بخشی احدیان و سید عبدالوهاب بیگلر
سید میر تقی خان است با زین نقره و پیر یک از نه نیم یک و توکک بیک و الله دوست کاشانی
و هشت کس دیگر از سیران و برادر زاده های راجه بیگلر اس و پیرم چند و سیراج و اندر سال با دو
روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و محمد مراد سمدوز و ابیر ایم حسین و قباد ولد
کابلی و محمد زلف ارلات و عنایت بهادر خان تاج عنایت اسب بر نوخته کابل میر معصود اندیش
و حکم شد که بهادر خان از در السلطنة لاهور و رستم خان از جای خود سبیل و قلی خان از توشلی
به پیر و خوشاب با سپاه زر خم روانه کابل شوند غرض حادتی اولی جان تنافس خان که با سیراف
بر رستم محبت زفته بود آمده اجازت دولت ملازمت نمود و تقاضای خلعت خاصه و منصب دو

دکتر خان زلف
ایران رفیق

و وزیرای و معتمد سوار از اصل و اضاف و خدمت آخته بیکی سرافراز کردید رای ارایان را که چند
 در بنارس را دیده نشین شده بود و از وضع خود نادگشته به استقامت غلبه فلک رتبه سرافرازی را در خشت
 به خلعت دیوانی بر چار صوبه دکن و منصب هزاره دات و صد و پنجاه سوار فرزندش فرموده بد
 صوبه حضرت نمودند و حافظ نام را که رائق و فائق مهابت صد و صد و سیصد جلال بود و بفرود
 در سنگ بندها که کشته بعطای خلعت و منصب پانصدی صد سوار و دیوانی صوبه
 کرات مفتخر گردید و فوجداری بکانه بجزترین مفوض شد و بچک بیک بلوچ دولت هر دو
 محمد مراد لپه صلابت خان و وزیر اروپیه و به میر اسماعیل صد مرتب فرمودند و در سال دوم
 از جلوس از سیوم دور جلوس اقدس روز شنبه عده جمادی الثانیه سال هزار و پنجاه و هشتم مطابق
 سیم تیر سال دوم از سیوم در سریر آرای خود بخت و دیهیم بنوید سعادت کوناگون و
 مژده بركات روز افزون کوشش روزگار برآمد و سیوم ابو سعید بنیره اعتماد الدوله به عنایت
 سر بلند گشت بچشم حسین قلی اعزاز بخشان آمده شرف ملازمت دریافت و به عنایت خلعت
 و مکر خرم مع واسپ بازرین نوره مفتخر گردید و بخت چندی به عنایت خلعت و کونوالی دارالخلافه
 شاه جهان آبار سوار اختیار یافت و هم عثمانی از دستگیر بلبله فوجداری سلطانیه روز و نزار از
 تغیر سوار خان سرافراز گردانیدند چار و هم باورش هزاره و الا نسب مراد بکس نموده
 به اوراک دولت ملازمت فلز گشت و هزاره هزاره که زانید چون از مشایسته خان نظام
 صوبه کرات که منصب پجری سوار و واسپ و سیم بهاسی بود و سواهی آن مبلغ پنجاه
 روپیه بکانه علوفه سوار سوار سوار سوار سوار از خزانه عامه القوه بقدر با و تنخواه می شد
 متبینه و صاحب ممد دان آن سوارین چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکر این معنی از عزم
 خدمت و یک صوبه بکونه نمیزد آخر فلک ملافت عنایت فرمودند و ده هزار سوار

در سال دوم

ملازمت مراد بکس

در سال دوم

ایست از کبریا و خطاب
غیرت خان به باقی بیک

نجات بخش

ایست از کبریا و خطاب
غیرت خان به باقی بیک

آن عالم قدر دو اسبه سپید کرد آئینه آوا که را بمنصب سی هزاری ذات و بیت هزار
سوار تمام دو اسبه سپید برخواستند و باقی بیک را که هزاری ذات و چار صد سوار منصب
داخلی آن بخت بیدار داشت و از قبل آن بلند مقدار بنظم صوبه آباء و میر داشت و حسب
آن صوبه مذکور آمده سعادت بقبل نشان جهان داری انداخته بود به خلعت و حرمت صوبه
بجرات از جانب آوا الا قدر و منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه و خط
غیرت خان و اسب و فیل سوار از اسب خسته رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه از تعمیر شده
نواز خان به بنالیه خان مفوض گشت و حکم شد که بعد از رسیدن غیرت خان بجرات خط
شالیه خان بدان سوشتاد پنکش بمعقد خان مهت فین نرو ماده و برخی از طلا آلات
فرختی از امتعه او دلیه که قیمت مجموع یک لکه روپیه شد بنظر اقدس مدد محبت و ششم
ملکیت خان به عنایت خلعت و دار و علی دایع و عسکری خدمت امینی آن سربلند کرد
چهارم رجب بادشاه از عالی نسب مراد بخش محمد محبت خلعت مخصوصه و تسبیح مراد بدو نظم
صوبه دکن و دو اسب از طویل خاصه باورین طلای متین کار و طلائی ساده بر نواخته به بالضوب رخصت
فرمودند و شاه نواز خان را که بعد از رسیدن کشتن سلام خان به بیانت و ولایت دکن معین
شده بود و چنانچه نگذاشته آمد وکیل و تالیق آن کامکار کرد آئینه اندود و هزار سوارش در دست
سه اسبه نموده او را بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار و دو اسبه سپید بر نواختند
و جاگیر او از حال قبول اسلام خان عنایت شد و منبر و مسجد و مدرسه و تسبیح شش هزار اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و شش صد سوار و پنج محبت و اسب متین کرد آئینه و چار
بادشاه از عالی نواز مرخص ساختند و از کوه کمان صوبه دکن به سوچی دکن را اضافه و پانصد
سوار بمنصب سی هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت نقاره و اوزر یک خان قرار دادند

دوسه راز اصل و اضافه بمنصب دوزناری داشت و دوزنار سوار هزار دوسه سپه و حمت
 نقاره نوازش نمودند و هزاره است تیجا قیچکین بر دل خان قلعه داشت بنظر انور
 آمد پانزدهم باو نشانداده جهاننیلان محمد شاه شجاع بهادر را به عنایت صوبه اول از تغیر معتقد
 سرفراز می گنجینه دوزنار منصب آن عالی نسب که پانزده هزاری داشت و ده هزار سوار داشت
 هزار سوار دوسه سپه سپه بود و دوزنار سوار افروخته و حکم شد که لازم خود جان بیک هندی را
 به نظم صوبه مذکور بنویسد بهر اسم و ولد لعل خان کن سمر با غلام هزار دوسه نوازش یافت
 شب بیت و هفتم دوزنار دوسه مقرر به اصل استیلاج عطا فرمودند و فرمای آن را به راجه راجه
 به اضافه پانصدی داشت و پانصد سوار منصب دوزنار و پانصدی دوزنار و پانصد سوار به قلعه اری
 که در از تغیر خلق بیک و الله قلین نرا اصل و اضافه بمنصب دوزناری داشت و هزار سوار
 سرفراز ساختند و راجه شعبان راجه جسونت سنگه را خلعت و پاپ از طویل خاصه با پیرایه
 طلا عنایت نمودند و وطن دستوری دادند میر محمد مادی و ولد محمد رفیع صدر ایران به حمت
 با زین نقاره و قیل بلید پای کردید و چهار کس از خویشین او که براراده بندگی از ایران آمد
 بودند خلعت و منصب و انعام چار هزار دوسه سرفراز گشتند و دوزنار سید مرتضی خان به خلعت
 سرفراز گشته به میرواره که در قوه جاری او بود مرخص گشت شکر الله عرب را بنو محمد الی و جاگیر داری
 پنج و کاشمال از تغیر میر قیاج نوازش فرمودند شب پانزدهم که لیلیه البرت بود مبلغ ده
 هزار دوسه میخواست و نیازمند کن بدل فرمودند و دوزنار دوسه نظم صوبه او ده از تغیر مرزا جان و ولد
 پناه نواز خان به ده خان که از بنگاه بدرگاه معالی می آمد تقویض یافت و میر لعل و الله الله
 پیوست که بهر جا رسیده باشند سوار وصول فرمان روانه او ده کرده و الله و میر دینان به
 کوکینو در جاگیر او مرخص شد بهریت و دوزنار تقوی خان راجه خلعت و پاپ با زین

بنظر انور
 محمد شاه شجاع

دوزنار

نظم صوبه او ده به
 غنق و خان

و یک مهر بوزن چار صد توله و یک روپیه بهمان وزن عنایت نمودند و سید حسن سفیر
 عادل خان را به خلعت و کلاه و قیل و الغام نه هزار روپیه و ابو الحسن نوایسه او را به خلعت
 و کلاه و سیم تان او را به الغام و دوازده هزار روپیه نوازش نمودند و حضرت بیجا پور دادند و به عبد
 بیک سرای حقیقه مرصع و به خواجه عبد الخالق داماد نذر محمد خان دوازده هزار روپیه عنایت فرمودند
 بهمت و بهیم مکنز سکه و لاله و به سکه مادار ایا پانصد سوار منصب دوازده هزار دوات و سواران
 اصل و اضافی به کرام مکه و به راه منصب دوازده دوات و ششصد سوار و جعفر ولد الله و دیگران
 را منصب دوازده دوات و دوازده و پنجاه سوار مفتخر کردند و نیز به بیت و نیم کشتی سوار بقره
 حضرت جنت شانی شریف برده بعد از آدای آداب زیارت پنجاه هزار روپیه بمقتضای آن
 بقعه صیفت و دیگر اسلحه نیاز فرستاد نمودند از میان بیایه تیکار سفید و چون اراده
 لشکار نوای سفید و بر مرآت خاطر والا پیر توانکند سلح شعبان بد الفوب نهفت فرمودند
 سید احمد سعید که در محرم نخستین سال این دوز بجهت رسانیدن قندیل مرصع بروقه نویی
 علیه الصلوٰه و التحیة از پیشگاه خلافت دستوری یافته بود و به سبب تباهی شدن چهار لک
 معاودت نموده قندیل در آسباب میزات در قلعه سورت گذاشته از آنجا حسب الطلوع
 در گاه و اگاسه بود سعادت ملازمت اقدس دریافت و آنروز و دوز و دیگر نوای سراسر
 بادی کرد و کوهی در اختلاف است مرکز زیارت نصرت آیات سیم رمضان از آنجا
 کوچ نموده چارم لشکار گاه گانوده که در حوالی آن عمارتی دلنشین ساخته شده و از در اختلاف
 شش و نیم کرده است و به خاص لشکار موسوم منوچه گشته آن منزل را به نزول اقدس حضرت
 تارزه بخشیدند و بهفت روز در آن مکان نمره به لشکار نیکو کام مسرت اند و خدمت بهادر خان
 بنو فغان معالی انوار السلطنه لایمورید را ملک کابل روانه نموده بود چون امری که احوال فغان

در رمضان سال ۱۲۰۰

نظامت ملتان بهادر
 خان روپیه

در وقت او بود به وقوع نه پورست بکرم معالی معاودت نموده حرارت صوبه ملتان بدو تفویض
 یافت و از آن رو که در فضل ربیع بی جاگیر بود بمقتضای مهات دیوانی حکم شد که طلب
 او را در مطالبه مجری دهند چون بحر من مقدس رسید که شیخ فرید سپر قطب الدین خان
 که باراجیه پهلدار بکابل معین گشته بود از فروغی ارکتاب میزات در رفتن امهال و زریه
 منصب و جاگیر او بر طرف ساخته او را داخل لشکر دعا گو یان کرد و نیدایزدیم از آن مکان
 به راه کناره نر بهشت به سفیدون متوجه گشتند و نشا طکن و شکار افکنان در پیشش روز
 برابر موضع همچو آنکه که کرمی سفیدون است رسیده هفتم غمان معاودت منعطف
 ساخته و بیت دوم بجا آمدت خاص نکار نزول اجمال فرمودند رسید محمود و لغز نوران
 بهادر به اضافه پالندی دات و پالندی سوار بمنصب دونهاری و دونهار سوار سرافزار گردید
 شفیق الله میراس که از کابل آمده شرف استلام سده سنیه دریافت نمود و باضافه پالندی
 بمنصب هزار و پالندی پالندی سوار و بدستور سابق بخدمت میرتوزکی نوازش یافت
 درین تاریخ از غرض داشت خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست بمبارع
 رسید که والی ایران چهارم ربیع الاول سال مسیت و یکم جلوس مبارک مطابق سنه هزار
 و پنجاه و هشت هجری از صفایان برآمده در محکم نظام شلاق نموده بخود رینولا
 از آنجا روانه گشته به شعبان کشنده مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که باخرای جمعی و
 فساد اندیش که سرانجام مهام خود را از خرد سالی فراتر مونی با آنها باز گذار گشته قصد قندهار
 دارد و بر سر راه اندازد در سران وحدود این تفنگچی و بلیدار توجیه نموده برای سرانجام غلبه به
 راه و سیتان و محال دیگر مردم فرستاده و کزونی از لشکر بیشتر به راه روانه ساخته است
 و در سرباز و سبل این ضروب اتهام تمام دارد و تا مترودین آمد و نشاند نمایند و چون

حکم
 در سیه محمود و لغز نوران
 که بعد بدو را بدو در آن است

سینه محمود و لغز نوران
 که بعد بدو را بدو در آن است

والت که در زمستان به سبب کثرت برف از راه کابل و ملتان عبور نکرد و فیروزی مانترا
میر نسبت به این حرکت نکو بیدار و در راه آفر از قوت به فضل او در دست او قلی ولد
مقصود بیک ناظر را با نامه بر سر استعجال روانه درگاه خواجهین بنام خواست و اولیستم شعبان به
قندار رسید و پیش از سه روز در آنجا در نیک نکرده روانه درگاه والا کشت حضرت جهان پناهی پس
از استماع این خبر سعد الله خان را که برای انجام مہام و یوانی در در آنجا گذارشته بودند
طلب نمودند و آن عقیدت آئین بسیت و چارم رمضان به تعلیم عتبه علیه سر ارادت بفرمود
و حکم شد که به امر او منصب دارانی که نامزد این مہم گشته اند و در محال قبول و اوطان خود اند
و از این بر کار و که به استعجال روانه آستان کردند و مکان کردند و حکم شد که شماره نشان
برای انتهای رایات جهان کشت از در آنجا فرستاده جهان آباد بصوب دار السلطنه یابورو
دار الملک کابل ساعی مسعود اختیار نمایند سیوم ماه ذی القعدة رکعت مبارک قریب
بقرة با جره خلافت پاوشا نهاده محمد دارا شکوه فرمودند که به قاضی محمد افضل که از قبل آن
و الا که بحجرات دار السلطنه قیام داشت بر کارند که به گاه شاه قلی سفیر ایران با نجار رسید
او را در منزلی مناسب فرود آورده و مکمل اند که به پیشگاه حضور آید چون خواستگان بعلیه و آنجا
امیر الامرا کماست بود که برای ضبط حصار و سیاحت قندار کشت کرد و دیگر ناکر نیست و از ضوابط
کابل کوک و از خزانه آن مبلغی برای علوفه سپاه طلبیده امیر الامرا بمصطفی وقت کارخان
و هنوز احسن بخشی احدیان را با پالان سوار احدی و راجه در سنکه به کو حریف و پهلوان شیش
سرخ و مقصود علی بیک در شمشیری و چندی دیگر از منصب داران با جمعی از قتلگیان
که با یکی دو هزار سوار بودند به قندار فرستاده و پنجاه روپی در سرکار والا بمصوبت این کرده
از سال نموده کیفیت واقعه را معروض داشت بسیت و پنجم رمضان باورش به هر روز چاه

جایه هم غنائ دولت و اقبال از موضع خاص لشکر کوچ نموده به پایلم متوجه گشتند درین
رفتن و آمدن صد خیل کاو و به تفنگ لشکار خاصه شدند درین روز خسرو و ولد نذر محمد خان و دیگر
و عاقل خان و ملا علی و ملاک میرسانان و ملوک خان و دیگر مندی که در شهر مانده بودند به
استقبال شتافتند و در وقت ملازمت نمودند و دوم سوال با نذران دولت و اقبال بدار
بخلاف شتافته همان آنجا در شرف فرمودند و خان به اضافه پانصدی ذات منصب و هزار
پنجاه سوار و طایر خان بفرمودی پانصدی ذات و صد سوار منصب و هزار پانصد سوار
و از اصل و اضافه هر یکی از مرشد قلی و بریم سیرودیه منصب هزار پانصد سوار و بوسه
منصب هزار پانصد و پنجاه سوار و از شش یافتند و چون بعضی شرف رسید که راه کوثر
کشواری رخصت هستی برست مهابت که سپه او را بجای نشینی پدر و منصب پانصدی ذات
و چهار صد سوار و خطاب را بجای سر بلند کرد و ایندند و کشواری و موشش در قبول او غنایت شد
نهم دیانت خان از دکن رسیده شرف ملازمت دریافت فیل و دوز و یکی ماده برسم
پیشکش کرد و ایندند خدمت قلعه داری دولت با دو که به سیادت خان مفوض بود و برادر
مقرر فرمودند و او را بار سال خلعت و بیه اضافه پانصد سوار منصب و هزار پانصد سوار
سر برافراشتند و سیادت خان نیز ایدر نگاه و الا طلب نمودند و از دهم سید احمد سید محمد
شرفین در خدمت کشت تا خدمتی که در محرم نخستین سال این دور بان نامور شده بود بمقدیم
رساند و نه خلعت و بانی کردید رام سنگه و اهور و بریم سیرودیه را بغنایت فیل بلند پای
کرد و ایندند پانزدهم مرشد قلی را به خلعت برافرازدی بخشید و از بغیر جان شاد خان احمد
به یکی ساختند میرضی ملازم ملک به غنایت خلعت و یک بارین نقره و انعام
نذران را به پیشتر کشته رخصت کلکند یافت و بهر بان او و هزار و پانصد انعام شد و به

وصول به همان

انجام ده هزار روپيه علامه محمد
مولف دو دوست انجمن نامه

کردون رحمت به نزل مقدس مورد برکات کردید درین تاریخ شیخ عبدالحمد الهیوی
که بخدمت نگارش صحیفه مفارقیام می نمود چون تحریر سوانح در دوم به انجام رسانیده بود
به انجام ده هزار روپيه سیرافزاری یافت روز دیگر درین منزل مقام شد مگر مت خان
و یوسف آقا داروغه زکریا خان را به خلعت سر بلند ساخته بدار اختلافه رخصت فرمودند و خلعت
خان دستوری یافت که بر دخت محل قبول خود نموده روانه درگاه والا شود و غصه فرود آمد
را به داروغه فلیخانه از تغیر سید بهادر و بیت خلعت و منصب هزارری پالنده سوار از
اصل و اضافی مغیر کرد انید نیز از آنجا کوچ شد ششم حوالی سون بیت معبر و الاکت و
روز در آن سرزمین بهشت لاکه زانیده دهم در آنجای ره نوردی سه بهر به تفک شکار فرمود
و در دهم از غرض رفت قلعه دار زمیندار به جامع حقایق مجامع رسید که قتیق خان از راه
خواجده اوچین داخل سرحد زمیندار گردید او به کام کشایش بلخ و ولسلک دولتخواهان منسلک
گشته و بموجب حکم اعلیٰ لختی از محال چچکنو و میند و عربستان و گرنه دران و فاریاب و
خیزاب و در توی اوتن شده چون خدیو مملکت بخش ولایات بخش ولایت بلخ و خیزابان
را به نزد محمد خان عنایت رستم خان که در اندوه خود بود و باستاند عای او همراه دره شایخ که
از توابع گزوان است روانه درگاه والا شد قتیق خان از چچکنو آمده بر رستم خان پیوست
و همراه او بر یکد ام لنگ روانه شد چون منزلی چند در نوردید که خدایان او یاق او را عیب
رسیده ظاهر شد همه دل از او بگریه برداشته که سمیت بر سپردن طریق هواخواهی و نوردیدن
سبیل خدمتکنند اولیای این دولت آسمان و معیت بستاند ایم اما خدیو توقف بکنند
بستاند سفر ضرورت است چون رستم خان ظاهر شد که الویس خان مذکور را سیامان آن نیست
که در نزد این همراهی نمایند و توقف او تا اوایل بهار ضرورت بچیز از روپيه بطریق مدو

از سرکار خاصه شریعه بوی داده او را مرض ساخت افرستان را در چار صده که
بعد و قندار پوسه است گذرانیده بعد القضا آن بر راه خواجه اوجین متوجه قندار
شد و چارم سوال نیز رسید و چون آمدن او نیز مهم فنی القدره به قندار معروض
اقدس گشت خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف و پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه قندار به او
مرحمت فرمودند و منشو بطلب بنیام او شرفصد دریافت و حکم و الا بتا کید تمام قلعو دارد
قندار صادر شد که او را روانه حضور از دوازده کار بطلی قلعو دارد ظاهر شد که چون
چرا آمدن و المی ایران بر سر قندار محقق گردیده میخواستند که تا انجام این کار شریک او را
دولت قاهره باشد قلعو دارد از غریبی و بی جری این معنی معتمد داشته او را روانه شد
پنجم قریب قصبه بوریکنه نیز بهشت مخیم عساکر اقبال شد چون لشکار چرزدان نواری
بسیار بود و در هم مقام فرمودند درین روز طلب خواجه بغایت سبب باین مطلق و هر
کدام از سپران او خواجه عینی و خواجه موسی نیز بهر محبت سبب افتخار برافراختند بستم
خدا و دین و دولت از دورا در بوی یکدانشته با جمعی از خاصان بجوای موضع کلال می
تشریف فرموده لشکار چرزدان بهر خشت و یک روز در آنجا توقف شد بستی و دوم قریب
موضع خنجر آباد که از آنجا نیز بهشت از دریای چون جدا شده بصدار فلک سار در اختلاف
شاه جهان آباد میر و دهر گزایات جهان کشا گردید و اعراف کلال حسب حکم رسید
بستی و سیوم از نزدیکی خضر آباد بر راه بهشت برای کشت بستی و نیم با تخ انباله بر الفض
ورود اقدس نمود از بهشت برین گردانیدند بلکه دورانی بیکم صاحب بطریق معهود در آن
بوستان مسرت که بر سر کار آن مالک دوزخ کار بعلق دارد و بلوایم ضیافت پروانه رسم
نقار و پیکش به تقدیر سازند در او ستر تعال بفرمان طلب از وطن آمدن بهشتی علم

عتبه خلافت سر عزت برافراخت و بر حمت اسب بازمین نقره سر بلند کردید از وقایع صوبه مالو در
 گذشتن میرزا وانی که به فوج داری سرکار ماند و میر و دخت بعرض اقدس الواعالی سپرد از اصل و
 اضافه منصب هزاری چهار صد سوار سواران کرد و اندر بیت و بهقم و تلخی نه سید به نر و نر و نر
 رونق یافت و دیگر در توقفت فرمودند بیت و نهم از آنجا کوچ شد سیوم فی الحقیقه گیتی بهار آب
 مستحج و بهقم از بیا که گذاره نموده به عبدالرحمن ولد نر محمد خان پوستان همور حمت فرمودند نهم
 خسرو که پیشتر خدمت شده برادر است روانه گشته بود و بهرام که در دار السلطه لاهور بود سعادت
 استقبال در یافته یادگار شرف لازمست فایز گشته رستم خان و راجه بهلول اس قلیچ خان و
 نظیر سادر خوشکی و چندی دیگر از کابل آمده به استلام سه سینه سر عزت برافراختند قاضی محمد
 که از قبل همین محترفاک خلافت بر حمت صوبه دار السلطه میر و دخت با مقتدر این مقام آنجا شرف
 تقبل عتبه علیه دریافت و هم که روز عید راضی بود و او سر سال باضافه پانصدی پانصد سوار منصب
 سه هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه اندر قلیخان ولد یلنگ توش منصب دو هزار و دویست
 سوار سر عزت برافراختند یازدهم باغ فیض بخش و قریح بخش بود و کرامی فیض تازه بخشیدند
 و از دهم بهرامان فرد و خندکی و دار السلطه را فرغ الکن کرد و اندر چهار دهم خواج جان سفید
 نر محمد خان که پدرش از یک خواج بیال سینه دهم از جانب امام قلیخان با بیچی کوی آمده بود و شرف
 استایوس اندر دقت به خان گذرانید و خود و توفز اپ پشیکش کرد و به طاعت و خیر مرصع و ده
 هزار روپیه نقد سواران کرد و بهرامان او و هزار روپیه انعام شد شانزدهم مرز حسن صفوی
 را که در بحاله بود با تمام پاوت تیرا که جهان و جهان بنیان محمد شاه بهجای به خدمت بهانه
 داری کوچ و به اضافه هزار سوار منصب هزاری دات و سه هزار سوار معز و کرد و اندر دهم
 برافراخت چون بعضی استا و کان پشیکا و حضور رسید که خواج به روز بهمان طر

رسیدن به پیش
 ذکر خواج جان
 و اندر دهم

مشکوی مستقر اخلاصه اگر آباد و مکتوبه از مریض آلات و خزانه اشرفی بخواجه پرتاب مغوی مستور
 برسد به خلعت و اضافت منصب سرباز فرافخته و مستوری اگر آباد و یافتند بیت و پنجم بجایان ولد
 میرزا شاه رخ از بقول عوف پیکر که امیر جاعده سعادت اند و ملازمت کرد و در سلخ ماه راجه حبشوت سنگ
 در راجه رای سنگداز جا که آمده به استقامت سده خلافت سرباز فرافخته و درم مجرم بروح الله و لک بوی غیاث
 تا شکندی و در راجه روید و برزق الله پسر متوجان هزار روپیه انعام شد و هم انعام بیک سیر عبد الله
 والی کاشغره تقبل عقب جهان داری فایز کشته چار و کپ و لکشی دیگر بسیار قبل غایت نکو کار و دره بود
 نظرا قدس و در آور و به عنایت خلعت نوازش یافت و در هزار روپیه متور این ماه بار باب استغاث
 کرامت فرمودند روز شنبه دوازدهم مجرم سال هزار و پنجاه و نهم مطابق
 بهفتم ماه بهمن جشن شمسی و در این انتهای سال پنجاه و نهم و استیاری پنجاه و نهم و دوام پادشاه
 زمان و در زمین انعقاد یافت لافزای عالمیان شد و آن قدر می پیکر به ملا و فقه و دیگر بسیار متور
 بهر سخته آمد و از نیک آرای جهان بینی و سرباز کازانی را بجلوس اقدس پایتختی کشیده و بر سر
 نشاء جهانی را کامیاب خواهرش کرد و اندر درین روز مسرت افروز سعادت و غایت قالیهای تکلف
 که در دار السلطنه لاجور از پیشمال بهر شش شاه محل معلی بصرف پنجاه هزار روپیه با انجام رسانیده
 بود و بنظر شرف در آور و به شرف پذیرائی رسید از تابینانی با و نشان داده کامکار محمد اوزنگ
 بنا و در هزار سوار و در سپه سپه گردانیدند که منصب آن کامکار از سبالت و لایق پانزده هزاری
 ذوات و دوازده هزار سوار و شصت هزار سوار و در سپه سپه باشند و از سران سید الله خان متور
 و در هزار سوار و در سپه سپه گردانیدند و اینها هفت هزار و هفت هزار سوار و در سپه سپه
 سپه
 هزار سوار و در سپه

حلازمت ابرو کاشغره

افتاد و از نیک آرای
 سعادت و غایت

وقت اعظم خان

سرکار خاصه شریفه مینج مقود و شصت خلعت عطا فرمودند بعد هم چون با دولت خراوه و الابرار
مردان بخش از سلوک رای بران یان نارضا مندی اظهار نموده بود و در اینصورت مقدس طلب نمودند
و در اختیار او دیوانی بر چار صورت بکن بستور پیش بدایت خان مقوض ساخته و در آنجا محبت خلعت
بر خواسته دستوری دادند درین تاریخ بعضی اقدس رسید که اعظم خان که مراحل عمرش به بقع
و شش رسیده بود و در جوانی پوره بود و سواد کثرت کشت چون درین خدمت این بنده پرور بود
پس آن را در اسطر نظیر تربیت ساخته از اصل و اضافه خلعت خان سپهر کائنات را به منصب برادر بود
پا اصدی نیز بر سوار و میر خلیل سپرد و هم را به منصب بهزاری سپرد و سوار و میر اسحق سپرد و هم را به منصب
نه صدی پا اصدی سوار نو از شش فرمودند و نظم سرکار جویند محققه خان که فرمان معالی از او و رای
شده بود و توفیق یافت در مقام قیام و بهر چه که در قیامش ظاهر میگردد
را بابت فیروزی آفات از در اختلاف شاه جهان آباد به تنبیه قریب باشی نهضت نمود و پیش نهاد
خاطر پیشین آن بود که به دار السلطه لاسور و نیامده تا به دار الحکام کابل و بهیچ مکانی توقیف نه
گرفتند و بعد از آنکه قریب اقبال روز افزون به دار الحکام مقرر گردید و آن شهر زمین بهشت این
اقامت فرموده جنود فیروزی را به قیام در خدمت نمایند لیکن از آنجا که در نظر عقل دور بین تعبید
نی نمود که عالی ایران در موسم زمستان که غله و علف درین نالک کم یا ب است برکت کشتی اقدام
نماید و بعزم سیاق حرکت کند و جوان این دولت ابد قریب بعضی رسا مندی که والی ایران
بر تقدیر یک از غرور جوانی که مطیع عظمت و نادانی است این حرکت نکوهید پیش کپور زمستان
در خراسان قتلش نمود و سر آغاز بهار باین سابق خواهد بود و رفت چنانچه شاه عباس الهی در
عبد حضرت صفت مکانی ایام بهار بر سر قندهار آمده بود و در دولت آنست که رفیق کابل را
که در وقت اندر و فی برودت و کثرت یرفت و به ایران و قلع قضیم و علیق باعث غارت و کربان

جهان گشا خواهد شد موقوف داشته اوایل فروردین و ایام نوروز بهشت فرامید بقضای این
 رای صواب است و نظر بر اینکه جمعی از جنبد با که مناسبتی قضا نظیر خطاب آنها صدور پیوسته بود و از
 دوری راه به استان عرض مکان نرسیده بودند و در السلطنته را یک امری اقامت زیب و دنیا
 بخشیده انتظار رسیدن اخبار قند بار میبرد تا آنکه دوازدهم محرم حضرت قلع در قند بار
 رسید که دهم دی الحجه مطابق پنجم دی والی ایران بیای نصار آمده محاصره نمود و همانا درین حرکت
 کمترین صدمه نرسد آن بود که اگر این لیاقت را که نخستین هم ایام ابالت اوست به پیکار قرار دهد
 بر آنکه راه عساکر فیروزی مفتوح خواهد شد و بعد از رسیدن دلاوران جنگ خود و دلاوران سز و خود
 که هرگز عار قرار بر خود نپسندند کار نبی ناموسی و ناکامی خواهد انجامید تا که بر فرصت غنیمت شکرده
 درین هنگام برین حرکت اقدام نمود حضرت خاقانی با و شاه خود که حضرت ابن محمد اوزک است
 بهادر را باید از اینها میسر آمد و در این وقت سنک و پادشاهان نوراجه چنانکه در دستم خان
 و دراجه پهلوان و قلیچ خان و نجابت خان و سردار خان و میرزا نور و دراجه رای سنک و در او سیر
 و دراجه پهلوان سنک و در نو سار و خوشکی و لایس خان و قاسم خان و مبارک خان و نیاز و دراجه خان
 و دراجه و بی سنک و شاه خان و سید محمود و در و پ سنک و راهور و سید فیروز خان و مکنده سنک
 و پرتیراج و شمشیر خان و الله قلی خان و میرزا مراد کام و عبدالرحیم اوزنگ و قباد خان و طاهر خان
 و جان تار خان و افتخار خان و رتن راهور و سیورام کور و مراد قلی سلطان گهر و در و پ سنک
 سید راوت و طهقت خان و دراجه بن سنک و در و پ و دولت خان قیام خان و کولکدر سنک
 سمودیه و چند من بنیدیه و سنجان سنک و سیو و پ و حاجی محمد یار و جمال خان و جانی و علوان
 ترین و میر محمد اشرف و خوشحال بیگ کاشغری و شفیق الله برلاس و میرزا سلطان و میر
 محمد صفی و قلی الدین خوشکی و کور و در و پ سنک و شادمان پیکلیوال و جبار قلی گهر و

این سند در روز
 دوازدهم محرم
 سنه ۱۱۸۰
 در شهر تبریز
 در محضر
 حضرت
 میرزا

ارجم و خلیل بیک و خوجا خان و جکر ام و سید شهاب و محسن خان و سید محمد و سید
مقبول عالم و سراج و رای تلک چند و سیرم سیو دیه و احدا و محمد و عبد الله بیک سراج
و خواجه غنایت الله و اسد الله و دانا دل و راجه فالتنگه کوالیاری و میر محمد شریف و کربا
رام کور و اوکر سین کچو ایه و عبد الله و امیر رسال با و سید لطف علی و سید باقر بخاری
و نذیر بیک شندوز و کوردین راهب و عبد الرزاق و عجب حسنک و راجه پرویز و حسین قلی آغوز و
و شکر ام کچو ایه و میر بهوج و چند بهان نروکا و سبحان حسنک و لک حکم حسنک و سید شاه علی و
و مومن حسنک با و و نوزان داس سیو دیه و سید بهادر و محمد مراد و شندوز و سید نور الدین و سید
و بهار نو خانی ورن مت بد کور و ملنگ حله و بهادر بیک عرب و روح الله و ولد ایوسف محمد
خان تاشکندی و محمد سعید کور راجه کشن حسنک و سلطان محمد قیام خانی و محمد زمان اربلات
و راجه حکمن جادون و خوجا بیک خاقان و مقصود علی بیک و انتمندی و بلوی چو مان و
سید امجد و کشن حسنک و کونید داس و الله دوست کاشغری و پیرتی حسنک و جمون حسنک
راهب و سکت حسنک چو مان و منور داس کور و قباد و انرا بهیم حسن و غنایت و طغرل ارسلان
و شیر خواجه و شیخ معظم و شیر افکن و سید شهاب و سید حضور و ارسلان بلوچ و خواجه عبد
الرحمن و سلطان حسنک و خواجه تاشم با کور و از منصف اران و احد یان شیر انداز و برق انداز
که همی ایضا بطریق حصه پنجاه هزار سوار و مطابق چارم حصه شصت هزار سوار و دزد و ده هزار پیاده
تفکیکی و باندار و غیر انیان به یکبار قزلباشیه بقصد مار تعین فرمودند علم کردند و توان به
شرف صدور رسید که متصدیان مهابت با و از منصف اران تیول دار که با این
معین گفته اند سر سواری صدور و پنه که شتر هزار یک گاه باشند از خزانه عافیه میر سیم
مناسبت بدیند و بجمع که عوض جاگیر نقدی نمایند سوار بکشتن کنند و هم چو پیر احمد

باجدیان و برق اندازان که مجموع پنجاه هزار سوار بودند که هفت لکه و پنجاه هزار روپیه
میشود پیشانی تخته آهنین که مجاهدین اسلام درین سواران را که از اجابت تنگی نکشند خبر دهم محرم که
منتظار انجم شناسان بود سعید الله خان بادی که نوکیان و لا قدر که سعادت اند و در حصن بودند و در
کردید و جمعی که در صوبه کابل و دیگر جاها اقامت داشتند حکم شد که به عساکر اقبال بپیوندند و هنگام دستور
سعید الله خان را به عنایت خلعت خاص بانادری و جلد هر مرغ باهلو لکساره و شمشیر مرغ و
در اسپ از اضطرار خاصه با زمین طلا و مطلق و قیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده قیل مفتوح کردند و این
در راجه جو نت سنگه و سپاه خان را که حکم اقدس از ملتان آمده به سعادت ملازمت داشتند و این گشته
بودند عنایت خلعت خاصه و جلد هر مرغ باهلو لکساره و اسپ با یراق طلا و قیل از حلقه خاصه و
هر یک از راجه حبیب سنگه و رستم خان و راجه بیگلر اس و قلیچ خان را به محبت خلعت خاصه و جلد هر مرغ
باهلو لکساره و اسپ از غولیه خاصه با یراق طلا و نجابت خان و سردار خان و میرزا نور و راجه رانی
و راجه ستر سال و لیسپ خان و نقره سپاه و خوشی او میرزا مراد کام را به عنایت خلعت و اسپ با یراق
مطلوبه و قاسم خان و اخلاص خان و روپ سنگه را به نور در ام سنگه را به نور و سعید میرزا خان و
الله قلیخان و قبا و خان و طاهر خان و افتخار خان و رستم خان و سعید میرزا خان و سعید میرزا خان و سعید میرزا خان
محمد یار و تنقیح الله بر لاس و قطب الدین و ارجن و محسن خان و سعید محمد و سیرم دیو سیرم دیو
به عنایت خلعت و اسپ با زمین نقره و برخی دیگر را به خلعت و اسپ و لختی را با اسپ و بعضی را
به خلعت سمرقند از کرد و اینند و بیاد است نهاده و همافان محمد اوزنگ زریب بهار که پیش ازین
برای خ کردن مطیع صناد و گشته بود که در همین ساعت از ملتان راهی گشته و در بهر با قواج
قیروزی بر سید و خلعت خاصه بانادری و سرنبدل عمل کردند و در دید که بر سر می آمدند و
چند هزاره و شمشیر خاصه و دو اسپ از غولیه خاصه با زمین طلای مینا کار و طلای ساده و قیل از

حلقه خاصه با یراق نوره و ماده فیل محبوب سعد الله خان فرستادند و خدمت بخشیری این
 جنود اقبال بکثرت خان و لدا عظیم خان و میر محمد اشرف و لدا اسلام خان تقوا ن یافت و حکم
 شد که لشکر منصور از راه نیکش بالا و نیکش پایین که اقرب طریق است بکابل شتافتند از آنجا به
 غزنین روبرو قند بار بند بستیم رحمت خان خدمت دار و علی داغ و بهادر کینو بقلعه داری تارا کوه
 نواز سن یافتند دوم صفو خواجہ خان ایچی ندر محمد خان ده هزار روبرو انعام فرمودند میر قیاس صفایا
 بحراست قلعه کاکره و عنایت خلعت سر بلند کردید میر محمود صفایا فی خدمت بخشیری دکن و حرکت
 خلعت و منصب هزاری دات و دولیت سوار از اصل و اضافه و عید الباقی سپر او مبارک و علی
 توپ خانه صوبه مذکور و رحمت خلعت مفتوح گشته با صفوب مروض گشتند و حسن بیک بزرگمان قوزچی
 والی ایران که در قند بار از و جدائی کردید و روی امید بدین استان خلافت نهاده بود دولت
 باز یافته در سلک بند باسی عتبه جهان بانی منتظم گشت و به عنایت خلعت و خنجر طلا و اسب و انعام دو
 هزار روبرو سپر برافروخت عتیم خواجہ خان بغیر از محمد خان را بمرحمت خلعت و اسب با زرین نفقه و کلاه
 روبرو و رفتی او را با انعام پنجاه هزار روبرو میبای ساخته بملج حضرت فرمودند و انعام بیاب رسوای حکم
 کاشغور را بجنایت خلعت و خنجر مطهر و پنجاه روبرو و چار کس از سربازان را با انعام پنجاه روبرو و از
 نموده و دستوری انصاف دادند بهیت و یکم که ساعت نهار را با بختیم بود حکم شد که پیش خانه
 اقبال صوب دار الملک کابل بر آورند بهیت و پنجم همین بایر و لدا احمد خان خان خانان محض
 سه هزار دات و سید سوار از اصل و اضافه و خطاب خانه زاد و نوری و عنایت اقدار و لدا
 ظفر خان از اصل و اضافه و منصب هزاری دولیت سوار مفتوح گشتند و باقی
 انعام از هزار الدولت لای صوبه دار الملک کابل روز مبارک شنبه غره ربیع الاول بعد از سحر
 شدن یک پیر و شش کبری خاقان جهاندار با اقبال ابیدی و دولت سرمدی از آنجا

رخصت علی خان
 سرور داری بایر و لدا صفایا
 بجناب خان و زو خان

میرزا محمد
 ربیع الاول

[illegible]

که بپادشاه داده عالی که محمد اورنگزیب بهادر و سید احمد خان فرمان والا بوده بود مراجعت کرده
به جعفر خان میر بخشی اظهار نمود که مقارن روانه شدن بنده بدرگاه والا نوشته سعادت خان
از خنین بجای اهلک باین معنوی رسید که دونو که فحاق خان که از عسکری الی این فرار نموده بودند
آمده اظهار ساختند که قلعه دار و ازون طالع و زرقای تیره از خرو قلعه را بوالی ایران باز گذار
و قلعه بست و دیگر حصون متعلقه آن ولایت نیز تصرف او در آمد جعفر خان این ماجرا عرض تقدیر
رسانید تفصیل این مسامحه که والی ایران بیت و دوم شوال همراه رسید و ده روز توقف نمود
از آنجا چون پانزده روز بفرقه آمده و نه روز در آنجا مانده محراب خان که در صحن در آمدن قندهار
به تصرف اولیای دولت آمد بنیاد قلعه و داری بست میر و دخت و قلیچ خان حصار بست از
به غلبه و استیلا گرفته امان داده بود و محضت ایران نموده با ملک نصرت ملک بستان و
میرام علی خان حاکم تشاپور و حسین قلیخان برادر عباس قلیخان حاکم هرات و چندی دیگر
و جمعی از تفکیکیان که هم نزدیک بست هزار سوار بودند بمحاصره قلعه بست فرستاد و سار و خان
تالش را باروشن لژی و پنج شش هزار قزلباش و احتام لژی و نکلری برای تسخیر
قلعه زمیندار و رعین نموده رو به خند بار نهاد و دوم دی لجه در باغ کبچلی خان فرود آمد قلعه
در دوازده ماه شوری را به پهلوان در ولایت سرخ در دوازده ماه خواجه خضر را به امیر سنگه بزرگوار
و در دوازده ولس قرن به شادی از یک و در دوازده بایا ولی را به لختی از تاشیان خود سپرد و
کووی از تفکیکیان سرکار بادشاهی و بهرخی از مردم خود به صند بالای قاضی معین کرد و ایند و از پنج
کج جانب در ولایت مجنون تا بهر شج خاکستر یکا کوخان جازم گذاشته چندی را از تفکیکیان ببرد و در کما
و نکا بیانی ملچر بار میان در دوازده ماه شوری و در دوازده ماه خواجه خضر بنور الحسن بخشی اخدیان و حکماء
که همراه او بودند مؤمن ساخت و چندی از زندانیان بادشاهی و جوقی از تفکیکیان را که در دوازده ماه

باین کوکی قندار بودند بجز است محصار دولتا باد و قلعه مندوی معین ساخته اتمام آن بحکیم حسین
بخشی صوبه قندهار حواله نمود و خود برای خبر داری ملچار با از ارک محصار دولتا باد آمد چون از آسم
سری سررسد مدبر از دست داده بود به استحکام بر جهانیکه قلعه خان از دور بنی و احتیاطا کتی
در انام حکومت خود قندهار بر فراز کوه چل زینه که از آنجا توب و تفنگ محصار دولتا باد و مندوی
میرسد ساخته بود نیز داشت عینم بر جهانیکه و دیده جمیع تفنگها نیز اندر ستاد که در بر جهانیکه غلظت
تفنگ اندازی نمایند و در دو جانب ملچار با معترض ساخت یکی محاذی دروازه ماسوری و پیش بر
آن بر چیده مرتضی قلخان سپه سالار باز گذشت و دیگری برابر دروازه بابا ولی و اتمام آن
بر رفتی قلخان قورچی باشتی تفویض نمود اینها از هر دو صوبه پیش بر دوا ملچار و ساختن کوچه
سلامت برداشتند چون دالی ایران جانب دروازه بابا ولی می بود مقابله این ضلع حدود
کدو اوان بکار داشته ملچار با بجائی که تفنگ از قلعه میرسد رسیدند لیکن زمین را کنده
مانند مورد و در زیر آن خزنده یک کس سر بر نمی آورد و منتظر رسیدن توپهای کلان که از
عقب می آمد بودند نسبت و بنجم ذی الحجه یکم آنکه هر که شتر انداخته با اجل استیزد ناگاه توپی از
قلعه الکلب علی خان حاکم فراه که گرد این فتنه برانگیخته او بود و آتش این فساد برافروخته او
در تعبیه سیاب کشایش قلعه بر پیش از دیگران میگوشتید رسید و آن حکم ناپاک بگوی
عدم فرو رفت غده محمد سمه توب بزرگ که هر کدام سی و هفت دسی و هشت سیری کلوله
میخورد از عقب لشکر او بار رسید از آن میان دو توب را محاذی دروازه بابا ولی و یکی
رومی دروازه ماسوری برود و مهابی که بر توب داده بودند بر آورده شروع در انداختن
نمودند چون دیوار محصار پهن شد دو توب کارگرمی افتاد و کنگر بار که در پناه آن توب و
تفنگ از بالای قلعه سر میزدند زده می انداختند اگر چه حارسان قلعه شب به کام بر ممت

شرفات میر و اخوند اما روز بفریب تو ب مقامی باز از نیم میر خیت و به نیروی تو بهایا ملجاء را از این
کنار خندق بس میدن و چندی بنانی از خندق گذشته باین برج شیر حاجی جا کردند قلعه و در آنکی باقی
موند و دیوار لقب زده جمعی را از این راه برای دفع آنها فرستاد و برخی از باطل کوشان کشته شدند و بعضی
ملجاءهای خود را بخت غنیمت از دم محرم تا به روز جمعه از چوب کرد و جواهرهای بزرگ و چند جابل بسته از خندق
کشت و در زیر دیوار شیر حاجی ملجاء با ساسانه کندن بقعه ساختند و چون نمودند اصل قلعه بر شمعنی اطلاع یافتند
میان دیوار قلعه و شیر حاجی محاذی ملجاء خندق کندن و از آنجا از نقبهای باقی بفرستاد و از آنجا یافتند
بعید از میان خندق مذکور سربری آمد و جمعی را که از راه لقب بخندق در می آمدند علف تیغ میبردند
و برخی را که از لقب بر می آمدند سربازان بان با شمشیر درون لقب با لشکر قهرمانی بخت میبردند
و هر روز جمعی از مقامی به کرای فنا میکشیدند و از مردم قلعه نیز چندی به شهادت میرسیدند
بیت و حکومت والی ایران که جانب در و زده تابا ولی بود و خود آمده است و در تابا شمشیر را در خلع نمود
که ازین طرف در جانب در و زده ماموری به یورش در آمدند تا به پیش قتل مشغول بود
و از محاصره آن و محصوران جمعی مقتول میکشیدند و از روز غنیمت کاری از پیش میبردند و ملجاءهای
خود بر کرد و در چن ازین تا به پنج بار این شورش شده شبانه روز باریدن بود و به غنیمت در لشکر
شیر حاجی جا کردند و دیوار می شکافتند و بعضی جاها دیوار می افروختند ازین روز تا دویم صفر انداختند
توب و تفنگ در میان نمود و در ضلع بزرگ و صفت و شک بود و هرگاه غنیمت شونی نموده شیر حاجی
در می آمد محصوران زده بیرون میکردند و از کار جمعی از قلعه گشت پستی همت و سنتی عقیدت ولی
که نه اشتند از دولت و از دستاوی اوز کب پیش ظاهر و باطن سحر کرده بی غیرت از ناموری و شک
حرامی با غنیمت به کار همه پستان شده و بیجان ظاهر که املات اخلاص از پیچید بود و در میانش درایت
بسعادت است تا بنوس بسیار داشت از راه برد اگر چه از طلب خاطر دل نهاده این کار که میزدند

بنود امیران آنکه عیال همراه داشتند از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آنیم سیری و
آشفته‌گی نموده اورا بوضع او گذاشتند تا گریز با آن کنیم سیه‌ایم اتفاق نمود و بعضی این منصبداران^{مغلی}
و احبابان و اهلخان این دوات و دوات و دوات صفات خاک بیوفائی بر تارک اخلاص و حلال نمکی
رنجیده با اینان متفق گشتند و نزد قلعہ دار آمده بر بیان بیوفائی میکردند که به سبب اند و طرق از
کثرت برفت درین نزدیکی امید رسیدن کوکب نیست و از حیدر که غنیمت ظاهر میشود که نزدی عصار مسخر
خواهد گشت بعد از آنکه نزد ما با بجان همان است و نه فرزند آن را از اسیری رستگاری قلعہ دار که
درین وقت بالستی آتش این فتنه را باب تیغ فرو نشاند از بی جویی جگری مضنون^{سبب}
هر کار زخم بایدت فرمود که تو هم نمی نداری و سهو و غلطی نیاورده و در جواب به نصیحت و موعظه جزا
لا جرم اثری نه بخشید و فایده نداد این فساد این نشان بر خاسته خانه های خود رفتند و در محراب^{خشت}
جمعیت پیش مانند باها و روزگشتند دوم صفرتا غنیمت از چند جا به شیر حاجی در آمد که روی که از دروازه
بابا ولی در آمده بودند برخی از بند های بادشاهی و مردم قلعہ دار که درین سمت بودند با آن فتنه
اندوزان در او یختند و صندلی جانبین مقبول گشتند درین میان شادی ناشاد و قلعہ دار که
دروازه بابا ولی بود گفته فرستاد که محمد بیگ نامی از قبل والی ایران آمده رقی چند و پامی دارد
شرف الدین حسین منصبدار آنکه دار^{دار} است و ذخیره قلعہ است بود همراه آورده قلعہ دار حسین^{حسین}
بخشی را فرستاد که محمد بیگ را از بیرون دروازه باز گردانند میرک چون بدروازه و درین^{قرن}
رسید وید که قباچ خان و بشادی نموده محبت و همکاری منصبداران مغول فرستاده در دروازه
نشسته اند و فرستاده را درون آورده و پیش خود جاداده اند و او چار و رقم یکی بنام قلعہ دار
و سه دیگر بنام شادی و نور احمد و میرک حسین آورده و یکوید که سخنی چند زبانی هم داریم میرک
برگشته این قصه را قلعہ دار رسیده قلعہ دار برگشته محبت لشکر نویسنده فرافراستاد که آمده

همانجا نگاه داشته و بچاق خان و شادی را نزد او بفرستد آنها چون پیش او آمدند پرسید که
باعث در آمدن فرستاده بی الکی و دستوری من چه بود گفتند چون نوشته چند پیامی آورده
بود او را نازیده بر کردارین پسندیده بود لایق آنکه ارقام گرفته و پیام شنوده شود و او جوان
عزیز صلیح وقت یافته برگردد قلعه دار بایستی برای بعثت دیگر بنویسایم و لیستش را به این گفتگو
شادی نداشت و را کردن میزد بر خاسه بدروازه ولیس قرن رفت و با فرستاده ملاقات نمود
و رتبه بای ناکر فتنی را گرفته نزد خود نگاه داشت و فی الحقیقه همان زمان قلعه را از دست داد چون دالی
ایران گرفتند قلعه بست و از قناری پر دل خان و همایان او به هیچ که رتبه پذیر نخواهد گشت شنوده پیام
مموده که از آنچه بر سر دانی و رفقای او گذشته بند پذیرفته پیش ازین در مقام سیزده و او نیز تابشید
و در سبک دم و تنگ حرمت خود و دیگران ننوشتند و بجهت الکی اهل قلعه بر حال مردم نسبت شرف انداختن
مکورات که محراب خان پیش از خود در دانه کرده بود با کس خود همراه ساخته قلعه دار برگرداد که بعد از پنج روز
پانصه خواهم داد و قرار یافت که درین پنج روز از سرد و سوز و بقتال و جدال سپردارند و او را به روبرو
کرده بجای خود باز کردند و فریاد می نمود و علقی خان برادر رستم خان سپه سالار سابق دالی
ایران بجای شادی آمده گفته فرستاد که مرا برای گرفتن جواب فرستاده اند قلعه دار با اکثر سزای
به رکاه بدروازه ولیس قرن رفته علقی خان را طلبید او بعد از ملاقات گفت که جد و جدی که ممکن بود به
فصل آمد لایق آنکه دیگر دست از سیزده و او نیز باز داشته در صیانت جان و مال سعی باشند و برای
گذارش جواب یکی با من بفرستد قلعه دار ناگوار عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن اما
نامه همراه خان مکور فرستاد عبد اللطیف فردای آن ایام نامه جریده همراهان ناگامی و برنامی
و سبیل فرادان خجالت و خسارت بود آورد و شادی غنوده بخت تا بر آمدن قلعه دار توقف نکرده
شعبه ششم صندوق دروازه ولیس قرن را که حراست آن به آن بر بوده خود و علقی داشت بقوله پاشا باز

بار گذشت و با قیاق خان نزد والی ایران رفته خسران صورت و معنی و خذلان دین و فتنه
روخت و قلعہ در خراب کار بر چند از روی ظاهر مردم را بر رفتن حصن فراز کوه تکلیف نمود چون
از صمیم سب بود سودمند نفیقا و اگر بر بنمای تو فتن و پستی ای عزیمت با جمعی نزلان معقل صندیان
و موئل متین بر می آمد تا رسیدن کوکب اشیمی با و در نقای او نمیر رسید به ششم صفو منصب بان
و احدیان و قنچیان که بحکمت ابواب و حصون این میسر داشتند امان گرفته بدر رفتند
و غیر از یک قلعہ در آنجا کار با کاکر خان و راجه امر سنگ بد کوثر و چندی دیگر از منصب ارکان
جمعی از تابینان خود و آن مانده بود هم جارا غنیمت گرفت نمودیم صفو علیقلی خان تهره کفایت کرد و با
برین توقف کنجائی نزار و از او از ورن طالع از غزلی چنین پناه جارا از دست داده با ایستاد
و همزمان میزدن آمده بغاصد یک کرده فرود آمد و ازین غیرتی پاس ناموس که مردان سر در آن
در بازند و برای حفظ آن تلف جان و مال و رسانند نه داشته عار داریم تک حرامی و شتاب لازم
بیوفائی که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او باز نخواهد داشت بر خود پستندید و در دست
مجاوزه نزدیک و دوزار کس از غنیمت و چار صد مرد از قلعہ گزینان مقتول کردند چون قلعہ دار
غنوده بخت را بوده دولت از آن موئل متین بر آمده بر دوشیوم که یازدهم صفو بود علیقلی خان
و عیسی خان برادرش و همشید خان که پدر سر اسوچر یک خویش بوسیف آقای از خدمت او و نرف
او آمده برگذارند که بشاه شمارا با چندی که شایسته همراهی باشند طلبیده او گفت بهتر است
که مرا تکلیف آمدن نکنید و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف نشود و خلعت ندهند علیقلی خان
تقریباً بر دو مطلب نمود او با کاکر خان و دوزار حسن رفته والی ایران را در بارخ کنجی خان که اقا
گاه او بود و در بعد از ساعتی تا به مان رخصت شد و بمنزل آمد و هر دو هم صفو یا پسران شرمی
و زبانی از روی هندوستان نهاد و هنگامیکه شاه عباس قندهار از عبدالعزیز خان گرفت ایلکی

رسیدن خاندان
تند در

داشت و نیز در شهر خراسانی علمیه آن خان در ایام حکومت خود بر فراز کوه لکه قلعه از کل خشت
اساس نهاده بود اما انجام نیافت پس از آنکه بحضرت اولیای دولت قاهره در آمد از محمد علی
دولت ابد مدت از کل بنیاد ماند خاندان بهادر حضرت فیک و سعید خان بهادر حضرت فیک
و قلج خان و صفدر خان و دیگر امرا که بقصد باز رفتن بودند هر کس آنچه در استواری قلعه ناگزیر بیند
بعضی البتة دکان پایه سربل علی رسیده حکم معالی با اقرار آن صادر شده بود چنانچه در عرض
پنج سال بصرف مبلغ پنجاه و پنج صحن حصین یکی حصار دوشهر دوم قلعه دولتا با و سیوه قلعه
مهندوی چهارم قلعه ارک پنجم قلعه سرفراز کوه که در کمال ندرت و متانت سر انجام پذیرفت
ازین قلاع آنچه بر روی زمین است اگر چه از کل ساخته اند اما دیوارش بغایت عریض است
چنانچه بعضی جاوه که عرض دارد و بمحلا قلعه باین استواری که چار هزار مرد و شش هزار زن و کماندار و
هزار تفنگچی قادر اند از در آن بود و بدو ساله ساکن قلعه داری از خزان و غله و روغن و سرب و
باروت و توب و تفنگ و قورخانه و سایر لوازم مستحق از نامروی و دست فطرتی و کم همتی
قلعه در آن کار از دست رفت تا آنکه حال غنیم و در نهایت خرابی و پیرانی بود چنانچه در مدت
دو ماه محاصره اکثر جواب لشکرش به سبب فقدان علف تلف گشتند و بیشتر مردمش سیاده
شدند و درین مدت زیاده بر چل و پیچ و تیر و آتش سبزی که ازین توان گفت بوقوع نیامد
و با نروده روز دیگر حرف و حکایات و افسان قلعه و طلب امان نکشت اگر قلعه در و از و ن طالب
تا یک ماه دیگر در قلعه استقامت می ورزید و پای همت نشسته دل از دست نمیداد و نیکو چای جاوه
را بر زندگانی کافی ترجیح میداد و تلخ قلعه از جمله محاللات بود و احوالی ایوان از خربانی و پشانی
که بهشت گراورده یافته بود و مایوس نشده ناگام هر میکشت و به تقدیر بکده حصارش هر طرف در
ملی آورد اگر قلعه در سرفراز کوه لکه بزی آمد از صوبت راه و متانت قلعه و فراوانی آذوقه و

از فوقه و آب تاسماه قلعه میتوانست داشت و تا آنوقت بل کمتر از آن کوک میر رسید و چند
 مسافر قدرتی متصرفین کوک و قدغن زود رسیدن آنها از پیکاه خلافت بجهت محاصره به
 محصوران میر رسید با جمعی از غنیمت شبها مکاتبت بر تیرها بسته بدرون قلعه می انداختند باین
 معنوی که اهل قلعه دل از دست ندهند که درین نزدیکی کوک میرسد و لشکر تو لباسش به سبب
 فقدان گاه و غلبه نداشت اضطراب و اضطراب در اندام گریه دیگر ثبات قدم و رزمه در محافظت
 قلعه اتمام نمید تا غنیمت ناکریر سبب وصول کوک و شهرت عسرت بی نیل مطلب مراجعت
 خواهد نمود و مجدداً اگر کمردگان راه عقل و حکمت توفیق نیافتند و استقلال یوز زمیندا کشتن چرا
 قلعه بست و قلعه زمیندا و مینکار و محراب خان که باشی قلعه است رفته بود و بخت و یکم فی
 بیای قلعه رسیده جانی که توپ میر رسید فرو و آمد چون حصار نو را که حکم قدر قدرت متصرف قلعه
 قدیم نباشد و لو از غایت استحکام کشایش بدین یافت کشتن حصن کهنه اسان دیده اگر کنار
 بل عاشقان تا آب میر رسید هیچ طیاره مقرر کرد اندکی برابر دروازه قریب بحصار جدید و انجام آنها
 بر عینده خود گرفت و دیگری روی دروازه ساحل میرمند و اتمام آنها بصورت خان ملک
 سیستان توفیق نمود و سه طیاره دیگر درین میان قرار داده اتمام هر که ام یکی از رفقای خود
 برام علی خان حاکم نیشابور و حسین قلیخان برادر عباس قلیخان و غیر اینان مقرر ساخت
 و بر دلمان قلعه در محاذی طیارهای مخالف بل جا بجا جمعی از خویشان بنکاهانی گذاشته خود را
 همه جا آگاه میبود و قریباً شبیه سحر تمام در پیش بردن طیارها و ساختن کوچههای سلامت نمود
 بعد از این بدی و در وقت کلانرا که از عقب رسیدیم مدتی برآورده میر و ند و بر دلمان با هم را
 خود بانداختن توپ و تفنگ این مدافعه می نمود و هم دی ایچ چون از طرف طیاره نصرت خان
 مقابل بر عیند شکست منضمق و سردار آن آب آن در بای میرمند که چه سلامت پس رفته

کس

با جزایر قلعه بست و زمیندا

نزدیک رسانیده بودند که دوی از نوکران سردخان از راه دریچه که پیش ازین قلعه داران
بودی دورینی برای چنین هنگام در آن طرف گشوده بود برآمدند و بر طایفه رنجته جمعی را
کشند و باقی ماند تا طایفه گشته قرار نمودند تا چار و دم محرم که از ابتدای محرمه پنجاه و چار
روز سپری شده بود آنش قتال اشتغال داشت و از هر دو جانب فتنی مقتول و سیرخی
بجروح میکشند چنانچه در نهمت نزدیک ششصد کس از محاذیل و سوارای جهنم شدند و قریب
بسیصد کس از تابینان سردخان که همگی شصت سوار بودند بیایه گرانایه شهادت رسیدند و هم
نحرم قلعه و از برای زندکی مستعار و عمر تا پانزده روزینهار طلبدیده بعد از عهد و پیمان محراب خراب
دید محراب خان و صحت نفس عهد بر خود پسندیده از جمله سید کس که با او مانده بودند چندی را
که در سپردن براق ایستادگی نمودند دست بجزیه کردند و بقتل رسانیدند و او را با بقیه مردم
و عیال و اطفال مقتد کرد و اسیده نزد والی ایران به قندمار آورد و قصه زنده ماندن و اینکه چشم فنی کج
ساروخان تالش با جمعی که همراه داشت قلعه را که سید اسد الله و سید باقر کسیران سید باقرید
بخاری با چندی از برادران خود و با صد تفنگ سوار و پیاده از سر کار و الامجا فطنت آن
می برد و خند محامه نمود و سادات مسطور و ساروخان پیام دادند که این قلعه از تو تابع
است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد سب آنکه نامشخص شدن معامله قندمار راه
جنگ و جدل مفتوح نکرد و خونهای عبث رنجته نشود و ساروخان این سخن شنیده و بر
از پیش بر دهن طیار بادنت کشیده این معنی را بوالی ایران باز نمود و چشم انتظار در راه رسید
چون قندمار داشت تا آنکه کس والی ایران رقم گرفتن قلعه نسبت و قلعه قندمار نزد سادات
آورد و اینان بستی فطرت و دینی همت دل از شهادت از زندگانی جاودانی است بیکر فتنه
دوازدهم قلعه را بمحمد سلطان چکنی که با برخی بجایهانی آن محاصر مامور شده بودند از قه آمد

آمده به قلعه قندهار می‌رسند چون بوالی ایران خبر رسید در رمضان فرامین آئین بنام قلعه
مسلمه شریف صادر یافتند بود بجهت بدست اوقات و یقین شد که بادشاهازاده کامکار و مسعود
با عا که فیروزی مانتر که کعبه و کعبه و کار طلبی و پیکار فیروزی اینها از شتهای محتاج نیگار ش نیت
و کامبل آمده درین نزدیکی بقندهار می‌رسند و خود فیروزی مقابله و مقاتله با این کرده ناموس
جوی فیروزی که فرار را عاراد و شهادت را عجز سر بر می‌نهند و می‌بندید و سیاه درین ایام که برخی از
شکر به کشتن رفت و بیشتر پیاده شده و غلات نیز ضمیمه آن گشته بنابرین توقف
مصلحت ندید و خراب خان را با قریب و وزیر قزلباش و غلام و تفنگچی برای محافظت قندهار
و دولت علی زنک را با جمعی بحرات قلعه است مقرر گردانیده است و عیارم صفور از قندهار
بنوازه رفت و در آنجا نیز درنگ ندموده تا هرات هیچ جا اقامت نکرد از آنجا که در خاطر صواب
گزین خدیو حق آئین وقایع آینده بسان ماضیه جلوه گراست وقت حضرت به سعد الله خان
ارشاد فرموده بودند که بقدر مقدور راه استحصال بسپرد چه ظن غالب آنت که والی ایران
از شنیدن توجه عا که جهان کش اگر قلعه را نگرفته باشند نیل مقصود مراجعت کرده و
اگر بقضای قضا پیش از شنیدن خبر قلعه را گرفته باشند و برگردیده بجامه باید پرداخت
چون خبر کردیدن والی ایران بعد از رسیدن قلعه چنانچه در خاطر صواب ناظر بر توفیق اندکند
بود بکرامت استماع بسامع جهانبانی رسید بپادشاهزاده و الاتبار و حمله اهلکی منشور معالی
صادر شد که به سرعت هر چه تا متر بقندهار رسیده قلعه را تسخیر نمایند و رایات جاده و جلال
قوین دولت و اقبال بصوب کامبل نهضت نموده حقیقت سپاه فیروزی و سکاها آنکه مسعود خان
که سیزدهم مجرم با افواج ظفر امیر از پیشکام سر جهانبانی روانه گشت چندی برای رسیدن جمعی
که بجهت سرانجام ضروریات و در السلطنت لایزال مانده بودند در طی منازل تانی می‌نمود و بعد از

پنویستن این جماع بر سبیل استعجال بر آید و مقصد کردید پانزدهم صغور در گذر ریشی از نینوا
بحور نموده منزل کردید بادت نژاده عالمیان محمد اوزنگ نریب هشتاد و نه سز و در میان
روزان شده بودند و بین روز از دوریای مذکور گذارده نموده به لشکر فیروززی رسیدید بدست یکم
صغور کوهاست رسیده بر طبق حکم معالی باور یافتن خبر برفت توقف نمودند بدست و هفتم ماه مذکور
لگاشته خلیل نیک که برای همواری راه و بستن پلها رخصت یافته بود رسید که در راه که گشت
برفت بدست السیت که اگر دیگر نیار و نشاید حد یکماه راه آمده باشند و چون از دور یعنی دورتر
پس پی حکم مقتضی بعد و بر پیوسته بود که اگر درین راه برفت تاخیر شود از کوهاست بر راه
پشت از راهی کردند و در ربع الاول بر راه کهنای سسند به پشته که صاحب آمد و در مسیر عبور است
و از تفاعش از سمت کوهاست نیم کرده و پنج جریب که دوازده و ششصد و هشت و پنج گز باشد
و از کمالش ربع کرده بطرف پشت در دانه نشاند و بدست در در نیامده پنجم مجرود و دهم سابع صفا
رفتند و از آنجا جمعی برای کود آورتن و نوکر گرفتن بیدار که در کشودن قلاخ ناکزیر است با طراف
و نواری جلال آباد فرستادند و چون در کابل تار رسیدن بیداران و سرانجام ضروریات و دیگر
بالستی در یک مود و درستم خان و قلعه خان را با بسیاری از سپاه برای دفع علف و از زانی علیه
در جلال آباد گذارشته بدست و یکم ربع الاول بکابل درآمد و در کابل هنوز علف قابل چرا نیست
نشده بود و چون پنجم سپهر و گندم چار سپهر و گاه پنجم سپهر به بکر و پیو بدست به کلس نمی افتاد و در پنج
دیگر برین قیاس باید کرد و چون امر به اجتماع بر عدم توقف رفته بود و زیاده بر زیاده روز و روز
کابل موده مردم را از جلال آباد طلبیدند و دوم ربع الثاني که حسن ابدال همایون را بایات از این امور
بود از کابل روانه شده پانزدهم بخین رسیدند و در آنجا چون گاه هم نمید و علف نور سسته
بود و علف و سینه بکر و پیو کمتر بهم میرسد کار برتکران تنگ شد بادت نژاده و

و جهات ملکی عرض داشت نمودند که خال غله و علف در غنمین این است و شنیده میشود که از اینجا
تا قندهار یک روز و نیم است بهر چه حکم مقدس بود و بعل آید فرمان قدر توان شرف صدر یافت که چنین
امور را منظر نظر مشاهده بکلی محبت مصروف تحصیل مقصود گردانند و فرصت از دست نداده و در
راهنمایی رسانند و رایات فیروزی نیز بکوه بی درمی برده و نزدی در آمد تا از صیت رسیدن
مواهب جهان کش بکابل سپاه رزم خواه را مجال توقف در غنمین و نواحی آن نمایند بپایان
رعوضن پانزده روز که عساکر لغزت مانور در لاهور غنمین بود از غله هر چه توانستند گرد آورده
آوردند و چند روزی بر گرفتند و چنانچه از پیشگاه اورنگ جهان بانی حکم شده بود بشماره خان و خواجه
عنایت الله و حسین قلی بیگ آموختند و دیگری دیگر را که نزدیک دویزار سوار جمعیت داشتند قرار
گردانیده پیش فرستادند و باقی لشکر را بجزایر جبهه صومست سنگه که بدو ابرار قدس در کابل مانده بود
افواج نهنگانه گردانیده بر اول و غول و بر انغار و بر انغار و طرح و طرح و طرح و طرح
و چند اول در فوج بر اول که پانزده هزار سوار بود بهادر خان و راجه بیگلر اس و راجه رای سنگه و
راوسر تر سال و در و سنگه را بهور و رام سنگه را بهور و قاسم خان میرا لش و سید فیروز خان
و کند سنگه و پرتی راج و شمشیر خان و مرتن را بهور و راجه بیگلر اس و راجه بدین سنگه
و علا دل ترین و شفیع الله بر لاس و پرتی شهاب باره و بیو جراج و سید محمد و سید یعقوب عالم
و دانا دل و کرارام و کور دهن و انید سال و چتر بهوج چو بان و سنگه ام سنگه که پناه و سید علی
و نایر را بهور و محمد مراد سنگه و نورالدین و روح الله و سلطان محمد قیام خانی و راجه کش سنگه
نور و راجه حکیم جادون و سید امجد و سنگه سنگه چو بان و کور بند اس را بهور و ابراریم حسین
و سید خضر با جمعی دیگر از منصیبان و هزار سوار قفقاز مقرر گشت و سرداری مسلمانان آن
فوج بهادر خان و پرتی شهابی را بهور و نایر را بهور و راجه بیگلر اس قرار یافت و غول که ده هزار سوار بود

یوحد بادشا تیراده جهانیان و حمله اهلکی مستظهر کردید و میز را مراد کام صفوی و جان نیا خان و
ملفت خان و میر محمد اشرف و میر محمد صفی بخشی احمدیان با هزار سوار احدی و اسلحه و
در اسلحه علی و نذر بنیک سید و زید باقر و سید عبدالرزاق و سید بهادر و یعقوب بنیک و
رن مست و محمد زمان ارلات و معصود بنیک علی دامنندی و قباد کابلی و شیخ معظم و شیر افکن
و شیر خواجه و ارسلان بنیک بلوچ بلوچ که منضداران درین فوج معین گشتند و فوج بر الغار سیر کردی
راجه بنیک که پنجاه سوار قرار یافت و نذر بنیک و نوری بنیک و سید بنیک و سید بنیک و سید بنیک
و مقرب الدین و حکام و سیرم و بلوچ و رای تلوک چند و او که سیرم که چهارده صندربهان نزد و سید بنیک
ولد محکم سید و برخی منضداران و دیگر و پانصد سوار تفکیک درین فوج معین شدند و در فوج جو الغار نیز
پنجاه سوار و سیاحتی قلچ خان قور شد و راجه بهار سید و الله قلچان و قباد و خان و طاهر خان
و چند من بنید و عبدالرحیم اوزبک و حاجی محمد یار و منجور خان و خوشحال بنیک قاتل و ما شیم
و حاجی دیگر منضداران و پانصد سوار تفکیک درین فوج کار پذیرده گشتند و هر یک از فوج طرح دست
و دست چپ بر سه هزار سوار استقامت پذیرفت فوج اول به نجابت خان و معاونت خان و سید
محمود و افشار خان و احمد و محمد و بنیک حمله و جوقی دیگر منضدار و پانصد سوار احدی و فوج دوم عمیرا
نور و اخلاص خان و جمال خان و خانی و خلیل بنیک راجه مان سید و راجه بهار و ز و بهار و خانی و جوقی
دیگر منضداران و پانصد سوار احدی استظهار گرفت و چند اول به پنجاه سوار بنود کار به سوار سیرم
استحکام یافت و سوار خان و لهرسپ خان و مبارک خان نیازی و دولتمحمدان قیام خانی و سوار بنیک
عرب و خواجه عبدالرحمن و بعضی منضداران دیگر و پانصد سوار تفکیک درین فوج معین
و تمامی افواج را ترتیب داده روز پنجم سید و نادر بیج الثاني که در میان تاریخ اردوی که پانوی
منزل چشمه سیرم و لی که چهار منزل کابل است رسیده بود و از جلگه ای انطرف غزنین کوچ نمود و آن

روانه قند بارگشتند و ده نانی که چار و نیم کروی غنیمت است منزل کردند و روز جمعه غره جادوی اقلی
از موضع مذکور شش و نیم کوه نور دیده بقرباباخ که از لواحق غنیمت است رسیدند و دوم از قرا باخ
پنج کوه و در بعضی قطع نموده بسیار یک دیوار نیم از آنجا بنور دیدن شش و نیم کوه بمقدور بعد از دیدن قلعه
تکه غنیمت خالی کرده رفته بود سعادت خان حاکم غنیمت را با برخی منضدار هزاره و افغان آنجا گذاشته
قرار دادند که جمعی مادر مقر نگاه دارد و خود در قرا باخ بوده از راه آگاه باشند تا راه نوردان از آسیب
ناخنه و هزار جات مامون باشند و از دوقبی نیز اخت بر سر مقر کلین قلعه است و در دامان کوه
شمال رویه آن یک تکه فاصله و آن کوه مقر هزار جات است و منبع آب تزننگ که تری است بزرگ
و نادره که شش کروی قند بار است همه جامع کوه فافله بر ساحل آن فرود آمده آب از آن میگیرند
این آب از مقوت شهر صفاد در کمال شیرینی و کوارایی است از آن گذشته تلخی بشوری میگردانند
و تا میروند شور تر میشود و جنوب رویه قند بار از سرزمینی موسوم بشورندام که بشته بهر یک بوم
خرو میروند درین هنگام ملک حسین لیسر ملک مغر و ابدالی مرزبان عمده قند بار که در حصه قند
بود و به شفقن خبر توجه بادشاهزاده جهانیان با شش کوان بدان سوار پیش محراب خان
که رنجته بموطن خود شهر صفه آمده بودند و سعادت خان آمد و بنزد بیخ خان اندلور بادشاهزاده
والا قدر را ملازمت نمود و بادشاهزاده عالی زاد او را به خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه
از سرکار بادشاهی برنواخته بهرام خاقانی امیدوار کرد و ایندند چارم از مقربو احوال شیر آمدند و
بهفت کوه و یک با قطع نموده شش و نیم کوه طلی کوه پائین شرواب تازی منزل کردند
شش کوه سپرده بسرزمین کجه رسیدند و بهفت کوه سه کوهی قلاب دایره شد و در اینجا
منشور معالی رسید که بادشاهزاده عالی تبار سعادت خان با جمعیت پنج فوج از افواج بهفت گانه
که بران و چند اول و جوالغار و برانغار و طرح دست راست باشند پیشتر روانه گردیدند که لیسر است

رسیده که از آنکه اصل قلعه غلات را در و نموده درون قلعه برند و خود بتانی می رفتند باشند که کوچ
شدند پادشاه را و کامکاران فوج مکره را مخص ساخته خود غلات فرو دادند و سوار
گشته بعد از سر قلعه و مقر کردند شمشیر خان مجارست آن رخصت نمودند و ملکت خان میرخی
و واقعه نویس لشکر حضرت اثر را نیز به سعد الله خان همراه کردند گذارش تحقیق قلعه غلات اگر قلعه
مذکور بر بلند گریه از خاک واقع شده و اطراف آن کوه است و ازین لایحه چند ضمیمه کوارا که یکی از آن
مقدار یک آسیاب و در دهواره در جریار است و همه فراهم شده و راب تنگ می پیوند و درین
روز سعد الله خان و دیگر سواران شست کرده و ز دیده بموضع یک توت که از قند با رعیت و پنج گروه شست
دار و نرقل نمودند نیم صفت و نیم کرده رفته و ظاهر موضع آنکه آن که در جلگای شهر صفات فرو دادند
و مبارک خان نیازی را بجهت شهر صفات گداشته و هم بقطع شش کرده و ربع بقوا جنگل رسیدند تا نیم
پنجگه در ربع طی نمودند و مقام دهنه منزل شد و دوازدهم پنجگه ره سپر گشته بنواحی قندار رسیدند
و بساحت ده خواج که یک گروهی قلعه است محکم نشد میان غزنین و قلات علف بهم می رسید
و غله بود و از قلات تا قندار زراعات رسیده بود و غله و گاه و قور داشت و چون ساعت محامه
آخر روز پنجشنبه چاردهم جمادی الاولی مغر گشته بود و روز دیگر که برای قدم بادش هزاره و والا گرو
رسیدن ساعت محامه آنجا بوقت دشتند سوار شده و در قلعه را ملا حظ نمودند چاردهم پادشاه را ده
جهانیاں از عقب آمده به لشکر پیش ملحق شدند و خود نیم گروهی قلعه عقب موضع کاغنگ که فیروز
لایحه است فرو داده را بجهت بیله اس را با هم از آن نزدیک خود جا دادند و مقر نمودند که سعد الله خان
در باغ گلان کجی خانی که به کتج آباد موسوم در ایجه جینگ در باغ دیگر خان مسطور که به کتج آباد موسوم
است و به عباس آباد مشهور و قلیچ خان در باغ نظر که علیم دانی خلیان امیر الامر امین خلیان پادشاه
خود ساخته و درین محکم کرده و نیزه و تیر و پیکان در میان آنرا انداخته و به برده و بدنه

بودند و فرود آمدند و برابر دروازه بابا ولی سه ملجاری قرار یافت یکی متصل کوه من چل زینه با تمام
خان و تاجران او و مادران و پسران و سواران و سواران که ثانی الحال برابر چینه کوه من شد و دوم بقای
خان و پسرانش با کل و بخت و بادشاهی و سیوم و قلیخ خان با تمامی فوج و انصار و مقریر و دیگر که در تمام
الحاق فوج بر انصار و این دروازه خواجہ حضرت و دروازه و لیس قرن فرود آمده ملجاری کند و ملجاری بخاری
در دروازه خواجہ حضرت بعد از مادران و پسران و سیوم ملجاری و تمام ملجاریان با دست هزاره و الله و مقریر شد
پس در خان با رفقای خود و بر روی دروازه ماسوره و در باغ سواد خان از یک مشهور بالوایی که
نشانی از آبادانی داشت فرود آمده و لیس خان با اجدادین و پسران و فوجین و دیگران و پسران و
همگی بر این و تاجران خود را کوه کرد و این در آن طرف و دو ملجاری بر فراخت عصب کوه لکه سه ملجاری قرار
یافت یکی از راجه های سنگه و کردی و دیگر از منصبدار و دوم از نظر بنادر خوشکی و جمعی دیگر از بندهای
پادشاهی سیوم از راجه بدن سنگه و راجه جگر و جادون و طایفه دیگر از منصبداران تاراه در آمد مخالفان
بقعه از آن سونبر بسته کرد و محافظت عصب کوه چل زینه بمیرزا و وزیر اسلطان بنیره های میرزا
مظفر ضوی و کردی و دیگر توغین یافت و بعد از تعیین ملجاریان و دیگر قراولان را بکوشش خود
فرستادند که از قرار واقع برآمدند و شناسان و یکایه و دوست و دشمنان آگاه شوند و بنزدیم و پیران
راجه مان سنگه کوالیاری و بهادر سنگه و راجه جگت سنگه که پائین چل زینه بودند و بر جبهه های
فران کوه مردم کم دیدند و انتهای خود گرفته بی رخصت با دست هزاره و مادران و پسران و فرزند و دروازه
اهلبامی کوک ملک طلب نمودند و مسجد الله خان جمعی را با بخشی خود فرستاد و درین اثنا محراب خالی گاه
بار و بی انبوه از راه در یکه بالای کوه رسید و بروج را با تفنگی بسیار استوار ساخته تفنگ را
بسان انیر بارش در آور و در راجه مان سنگه و بهادر سنگه و جمعی که به کوکم رفته بودند نیمه راه
ملی کدیکاه ملاحظه هلاک مردم و با جمعی از پسران و بهادران و بهادران و پسران و درین زمین

چندی برسیدن تفنگ زخم کشیدند از آنها بی برادران سنگ و پیاوسته پیغام داد که این
حرکت بی استیلا و استجاره از روی نادانی و جوانی بوقوع آمد لاین آن بود که
آگاه می ساختند به مصلحت کار میکردند اکنون بچوهای محکم سپاهی مسافه سپاه پاسبانان
انتظار فرصت بوده هرگاه وقت بیاید بر چهار یکدیگر بیست و پنجم باوشت هزاره و الا که باستقرار
در راههای قلیچ خان را بار بوسه سال و استقلیلخان و قبادخان و عبدالرحیم بیک اوزبک و
ظاهرخان و حاجی محمد یار و خوجرخان و خوشی ^{کاشغری و حسن} و عبداللہ بیک سمرای و میر
عبدالرزاق و محمد امین دلرته قلیخان و پلنگ حمله و خوشحال بیک قاتل و مقصود علی بیک
دانشمندی و هاشم خواجہ و کردی دیگر منصبدار و صد سوار احدی و دولیت سوار برق انداز از
حضور و شادمان و حسین قلی بیک آغوش برقرار و لان را که هفت هزار سوار بودند از کوشک
خود بلبست روانه کردند و اندیند تا غلات آن نواحی را بفرست در آورند و تسخیر قلعہ اگر میر نیامده
زایه بکامش باز گذارشته به استمال قلعہ دار و دلاهای رعایای موردیده آن حد و دیوارند و
بعد از رفتن قلیچ خان بصوب مذکور فرستاد که رستم خان بجای قلیچ خان بیاید و راجه میباید اس
با هم را بجا رستم خان ملکی کند و متعین این داستان بموقعش باز گذارشته بکارش و قایم حضور موف
السرور می پرواز داشت از هم ریح الاولی قوی قهار بیک ملازمند از خوجرخان را خلعت و هزار روپیه نقد
عنائیت نموده رخصت مراجعت فرمودند و نوزدهم بهرام ولد صاحب خان از تغیر یکی و اکثر
بخدمت باوای نعمت خاصه و مرجع خلعت و منصب هزاری ذات و دولت سواران
اصل و اضافہ سرافند سازند بهیت و یکم غلیل الله خان را بخدمت خلعت قلعہ کلل و غنائی
خلعت و اسب باین مطلقه بلبند کردند و مستوی و او را که پیش از رسیدن زایات کشور
کیش خود را بکامل رساند و بفرست خان اسب باین مطلقه بخدمت شد و شادمان با خواجه

ایپا بھندی وزارت منصب دوزیر و پالضری و دوزیر سوار و عبدالرسول بنیر و غیر حشمتی منصب بھندی
در روز نواز من باقی بند بیت و چارم مطابق تو دریم نور دین که روز نشانی طافور شرف بود
باغ بچینو مثال حسن الابل و دوزیر و دوزیر منیت بخشیده پسر نیز جهان بینی جلوس فرمودند
الو الهی پسر نیز اولی که یکم جهان مطاع بعد از علت پدر درگاه خلایق نیاہ روانہ کشتہ بود
برادر اک سعادت ملازمت فائز کردید یک زنجیر قیل نرود و ماوہ برسم پیشکش گذرانید
عکسیت خلعت سر بلند یافت بکن قورچ برادر و پیدایانم شد و بعد از مجلس خلعت
نوی روز بخشنده دوم بریح الثانی سال هزار و پنجاه و نهم مطابق بیت و هفتم نور دین در آن
بستان بہشت نشانی جشن قمری وزن انجام سال پنجاه و نهم و آغاز سال شصتم از خرد پدید
ترتیب یافت و آن جهان وقار و تمکین را بطیار و دیگر اجناس معجودہ برسم ہمال بر تختہ وزان
ز و سیم شاد پھر ار رویدہ بہ طلب خواجہ و دوزیر و پالضری و پیر خواجہ عقی و خواجہ موسی پسران خواجہ
مذکور و دوزیر و پیر خواجہ عبدالوہاب و ہزار رویدہ پیر جعفر کہ سابقا صدر بلخ و دوزیر و پیر
یقینا بہ شہر و اہل نجیم و مجلسین انعام نمودند سوم از حسن ابدال کوچ شدہ پنجم از نیلات غور
مخودہ برابر برای خیر یاد کنند اب بطور معاکر اقبال کردانیدند و از آنجا بہ چار کوچ بہ پشت و تفسیر
نمودہ ہنم باغ طغوزا بہ نزول بہر شرف فروغ آئین ساختند و شاپہ خان بہادر اک دولت ملاز
فائز کشتہ بغایت تعلت خاصہ و اسب از طوایف خاصہ با سیراق طلا سر مبارکات برافروخت و بر
جواہر و مرصع آلات و امانتہ کرات برسم پیشکش گذرانید از آن میان متاع یک لک و تہ
بہر و پیرانی رسید ابو سعید بنیر و اعلا و الدولہ را کہ سالی سہ ہزار رویدہ از خواندہ منورہ
می یافت حسب الامتاس مالکہ دوران یکم صائب بہ فوجدار ی امیر از تعمیر شاد علی برخواستہ
برجہ خلعت و منصب دوزیر و وزارت و شہ قسود سوار سر بلند ساختہ ترخصت فرمودند چون

بعرض حجاب بارگاه عظمت و جاه رسید که شادی و میردی بیک استیلا که والی ایران هنگام معاشرت
 از قند بار بسم سفارت باستان سلاطین مطاف فرستاده بود لکابل آغذه یا حیدر
 پادشاه روسیه ایغام داده فرستادند که او را بباردوی معلی بیاید و در دهم از بانج ماه در دهم
 شانزدهم رخصت خان از موضع و که رخصت فرمودند و فرزند آن و متعلقان نزد محمد خان از
 دار السلطنه لاسور لکابل آورد و بمهر علی و آرونم میوه خانه و در دهم روسیه و لکابل و سن بیک پادشاه
 عنایت نمودند و در دهم بانج صفایور و در کرامی حادیت آموخت و در روز مقام شدند و در دهم
 باضافه پادشاهی و است بمحض پادشاهی و دولت سوار سرفرازی یافت و
 در دهم بانج و فایه نزل منض اما مهنط برکات گردید و یکروز توقف واقع شد و درین روز
 عاقل خان بنجامة در گذشت و در دهم بانج فوج افرا که در موضع نمید بکامد یو دین و دولت
 ترتیب یافته بود کرامی تشریف فرموده سه روز مقام نمودند و در دهم بانج موافق آن روز دهم
 شاه و میردی بیک بمعمر معلی رسیدند و ملک دولت او را بارنداده و نامه که آورده بود گرفته به
 نشانیته خان و جعفر خان میفرستاد که او را به هر روز و یک هم واقع شده بود حکم فرمودند که او را
 طلبیده هر دو در یک مجلس در آیند و بگویند که علیحضرت میفرماید که ما ناظر بر دود و اتحادی که است
 نبه و سلسله ایشان تحقق داشت و خبر موافقت امری دیگر متوقع نبود از کمال اعتماد و بر وقت
 جانبین قلعه بخدنگاری سپرده شده بود اگر خلاف این معنی بخاطر خط و سیر و ناچار است
 بیک از نوینیان کار دیده بکار و زنده مفوض میگشت که از روی حمیت و حمایت بیکایانی
 بر داخته تا جان و توان داشت در محافظت آن میباید شد به حال اختلاف متوقع البصورت و
 عوض داد و کله ندارد و پیش ازین شاه قلی پسر مقصود و بیک ناظر را بعنوان سفارت بانامه
 فرستاده بودند چون قبل از رسیدن او خبر آمدن ایشان بقصد باز رسید نامه گرفته زنده و رسول

امام خواجه عبدالوهاب

محمد خان

رسیدن سفیر ایران و
 محوی نیافتن و
 به پادشاه
 پادشاه

رسول دولت حضور در نیافت و حکم معالی بفرمود که در راه سلطنت لاهور توقف نماید اکنون
که آنجا رفت بغیر مخالفت مکرر گشت و بکوفتادین رسول و سایر سایل و بار دادن رسول و
گرفتن آنکه در مراسم بزرگی و بزرگی است لطفی ندارد و از آن رو که ملای دراز نور دیده و محنت
سایر شده و حکم میفرمود که بکوفتادین بفرموده چندین بیا ساید بعد از آنکه ساعت کابل مرکز اعلام
حضرت التام که در اول طلب و مودت حضرت مراجعت خواهم داد و شایسته خان و جعفر خان
که از آن حکم و لوازم ضیافت بفرموده همان روز حکم اندس او را بکمال آباد روانه کردند و آنرا چون
بکرامت استماع و معامع جهان بینی رسیده بود که اینچنین که کورانشا عباس مافی به سلطان فخر طلب
ساخته حاکم و وزیر گردانیده بودند و معنی او را وسط عهد خود او را از حکومت باز داشته و ازین
هر یک از بهی نامزد گشته و اوقات به قلیلی از قبول گذرانیده نهایت برتانی و بی سامانی
و در دراز مراجع با و شایسته که در باره دور و نزدیک و ترک و تابع یک میزد و ولایت مبلغ
دوره هزار روپیه بر سر بنام مصحوب بیا حسین که بهماننداری و همراهی او مقرر گشته بودند و فرستادند
بیت و ششم به سبب استیاری راه مهین با و شایسته او بلند اقبال مندر را حضرت فرمودند که
یکمزدل پیش از مکتوب مغلی میفرموده باشند و ریاضه جسونت سنگه و امده ویر و خان بهرام
والا که در سوتوبی یافتند بیت و ششم کوچ نموده سیوم ماه جمادی الاولی الطرف موضع بکرامی با ناچار
بایات نظر آیات مقرر کردند و پادشاهان را ده بلندند که بیشتر روانه شده بودند با همرازان
مجاذات کور نشی رسیده و علیر دان خان امیر الامرا که در کابل بود استلام سده خلافت
دوره هزار روپیه بر سر مقرر کردند و بغایت حاجت خاصه با نادر می از و عزی قامت قحار
از مزین که در چهارم شهر توهم فرمودند و دوره التاج خلافت و امیر الامرا و از جبه جسونت سنگه
در شایسته راه سان سچایه نموده و ملازمان پادشاهان را ده غالیق در اینچنین سفر و کباب

در راه سلطنت
در راه سلطنت

مستوفی کابل

مستوفی کابل

نشریه فرمودن به
منزل علمیران خان

بودند چهار هزار سوار و از امیرالامرا سه هزار سوار و از راجه جیوت سنگه دویست سوار و به شمار در آمد
بهشت گری از روز گذشته و در آنجا که در آنجا کابل بود و فیض نمودن سنگه بهشت
خلیل اللہ خان که مجارست قلعه کابل دستوری یافته بود با غادی بیک دیوان و قاضی نظامی
و دیگر مقصدیان مهمات آن صوبه و اعیان شهر به تقبیل عتبه دولت سر مبارک
به نجم محمد مرادی دیوان بیک که پیش ازین به و ماه نذر محمد خان به رسم رسالت بدرگاه سلطانین پناه
فرستاده بود و او بعد از تو به موکب جهان کشت بدار اهلک کابل حسب احکام در آنجا توقف
کرده شرف تعلیم ساحت جهان بینی در یافته نامه خان گذرانید و یادگار چو لاتی که در زمان مجاور
نذر محمد خان قلعه میمنه را جمعی برادران شاد خان بر ملچار اور نخیه موجود است چپ اوز دوشن جدا
چنانچه در جلد دوم این نامه اقبال گذارش یافت و او را نذر محمد خان تیس از محمد مرادی به
پیچاه روز پنجشنبه استیصال باستان کیوان مکان روانه ساخته بود و در روز پنجشنبه کابل
آمده به بدین تاریخ به اوراک دولت ملازمت فایز گشته نامه خان بنظر اقدس در آورده
و هر یک بغایت خلعت و الغام نچیرار و پیه کامیاب گردیدند به مقام خدیو دین و دولت
مرفقه منور حضرت نزدوس مکانی تشریف فرموده بعد از ادای آداب زیارت مبلغ ده
هزار روپیه بخیرم آن مکان منیف و دیگر اهل احیای مع و استحقاق عطا نمودند درین روز خلیل اللہ
خدمت بخشیری دوم و عنایت خلعت سر بلند گردید و منظور حسین خدمت توزک و
مخدمت خلعت سه افروزی یافت ششم منزل علمیران خان امیرالامرا بمقدم فیض توأم فرمود
برکات کشت اولعبه مقدم مراسم با انداز فوشار پیشکشی از جوانان و مرصع آلات و اسباب
عراقی و ترکی حراف نام اقمشه گذرانید از این میان احتیاج یک کد روپیه تشریف قبولی رسید
بمیرزین العابدین کرمانی سه هزار روپیه و بمحمد امین بر ملاس هزار روپیه عنایت شد درین

و چون تاریخ ارسلان بیا دل که نذر محمد خان گزیده اسپه صندلی ابلق مصحوب او فرستاد
 بر ستارم عتبه جهاننداری فایز گشته اسب را بنظر اقدس در آورد و قلندر نامی که غلامه
 خانم بود بر زمین اختر فلک اقبال آورده بود بشرف تلمیم صاحب خلافت رسید و هر که خلعت
 و دو هزار روپیه برسم الغام غنایت شد ملک سعید مرزبان قوشتیج که بزرگم دولتی و ایامی
 غیار بدرگاه جهان پناه نهاده بود سعادت تقبل سده سنه در یافته بغایت خلعت
 منجول و الغام دو هزار روپیه و منصبی در جوار سواران برافراخت بانزدیم عصفور ولد اسد و دریا
 منصب هزاری ذات و منصب سوار از اصل و اضاف و خطاب خانی مفتوح کرده بدید سعید عبدالرزاق
 ولد عبداللہ خان بہادر فیروز خیک را که در صوبہ دکن بود باضافہ پانصدی ذات و صد سوار
 منصب ہزاری با پانصد سوار و اسلحہ سیک را بخدمت تہانہ داری ہر دو نیکش و از اصل
 و اضافہ منصب مکرر نوزستش فرمودند نیز دیم سلطان حسین ولد اصالت خان را بداروغگی
 داغ از تعمیر رحمت خان و میر جعفر ابامینی آن بجای منظور حسین سر عزت برافراختہ ہر دو
 خلعت غنایت نمودند بیت و ہنرم ہر یکی از محمد مراد بی و یار کار الیمیان نذر محمد خان
 اسب با زین نقوہ و پنجہ زر روپہ و ہمہ انان آن چار ہزار روپہ عطا فرمودند بیت و ہنرم
 سرنامی سیونج و تزدی علی قطخان سیک قیچاق و کوکی سیک عم او و یوسف خواجہ
 سید اتاشی کہ سجان قلی ولد نذر محمد انیان را بکیفر رسانیدہ بود از پنج ہزار گاہ و الارسید
 از ریش احوال سجان قلی و حقیقت این ماجرا برسم اجمال آنکہ بعد از یکار شہر غان و ریش
 محمد خان پس از ہر نیت بجانب ہریان چنانچہ در او آخر حلا م این صحیفہ مفاخر
 گذارش یافتہ تزد علی قطخان و اسد و مران و حندی دیگر سجان قلی را بہر داشتہ نزد
 عبدالعزیز خان چون پسری نہشت و موجود برادر و موافقت اورا غنیمت النستہ ولی عہد

سرافرازی عصفور ولد
 الہ و میر دین خان
 ذکر سید عبدالرزاق ولد
 خان در حرم در حاکم

احوال سجان قلی برادر
 زادہ عبدالعزیز خان

تعل خان فو لایت محصار با و دو و یکی بلخیان را که نزد او فرام آمده بودند از آن روان
اینان و بخاریان عداوت بود بوی همراه ساخته محصار فرستاد چون
خز بودین و دولت و خداوند ملک و ملت نذر محمد خان باز دیگر بر سبب است بلخیان
کشت عبد العزیز خان به سجده قلی که قریب هزار سوار همراه داشت بر نکاشت که تخت
خلم را که از لواتق بلخ حرات آباد نموده بود و از آنجا به بلخ غلبه می بردند از محمد مراد توپچی که
نذر محمد خان لفظ آن کمانش بود بگریه و عیازان بر سر بلخ نرود نذر محمد خان خبر آمدن او
نخلم یافته کفرش تهاق را فرستاد و او را به استمالت به بلخ طلبیده در ارک فرود خویش نکاشت
چون عبد العزیز خان پس از فرستادن برادر بهیم مسطور باقی لوز را با جمعی از لشکر بخارا
به ترمذ که امین علی الینگ آقا با نشی از قبل او بمجا فطنت میرداشت روانه نموده بود که از
طواف المان هر قدر تواند کرد آورد تا اگر سجده قلی را که بآن مهورست بقصدیم نتواند
زیر بند از آب گذشته به کوک او میرد از در آنجا که او بکیه علی الخصوص هشام المان
تا فرودین که وقت به رسیدن علف در صورت برای همی سوار نمیشوند باقی لوز بخارا
رفتن سجده قلی پیش پدر قریب سه ماه در ترمذ توقف نمود و پس از بهیم رسیدن علف
تا چارچو سوار که نزد او فرام آمده بودند از آب همچون گذشته بهیم حامدی الاولی سال
بست و یکم بلخ را قبل نمود اگر چه در مدت سه ماه و ده روز محاصره نمایان او و مردم نذر محمد
خان جنگها بوقوع آمد و بر نذر خان بر فرزند دروازه محصار می نشست و سوار و پیاده را نیز
میرفستاد و از هر دو طرف چندی مقتول و مجروح میکشیدند اما از هیچ جانب اثر و دردی
جلوه ظهور نمی یافت تا که نیر بهیم شعبان سال موافق بهیم شهر لوز باقی لوز
از محاصره که نر نامی نداشت باز کشیده ناکام مراجعت نمود سبب محافطت نذر محمد خان

خواجه جبین قلعه و شیخ را در گذرانیدن او و دیگر چهار گزنیان از سپاه و رحمت فراغت یال
و نایب عالی آن بود که بعد از آنکه بجز مسخره بندگان این دولت آسمان وسعت کردید احوال
بحکم معالی ^{شهر} که در آن بود و در ایام و کرد و انعام و تنگدستی و در پرستی حکام رو با نظام
پناهده بود و صد هزار روپیه از سر کار و الا برتر میم آن صرف نموده استحکام داده بود و میبکند
را بر تیز محمد خان باز کند استند پنجاه هزار من غله سنگ پاوشی که در قلعه ذخیره بود و
کم بخان مذکور تکلف نمود و چنانچه در طی وقایع سال گذشته نگارش یافت و از مراحم پاوشی
در چنین وقت شک که خویش و بیکان که عداوت اولیست بودیم از دوقه و سایر قلعه گزنیان سرانجام
یافت و هم دست اعدا بدامن هر روز کارش نرسید با اهل نجران از اضراف باقی یوز جمعی از مردم
نزد محمد خان مانده و قاسم قطخان و بابا شیرین میر عدل و عاشور قلی حاجی و عبدالباقی بکاوی
و ابراهیم دوریان و چندی دیگر مشورت کردند که تا کی از پریشانی و تنگی روزگار بجهت و تعجب
بگذرانیم بهتر آنست که سبھا نقلی را بخانی برگرفته دست خان از ایالت کوتاه گردانیم از این میان
ابراهیم دوریان که در آن هنگام ایشک اقا باشی بود خانزاد برین اندیش آگاه گردانید خان شهاب
جمعی از علما و معتقدان خود را مسلح ساخت و بخدمت کس فرستاده سبھا نقلی را پیش خود آورده
معصیت گردانید و از بندگان مذکور فرایم آمده بارگشت و آمدند و بابا شیرین و عاشور قلی حاجی و
خواجه نقیب و عبدالرحمن خواجه رئیس فرستاده بخان پیام کردند که اولی آنست که شما حکومت
را بر سر خود توفیق نموده ره گرای سفر حجاز شوید که بر وجود شما انژی جزا را مردم مرتب نیست
خان از نیان پرسید که مصلحت شما درین کار چیست گفتند که مصلحت ^{حجت} در فایده
بندگان خدمت در آشنای این گفت و شنید از بیرون صدای انفجار و آوای دولت سبھا
چنینی که راسته خان گفته فرستاده که این همه سعی برای کیت من شب سبھا نقلی را بقتل رسانیدم

اوز بکان از نشیندن این خبر دل از دست دادند و خلن چندی را که مسلح ساخته بودند بکشتن
و گرفتن آن جماعه امر نمودار از آن میان قاسم قطعان با گروهی بدر رفت و با بارش
جای و بعد الباقی و خبر قطعان گرفتار شدند و قریب صد کشته شدند و خان پنجم هر چهار را
میل کشیده در زبان بریده خانههای اینان تاراج نمود بعد از سپری شدن یکماه برین باور انخان
سجاققلی را با کفش قلاق فرستاد که حصار مهمنه را از چاه و هم یک لبر او را زنی که از قبل عبدالعزیز خان
بمحافظت آن میداد اختند بکشد و کفش قلاق در گزند او از سجاققلی جدا شده با قلیلی پیش رفت
چون عبدالعزیز خان از فرستادن این جماعه آگاهی یافت خوشی لب چاک را با قریب دویست
سوار با یلغار فرستاده بود که به کمک جارسان قلاع مذکور پرداخته نگذارند که حصون مذکور از
دست بیرون رود خوشی با همراهان چار گروهی مهمنه بکفش قلاق رسید و با قلیلی که همراه داشت
بزرگ نموده گرفتار گشت و سجاققلی برین واقعه اطلاع یافته از گزند او بیگرمید و در سر بل توقف
کرده مصلحت وقت فطبه بنام عبدالعزیز خان خواند خوشی کفش قلاق را تا دو گروهی بخار ازنده برده
در آنجا با عزاد سیونج و بیک او علی و دیگران کشته شد و از آنز و عبدالعزیز خان بر و بعد از کشته شدن
پنج شش ماه عبدالعزیز خان سیونج و تر و علی قطعان و چندی دیگر را با فوج فرستاد که پیش سجاققلی
بروند و او همراه بکشد و بلخ رفته نزد محمد خان میرزا میرزا و از آنجا بر آوردند اینان نزد سبحان قلی
رفته به کتلار دند که خان مارا برای استخلاص بلخ از نزد محمد خان و اجلاس شما بر مسند حکومت آن
فرستاده است چون وقت از تنگی در ملک بر نمی تابد امروز بر هیئت تسخیر بلخ روانه بایزید
برای سرانجام خود و از فرصت خواسته معز گردانید که فرود اینها مهمان او باشند و بهی
گروهی را برای کشتن اینها آماده ساخت چون سیونج و زفقایی او با ابدان نزد سبحان قلی
رسیدند و طایفه را که در کهن بودند به کشتن اینها شاره نمود و سر سیونج و تر و علی و محمد بیک

سید محمد خلیفه
از دین محمد

سید محمد خلیفه
از دین محمد

شهر طابوی الشانی

فرستادن عبد الرحمن

ساحان نزد محمد

فرستادن عبد الرحمن
از دین محمد

محمد بیک قباچ و کولی بیک حمش و یوسف و احمد سید اتائی بریده پیش پدر فرستادند و محمد خان
از بیاید دانی و قدرت شاهی سرکارا همراه دولت بیک تو اچی بدیرگاه خواقین مطاف ارسال نمود و
دو سال بعد در سی و یکمین سال از سی و یکم خلعت و انعام و هزار روپیه کامیاب گشت
در سی و یکمین سال از سی و یکم روز شنبه غزه جاده ای الشانیه سال هزار و پنجاه و نهم موافق
بیت و سی و یکم و سی و یکمین سال از سی و یکم در جلوس مقدس پادشاه اسلام برادر ملک و بن بروری
و محالیت کتیری آغاز شد و ابواب نشا طبر روی بکمان باز از سوا مح فرستادند عبد الرحمن بیک
نزد پدرش بیلی شرح این مقال آنکه چون شهنشاه ملک بخش از روی مروت با دشمنان ملک بیلی
و خجستان به نزد محمد خان معرفت نمودند و در خاطر مصواب ناظر پرتو افکند که فرزندان و متعلقان
خانزاد بیلی نزد آنکه هر روز لیکن به سبب رسیدن اخبار فساد و اورنگینه و محاصره آنها بیلی را و فرستادند
حال و توزیع بال خان چنانچه گذارده آمد و رساندن اینها به مصلحت عمید میدید و بیوقوفی که خان را
فی الحقیقه استقامتی و امید سلامتی بهر سید و نامه مشورت بر تنگدستی و پیریشانی و استعدای مدد خرج و طلب
فرزندان و متعلقان خود مصوب خواند خان و لدا و زبک خواند باستان خواقین بکمان و شتبا
اعلی حضرت از مروت فطری و فتوت جلیلی حکام آنها من الویه فخر طراز از در السلطنه لاهور مصوب
دارالملک کابل و حضرت معاودت خواند خان به بیلی به علیم و انخان امیر الامرا و فرمان دادند که هرگاه
روپیه که پادشاه از خانانی باشند از خزانه کابل بر سرمد مدد خرج مصوب بیلی از کومکین معتمدان صوبه
نزد و نزد محمد خان به بیلی بنویسند و از سبب سرخان که از بخت بیدار بد دولت استقامت عینیه بنانی فایز
شده بودند چون حصر در آلک پیش آنرا که بیلی و خجستان داخل ممالک سر شود از پدر از روزه
بودی امید بدیرگاه خواقین بنیاده آورده بودند بهر طلب نموده بودند و او بر رفتن رضاعین و جوامع دلی از
ممنوعات و مستلذات این عشر نگاه بر نگرفته بر رفتن راضی نشد عبد الرحمن را که بمعیادن تربیت

این استخوان قدیمان پدر را سعادت مایه یوین میدانت و غایات و در احم خدیو دیو
 در هر جا سناطال خود میدید براده فرستادن همراه گرفتند و با بر خاستن برین از کینر هند و گو
 شدن راه بلخ وسیع بود و بتکفلان مهنام در السلطنت حکم شد که بجبهه متعلقان خان از بیاب سنوز
 سواری و بار بر دار و خزان آگاه گردانند و هرگاه فغان طلب محبوب معتمدی شرف در و دخیست
 اینان را بدستعال تمام با وی بکابل روانه سازند چون بعد از رسیدن رایات جهان کباب
 از نامهاییکه محمد مراد بی و یاد کار چو لاق سفیران نذر محمد خان از نظر اظهار کنند و بوضع بیست که خان
 قنای التماس نموده که عبدالرحمن را همراه یاد کار که غل اعتماد است حضرت و هند اعلی حضرت او را درین تاریخ
 بعنایت خلعت فاخر و جویقه مرصع و منجوقه بشیر و سپر براق مرصع و دو کلاه از طلا و نقره و بزرگین طلا
 و مظلای سی هزار روپیه نقد سر عزت برافراخته بعد از دو سال و دو ماه که در منزلت خدیوین و
 دنیا کام اندوز بود و بیخ حضرت فرمودند و همین اختراجه خلافت که حکم معلی تبریت او میدیدند
 با بر اقدس است هزار روپیه از جوهر و مرصع آلات و طلا آلات و نفقه آلات و اتم و غیر آن
 بدو دادند و یاد کار بعنایت خلعت و منجوقه مرصع و سپر براق و پیر سر بلند کشته همراه او مرضی کردید
 و صد هزار روپیه دیگر به نذر محمد خان سیوای صد هزار روپیه سابق که میر الامام صاحب احکام از خزان
 عامه کابل فرستاده بود ارسال یافت چون نذر محمد خان استطاعت دادن جلدی قتل
 سیون و تروی علی و غیره بجا اقلی داشت خدیو خود کشته کینه شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه
 نقد با و عنایت نمودند و برسانیدن آن بجهت امین برلاس مفوض شد و مقرر گردید که از راه
 راجه روپ چارس قله که در آنجا باستان خلافت آمده دستوری معاودت یافته بود و به
 مذکور بکمر و بر بلند و در آنجا بجهت امین حواله نماید و محمد امین بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سرافراز
 گشت چون عرض اقدس رسید که سعادت خان تهاجمه دار عزتین ضبط راه قندهار از

عنایت سی هزار روپیه بعد از آن
 از سرکار و الا و بیت هزار روپیه
 سرکار در آنجا کوه

سی هزار روپیه
 در آنجا بجهت امین

از خنین تا متوکه بعد از او قرار یافته بود چنانچه باید نمی تواند نمود و ازین رو اخبار خود و اقبال
 بدگاه معالی رفود نمیرسد در همین تاریخ غصنف خان را با نور الحسن و محمد منمن ولدش و علی خان و
 جمعی دیگر از پادشاه سوار احدی و چار صد سوار برق انداز که یکی دو هزار سوار بود
 تعیین فرمودند که به القوب شتافه با اتفاق سعادت خان در قلع قندهار بنیان هزاره که سده
 راه مزدین میگردند سعی نماید و از روستای افغانه و هزاره که هستان نواحی که بر جاده ایلی
 و فرمانبری ثابت قدم باشند نوشته بگیرد که اگر از حدود اینان بمترودین مرزی و آسیبی رسد
 از عهد برآیند چون بمجامع حقایق مجامع رسیده بود که در انشای توجه اگر کتی کتا بصوب
 قندهار بسیاری از مزارع غنیمت و لواحق آن پامال جنود و فیزی کشته شد و او گسترده و هزار
 اشرفی همراه غصنف خان فرستادند تا به نقصان بزرگوان وارسیده بر اینان قسمت نمایند
 محمد صالح ولد میرزا عیسی ترخان باضافه پادشاهی دات بمضرب و هزاره سوار و هزاره
 عبدالهادی از اصل و اضافت بمضرب هزاره و پادشاهی هزاره و سلطان سنکه سیوه و بمضرب
 پادشاهی دات و صد سوار سرافرازی یافته و دوازدهم جمادی بدر و علی نهار خانه و خطاب
 نوبت خان و قیام بیک از تغییر او به کونالی اردوی معالی و عنایت خلعت و جمیع مرصع بلند
 کردند و پانزدهم میر منصور تالین عبداللہ نران والی کاشغر و پشت کس و دیگر از ملازمان خان
 ندان که بامید بندگان این درگاه سلاطین پناه ترک وطن مالوف نموده بود و باستلام
 خلعت فایز شدند و بمحمت خلعت سرفرازی نموده به انعام پنجه را رو به کامیاب گشتند و میر منصور
 را که کونالی گذر ابو و دیگر کس رسیده و وفات گذاری معزز فرمود و دیگران را بمبضی
 در خور مفتوح گردانید و سبب برآوردن این جماعه از دیار خود آنکه میر منصور با رفقای خود که اتفاق
 نموده میخواست که عبداللہ خان را بقتید آورده پس او را بر سرند حکومت نذ خان برآورده

سرافرازی مجسمه
 خطاب نوبت خان

از آگاه گشته پیر را بجای نشینی برگزیده و خود را نورد ستر حجاز گشت پیر بعد از اسرار این جا
 خروج نمود چون فرات خان نافر مشکوی اقدس بواسطه پیری از خدمت استغاثه نمود و پادشاه
 که ستر او را از خدمت باز داشتند ششتر دوم اجماعاً صفحانی تولید او را بر خاکی از آگاه گشته پیر بظرافت
 محل مقدس و خطاب ناظر خانی و غنایت خلعت و اضافت مینصب پیر افروز گردانیدند بیت و یکم این
 الله تبارک و تعالی را به خلعت و کلاه بازرین مطلقاً سر بلند ساختند با کلاه اسبی سیودی و ابوالفضل علی پیر
 میرزا والی و سلطان حسین ولد اصالت خان از این دو اسبی سیودی و شتر خانی بیک ترمکان و
 حسن علی پیر الله و پیر دینان مذکور رسید بجا بپیر رسید شجاعت خان و مان سنگه و کدر را به بیکرنا
 و سلطان سنگه سیودی و چنددی دیگر از منصبداران که بکلی جمعیت آنها هزار و پانصد سوار بود و بفرستادن
 مرخص فرمودند و پانزده لکه روپی همراه خان مذکور فرستادند که از آنجا با غصه و تفتان و همایان او برای
 مواجب سپاه و دیگر اخراجات لشکر منصوب بقصد باز نورد و سعادت الله خان روانه گردانند و خود در
 غزنین بود و به اتفاق معاونت خان به ضبط راه و استیصال فساد پنهان کان آن نواحی پرداخت
 درین تاریخ رحمت خان در دفعه کمر گیران خانه که از منزل که برای آوردن متعلقان نزد خان
 بدر السلطه دستور یافته بود این جماعه را بدرگاه سلطان بنیاده رسانید بپیر و چهار خان
 کرم گستر اینان را با مقام تقدسات بر خوانده و بیک ران بخششی در حوز از نورد و انبساط کامیاب
 ساخته ببلخ فرستادند و به متعلقان خان از آغاز آمدن تا روز خضت سه لکه روپی از نورد
 زیور و خزان مرحمت شد محمد مراد بی ایلی خان نیز بخلعت و خمر مرصع و پیر از روپی نقد سر بلند
 گشته با متعلقان ببلخ خضت یافت و از بند های درگاه غازی بیک دیوان کابل فرستادی
 بیک دار و ده همراه عدالت رسانند و قدغن فرمودند که در کوچ و مقام کمال حرم و احتیاط بجا
 داشتند این جماعه را بخان بربانند و غازی بیک بجهت خلعت و کلاه بازرین نورد و ناد

صفحانی فرات خان نافر
 سر فراری خواجه اسد
 خانی شجاعت و خط
 نافر خان

در تاریخ رحمت خان
 در دفعه کمر گیران خانه

و علی بیک خلعت و اضافت منصب و اسب با زرین نقره سیاهی شستند بریت و شسته شد و سیمیل
 پانزدهای هزاره جات نو بهی کابل بابل و برادر با ستلام سده شینه غایز گشته لغایت خلعت
 و انعام نسبت به بامداد کردید بریت و هشتم از وقایع شکر قندهار بعضی اقدس سیدان ^{خان}
 را بخدمت من ضیق النفس نور دهم این ماه پیاپی زندگی برآمد و نو پا دشت هزاره والا گرو حیدر مملکی
 سعید الله خان از تاجیکان او که در هزاره سوار بودند هر کدام را که شالیست به مذکی درگاه خود بونده
 پروردگار و لاور بر کلان ادراک پانزده سال بود و منصب هزاره داری ذات و پانصد سوار و بر کلام
 از شش سپه دیگر را که حوزد سال بودند منصبی سرفراز کرد و ایند چهارم حبیب جعفر الله قزوینی
 را از تغیر میر صالح قراول بیک کرد و ایند خلعت و منصب هزاره داری و سوار از اصل و اضاف
 سرفراز ساختند ششم سقده کس از قورچی و غلام و مردم محرابخان را که بدفعات از قلع
 قندهار کر خیمه تجرمت با دشت هزاره کامکار آمده بودند آن والا گرو روانه درگاه معالی ستمه
 شرف استلام عتبه اقبال دریافتند و به انعام هشت هزار روپیه سپه بیک شستند برخی برای منصبی
 در حوز حال و بعضی را الویمیه معزز شد و اسلاطانی و اسلاطان محمد برادران تاجیک مناجح عرفان
 ملاش به بخشی که با قید خود از برستاق بخشان آمده بودند به تقبیل سده سینه خلافت شری
 سعادت اند و خند و به عطای خلعت و انعام چهار هزار روپیه سرفراخته رخصت کشمیر یافتند
 که با ملاش بگذرانند و هشت لکه دام در کشمیر بطریق مدد معاش علی الدوام بانیان مرحمت
 شد و در دهم شاه ویردی سفیر والی ایران بحکم اقدس بابا رحیمین کرز برادر که بهمانندی
 و معین شسته بود و از جلال آباد آمد و در منزلی که برای او معزز شد و فرود آمد و جعفر خان
 بمنز خشتی با بر معالی او را نزد خود طلبیده ضیافت نمود و حسب احکام ده هزار روپیه ای به سرکار والا بطریق
 انعام با و برسانیده بر گذارد که جواب او انچه بایستی پیش ازین گفته شده اکنون معاودت نمود

فوت سیدان و سید

در کمال

نصرت سیدان و سید

بصاحب خود یکو یک پسندیده آن بود که سر رشته اتحاد و مواد که از دیر باز میان این دو ملان
رفیع الشان و آن خاندان بلند مکان استوار و از دست میزدادند و می قدر خداوند
قد کسی داند که از مرتبه دانی انبی و از پایه شناسی بهره داشته باشند و در راه انوار
شاه عباس که بمشایخ عم بودند میدانستند که پیش ازین بسی سال مابین سال مصادفت
و نامحاطت مخالفت ابواب و داد و اتحا و کثرت در استحکام ارکان محبت و قواعد نمودت ساختند
بهمه حال چون آمدن ایشان بر سر قند بار بحر مندر مار رسید بادت هزاره جهانیان را باعد که
ستار و چهار سوز سامان لایق این دولت ابد پیوند بقصد کارزار تعیین فرمودیم و خود قرین
دولت و اقبال سرزمین کابل را با ما پیچ ریاست جهان گشت فروغ لکین گردانیدیم چون ایشان
پس از گرفتن قلعه و استماع خبر نصرت افواج قاهره توقف ناموده عازم سرایت گردیدند و بر سر
منصوره که بقصد خبک کوهت بسته بودند بمحاصره قلعه پرداختند و توفیق الله تعالی آنچه بایستی
به تقدیم رسانیدیم و آنچه خواهم کرد بر ایشان و بر عالمیان هویدا خواهد گشت از عنایت الهی که
همواره کار سازان دولت خدا داد است امید داریم که بتدریج موافق تقدیر افتد یا نزد هم
ایلی مذکور هیچ پادشاه و دهر مشهور یا حسین بهر پیشکش فرستاد و بدین پیرانی آن او را سر فروز
گردانیدند و ده هزار روپیه مهرت فرمودند و عزت نشان را با خانانده پادشاه سوار منصب و هنراری
هزار سوار و عنایت الله بنیر خواجہ ابوالحسن را بخدمت داروغگی داغ و عنایت خلعت بر نواختند
چون از ملک حسین و ملک معتمد و مرزبان قندار و دولتی خواهی بطلب ریوسته بود و بالتاس با در نظر
والا که و مار اهل هبامی منصب او هنراری ذات و چهار صد سوار قرار یافت و خواجہ محمد صادق کلته
که در بخشان نیز دقتی خان آمده مصدر تر و دوشده بود و خانان کور منصبی برای او تجویز نموده و او
بعد از بر آمدن خان از بخشان بهانجامده بودند و امید بندگی در کاه کیتی پناه آمده نسبت و یکم

م به تقبیل سالت جهان بانی فایز گشت و نه اسب پیشکش گذرانید و به غایت خلعت و انعام
چهار هزار روپیه سیر عزت بر فراغت حرکت ارک کابل بفضایل بیک گزید و در توفیق رسیده او را
بهر جهت خلعت سر بلند کرد و ایند سال مستقیم جلوس مقدس که سرزمین کابل مرکز الویه فخر از
گشته بود بغازی بیک میر عمارت کابل حکم شده بود که بر دور ارک حصنی از سنک و اینک
تا کند او در عرض دو سال مبلغ دوله روپیه با ختام رسانید و حسب حکم باولی جنونی
ارک در میان گرفت و در نیمه شب صد هزار نفر از کثیر اثر و آمد چون سال بیت و یکم
جلوس اقدس بعلیر دان خان امیر الامرا حکم شده بود که بر دور شهر کابل کلین حصاری بنا
کند و حصاری بنا نمود و در شش شش هزار ششصد گز و عرض دیوارش پنج و ارتقا عشق
و اهتمام آن بعهده غازی بیک نموده بود و در وقت که غازی بیک را به بلخ فرستادند و حصار
مذکور بیای کنکره رسیده انجام آن تقاضی نظام بخشی کابل توفیق یافت چون قلعه غزنین بواسطه
شکست در بخت استحکامی نداشت و در چهار لیکاران نیز حصاری نبود و درینو لا امر معلی مبریت
قلعه غزنین و بنای حصار چهار لیکاران شرف و در رسید و برای ترمیم میل هزار روپیه و بخت
بنای قلعه سی هزار روپیه غایت شد شب بیت و هفتم ده هزار روپیه مقرر به اهل استحقاق
بذل فرمودند بیت و نهم حضرت خان از قندهار برگشته بشرف استقام سده خلافت رسید
رخي و سه قزلباش را که ابد الیان ملک حسین ولد ملک مغدود در حوالی قندهار گرفته نزد پادشاه
عالی تبار آورده بودند آن والا که با خان مشا را لیه بدگاه خلافت پناه فرستاده به نیکاه حضور
سایه بدوازه تفکی که از قلعه کرخیته بود بدانیان را نیز همراه حضرت خان فرستاده بودند هزار
و پانصد روپیه انعام شد و منصب خانم کور از افضل و اضافه هزار ری در است و ششده سوار
قرار یافت چون هر یک از رحمت و دران حاکم غوری و یکی دران حاکم اندراب عرض شد

چهار هزار روپیه
بنای حصار بر دور شهر کابل

چهار هزار روپیه
بنای حصار بر دور شهر کابل

مینی از هوا خواهی و بندگی این درگاه با اسپه چند بطریق پیشکش فرستاده بود و حیت مذکور را خلعت
و پنج هزار روپیه بطریق انعام عنایت نموده به آئینه محمد جمعی او که پیشکش و عرض داشت آورده بود
حواله فرمودند و هزار روپیه به او مرحمت شد و همراه خواجہ خلیل مودودی به لاری به کابل رسید
خلعت و چهار هزار روپیه بطریق انعام فرستاده آمد و غزه سغیان شاه دردی بیک حاجب علی
ایران مرحض کردید و یار حسین کز زبرد دار و محمد رحیم شکر در با چند منصف پار و دیگر دستوری یافتند
که او را به قندیار برسانند و یار شاد هزاره کاکار و مدار اهرامی فرمان شد که او را بخوار رسان
قندیار روانه پیش کرد و اندک شب یافتند که به لایله البرات موسوم است حسب حکم در باغ جهان آرا
بر دو کنار نهر و فنی از کوه طرف دلت تربت چراغان نمودند و او تنگ نشین اقبال بد آنگهان
نزد است نشان تشریف فرموده و تماشای پر داشتند و فردای آن ده هزار روپیه به عزت مجتاجان و
مستحقان عنایت شد و درین هنگام نظر محمد و محمد لطیف یاران نزد محمد خان از بلخ آمده نامه
خان گذراندند و بر محبت خلعت و انعام چهار هزار روپیه کامیاب گشتند و روز دهم مہین کوکب
فلک خلافت را با بسیاری از اعیان دولت در شکر گذارشته با برخی از اہل تقرب از
راه شکر دره قرین زیاران شادمانی بسیر استالیف متوجه شدند و آنروز در باغ ملک احمد
زمیندار شکر دره نزول فیض موصول فرموده روز دیگر باغ ملک امین استالیف را زینت دیگر
بخشیدند چون استالیف در توال مالک دوران بودند آن دلاکیر رسم شمار و پیشکش به تقدیر رسانیدند
و شب هنگام خانہای ده را که مرتبه مرتبه بر روی ہم واقع شده چراغان فرمودند و بیت و دوم از آن مکان
مراجعت نموده بیت و سیوم دولتی کابل را به نزول اقدس فرود آمدن کردند و بیت و ششم
منصب قاسم خان میرانش از اصل و اضافہ ہزارہی داری و ہزار و پانصد سوار معرکت نفیجی
مصطفی کہ حکم مقتدر بنی در بر داشتش ملاک خدمت بود و ہزار روپیه انعام شد و ہزار و پانصد سوار معرکت نفیجی

کابل

کابل

چون از محاصره قلعه قندبار رسیده و نیمه ماه گذشته بود
و غله و کاه و روپایی گذاشته با وجود آنکه سعد الله خان و دیگر بندگان با اخلاص به جهت انترتغ قلعه مساجی حمید
به تقدیم می نمودند از آن رو که توپهای قلعه شکن و توپ اندازان قدر اندازند همراه نبودند و تخریب آن
افکاره در میان نزدیک رسیده بود و وقت سرانجام آن گذشته و نیز تا حال از عیاض باوشنا براده و الا که
وسران افواج منصوره آمدن لشکری به کمک قلعه در ظاهر نشد بنا بر آن به باوشنا براده کار و در میان
پیرایه شد که چون والی ایران از بیم صراحت در پی میراث شسته و درین مدت قدم حرات پیش نهاد
و کشایش حصار فی توپهای کلان صورت پذیرفت باید که روانه بارگاه خاقان بنایه کرد و ندکه هر گاه وقت رسید
فتح قلعه بتأییدات الهی دلخواه اولیای دولت قاهره بر منصفه ظهور جلوه خواهد کرد و در مقرر گشت که منتهی
کو بر بحر خلافت تمام رجعت عسکر منصوره و کامل اقامت کردند و همین که خبر وصول لشکر بفرین رسید روانه
بارگاه آسمان جابه کرد و بختیج از دوپهر و چارگهی از روز بفرخی نهضت فرموده موضع بگرامی را مضرب
خیام فلک احشام ساختند و علیرضاخان را به خلعت خاصه یا نادری سرافراز کرد و آینده خضعت معاودت
کابل فرمودند و در ماه مبارک رمضان از موضع تپچاک گذشته نزول اجلال نمودند و در روز مقام شد
درین منزل نوید فیروزی عسکر عدو و مال و زمینیت لشکر بد بکابل مسامع بشایر مجامع رسیدند و پیش از آنکه
افواج قاهره و عثمانی محاصره قلعه قندبار پیش ازین وقایع عساکر منصوره از بنگامیکه از دار السلطنته عرض گشتند
و به قندبار رسیده به محاصره پرداختند با لختی سوار و دیگر تا آخر جمادی الاولی سالیت و دوم بنگارش
در آمده اکنون خانه و قایع نگار تخته داستان مذکور مرقوم میگردد و اند چارم جمادی الثانی مدار بهما
بباوشنا براده جهانبیان اظهار نمود که چون تا اینوقت اسل قلعه دروازه خواجی حضرت و درین قرن رسیده
از آن راه برآمد آب از خندق بپوشیدار نمایان معنی در نظر دور و نزدیک مجموعا بهر بساطت و سستی
در کار محاصره و در ملجای راجع می نمود که ما بین این دو دروازه است چون از فرغش به بکتر کاه

پایین صحیح است
باید و بعد از آن
حضرت علی

آنکه که چه سلامت نمی توان ساخت و کار پیش نمی توان برد و در جائیکه در لیش
سرخ متصل ملچار راجه پهلدا نشان میدهند و از آن آب برنجی آید من برفته فرو
می آیم و سعی می نمایم که با نذک زمانی که چه سلامت به خندق نزدیک رسد و مردم
قلعه آب نتوانند برداشت و روز دیگر دستوری گرفته روانه شد مخصوص این چون دیدند
که فوج افغانی متوجه آن سمت است روی توپ های کلان بدان جانب گردانیده و
توپ بسیاری انداختند چنانچه به چندی از گنبدین مدار آنها می با آنکه در پناه دیوار
می رفتند آسیب رسید مدار آنها می مساعی جمعیله به تقدیم رسانیده با وجود ویریش توپ
و تفنگ در چار روز که چه سلامت را از جائیکه ملچار ساخته بودند و جریب پیش برود جمعی
که از قلعه برآمده پیش دروازه خواجہ خضر در کنار خندق پناه دیوار گرفته قراول می نمودند چون
تفنگ لشکر فیروزی به توپ رسید که خیمه به حصار درآمد مدار آنها می شبانه روز در ملچار بود و تمام
می پرداخت و از پانزدهم ماه مذکور که آغاز کار نموده بود تا بیست و هفتم ملچار بجائی رسانید که از آنجا
تا کنار خندق چهل گز ماند تا این تاریخ از ملچار رستم خان چهل و پنج گز و از ملچار قاسم خان بیست و پنج
گز تا کنار خندق مانده بود و مقهوران از نزدیک آمدن ملچار با و کوچ های سلامت در حید و جهد
افزوده از آن رو که کار بیشتر درست میشد از شام تا بام توپ و تفنگ می انداختند سی و سوم
شب هنگام درویش سرخ و تانین مدار آنها می با جوقی از بلید اران از کوچه سلامت می آمدند
چون تا کنار خندق میدان بود و قلعه گزینان با تها بهای فروخته هر گرامی می نمودند قصد
آنکه خود را بکنار خندق رسانیده و پناهی ساخته بنشینند بکیه بر جرات اندیدی نموده بآن
جانب دو میدند اتفاقا کل ولایتی که قزلباشان هنگام پاک کردن خندق برادر و در آن کنار
رکینه بودند پناه آن حمله شد و در پس آن جا گرفته آغاز کار نمودند و بهمان شب کوچ سلامت

سلامت را که برای حفظ آسب توپ و تفنگ هم و هیچ بسیار میدادند شصت و دو کمر کرده
بکنار خندق رسانیدند و غیر از چند میدار کسی در آن شب کزند تفنگ نیافت روز دیگر فاسم
نیز کوه سلامت را بخندق رسانید با دشت هزاره و الا کز بجهت پناه آب در دو تکه
آب کوه سلامت بر دو طرف آن قرار دادند از آن میان یکی به لهر سیخان
و سید فیروزخان با جمیع سادات و رام سنگه و پیر پیراج و دیگری بگلزاران خویشتن با حسین
و محمد بیگ میرانش سپرده بالبیاری از نوکران خود را به آنها همراه کردند چون کوه سلامت
در ارابه های بکنار خندق رسیده بود شب هفتم رجب از آنجا کوه سلامت دیگر بکنار خندق
شروع نموده تا محاذی دروازه خواجه خضر بردند و از جهت انباشتن خندق از چوب و
خاک و پل بستن کوه سلامت و زنجیر با خندق کشودند سیوم شعبان شروع در خاکریز
نموده شبها تا صبح سدا و جوالهای پر خاک و پشته های چوب کز در خندق می افکندند و
هر قدر آموده میشت بالای آنرا چوب می پوشیدند و ملک حسین و محمد بیگ در زدید آب
خندق کوشتن نموده چندین نقب زدند از آنجا یکی را بخندق رسانیده آب سرد دادند چنانچه
قریب یک کز آب خندق به ته نشست و فاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده
بنه دیوار شیر حاجی نزدیک رسانید اگر چه از بندهای درگاه در باب سعی که ز پاوه بر آن
سورت پذیر نباشد به تقدیم رسید اما چون قزلباش را از اوایل سلطنت شاه عباس
ماضی تا حال بار و میان بر سر قلعه داشتند و گرفتند جدال قتال بسیار واقع شده و
در آتشباری و توپ اندازی و فتن قلعه داری و قلعه گیری مهارتی تمام هر سانیانند
و چنین استوار قلعه بر آذوقه و دیگر سیاه قلعه داری از توپ و تفنگ بدست آن مجادیل
آمده بود و توپهای کلاخ و توپ اندازان ماهر چالاک داشتند چنانچه در یک روز بیش

و در آن بر کوه سلامت که قریب به نصف عرصه خندق رسیده بود زده در هم شکستند و پس
که قاسم خان کشته بود نیز یافته و توپها بر آن بسته و پیران کرد و اندک ناگزیر بر جبهه و جبهه مجاهدان
اسلام اثری مترتب نمیکشت چون توپ کلان و توپ اندک خوب که بضر آن کنگره
را و پیران ساخته توپچی و تفنگچی را از انداختن توپ و تفنگ باز و در نا ابراج خانه کاری
پیران اعیان و نفوذات و بنابران درین سال گرفتن قلعه صورت پذیرفت اکنون
احوال قلیچ خان و همراهان او بر مینگارند از آنجمله منقوره بهنگام بر دشتن حاصل برین
بقعه باز نشینند با و تهناده جهانیان با ستیواب مدارا همای جمعی معتد بصیقل غلات
نواحی قندهار فرستاده و برای حفظ محصول کشت و نواهی آن و مصالح دیگر قلیچ خان را با همراهان
مرخص ساختند خان متزالیه چون نامور بود که اگر کاه یا برهه اطاعت در آیند محصول را
از روی سویت قسمت نماید و الا نکند ارد که بکدانه متصرف رعیت و غنیمت در آید و تباخت و
تلاش آن حدود و پیران و برگاه خبر گذشتن غنیمت از فراخ بشنو و عرض داشت نماید تا کوکب ابرای
او فرستاده شود و بنا بر آن نزدیک قلعه بست منزل گزید و پیش و پسندگان دولت جادوایی
با مید بندگی درگاه الا ازین قلعه نیز باین قلعه قندهار بر آمدن گرفتند از آنجا میر سلطان
حرب یوزباشی را با پنج کس دیگر و صفی قلی را با سه کس دیگر که از اردوی دارایان
باز روی عبودیت این استان آمده بودند قلیچ خان بجا زمت با و تهناده کامکار و
چون محراب از تعین شدن فوج با و تهناده بجا زمت و زمیند و راهی یافته بقعه و
نگاشته بود که رعایای آن ملک را بجانب فراموشستان کوچانیده کدازند و رعایای
دولت والا بکدازند و آنها پیش از وصول لشکر فیزی تمامی رعایا را بد آنجا بست روانه
کرد و اندک بجای نماندند و فرستاده بودند قلیچ خان این معنی دریافتند و هر یک از خود را بتأ

بر ائت و تاراج معین ساحت اینان در که مدت اقامت قلیچ خان در آنجا
تا حوالی زمیندار بد فحاش تاخته اگر غله آن سمت را تصرف در آورند بر جی حوت بیج
خود نموده تتمه را با مواسفی که کردی آوردند بیک طرفه میرسانیدند و قزلباش نیز قلع
که سر بری آوردند متنبه قنادیب لبرامیافتند چنانچه نوبتی لبر و خوشان حسین قلی بیگ
نصرت سوار از تابانیان خود و مردم شادخان بجانب دلیک دولا رام رفته بودند
حمادی التانیه به کام معاودت چون بحوالی قلع زمیندار رسیدند منزل کردند محمد سلطان
چاقی قلع زمیندار بر یکسیت این کرده آگاه گشت از کوتاه بینی دولیت سید سوار قلی و نیز
اندر از و نیزه دار بیک فرستاد و لیران عرضه کارزار با وجود قلع و چار فرقه شده و متعین
آخته از چار جانب تا ختند مخدولان نیروی بنزد سلاح کوتاه در خود نیافته فرار طاره
نزدند و سیرتندگان پی کر نیز بسیاری از کرینندگان بی سیرت را از تیغ خونریز کردند و از
سر و اوق و اسبان آنها بنزد قلیچ خان آوردند خان بخیزمت پادشاه بنزد و همانا
فرستاد دیگر آنکه مقصود بیک و نازل بیک علی داشمندی که قلیچ خان بقاوی اطراف زمیندار
فرستاده بود چون نزد بیک رسیدند شنیدند که جمعی از مجاذیل تیر و قلع اند با همریان
تا ختند بیکر کوششی براه قرار انداختند پیش ازین روزی چند حزب علی نامی از بهرات قم
زادای ایران محراب آورده بود و بعد از رسیدن قلع زمیندار از بیم دلاور
سیاه منصور باخا مانده رقم را بدست شاه محمد ندره که عیال او درون قلع مذکور نژد
محراب فرستاد شاه محمد عرض داشت محراب در جواب رقم با ملوتی چند گرفته معاود
نموده بود درین وقت که مقصود بیک و نازل بیک ناکهان بر سر قزلباشان تا ختند و علی
نوشاه محمد که در میان آنجا بود و نذر فرستادند مقصود بیک هر دو

حاج علی چون تیزی کاری بر سینه خورده بود در راه سپری کرد و دید و شاه محمد نزد قلیچ
رسید خان او را با نوشتجاتی که از قندهار آورده بود همراه جمعی که تبارگی از قلعه گشت
به آرزوی سبکی درگاه معیار آمده بودند بخدمت بادشاه نزد جهانمیان فرستادند و در غلور
بحرم برین و آوردن مکتوب برای عبرت دیگران بیاسار رسید و مگر آنکه چون رسید این امام
طاه خان با هزار سوار خوش سیاه تا قلعه گشت که سرحد است و ولایت سیستان است آنوقت
فرزادان غنایم از غلات و مواشی و جز آن آورده بودند و قلخان و قبادخان بحد تمام از
قلیچ خان دستور یافت سمت زمیندار و خواستند خان مذکور اینان را با حاجی محمد یار و
خجور خان و عبداللہ بیک سرای و عبداللہ بیک برادر محسن خان و محمد امین ولد شاه قلخان
و پلنگ حمله و خوشحال بیک قاتل و الله دوست کاشغری و طغرل ارسلان و با شریف
و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان الوسات و غیر آن که مجموع دویست سوار بودند
به سو فرستاد و حجامه مذکور را نزد موسی قلعه خفته معاد دوت نمودند چون بعد از مراجعت
در پیرمندی فرود آمدند بخت قلی میرانور بانشی و حاجی منوچهر برادر محراب که با جمعی از آن
روی آب پیرمندی پیشتر آمده بودند سر راه بر اینها گرفتند چون الله قلخان و قبادخان
که دومی را که برای آوردن غنایم بر آکنده کرده بودند نزد الله فرستادند و کارش برادران
اقا و قبادخان و خجور خان و پلنگ حمله و خوشحال بیک قاتل و چندی دیگر بقتل رسانیدند
تلاشی نموده ناکام غنایم تر یافتند و از منصبداران تنگ بیک خویش یلنگتوش و محمد الغفور
قاتل و حاجی که او چندی دیگر نزد دی نموده همان تبارک شدند و بعد از آنکه پیکار کردند
عسکر فیروزی به قلیچ خان پیوستند و کثرت قزلباشیه بر فو ظاهر شد برای تملیک خجور خان
بصوب پیرمندی که چند نمود درین وقت یکسوار تفنگچی خواش نبی درگاه والا از قلعه گشت

بست برآمده خان را دید و برگردان که درین دوسه روز از ارگ رشک نوشت بدوست علی قلعه دار
رسیده که از جمله کوکی که دالی ایران قلعه قنبر فرستاده پسر سوار قلعه رشک رسیده اند و افوا
پیچید که نزد قلیچ خان جابر که در حبس است منزل گزیدند مکان حال سوسان جبر رسیده اند
پسر سوار مذکور بوجی دیگر برگردی نظر علیخان بر رشک آمده چون قلیچ خان هنگام رخصت بجای
بست مامور گشته بود که اگر خبر رسیدن لشکر قزلباش بشنود و بپاکار نشاند حقیقت معلوم شود
در آنروز بنابر نشان پادشاه برآمده کاملاً بی خون رسیده بود خان بمحروشنیدن این
عجز قلیچ خونیست نموده حقیقت برنگاشت و به رشک خود رسیده دوروز مقام نمود درین حال نظر علی
میرانخور و غیزه از رشک روان شده میمند که جابر گردی کشک خود است آمدند قلیچ خان از رشک
خود کوچ نموده در حال پای مومخ رشک حصار بالا که شش هفت گردی کشک خود و دوازده
گردی قنبر است منزل نمود و پیغم از میمند کشک خود رسید و هم شعبان خان مذکور جاسوسی
هندوستانی نزد پادشاه برآمده جهانیان فرستاد و او گفت که در واقع قنبر قزلباشان مرا
لوگو کرده بهرات برده بودند در پنجاه ساله جاسوسی فرستاده اند از آنجا که در صوبه داری قلیچ خان
لوگو را بوم و مدتی ملک او خورده ایم پاس آن داشته نزد او آمد و برگردان که از رشک فرمان
روای ایران که باین سو معین گشته نه هزار سوار با نظر علیخان حکم از جیل حوالی کشک خود
ده دوازده هزار سوار دیگر همراه بعضی قلیخان قورچی باشی نه گردی این طرف آب میمند در موضع
میمند نشسته اند و شاه در بهرات است با و نشان برآمده جهانیان به مدار همهای گفتند که آنچه در نیت
جو ایس برکنار دهند خلاف این بود برین تقدیرستم خان را با فوجی باید فرستاد که به قلیچ خان
پیوسته با اتفاق مقهوران الش هند مدار همهای گفت که اگر آمدن سپهسالار دارای ایران با
لشکر که آن متحقق شود و من بر این اجماع میگردانم و بسیاری از منصفان خود را میبرسم

الایرای دفعه آنجای همین دو فرج کافی است و در دهم شعبان بادش نهاده و الا که در
را بهر در خان و راجه رای سنگه و نظر بهادر خونیکی و راجه دیبی سنگه و سید فیروز خان در و
در ام سنگه را بهر و به تهر راجه را بهر و افتخار خان در تن حوله میس داس را بهر و دولخان
ولد الف خان و علول ترین و جمال خان نوخانی و سبهاب و سید محمد و میر عبد الرحمن
ولد امیر خان و جبر بهوج و سید شاه علی و محمد و او شکر و زو بهار خان نوخانی در روح
ولد یوسف محمد خان تا شکندی و سید احمد و سید حضرت و کوهی و دیگر از بند های درگاه عرس
است به که مجموع نفرات سوار بودند و دستوری دادند چار دهم رستم خان بایر نقاسه کردنی
فرود آمده بود و باسی از دوزخ برآمده قریب دوازده سوار غنیمت جلای دو کوهی لشکرگاه را که برار بایلی
پیوسته است و پیشتر مردم شکر دواب خود را بخواص اطراف آن فرستاده بودند تا تحت فرزند
و تا رسیدن جزیه لشکر فیروزی اثر از اسپان و شتران سپاهیان پوششی مواضع مذکور و
توانستند کرده و در جمیع راه از سربانان و سائیان و کابیان که در آن چراگاه بودند گشته
برگشتند و چون رستم خان نزدیک بود و در جزیه یافته با نظر بهادر و دیگر بهر امان سوار شد و به
چار کوهی بادشاهی جلوه دینار خفته بکوه ادبای پروه رسید غنیمت تفکیکیان را پیش کرده لیال بخت
رستم خان و نظر بهادر که بر اول او بود و دیگر بند که همه سبعت تمام شتافته بودند و با انیان
میز زاده از دوزخ سوار بر سیده بود و دیگر و میر و در غمتند و در انخای رهبرش تفنگ تیغها آهسته
هینات مجموع بر مقام جلوه دینار خفته از انجا که بر و شمشیر کار ناموس پرستان هند و ستان است
و خیک سپاه رومیه و اوزبک و قزلباشه و نیزه و تیر و تفنگ میباشند تا سبب الش تیغ دلاوری
افواج قاهره نیارده و رو بهز کمیت بنادند و بسیاری مقتول و مجروح و چندی اسیر گشتند و صف
نصف آرا بهی سپاه و نموشی رعایا خلاص نموده شب بنگام بهایره خود برگردیدند رستم خان

خان شریای فساد پیشه گان با اسیران و اسبانی که از مخازن گرفته بود بخدمت مادرش
والا که نزدش در گرفتار گرفتاران چنین معلوم شد که نظر علیخان حاکم اردبیل و علیقلی خان
حاکم مازنی و ملک نصرت خان سیدستانی و نجف قلی میرزا خور باشتی و توپچی باشتی و روشن
سلطان لرنی و شیرچی باقر بشتی هزار سوار در لواجی کشک نخود و میمند نشسته اند از آن
جمله نظر علی و روشن سیدمان لرنی و شیرچی باشتی را باشتی که دو هزار سوار
پادشاهند از میمند برای ماراج خوالی لشکر فرستاده بودند و دارای اسیران خود و برات
ست و مرستی و توریچی باشتی و سیباوش خان قلدر قاسمی و پیریدان خان و پیرام
را نیز با فوجی کلان که با برنهاران گاه نیستیم عقب تعیین نموده و خبر رسیده بود که از سر میمند
رسیده اند و در این بین خان و سیباوش خان و پیریدان خان و پیرام
از آنجا که بتأیید آسمانی و نیروی اقبال اعلی حضرت عاقبتی همواره فتح و نصرت هم غمان
بندگان درگاه و است رستم خان بعد از شکست متعاقباً برای تاخت و دواب عا گرفتاری
تاثر قدم جرات پیش نهاده بودند دست اعصاب در جبل متین توکل زده و تکیه بر نیروی اقبال
جهان کت کرده روی بمقصد نهاده و در جوالی سنگ حصار بالا به قلعه خان طحق کشت و بجهت
در یافتن جزغینم توقف نموده مردم بجاسوسی برکاشتند چون خبر فرام آمدن که اسامی
لگاسه آمد و پیوستن گروهی دیگر که از عقب می آمدند به تحقیق رسید و فریاد میشت و حایم
شعبان هر دو سردار سر کرده نوز دیده مابین قلعه شاه میر و سنگ حصار فرو دادند و میان
حسین قلی اخگر اول و شاه شاهی و قراول قراولانش بقدر تلاشی واقع شد و حسین قلی دو
قرلباش را دستگیر نمود و در رستم خان آورد و اینان بر کدازند که سی هزار سوار قزلباش
به قصد خبک آمده اند بنا برین جمیع درین منزل مقام شد و با آنکه در راه از بیخ لشکر

همراه نداشتند روز شنبه صغوف آرد کوی نمودند و مستطیر تبارک الهی و اقبال بنیاد
شاهنشاهی منزل قلعه شاه میر کیا را از غناب معک که دید چون رستم خان بجهت حرکت که بران
کوه پیاده و دیگر فروریات از لشکر برانده برکنده شده بودند با بسیاری از پهلوانان و بیرون معک
بر سر راه غنیم الیسا و قلیخان و دیگر مردم فرو آمدند بعد از ساعتی حشمت قلی آخر که با برادران و
تا بران خود بقول میبرد و آنست بران شدن لشکر غنیم فرستاد و رستم خان که آمده بیکار بود
افواج مرتب ساخته نظر بهادر خویش را با اروپا و لکشن سنکه راهپور و رام سنکه راهپور و پهلوانان
راهپور و برتن و لکشن و اس راهپور و علاول ترین و پهلوانان و پهلوانان و پهلوانان و پهلوانان و پهلوانان
فتح الله و قلیخان و دریا کرانی و احمد غورنی و جبار قلی لکهن و حسین کرانی و بهار نیازی و جمعی
و دیگر از منصب بران به اول ساخته توب خانه خود را همراه کرد و سرور خان را به راهی سنکه و
را به دیبی سنکه و سید فیروز خان و از فتحی خان و دولت خان و ولد الف خان و جمال خان
نوحانی و سید شهاب و سید محمد و میر عبدالرزاق و ولد امیر خان و سید شاه علی و محمد و سید نور
و قزاق و روح الله و ولد یوسف محمد خان تا شکندی و کردی دیگر در دست راست خویش معین ساخته
سید محمد و سید خضر و یوسف بهادر در خان و باقر و منصور و خدیو منسوب و در دیگر دایمان خود
نزد خود در قول نگار داشت و قلیخان بمحور نشینان چند نماز علی با پهلوانان سوار شده بر رستم خان
چوبل و از رفقای خود را در شتر سال و در اروپا سنکه چند اودت و کور دین راهپور و دیگر
را به چوبه تیه که در فوج او بودند و مقصود بیک با الوس علی داشتند و خواهر زاد و بهار اسماعیل
اتمانی و سید سوار تفنگچی را به اول گردانیده قرار داد که در دست چپ نظر بهادر متصل
فوج اولیال لسته بهر است و شاه و خان و الله قلیخان و طاهر خان و عبدالرحیم بیک و
قباد خان و خوشحال بیک کاشغری و عبداللہ بیک سرای و بنو خان و محمد امین و ولد شاه

شاه قلی خان و ملک حمد و عثمان ملک بزرگ و خان قاضی و هاشم و بهرام و بهرام
بختیار و اوزنگ و غیاثیان را که با او بودند در دست چپ خویش بگین نموده و با جمعی که در دست
چپ داشتند در دست چپ رستم خان باستان و آنچه از تویر مردم را دست گرفتار مانند ارباب کشت
و دیگران که از آن طرف آمدند در باب جمعیت لشکر غنیمت سپه کلیم و مسامی سرداران ظاهر شد
بیت که زیاده از سی هزار سوار قزلباش و تفکیک بودند و سپاه ایران مثل مرآت بینان
سپه سالار و مرتضی قلیخان قورچی باشی و سپه سالار و سرخان قورلوقا قاسی پیر بدایع خان حاکم تبریز و
مسعود خان تارخان مقدم نظر علیخان حاکم اردبیل ابراهیم خان حاکم کنجه علی قلی خان حاکم ماروجاق
بهرام خان بیات حاکم نیشابور و تارخان حاکم چشک ترک و نقرت خان حاکم لامیتان جمشید خان حاکم
سمینان عباس رفیقین حاکم کسک و خف قلی بیگ زنکبه میرزا خورشیدی حسن سلطان حاکم جام علیخان
سلطان حاکم شقاق بدایع سلطان جوان شیر شاه و یردی سلطان حاکم خواف مهدی قلی سلطان
سیاه منصور خلف سلطان حاکم و لیان منوچهر سلطان حاکم آمل کلب علی سلطان سیل سبز حاکم
ساده و لیان سلطان حاکم شولستان ارسلان سلطان حاکم عباسیه محمد سلطان اسپهان
سرتاب بابا خان سلطان ارزو کلکو حاکم مسینه امام قلیخان سلطان حاکم اسفندین قراخان سلطان
بای تر بلو حاکم آقچه بدایع صفی قلی سلطان بکدی حاکم سلطانیه نوروز سلطان حاکم نیل خاص روشن
سلطان لوزی حاکم بکوا حسن سلطان حاکم تربت شیرجی باشی و بسیاری از یوزباشیان
در معرکه حاضر بودند چنانچه از دامن کوه کشک نخود تا کنار از غنای آب که بیش از دوازده است
فوج هوج صفت بسته ایستاده بودند و مرتضی قلیخان سپه سالار با هزار و پهن روز با بسیاری از
عقب رسیده بود و لشکری که در کشک نخود اقامت داشت پیوسته از دفر و خنجر و عوف
عامی که میرزا خورشیدی بهرام او را کرده بود و خنجر و سوار شد و گفت که فوج کرده و پیوسته خورشیدی

عقد بین که بدخواه را در سرک است که فیروزی از کثرت لشکرت اندازد که پنجم روز آوری
زمن لغت آید نه از شکری سعادت شود روز یکم دستگیر نه لبائی لشکر و منج دیر
بعد از دوپهر و دو کهری روز از لشکر غنیمت سه فوج هراول و برانخار و جو الغار و
باتوچانه بنظر ساد و در پسنکه و رام سنکه و پرتیراج و برتن و غیر هم که هراول رستم خان بودند
و بر استر سال و را و روپ سنکه و دیگران که هراول قلیچ خان بودند و دویمین
مسیره قلیچ خان و سیومین میمنه رستم خان و در و شدند هراول طرفین بیکدیگر را و نختند
و کرد رستم خان برانکته از آن طرف صدای تفنگ آتش افشان و از پرتیراج و برتن
و من و ده و آن بکشد فلک در پیچید هر چند هراول مخاویل هجوم آورده بشبیه تفنگ دست جلا
برگشت و نظر ساد و را و استر سال و همزمان پای ثبات استوار ساخته و مردی و مردی
دادند چون هراول غنیمت اینجا کاری نمود انت ساخت جمعی از آن جدا شده بجو الغار و برانخار
پوستند و از عقب نیز پی هم افواج مقامیر رسید و از زمین و لب رستم خان و قلیچ خان
اندیشه سه جانب جهود فیروزی گرفتند و مرکب با دپای از سر جانب بجولان در آورده و بر
به تفنگ و تیر و تلخی انسان شمشیر در آمده میانه خنند و لا و آن عرصه شجاعت و پشیمان
خشمین و پلایان مست از جان از پی آبر و شسته دست جمله بای صف شکن دشمنان
را از پیش بر میداشتند و در هر جمله جمعی را بر خاک هلاک می انداختند برآمد چنان از دو
لشکر خروس که چرخ کهن را بدید کوشش از عکس سر تیغ و برق سنان سر از تن میرفت
و دست از عنان از زخم تبر زمین و تیر خنک به موج خون خواست از دشت جنگ درین اثنا
سه فوج بکمان از مقهوران یکمرتبه بر میمنه رستم خان تاخت آوردند و اکثر پلایان میمنه را از لرزل
در بنای غنیمت و یافت مکر سرور خان و راه برای سنکه و راجه دویسنکه و افغانی خان و

سید محمد و سید شهاب و سید شاه علی و جبار قلی و روح الله و ولد یوسف محمد خان تاشکری
از آن جماعت از دست نداده تالشهای مروانه نمودند و روح الله و زخم نیزه و یک زخم
بر دست و بطرف قلیخ خان نیزه میگردید و سید محمد کی میبزدند که کند آوران نبرد را
مانند ظاهر حال که مصدر شتر و دوات نمایان گشته بود و الله قلیخان و عبد الرحیم اوزبک و قباغان
و سنجریان و خوشحال بیگ کاشغری و محسن خان و عبد الله بیگ پسران منصور حاجی و عبد الله بیگ
سرای و پلنگ حمله و خوشحال بیگ قافشال نوبت نبوت تاخته با مقاهر دست و گریبان میشدند
و هر یک بعد از شتر و تیر حرف خود را از پیش مرید داشت و در هر تاخت چندی از مخدولان
مقتول و مجروح میکشیدند چون مجاهدان اسلام مسلح بودند تیغ و شمشیر معنور از کار نمیکرد
و هر دوش عافیت میکردند و شاه و خان که میان قلب و مسیر قلیخ خان ثبات پا زید
استاده بود تا منکب از آن سوبغبت شکر منصور در نیامید مگر حمله بپایان نموده فوج
روبروی خود را برداشت و برخی راه رهبرای هلاک ساخت و چندی از نوکران او زخمی شدند
و محمد سعید پسر شاه و خان که با جمعی از مردم خانها بوزجان بنی دیگر تاخت برده بود چون قریب
بر و هجوم آوردند چپک شهابی دانه نموده با خواهر جان منصور و پانزده لک و خوش شاه و خان از
غیرت جان در باخت قریب یک پیر میان لشکر فروزی با غنیمت عاقبت و غنیمت آتش افروز و بیچار
سمند انجام کار چون مخاویل بر فوج دست راست رستم خان زور آورده بودند چنانچه رسیدند
خان زخم تفنگ که بر بازویش خورده بود مجروح شد و تا بنیان او را تا بنیان مراد قلی سلطان
لکه که جهت بیماری در تختها مانده بود و دیگر لکیران را سوای جبار قلی سلطان پانی نیت
ز دست رفت رستم خان از جرأت مخالفان آتش خشم برافروخت و ناپایه غضب شعله
دن گرفت و اثنای بجای الهی و اقبال دشمن مال شایسته ای بگریان سپارند

فوار قوج قزلباش

و در روزی مردی دولادری پای استقامت از باب شوق منزلت و قلیح خان
 و دیگر بندهای نبرد پرتو نیز از هر سو تاخته مخالفان را بر داشتند و شقاوت شکیان از تو این
 و تیرهای بی دریغی عارف را بر خود پسندیده از عرصه کارزار رو برافتنده و نیز از آن
 گریز نداشتند و درین روز که روز بازار جانبازی بود از سران لشکر منصور کار چو دریاها بهر
 پیوسته حضور صاعقه خان که در آن روز نام و رنگ دقیقه از دقایق سرداری و بیست
 و مردی و مردانکی فرونگ داشت در انشای این فتح خجسته که طراز کسوت اقبال است و نتیجه
 و احوال کردی بیخاست با آنکه از روز دوسه گری مانده بود و چون روز بیست و یکم
 و روزمانند روز مکر بدین نشان ایندولت خدا و اوتار یک و با این مبارزان فیروزی نشان تا
 شام قریب یک گروه تعاقب نموده از کشتن و ضیق هر چه توانستند تقسیم رسانیدند و از بارهای
 توپخانه را که مقام سیراز چو کی یاس و غلبه یاس با توپها گذاشته گریخته بودند با اسب و نیزه و دیگر
 بسیار گرفته قرین فتح و قدرت نقاره زنان و شادی کنان بجهت خود مرجع کردند و دوبار
 گمان غمان تاسک و تاملک از دست داده تا بنگاه خود هیچ جا توقف ننمودند و بنده و اسباب
 مبار کرده از کشتن و غنیمت نصف شب بهر از آن خیمت و خسرات گریخته و چنانچه روز دیگر ناده
 و دوازده گرفته هر چند خیمت و جو نمودند اثری از آن ره نوردان وادی فرار ظاهر نشد و درستم خان
 و قلیح خان حقیقت این فتح نمایان که محض الطاف ایزدی نصیب اولیای دولت قلعه است
 بود و خجسته بادشاه از ده کامکار و بهادرانهای نگاشته با سر و دوشیانی که گذارش یافت
 فرستادند و کیفیت شمول این غنای الهی را بدو کامکاران جاه معروض داشتند و معاقب این
 از موقع سنک حصار بالا بانزاعان نیکو می و دوستگامی بر کرده در قندار با فوج حضرت عیض
 پیوستند و درین پنجم بادشاه از ده کامکار و مدد رزمهای بیکم اقدار می و ویردی سفیر واری ای

پسین را که روز جمعه پیش رنج به قندیار رسیده بود و بچشم خود مشاهده نمود که بادش از آن
والا که دوست و راعیه و اکثر اعیان این دولت پادشاه را محاصره داشتند و یکی توپخانه باد
آنجا بود و در آن دین تمامی لشکر ایران را شکست فاجعه داد و در خدمت نموده حسین
پادشاه را که تا کشتک بخود رساند آری کل همراه در کله از امانی به بنیم غایت ربانی
کشتن کرد و دیگر اسباب بهانه زای خود و نصرت به فتح نام دولت تا یک آسمانی کشت
شکر و غور شوکت افسانه درین معرکه تمامی لشکر ایران از رستیز و آوینز رنج سپاه منصور
عاجز آمده راه فرار بهیچ وجه پی سپرد و پشت ادب کشتند چه در هرات نزد فرمان رواجی آن ملک
جز خلیفه سلطان اعتماد الدوله و چندی دیگر از اهل قلم کسی نمانده بود عباس قلعه آن حاکم بر
اگر چه نزد فرمانروای ابر بود اما بهیچ جمعیت او به با شلیقی برادرش علیقلی خان با لشکر او باز
بود چون بواسطه فراغت حال مجاهدان اسلام از پیشگاه عنایت بادش نامه فرمان طلب
بادش برآورده جهانیان و داراهمهای و دیگر دولتمندان با عساکر فیزی شرفصدور یافته بود و
زمستان نزدیک رسیده و علف کم یاب گشته و چنین فتنی محض غایت الهی و اقبال رخصت
شاهنشاهی بر فراز ظهور جلوه گزیند با آنکه خیر در گذشتن محراب قلعه دار از حاکمان درون
برآمده بودند رسیده بود اولیای دولت قاهره مصلحت در توقف ندیده روز پنجشنبه هشتم
شهر رمضان مطابق بسبت و پنج شنبه یور بار آورده استلام ساحت جهاننداری از قندیار
روانه گشتند چون سیوم رمضان فرود فتح اولیا و نوید شکست اعدا بمجامع لشکر مجامع
خدا ای کمال زمین در زبان رسد زبان بپادشاهی شکر موالی النعم و دست عطا شکر مولی
الکرم برکشودند و تقاضای بنوازش و بجزای خدمت جمیع کنیز را در غر پاییه با ضافه و بدیکر غایب
نوازش فرمودند بادش از آورده جهان و جهانیان محمد اوزن کریم بهانه به غایت خلعت

سپاه

معاودت
اثر از قند

نوازش

خاصه بر نواز خند و دوز سوار از منصب آن کامکار دو اسپه سپه گردانیده آنرا که را منصب
 پانزده هزاره دوز سوار ده هزار سوار دو اسپه سپه و مدار ایماهی سعد الله
 ای شریف خاص سرباز خند و دوز سوار دو اسپه سپه معز نموده بمنصب منصب هزاره
 بهت هزار سوار چهار سوار دو اسپه سپه درستم خان را به خلعت خاصه سوار
 دو اسپه سپه معز هزاره سوار دو اسپه سپه و بختاب بهادر خان
 فیر و خبک و قلج خان را به خلعت خاصه نواز شش فرمودند و دوز سوار دو اسپه سپه گردانیده
 بمنصب پنج هزاره سوار چهار سوار دو اسپه سپه و بتولین نظام
 ششید و راجه رای سنگه با ضافه هزاره دات بمنصب پنج هزاره دوز سوار و
 راوستر سال با ضافه پالندی پالند سوار بمنصب چهار هزاره سوار و نظر بهادر خوشی
 با ضافه هزاره دات و هزار سوار بمنصب مذکور و خان با ضافه پالندی پالند سوار بمنصب
 سه هزاره دوز سوار و پالند سوار و به غایت علم و تقاره و هر یکی از روپ سنگه و رام سنگه را
 اضافه پالندی دات و سید سوار بمنصب سه هزاره سوار و پالند سوار و ابد قلینان
 بمنصب پالندی دات بمنصب دوز سوار و پالندی هزاره و دولت سوار و طاهر خان با ضافه
 پالندی دات و دولت سوار بمنصب دوز سوار و پالندی هزاره و هر یکی از عبدالرحیم و دیگر
 و قباد خان با ضافه پالندی دات بمنصب مذکور و افتخار خان با ضافه پالندی دات
 و پالند سوار بمنصب دوز سوار و پالند سوار و رتن راوستر با ضافه پالندی دات و صد سوار
 بمنصب دوز سوار هزاره و ششصد سوار و راوستر و روپ سنگه و چند رات با ضافه پالندی دات
 و دولت سوار بمنصب دوز سوار و دولت سوار و اصل و دات و هر یکی از علاد اول ترین
 و جمال خان و بمنصب هزاره و پالندی ششصد سوار و هر کدام از خوشحال بیگ کاشغری

دوز سوار ستم خان بختاب
 و خان فیر و خبک و قلج
 کامکار و خان و انشا
 دوز سوار

[illegible]

عمر ظم چهار صوبه دکن به
شایسته خان و مالک به
شاهنواز خان

موقوف شد ششم خلیل الدرعان به عنایت ابرار و بویله خاصه باریزین مطلقاً بزرگ و بدینهم باغ
 روح افزا به نزول اقدس نصارت تازه پذیرفت و تقرب خان که در آن نام مداوای
 خاص بادشاهی و پرستنده با اخلاص خلیفه الهی اکبر آبادی محل نموده بود به عنایت به حاجت خاصه
 و منصب به نزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه و ابرار باریزین طلا و لایق
 در خدمت به فراخت و در این زمان بکر امی نزول مهمت گرفت عادی بیک دیوان
 کابل و ناد علی بیک که از پیشگاه خلافت همراه عیال و اطفال نذر محمد خان به بلخ رفته بودند از
 آنجا معاودت نموده سعادت کورنش دریافتند عادی بیک بکابل و مستوری بهشت بهرام
 باغ صفاه و مقدس فروغ الین کشت بهیت و سوم ساحت پش و مرور ریات جهان بیکار و دید
 و در باغ علیمردان خان امیر الامرا که به ملوی باغ طفله است نزول احوال فرمود روز دیگر کوچ شدند
 بهیت و ششم از آب انگ عبده نمودند بهیت و نهم باغ حسن ابدال به نزول اقدس نمودند از بهشت
 برین گردید میر صالح منشی با نعام هزار روپیه نوازش یافت چون بعرض اقدس رسید
 به پیمان زندگی زبردست خان فوجدار سیستان برآمد و نور احسن با بجای او مرضض گردانیدند
 درین ماه مبارک مهملح کنی هزار روپیه مقرر به اسل استحقاق رسید دوم شوال از حسن ابدال
 کوچ کرده بهیم در باغ نواحی زهتاس نزول احوال نمودند نهم از آب بهیت و دوازدهم از آب
 چناب عبور فرمودند نهم و دهم و منتری دار السلطنه لاهور که معین اقبال بود خسرو و بهرام
 بنده که از دار السلطنه به رسم پذیره آمده بودند بدولت تقبیل عشبه خلافت سر بلند گشتند و
 بهیم دار السلطنه بود و دهمینت آمد و رونق و بهیا یافت سعد الدخان که کابل در
 بهشت ریزیدرگاه آسمان جاه رسیده بود ادراک دولت استل شده جهان بینی نمود
 هزار مهر نذر کرد و به عنایت تشریف خاص مفتخر گشت و اخلاص خان و سید محمود و

معلوم با جاور
 ملازمت سعد الدخان

ولد خان دوران بهادر و ظاهر خان و قباد خان و شفیق الله برلاس که با خان مشایخ الیه آمد
 شرف لازم است، اندوختند سید محمود و خطاب نصیری خان و شفیق الله خطاب تربت
 نامور گشته و ملا علاء الملک میرسان خطاب فاضل خان سراجی برافراخت و سید مصطفی که
 به بیجا پور بم سفارت آمده بود سعادت استانبول در یافته عرض داشت عادل خان بالخی
 مرصع آلات پیشکش خان کور بنظر اقدس در آورد بسمت ^{شیراز} ولد علیخان ترین را
 به اضافه پادشاهی ذات و مفضل سوار منصب دوزار و پادشاهی دوزار و دولیت سوار و خدمت
 تان ^{از شیراز} نیز سعادت خان سراجی کرد و اندوختند بسمت و بنم منظر حسین بخیریت
 بخشی کوی احدیان و مرحمت خلعت نواز شریف ششم ذی القعدة مهذب ^{انته} یافت
 یا خلف سعادت پیوند خود سلطان سلیمان شکوه که در کابل توقف نموده بودند آمده دولت
 کورنش یافتند و الله ویردیان و سیادت خان و خدمت آن کوکب فلک جهانذاری
 رسیده باستلام سده سینه کامیاب گردیدند سوار ملازم سبجاقلی ولد نذر محمد خان
 به بیستم عقبه اقبال مفتوح گشته اسپهبد که سبجاقلی بطریق پیشکش مصحوب او فرستاده
 گذرانید و خود نیز دو تنور آب و یک تنور شتر پیشکش نمود بجاییت خلعت و کمر خنجر
 طلا و پنج هزار روپیه نقد کام اندوختند و افضل الله بلخی که بر فاقه او آمده بود شرف
 زینبوس در یافته بجاییت خلعت و انعام دوزار روپیه سربلند کردید پانزدهم بادشاهزاده
 عالمان محمد اوزنگریب بهادر با نخستین فرزند خود سلطان محمد سعادت کرامی ملازمت اندوخت
 هزار مهر نذر گذرانیدند و به عنایت خلعت خاصه و آب عاقی تزاو که شکوه نام از طویله
 با زین طلای مینا کارمه ای گشته برستم خان و راجه حسین که و راجه بیله داس و بجاییت خان
 و سوار خان و راجه رانی عسکه و راوستر سال و نظر بهادر و خیر نانو و سوی و لهر ^{خان}

سید محمود و شفیق الله
 سبجاقلی و شفیق الله
 خان و ملا علاء الملک
 سید مصطفی
 بیجا پور

راجه بیله داس
 راجه حسین

سید محمود
 سبجاقلی

و قاسم خان و دیگر بندها که با پادشاه مرده و الا تبار آمده بودند به تقبیل جلال فایز گشتند
 رستم خان یازده توپ حوز که با ارباب غنیم گرفته بود و دشت انهای سرداران قزلباشیه
 از نظر اقدس که زانید چون مصدر رتزدات نمایان شده بود به عنایت خلعت و شمشیر
 مرصع با پهلوان کتاره و شمشیر مرصع و به اضافه هزاری ذات بمبضت شاهی را بر سر
 سوار دو اسپ و سه اسپ و به چهار اسپ از طویل خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه با یراق
 نقره و ماده فیل سرافخر برافروخت و قلیه خانرا که در کابل بود خلعت خاصه و شمشیر مرصع و
 اسپ از طویل خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه عنایت نموده فرستادند و هر یک از
 سرداران خان و راجه رای سنگه و راوستر سال و نظر بهادری را بطای خلعت و شمشیر مرصع
 و فیل و هر کدام از طاهر خان و قباد خان را بجنایت خلعت و اسپ و مین قلی را که درین
 یاق مصدر خدمت پسندیده شده بود بخطاب خانی و مرحمت خلعت و شمشیر طلا و
 ماده فیل سرافرا کردانید چون از واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بعرض اقدس
 رسید که مکرمت خان رخت زندگانی ازین جهان برست هفتم بجو خا خا نه خلعت
 خاصه و چهار مرصع با پهلوان کتاره و به اضافه هزار سوار دو اسپ و سه اسپ بمبضت پنجزاری
 پنجزاری سوار هزار سوار دو اسپ و سه اسپ و به عنایت اسپ از طویل خاصه با سوار طلا و صوبه
 دار الخلافه برنواخته رخصت فرمودند و نامدار سپر کلان او را بمبضت هزاری و دو
 سوار از اصل و اضاف و مرحمت اسپ و کامکار سپر حوز دارا بجنایت خا و فیل طلا و
 و خلیل الله خان را بجنایت خلعت خاصه سرافرا نموده نیز خشی کردانید و خدمت
 بخشگری دوم که خلیل الله خان به تقدیم میرسانید بسیار در خان برادر سلام خان
 تفویض نموده و به راجه مرحمت خلعت و به اضافه پانصدی ذات بمبضت هزاری را

بنامه رستم خان

بنامه خا خا

بنامه خا خا
 و در الخلافه و نظم شاه جهان
 آباد به جعفر خان
 از انتقال
 او

بنامه خا خا

هزار سوار نوارش نمودند و هر یکی از نصیر خان و اخلاص خان به اضافه پانصدی ذات
 بمنصب سپهزاری و هزار سوار و افتخار خان بجاییت علم سر بلند گشتند جان نثار خان
 بخند میر توکی و غایت خلعت سر برافراخت هشتم سبیل سنگه سیسودیه بنده انا
 سنگه کپین زین ملازم مهین که هر بحر خلافت بود و بالتامس آن بخت بیدار و مسلک
 بند با منسلک ساخته بجاییت خلعت خاصه و منصب و هزار ذات و هزار سوار میانی
 گردانیدند بیت و یکم بجاییت خان با اضافه هزاری ذات بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار
 و هزار سوار و سبب پانصدی دولیت سوار غراقتی را ند و خند و سوار خان
 و نصیر خان و اخلاص خان به بتول و راو ستر سال در اجه بهار سنگه بنده و چندی
 دیگر از راجه پوتان و سلطان رخصت نمودند و ناظر خان را بجاییت ماده فیل سوار از
 ساختند و محمد سعید معروف به آتش قلماق برادر کفش قلماق سفیر نذر محمد خان شرف
 کونش رسیده نامه خان با عرض داشت عبدالرحمن خلع او گذرانید و سه تفرقه پس
 و ده شتر از خود پیشکش نمود بجاییت خلعت و مکر خجوه طلا و هفت هزار روپیه کامیاب
 گشت غره ذی الحجه رستم خان بهادر فیروز نیک و بجاییت خان بجای گیر مرخص شدند و
 ملقب خان ولد اعظم خان را به اضافه پانصدی ذات بمنصب دوی هزار سوار
 و میر خلیل برادر او را به اضافه پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 سوار به اضافه هر دو را بصوبه دکن تعیین نمودند و بقا صاحب صوبه کی ملتان بیادش اوده
 کامکار محمد اوزن کریم بهادر معز بود و ریولا صاحب صوبه کی تته نیز بان نامهار مغوش
 و سرکان بهکر و سیوستان در پرل الکامکار محمت گردید و آنوالا گریا خلعت خاصه
 تسبیح زرد و طلعتی و اهر و مرصع غنایت نموده دستوری دادند و بهر سربندی

دگر خان

رسیدن سفیر نذر محمد خان

نصیر خان
 چار هزار سوار

از یک قطعه لعل و دو دانه مروید و به سلطان محمد معظم سپرد و بکرت بیج مردارید محرمت
فرمودند سید منصور ولد سید خاجهان به التماس آن عالی کرامت بزرگوار بی دات و
در سوار سر بلند کشته بلبان حضرت یافت محمد صفی پسر سلام خان را به بی بی در نزد علی
بر حضرت سافته به عنایت خلعت مباحی کردانیدند و مصوب او تشریف خاصه و سر پیچی
متعلق بر لعل و مروید و زعفرانی به عادت آن ارسال یافت آتش فلاق بغایت شوق
بر صبح و شب با زین نقره و نشت هزار روپیه نقد برافرازدید و بقل سعید که پیشکش مصوب
موسی الیه بدرگاه معالی فرستاده بود و در هزار روپیه و چهار کس از هر دانش پنجاه هزار روپیه
انعام شد و شش هزار ملازم سبجان قلی بمرحمت خلعت و شب با زین نقره و هفت
هزار روپیه نقد مفتوح کشته حضرت مرعیت یافت و به سبجاقلی پنجاه مصوب او عنایت
مموده و ستادند هم علمبرداران خان امیرالامرا از کابل آمده به ادراک استلام عنایت خلعت
قبایل کردید و هزار هزار کوز را بیداد به عنایت خلعت بخاصه سر مبارکات برافراخت و درین
تاریخ بعضی اقدیس رسید که میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوی ره نورد آخرت کشت
برافراختن اعلام بفرستاد اقدیس رسید که میرزا رستم صفوی ره نورد آخرت کشت
دوازدهم ذی الحجه بعد از انقضای یک پیر و سه کروی که مختار دانیان فن تنجیم بود را با
اقبال صوب دار الخلافه شاه جهان آباد حضرت نمود و بانع فیض بخش و فرح بخش بود
مسرت نمود منظر فیض تازه کردید چون بمقرر شده بود که همین کوهر بحر خلافت تالیف
محرم در دار السلطنه لایمور بوده روانه درگاه معالی شوند آن بخت بیدار در خلعت خاصه
مرحمت فرموده حضرت ارزانی داشتند و علمبرداران خان امیرالامرا به عنایت تشریف
نخاص و تنول صوبه که میرزا نواخته حضرت دار السلطنه نمودند و حکم شد که عبد العزیز بیگ

حضرت آتش فلاق و شوق
پلیار محمد خان و سبجان قلی

مرحمت خلعت
مموده و ستادند هم علمبرداران

دارت میرزا حسن ولد
میرزا رستم صفوی

بیک رانیا به بنام آغوبه معین ساخته خود چندی در دار السلطنه برای سرانجام نموداریات بود
 بدوستان کیوان مکان روانه گردید و نظر به او زیاده و کمبودی یافت و فاعلی بیک را به قلع
 داری بدو ارک دار السلطنه بدو اخذ نمود چاردهم مقدار دولت و اقبال از باغ فیض بخشید و
 فرخ بخش کوچ دوره به خدمت از آب ساه و بیت و یکم از آب سنج عبور فرمودند و به سبل سکه
 سپه دین آب عنایت شد میرم و یو سید و یو رابا ضافه یا لصدی دات منصب هزار و پانصد
 یا لصد سحران و از مش فرمودند و به شیخ نجیبی که فی صد مخرج عنایت شد بیت و سیوم دولت خانه
 را به خدمت از قوم سخاوت آما کرد و اندر بیت و پنجم کوچ شد بیت و ششم باغ انباله به نزد
 اقدس نصارت شده یافت ملکه روزگار بیک صاحب رسم معهود شد و پیشکش تقدیم شدند
 و از انباله راجه جو نعت سکه و راجه جیسکه را باب یاری از افرام و مقصد اوان و فاضل
 میر سامان را باز و اید کار خجالت براه راست رخصت نموده قرین هزاران بهجت و نشاط
 براه کنار و ریاد و دیوان و پنجر افکنان متوجه گشتند سیوم محرم راجه کوثر مل به عطای علم سر
 پرافتخار و هم مبلخ ده هزار روپیه مقرریه مینوایان و محتاجان بدین فرمودند و از دهم بر
 کشتی طی مسافت نموده دوپدر روز که ساعت در غول الویه دیوان پها بود و در انجافه از راه
 در وانه سبب دریا تشریف فرموده مخانی دو تخته را به نزد دل فیض موصول در شک افروزی
 منازل آسمانی گردانیدند با جوت نراده و الا تبار مرد و بخش که از دکن آمده بود و شرف اندوز
 ملازمت گشته هزار مبرند و گذرانید جمع خان صوبه و در انجافه نیز دولت ملازمت اندوز
 ملک حسین دلد ملک محمد و ابدالی میرزبان از قندهار بغایت خلعت و کمر خنجر مرصع و منصب
 هزاره ای پانصد سوار از اصل و از رانده میانی گردید و از آنجا که بکلیس کشن رسید و از کیشنه
 بستم محرم سینه نراده رخصت موافق چارم همین فرزند شش شمسی بن ازیم نال نچاه و تم

محرم دهم

وصول ملکه و خجالت
 در وقت باغ و شکار
 در وقت شکار و شکار

ملازمت فیض خان
 در انجافه شکار

و آغار سال پنجاه و نهم از عمر ابر پیونید فرزند از سر جهان بنانی حضرت صاحبزاده ان ثانی از ایشان
یافت و آن حالت مقدس را به طلا و دیگر اجناس بدستور مقرر سنجید درین روز نشاط
افروز علم و دانش امیر الامرا از دار السلطنه آمده دولت کورنش دریافت و هزار مهر نیکو را
و هر یک از مدار که حامی و خان مذکور فیل از خلقه خاصه با سراق نقوه و ماده فیل عنایت فرمود
پیشکش با و شاهزاده و الا تبار از جواهر و مرصع آلات و پانزده فیل یازده نر و چهار ماده و یک
شماره عنبر بوزن چار صد توله از نظر اقدس گذشت از آنجمله متاع یک نکه و پنجاه هزار روپیه
بشرف پذیرائی رسید و جواهر و مرصع آلات و یک فیل که شاه نواز خان از دکن به رسم
پیشکش فرستاده بود با پنج فیل پیشکش نمایندار و بیکده نیز بنظر کمیال اثر در آمد هر یک از
ظاهر خان و سبل سنگه سینه و در به عنایت فیل و روپ سنگه را هم چون را به عطای چهار هزار
مینا کار و ملک حسین ابدالی را به انعام پنج هزار روپه از زر و سیم شار مفتخر گردانیدند میر سیم
ولد اعظم خان را منصب بهاری دات و پانصد سوار از اصل و اضافی سواران سازختند بیست و یکم
نهر یک از راجه جسونت سنگه در اجه میهند اس خلعت خاصه عطا نموده بوطن رخصت فرمودند
بیت و نیم با و شاهزاده و عالی منصب مراد بخش را عنایت خلعت خاصه و جواهر مرصع با
یهو لکناره و به اضافی هزار سوار منصب و دوازده هزار روپه هزار سوار و اسب سپه
و بحرمت و در آپ از اصطلح خاصه با زرین طلای مینا کار و طلای بشاده صاحب صوبگی کل
بر خوانده دستوری دادند بیت و نیم شش و دوازده هزار تومان عنایت تشریف فخر میبایی کرد
و محمد امین پیر شاه قلیخان بحرمت خلعت و خدمت قلعه داری تار کده از تخمین بهادر کنو
سربو فاضله مرخص گشت و بهادر کنو بخد مت فوج داری اول و جلید و اضافی منصب سپه
بلندی یافت درین تاریخ بعضی اقدس رسید که اندر یار خان ولد افتخار خان در بنگاله

حضرت با و شاهزاده
مراد بخش به ریالت کامل

بنگار خشت مستقر برت و محسن خان سپهر مشهور حاجی به سبب شرب مدام رویه پنهان خانه نیستی
 هندی و عده صغیر میزبان و صغیری را بهر ارجح قبول او که از تغییر اعتقاد خان یافته بود رخصت فرمودند
 سید قلی ایشک اقا سی با ششی نذر محمد خان که به قباد خان قرابتی دارد از بلخ آمده بشرف بین
 بویس رسید و بهر محبت خلعت و منصب شهسودی و ات و چار صد سوار و پنج طلا و اسب و انعام
 پنج هزار روپیه نقد سر عزت برافزخت و رزقهای او و فرزند خال منصب سرافراز گشته و دویست هزار روپیه
 به اینان انعام شد و دوم هر قدر منور حضرت جنبت آشیانی تشریف برده بعد از ادای آداب زیارت
 به پنج هزار روپیه مستحقین و سده آن مکان فیض نشان محبت نمودند و یازدهم هر چند اقدیس رسید
 که اعتقاد خان که از بلخ می آمده بود و متوجه اخلافه اکبر آباد رسیده و پنجاه سرای دنیا را بازر
 نمود و شیر خواجه بخدمت قوعداری چکله سهار بنور میراث و اخلافه منصب سر بلند گشت و کل
 که با چندی از بنادران و اقربای خود از بنشان به امید بندگی آستان خواتین مکان آمده و
 دولت کورنش دریافته به عنایت پنج طلا و منصب پانصدی دو صد سوار و انعام سه هزار روپیه
 سر عزت برافزخت و محمد امین ولد میرانور کاشغری و جان مراد بیک اوزبک و شکر بیک
 بخاری از کاشغرا آمده بشرف تلشیم عقبه اقبال اند و خند و بهر کدام خلعت و به جان مراد بیک
 سه هزار روپیه و محمد امین هزار و پانصد روپیه و به شکر بیک هزار روپیه نقد عنایت شد و عبا و خند
 بر او بر چهار نیکر قلی قزاق سعادت اندون ملازمت گشته به خلعت و انعام دویست هزار روپیه کامیاب
 گردید و همین از قزاق خلعت که به بیت و پنجم محمد از دار السلطنه روانه عقبه خلعت گشته بودند از
 بیت و ششم با سلطان سلیمان شکره و سلطان سپهر شکره شرف ملازمت اند و خند
 هزار هزار روپیه کدر اندیزد خسر و بهر هم سپهران نذر محمد خان و خواجهد طیب و خواجهد عبدالوهاب
 و حکیم مومنا و چند دیگر از بندهای درگاه والا و سید مصطفی سپهری را خان که در خدمت این

در خواجهد طیب و علام

دره التاج سلطنت آمده بودند به سعادت کوشش رسیدند بنیت مشتمل بر مد علی و مد العبد
 سید جمال مرحوم پدر و علی جوان خانه و مریض آلات و غنایت خلعت و میر استحق و در اعظم خان بخند
 مهر توکی و مرحمت خلعت مفتوح گشتند منصب حاکم الدین قلعه دهر او در کار اهل و اضاف و وزیراری
 ذات و هزار و دولیت سوار مقرر شد بر تهریراج بهائی ملازم راجه جویت سید را در سلسله شاهی
 درگاه منک سخته منصب بمقتضای ذات و دود و سپاه سوار برافراز کرد و اندک در الش
 جشن نوروزی چون بعد از اتمام بنای حصار فلک سار نشا به چنان آباد و انجام منازل و گشتی و تخته
 ملک پیشانی و نزول مبارک خورشید سماء خلافت در آن مغانی آسمانی قدم نخستین نوروز نشا
 افروز با هزاران میمنت و فیروز و فیروزان بهجت و بهروز و نوین و دانی رسانید در مرات
 ضمیر صواب پذیرند یو جهان چنان منطبق گشت که درین هنگام سوره ایام سر در شش و گشت و بزی
 عالم آرا سر انجام پذیرد تا از مایده اجمال و سماط افضل بادشاه بر نوال ادانی و اقاصی بهره دانی
 و نصیه کافی بر دارند بنابران بمقتضایان مہمات سلطنت والا و متکفلان معاملات دولت
 وزیر با حکم اقدس شد که مواد بنرم نوروزی مهیا گردانند و مثال واجب الامتثال بد بعضی از نوینان
 و امر که در قبول و موافق بودن شرف صدور یافت که بادرک استلام سده اقبال سعادت اندوز
 کردند و سیادت خان را با پسران اسلام خان و جمعی دیگر برای آوردن تخت مرصع از مستقر خلافت
 اکبر آباد فرستادند غرض بهیج الاول سیادت خان باز قفا سیر سید و نظیر بد بکاه ملک جاده آورد
 شب دوازدهم محرم میلاد سرور اصفیا خلاصه انبیا اکمل الصلوات و التحيات برستم محبوب و منعقد گردید
 و دوازده هزار و پید مقرر بار باب نیاز غنایت بشد با نزدنم راجه جویت سنگ از وطن و
 رستم خلن بهادر فیروز ملک از سبیل قبول خود و راجه بهیج اس از موطن و نظیر بهادر خورشیدی
 از تصور و مرتضی خان از کهنه و حکیم مسیح النوان مرزدار السلطنة لاهور و حسین بیک خان ارکشیمر

در روز سی و دوم
 در روز سی و دوم

کشته و دیگر مردم از هر جا که بودند درگاه تو اقیانوس پناه آمده شرف ملازمت در یافتند و در یکشنبه
 به خدمت بعد از بیت و نه گری و بیت پل نورشید عالم افروز دایت اعتدال بیت الشرف
 محل برافراخت و روز نشاء افروز و دوشنبه که روز کار کاروانی اولیای اخلاص این دنور و در
 از ادب کریم است خلیفه عالم و قزاقهای بنی آدم در ایوان سپهر بنیان دو تخته خاص و عام
 بادی نشاء الگین و خاطری این ساطعین مجلس میمنت مانوس بایه تخت مرصع از سپهرین
 گذرانید و دست زرافشان بجو دو سخا برکش و ند درین مجلس خجسته مهین در دریای جهاندار
 بادش هزاره محمد در شکوه بعنایت تشریف خاص بانادری و چند مرصع بالاس و یاقوت
 گران آرزو با پهلوانان و نیز کمر مرصع بالاس میش به و انعام چار که رو پدید نقد و سلطان سلیمان
 به عطای خلعت خاصه و خیر مرصع با پهلوانان و نیز کمر مرصع بالاس سر بلند کشند و سعید
 و علیمردان خان امیر الامرا بمرحمت تشریف خاصه از اطلال فرنگ که صحنه کاران بدیع کار در کارخانه
 سرکار والا به تراز گشت و لطافت تمام طلا و دوزی نموده بودند سرافقار برافراختند چون بعد
 از از حال آصف خان خانانان سپه سالار منتهای مراتب امرای عظیم الشان درین دولت
 ابد اعتصام منصب بخت هزاری ذات و بخت هزار سوار و نیز از سوار دو اسپه سپه است
 و انعام یک کرد و دام که مجموع تنخواه دوازده کرد و دام باشند و تا حال مدارامهای باضافه
 متوالی منصب بخت هزاری ذات و بخت هزار سوار و نیز از سوار دو اسپه سپه رسیده بود
 یازده کرد و دام تنخواه داشت از روی غنایت او را به انعام یک کرد و دام غرض خاص نشید
 و تنخواه پیش دوازده کرد و دام مقررت که مطابق دوازده ماهی لکه رو پدید باشند و بهرام
 لسان نذر محمد خان بعنایت خلعت فاخر مفتوح کشند و راجه جویت سنگه و رستم خان بهار
 فیروز بیگ و راجه بیگ که در راجه بیگ لاس و جعفر خان و حسین خان میر خشی را خلعت خاصه

بعد از آنکه خان جلدی
 به این ترتیب از این عظیم الشان

غیاث نهار خلعت
به امر مرتبه دوم

مرحمت فرمود از دیگر سید پر ایت الله صدر و قاضی محمد اسلم و نظایر آنها به پاسبان خان و
قاسم خان و حسن خان و اهور و حیات خان و تقرب خان و طاهر خان و حکیم میرزا علی
و فاضل خان و مرحمت خلعت فاخر سرافرازی یافتند و با شرف اقباب هر روز جمعی از
بندگان خلعت غیاث میزد چنانچه هر کس بعطای شرفی قامت اعتبار برادر استند از
پیشکشهای این نوز و زنت ظاهر و زینت پیشکش نواب ملک جناب ملکه زمان بیگم صاحب از
جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیس درون محل اقدس بنظر انور در آمد از آن میان امتناع یک
نک در روپیه شریف پذیرائی یافت و پیرکنه اپالی تپه که یک کر در دام جمع دارد و مطابق دوازده
ماه دو نیم لکه روپیه حاصل در انعام آن والا که مرحمت شد و دیگر از آن متقی عظمت و استوار
سترفعت را در خزانه مرتبه بعطیات و انعامات نوارش فرمودند از آنجا که به از دو پستان
خاص باو تاجی و پرستنده با اخلاص ظل الهی که بفرزونی توبه اقدس امتیاز و از یک لکه
روپیه انعام شد و درین ایام سعادت انتقام بدفعات در کرامی محفل دولتیانه خاص و عام
پیشکش بادش هزاره بخت بیدار و امرای رفیع مقدار از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و غیره
از نظر انور گذشت از آن میان جنس پانزده لکه روپیه یعنی پذیرائی رسید از بادش هزاره بلند
اقبال و دو نیم لکه روپیه و از امیر الامرا دو لکه روپیه و از جمله املاکی شصت و نیم لکه روپیه و از دیگران از هر روز
جمعی بگوینا کون غیاثات سر بلند میشتند از آنجا که به حیوانت سنکه به عطاء سر به مرصع و تاج
بهره دهن اس غیاثات قبل از حلقه خاصه و روپ سنکه را اهور و مرحمت مالای مروارید مای
کردیدند و از اصل و اضاف حیات خان بمنصب پسر پسر ای ذات هر روز و دولیت سوار و کنگان
بمنصب پسر پسر ای ذات و شهبه سوار و میرزا سلطان صفوی باضافه پانصدی ذات بمنصب
دو پسر ای پسر و پانصد سوار و فرزند الله و لدر اید خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو

دو هزار و چار و سوار و سید علی ولد صدر الصدور سید جمال به اضافه پانصدی ذات و پنجاه سوار
 بمنصب و هزار و دو صد و پنجاه سوار و سید بهائیت الله صدر با اضافه پانصدی ذات بمنصب
 دو هزار و دولیت سوار و میرک سیج با اضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی ذات
 و سوار و میرک مصام الله از اصل و اضافه بمنصب هزار و دولیت سوار و بسیاری
 دیگر از منصب داران بغرفه منصب و احادیان و برق اندازان به اضافه علوفه و روزیانه داران
 بنیادتی روزیانه سرفرازی یا قند و طاهر خان بجاییت فیل و هر کدام از حسین قلینان آغود
 ملک حسین ابدا لی بحرمت فیل و یک مهر و یک روپیه و دو صد تو لکی و سید سالار بجاییت علم و
 عنایت الله شیر و احمد الحسن بن خطاب عنایت خان و مکند بنو عبداری و امینی سرکار قنوج
 از تغیر و خطاب رائی و هر یکی از حاجی بیک و عاشق بیک و یار حسین و اسفندیار
 کز برادر بحرمت کز طلا و هر یک از پور نعل بندید و میر جعفر امین و مرغ و میر صالح دار و غمگنا
 و سید امجد بجاییت ماده فیل و رکنا ته پیش دست مدار امه های سعد الله خان بن خطاب رائی
 و عطای قلندران طلا مفتوح گردیند و هر کدام از آتش قلماق ایلی نذر محمد خان و سید مصطفی سفیر
 عادل خان پنجه زر روپیه و دلا بیک تو لکی و برادرانش ده هزار روپیه و خواجه بر خوردار ولد
 عبد الحمید ده هزار روپیه و بیادک و بیک و غیره ملازمان نذر محمد خان و عبد الرحمن و هزار روپیه
 و هر یک به شیخ فضل و خواجه صدیق برادر خواجه صادق کشته ثانی هزار روپیه و باهل نعم النعام
 مقرر عنایت شد اقامه من مصنف که سرآمد مصنفان شاه عباس بود و درین هنگام بدولت
 استانبوس فایز گشت و تصنیفی باسم سامی اعظم حضرت ساخته بموقف عرض رسانید بحرمت
 خلعت و انعام و هزار روپیه سر بلند گردانیدند که می جشن مقدس قمری و زن روز شنبه سیم
 ربیع الثانی سال هزار و شصتم مطابق شانزده فروردین فرغ شد بنام قمری و زن انتهای

سرفرازی غایت الله شیر
 خواجه ابو الحسن بن خطاب

خطاب رائی بکرند
 خطاب رائی برکنا ته
 پیش دست سعد الله خان

بهر شیخ انانی

سال شصتم ای شخص دیکم از عمر جاوید مراد سائده ابواب آمانی حضرت ساجدانی ملکونه
چهره کامرانی و خاندان خوارشادمانی گشت و ذات اقدس لعل و دیگر اجناس برسم معهود بر سخته
آمد و از سر سرخ و سفید شاربهری از حکیم مسیح الزمان و آتش قلعه پیچزار رویه و شمع عبد الحمید
چار هزار رویه و حکیم حاقق دوزخ و پالغند رویه و محبت شد و لطفه را به شفا و مجلسیان و مهنجات
الغلام فرمودند و بمکه کهران بیوتات سرکار خاصه حکم شد که بعد ازین تا یک سال پیشکش روزی پنجشنبه
به طاهر خان رسانند و به التماس بادشاهزاده و الا که محمد شاه به تاج بهادر سید حسن را بخندیت تبار داری
کوچ بجای میرزا حسن صفوی که ره گرای آخرت شده بود منصب دوزخ داری ذات و هزار سواران
اصل و اضافی سر بلند کرد و امیدند و منظور داری را بجای کفایت خان که او نیز در گذشته بود و محبت
دیوانی بنکاله و سید شاه علی بنو جباری و جاگیر داری مند سواران غیر مرزا محمد مستغنی نواری
فرمودند و از جمیع ششم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب و انجام این جشن فرغ شده بود
علیم و انخان امیر الامرا را بغایت خلعت خاصه و منجور مرغ باهو لنگاره و اسب از طوبیله خاصه باین
طالواخته رخصت کشمیر فرمودند و راه جوینت سنگ را بولن و رستم خان بهادر فیروز جنگ را به
سبیل بتول او و راه جین سنگ را نیز بولن رخصت دادند چون میوان فساد نیکیان بهاری
و گهوه مجاهد مابین مستوفی اختلافه اکثر آباد و دوار خلافت و جهان آباد خوار راه گشته اند و دین و جهان
آن نواحی را ایذا دار میر سائید و پیر گنات نواحی از دست انداز اینان رویه و میرانی نهادند
تولد اران آن محال ازین رهگذر خسارت میکشیدند بنابراین خودی و در بین صواب این کیت
دو بین سپر راه جین سنگ را بمصوب شصتصدی هشتصد سوار به نواخته پیر کینه کامان بهادی و گهوه مجاهد
بطریق وطن در بتول او محبت فرمودند و به راه حکم شد که آتش کرده و واجب الذرع لازم الاستیصال
را از بیخ و بن برکنده و در شمع و شمع آنها دقیقه ناسرخی گذارد و آن سرزمین را از خار و خش وجود

رضیت علیہ و خان مکشہد

وجود این مقصد آن تبه کار به پیرایه و بجای انیان مردم خود را آورده اند و ساز و آفرینها در ولایت
 بجا گیر و زاجه رای سنگه و روپ سنگه و رام سنگه را به نور باطن و حکیم مسیح الزمان را به التماس او
 به کشمیر و سنوری دادند و آتش قلغان را به غایت خلعت و شمشیر و سپر و یراق طلای مینا کار و
 به انعام پنج هزار دود پیران فرستادند و در خدمت مراجعت بلخ فرمودند چاردهم جمادی الاولی خدمت
 داروغلی توپخانه کل دکن حجب الالهاس شایسته خان بمیرخلیل ولد اعظم خان مغرض شد بمیت و
 سید قیر و زخان و راجه بدین سنگه که برای آوردن جواهر و مرصع آلات سرکار خاصه شریفه به
 میتر اختلافه اگر تمنا بر رفته بودند با دراک دولت ملازمت کامیاب گشتند و چون در مرصع آلات
 را به رکاه آسمان جابه رسانیدند آغاز سال چهارم هجری شمسی در سی و دومین محرم الحرام
 چهارم که سال چهارم از سیوم دور اورنگ آرائی خاقان ممالکستان که به ابیاری معده تشربت
 دین و دنیا و همین صورت و معنی طراوت و نصارت دارند روز چهارشنبه غره جمادی الثانی
 سده هزار و شصت مطابق دوازدهم خرداد و یزوان نجیبی آغاز شد و خانه وقایع کار به تحریر
 این سال فرخنده فال که بفرخی صورت اختتام پذیرا و سپرداخت سابق مرقوم تمام حقایق رقم
 کردید که آتش قلغان سفیر نر محمد خان به اسلام عتبه خلافت سر بلند گشت و نامه خانرا از نظر
 گذرانیده مشمول عنایات شد چنانچه متضمن شکر و الواف و مرادم بادشاه دریا نوال بود که
 نسبت بخان متوالی و متواتر بعرضه ظهور آمده و مشعر برایش فی احوال و استعداد های مزید عفت
 و محبت از آنجا که چمن امید و الواف انام از رشحات سیاح فضائل خاقان جهان پرور تبار
 و ترات و ریاض آمال خاص و عام از قطرات غلام انعام بادشاه عطا گشته و ادب و مایه
 و اعانت در ماندگان و دستگیری اقتبا دکان ریب و زمین خضار دولت است باقتضای
 مکارم اخلاق بادشاه خدیو جهان ششم به بیج الذانی سینه ای بادشاهی سرافراز

خدای تعالی

خدای تعالی

رسیدن ایلی بلخ

نورتابین خواهد قاسم
 به ایل کسری بلخ
 دگر خواهد کام در حلقه
 خاندن محققا

ساخته رخصه نمودند و هر دو هم جامه های انسانی بپوشیدند و الاشراف سپاد تاج خود را بر سر خود نهادند
 محمود در این حالت به پیشکش میراث مینا کار و چهارمین کار و اسب با زرین نقوه و دو هزار روپیه نقد
 بر او بخشید و بعد از آن سفارت نزد نادر محمد خان بلخ فرستادند و مصوب او صد هزار روپیه نقد و دو هزار
 روپیه حبس از قسم جوایز و مرصع آلات و غیره بقیه آنچه بعد از فتح بلخ کار و طلا عاید گشته بود و اکثر آن به
 پیشگاه کریم میردم عطا شد تا نامه معنی از لوازم خلعت به خان و ده هزار روپیه بعباد الرحمن ارسال گشتند
 نقل نامه تالوح ضمایر پیش بنیان پذیرای انتقام حق و صوفیه خواطر صواب گزینان مستعد
 از لقا هم تقوی و اوصاف انوار عدل و انصاف به تیغ زبان فصیح البیان سلاطین نصف آئین منوط
 است و از ادب و عزت و اعتبار بزرگان تیغ خواقین جهاد ترنمین مراد دولت و در هیچ سلطنت
 نفوذ خاندان عالیجاه صفاد و دومان والا و دستگاه مهاباد آرای شوکت با برای خدمت
 بر آورنده و ساده معدلت فرار زنده مسند نصف در آسمان بزرگی و بزرگواری دره دریا
 کامکاری و ناهاری مورد الطاف رحمان منظر اعطاف ملک منان شکفته و خندان و سرباز
 در بیان مایه نگارین صحیفه یگانگی در نگین نسخه یگانه که مضمون محمد سعید بیگ سمت ارسال یافته
 بود رسید و موجب فرونی مولات و داد و مستوجب افزونی مصافات و اتحاد گردید و بمقتضای
 یکروئی و یکزائی و اتفاقای یکزائی و یکتائی ایجابی باستقامت و استقامت و استقامت و استقامت
 اعانت و امداد و رفعت بود و خاطر خفیه و باطن منیر جمیع وجوه مجموع باشد که بهیچ نیت والا و
 تمامی نیت علیا بر نظام حال و حصول استقبال آن شمس فلک اهرت بدر سیاهی عظمت مظهر
 است و در هر وقت آنچه بایستی بوقوع آمده و هر چه باید انشاء الله تعالی بفعل خواهد آمد بالفعل
 یکصد هزار روپیه و دیگر طبعی از اشیای سرکار انوال ایشان که امکان که در دراز ملک کابل و بیخ
 دیگر مدار السطحة لاهور مستتر اختلافه اگر آید و بود و فرستاده آید به شناسایی قدر مهربانی و دریا

در یافت مرتبه قدردانی صحت مزید جمعیت و خشت زیادتی طمانیت نمایند که بجز تخیل نیکبانی
و استحصال ذکر جادوانی امری محظوظ خارج حقیقت نظر نیست و از آنچه که گذارشی اوضاع و احوال
این دیار و نگارش اخبار و آثار درگاه گردون اقتدار پاکیزه نشاء صدر وقت است نگاشته میشود
که چون دانی نادان عاقبت نیندیش ایران فرصت ایام زمستان غنیمت شمرده مصدر حق
نابستهیده مخالف و عوای یگانگی گشته بودش گری کران و خشری بی پایان در خدمت چراغ
خاندان باقبال و فروغ در دوران جناب قدوة الطریق خلافت مسرة الصدر سلطنت باو نشانراؤ
عالی نسب و الا تبار خجسته سیر ستوده الطوار محمد اوزنگریب بسیار با وزیر بابت سیر سجادت نشاء
سعد القدر خان و سایر از نوکیان عالی مقدار و اعیان دولت پایدار تمکین فرمودیم محاسن
دین و دولت و معاند مذہب و ملت بعد استماع خبر توجہ عسا کر فیروزی ماثر طاقت متفاوت
و استطاعت مقابلیت در خود ندیده زمام اقامت و عنان توقف و اصطبار از دولت داور
صبر و شکیبائی شمر زبانه کاری و شرمساری و فرار منتهی و رستگاری دانسته از قند بار
بهرات شتافت لشکر هر دوزی با آنکه بقصد جنک صفت معین گشته بود و از سامان و
سراجام قلع گیری توپهای کلان که جزو اعظم قلع ستانی است و در مرتبه دیگر چند
از ان باب که کوکله بر یک یک بر شک هندوستان بهشت نشان که چار و نیم من یا میشود
بایست و صد صفت کاو و کاو همیشه آنرا بکشد همراه خواهد بود با خود ندانست غرض سه ماه تکتو
در محاصره در شته تمامی محصول الولايت و بهای خراج انحصار کشت را مقصوف کشت پس آنرا که
غله و علف آن سرزمین به تمامیت انجا رسد و فضل زیستان در رسید سودای پیکار در
دماغ سودای غنیمت عاقبت و غنیم اندیشه کارزار در سودای دل خشم لیم پدید آید و افواج
در پی یکدیگر از بهرات بهر و محض از اقا و رستاداران جنوب و لغز

آمو در ستم بنهاد و فرزندیک و قلیچ خان و بابری از لشکر اقبال مرض صاف و سرگردانند که بنه
نواحی از غنای رسیده توقف کردند و جمع از مخالفین با راه بیجا و پوس نهادند و بر پیش
آمین جبارت نمایند برای کردار در کنار این مجار نهند و دمار از روزگار این شهر آید بر آید
چون سالکان مسلک غویب و نایبان منافع ضلالت بر قلت عدد تعیین یافته کان مطلع
گشتند مرتضی قلیخان سپه سالار و مرتضی قلیخان قورچی باستی و تاجی خانان و جمعی سلطانان
و جمیع منینک باستان و یوز باستان از غلام و قورچی و یکی تفنگچی از سوار و پیاده که بنظر
شتر لطف درآمده باشند مجمل کل لشکر ایران با توپخانه پی هم رسیده در کوشک خود و فرام
آمده صرفه کار و سرپرست و محبت و بذات فرصت اتصال و یک لشکر به عکری که پیش معین
شده بود و دانسته بغیر کثرت غولیش و قلت شیران بیسته بیجا و پنهان در بای و غاکشته
غافل از مصون صدق مشحون کم من فینه قلیله غلبه فینه کثیره باذن اقدم ادب
در راه پیکار نهادند و از آنجا که چار فرسنگ راه در نور دیده بنواحی قلعه شاه میر رسیده
لطف الهی که هیچ اقبال بمقدان و شام ادب از قدران بود و بنزد آرا گشتند پس از راه آرا
طرفین و بال بندی جانین بکامه قتال و جدال گرم کردند و تنور حرب زبانه آتشین
بر کشید و بخار از ضدمات سم ستوران بعیوق رسید و روز روشن از کوه بیجا نایب
تیر چوب بیدار کردید و قضا غلبه بجا و نه رستخیز انجا رسید هر کناری و قتیلی هر ناحیتی و
بمقتولی هر طرفی و جرجی هر جانبی و مجروحی از آنجا که فتح و ظفر و البسته به نیروی یزدانی
و نیزگی تا نیمه آسمانی است نسیم فتح و صیای فیروزی در جانب لشکر بهرودی و وزید
مجاهدان لشکر اسلام و خاندان نصرت و جام به حمله های مردانه و صولتهای گردانه کم
کردگان راه عقل و دین را از جا آورده اند آفت زدگان باد و خور و بهر پیش

هر میت نهادند و تو چنانچه را بضررت اولیای این دولت ابد مدت دادند تا موسی سرستان
و غیرت و دوستان بی وقت به تعاقب پر درخشد چون روز او بار منزهان بشنام نکبت رسید
او بار یک ولی ایشان به ظلمت شب تیره کردید روز کار زبان حال امن ابقیته السیف طلسم
مجاهدان نصرت مند و غاویان سعادت پیوند و دوزخ تعاقب کرده بمعمر مراجعت نمودند
پس از آنکه منهبیان اقبال نوید فتح و محقق حال بمجامع انبیا میرسانیدند نیایش قادر
کمال و ستایش مهین متعال بقدیم رسید که روز بازار و سپاس با سر و کار دیگر شد مشایخ
مفضلان شیر سوار سراپا قرار و دستور سعادت نشان صادر کردید که چون فضا و گرم قادر نصرت
بخش چنین فتح غنچه بسین نیازمند این نیاز و مستمند و ادوار کار را کرده کارها
در کرد و وقت در میان نزدیک رسیده و غله و غلت آنجا بجامعت انجامیده باید که آن
فرزند اقبالند و وزیر بابتدیر و دست از تسخیر قلعه باز دارند اگر یک کار سازنده نواز امید است
که آنچه امسال باند قوت و قدرت سپاه فیروزی درین فتح نمایان معلوم جهانیان گشته بتوفیق الله
تعالی پس ازین در کشتن قلعه و دیگر فتوحات بکترین طریقی و بهین وجهی ظهور نماید چون
معتمد قابل امرت خواهد فایده بجزایع صحیفه الوداد و تبلیغ این با او مرسل گشته کاری ندارد و خاطر
و داد و ما تر خواهم در یافت حال خیر مال است بنزد وی اجازت انصراف یابد و محمد سعید یک سنابر
التماس او پیش از خوابیده و ماه و ستوری یافته دریا من امال به سحاب افضال و احوال سربز
و شاداب یابد و نور و هم راهی بهیله اس به عنایت سرپرست سر برافراخته بوطن و ستوری یافت
و سیادت خان برادر اسلام خان را که بخدمت بخششگری دوم سرافراز بوده بخلعت و اضافه
پا بصدور مختص سزای هزار و پانصد سوار و جرات قلعه مستقر اختلاف اکبر آباد از بغیر باقی خان
و عنایت است باز این نقره بر نواخته رخصت و نمودند از این دولت است بختان بنبضت انصاف

محال بود از دنیا ببقا گذارش نیست بخت و یکم این ماه از وقایع میوات بدست
 مجامع رسید که راجه بون رفته و ترب چار هزار سوار و شش هزار پیاده تفریحی هزار فرام
 آورده بمحال مذکور آمد و به قطع جنگل بر دواخته بسیاری از فتنه پزیران را حلف تیغ گردانید و
 گروهی را ماسور ساخت و فراوان ممالک را به دست آورد و بقیه السیف را مستاصل کرد و خدا
 بنده نوزاد از جمله سواران منصب راجه که پنجاه هزار سوار سه هزار سوار و دویست و سیصد
 هزار سوار و دویست و سیصد نفر فرموده بر کشته حال کلیان که جمعش ششاد که دامت در طلب این
 اخذ و غنایت گردند و کثرت سنگه هم به اضافت منصب سرافراز گشت و در می میوات
 نیز بکثرت سنگه تفرات بخت و پنجم نجابت خلیان از جا که خود ایرج و به اندیر آمده به
 تقبیل شد ابل مستعد گردید و یک زنجیر فیل پیشکش نمود و جتیکه فی اوز یک ایلی
 نذر محمد خان را خلعت و چار هزار روپیه نقد غنایت نموده رخصت فرمودند شب بیت و هفتم
 ده هزار روپیه مقرر علیه المعراج به ارباب استحقاق و اصحاب احتیاج رسید غده شعبان
 حیات خان و ظاهر خان بمرحمت علم فرق اختیار برافراختند غیرت خان که از قبل مبین کوهر
 بحر خلافت یادش نرفته محمد دارا شکوه به ضبط صوبه کجرات میرداشت و بمنصب داخلی دو
 هزار و هزار سوار سرافراز بود و درین تاریخ او را در سلک بندای بادشاهی منسلک گردانیده
 به اضافت هزار و اثنایست بمنصب هزار و هزار سوار و در سال علم پایه اعتبار برافروزد چاردهم
 سید علی ولد سید جمال مرحوم بخدمت داروغلی کتاب خانه و نقاشی خانه که به میر صالح خوان
 نویس مقرر بود و او پنجم این ماه لب لایات هر نور و دید سرافراز گردید و از تغیر سید علی
 داروغلی خوان خانه محمد اشرف و داروغلی مرحوم آلات بمحمد شریف پسران اسلام خان نویسن
 بافتیگی ولد سید بنان را بخدمت بکاوی از تغیر بهرام پسر پانده پانچ بنشیده بهرام را دروغه

رخصت ایلی پنجم محمد خان
 سید علی

کردارمندند و بپایند و هم نزار و چه میفرمایند البرایت به محتاجان و نیازمندان آن بنده فرمودند
 سفاین که بالای تمام چراغان نموده هر کدام را بحال است یا چندین کواکب ثواب بر روی
 دریا جلوه گزینانند و چراغان نبرد و کنار نبرد اطراف حوض وسط باغ حیات بخش غایب
 اقدس نشانی نمود و عبادت مخصوصه آن شب متبرک به تقدیم رسید یا نزدیم بخره نماند
 خلافت پادشاهان را بدین اقبال جمعه هر صبح که قیمت آن شش هزار روپیه بود غنایت فرمود
 چون از افغانه یوسف زمری که پادشاه کوه آبا و اندلسی بمهرودین و رعایای آنک میرسد
 خوشحالی خشک تقدیم نمود که به مددکاری لشکر فیروزی این اشرار را بکار و جلای وطن رسانیده
 از اوس عود آوردی آب آبا و سار و نوکلزار و کعبه ازین ازین نماند و مرزا حمزه نجار دین
 و رعایای مذکور رسد بیت و یکم خدیو و درین چهل که دام که بیت لکه دام از تو مان مندر آور که
 پادشاه کوه است و بیت لکه دام از تو مان سوار که بالای کوه است بطریق انعام بد و مرحمت نمودند
 تپانه داری ظنونگر به نجف علی لیر کلان قزلباش خان مفوض شد بر پیغم نجابت خان به
 غنایت خلعت خاصه سرباز افغانه فرستاد تا کیه یافت غره رمضان تقرب خان را منصب
 هزاره سوار از اصل و اخلاق بلند پای کشیدند و عرب جان گامی کن را مصوب علی بیگ
 لیر که از نبرد پیر بدرگاه معالی آمده بود از روی غنایت خلعت و تقاره فرستاده سوار متحارب
 از اخوند نظامی بقو جداری آمده و دیگر کینات خالصه آن نواحی از تغیر عسکری میناهی گردید
 و راست خان که سابقا بنظارت مشکوی جلال سرافراز بود چون التماس رخصت حرمین فرستاد
 از او پادشاه شرفا و تعظیما نمود و خدیو ازین شخاص و خدایند وین پاس عطفای خلعت و
 انعام ببالند و نیز خواسته دستوری دادند و بمقتضای این جهات احمد آبا و نه مان شد که رسید
 او یک یک در هزار روپیه میباید بر عرب که غالباً در حرمین مکین بیت و خدیو

سرمد خان امیران

ارسال مبلغ گرامند
 محتاجان حرمین فرستاد

خزینه آماده دارند و قرار فرمودند که تا بحدی متاع پنجاه هزار روپیه بایمنافع یک که روپیه باشند به
 سادات و فضلا و صلحا و مزدویان که معظله قسمت نمایند و از متاع پنجاه هزار روپیه بایمنی به فقرا و
 نیازمندان مدینه منوره ببرد و در دهم قاضی خوشحال را که بکلیه فضیلت و صلاح و تقوی و دیانت
 آراسته است و سابقا به قضای دارالملک شاه جهان آباد بد و موقوف بود از قدر دانی و پایبندی
 شناسی به خلعت و منصب پادشاهی دات و خدمت قضای غمگین از تغییر قاضی محمد اسلم که حال
 او کوارش میباید بلند با یکی بخشد بد هجدهم ربیع الثانی سال هجرت و سیوم در شانی گذشتن
 اسبجان معتاد از نظر شرف را بقی اسب بجولان در آور و چون به قاضی محمد اسلم نزدیک رسید
 از استیلائی و اندامه مالش بر رفت بر زمین افتاد و چنانچه قریب چار ماه صاحب فراس
 بود پس از آنکه در شرف تخفیف یافت و از پیشگاه خلافت بر رفتن که و بدون متاعی که مصوب
 فرات خان فرستاده شد و قسمت در حرمین شریفین مکلف تو فین احرار سعادت نیافت
 و بعد از آنکه تمسک حبه التماس رخصت کابل که بوطن گزیده خاقان کریم از راه افضل
 عذرش پذیرفته و دستوری دادند و سیورغال کابل و جزآن که زیاده برده هزار روپیه حاصل
 دارد با وجود هزاری منصب بطریق انعام داشت بدستور سابق عنایت فرمودند و بدستم
 جعفر مقدس رسید که حکیم مسیح الزمان که هر سال پنجاه هزار روپیه نقد از سرکار والا یافته بدست
 میکند و اندکتری در دار السلطنه می بود و اایم طالبان در خط کشمیر سری برودران خطه
 رخت هستی ازین جهان برست بست و بدستم اسحق بیگ برادر زیاده کار حسین خان کدیت
 فوجدار می برد و بکنش از تغییر خوشحال بیگ و افشال بدستور سابق سرافراز کردید و
 بدستم محمد اوفد طراز بمبارکی در حجب یکی از ستین تجاوز نموده بر حضرات اظهار تحقیر پذیرفته
 وصول و مضیان فحول مطابق شرح سرای از رویار دایات کتب غنیه

فتوحی دارند علامه و با افکار دارند
 بدست بیعت کبیرین حضرت اصفی
 بدست بیعت کبیرین حضرت اصفی
 بدست بیعت کبیرین حضرت اصفی

حقیقه فتویٰ از آنکه اگر اعلیٰ حضرت که در وجوده بود اقدس باعث انجام جهان و قوام ایمانیان است افطار
 نمایند و قدیم است و در جناب احدیت مقبول بنابر حضرت شرح عمل نموده مبلّغ شصت هزار
 روپیّه حضرت سنی بنابر روپیّه مستحقان و محتاجان بنیل فرمودند و بحکم مقدس در هر شبی از بیانی
 مبارک این شهر که امت پر بندگی کشک و فراوان نیازمند در ایوان منبع الشان و دلتی در محض
 و عام از خوان نوال که بگویند اطعمه و اصناف حلاوی آرائش مییافت بهره و میکشند و مفرزند
 که پس ازین در هر رمضان چنین عمل آید روز چهارشنبه غره شوال مطابق ششم عید فطر نوید مسرت
 به اولیای دولت رسانند و شهنشاه دین بنیاد بر کلکون فلک خرام پادشاه پسند نام که سیر طویل
 اسپان خاصه در سوخته مسجد مستوره متق رفعت و مخدره سادات عزت محفوظه عوالمط باو می
 پرستار خاص حلیقه الهی اگر آبادی محل بغرض و دین پرستی که از ناصیه جهان از در تابان است
 نور آگین ساخته و نماز به کمال نیاز از او فرمودند و کنیز پیشکش از جواهر و مریح آلات و هنر و خوان
 مملو از زر و سیمین تار که آن پرده نشین اعتلا ترتیب داده بودند از نظر انور گذشت مسجد بنام جونی
 سمت قلعه محافی در دوازه که بجانب مستقر اختلافه اگر آباد است سر به اوج فلک کشیده عمارت نشین
 طول شصت و سه ذراع بادشاهی و پنهانی مفیده و نیم محوی است بر حضرت خانه کعبه بی نصف از آن
 میان بام چارخانه مسطح است و بر فراز آن خانه دیگر سه گنبد برافراشته پیش خانه میانه پشت و پشت
 عاتی است بطول شصت ذراع و عرض شش و نیم و ارتفاع ده و نیم کبر دو بار و دو پیشانی آن الواح
 سنگ مرمر نصب نموده و نقوش کلمات سورۀ مجاز سنگ سیاه پر چین کرده اند و در دو جانب
 این طاق پیش دیگر خانه های که هر کدام شش و شش و دو ایوان پایه دار است مشققت به سنگ سرخ
 بر یکی مدرازی عیت و دو ذراع و پنهانی شش و نیم متعلی به چینه در دو کنج شرقی و دو کنج غربی
 شده و پیش ازین عبادت سنگ سرخ است که بطرح جای نماز سلاه برین

مسجد
 بنام
 جونی

آوای نماز در مسجد اکبر
 آبادی واقع در اختلاف

شش هفت مجرای آبادی

پرچین شده و تمام از راه از درون و بیرون که سر اسر منبت است و روی کلید بر این منبت
 نموده اند و روی کار منار با دو کله ستهای و کاسه های کینه به کانه از سنگ سرخ
 منصف است صحن مسجد چوب تره و وسیع بدرازی شصت و سه ذراع و عرض پنجاه و دو تنفاع سه و نیم که
 فرش آن نیز از سنگ سرخ مرتب یافته و بر دور آن محوی است هم از آن سنگ پائین چوب تره
 شرقی سمت آن صحنی است کوثر است دو اوزه و در دو اوزه از سنگ سرخ که آب نیز منبت در آن
 میجو شد و در دو عرض نیز است از سنگ مذکور عرض نیم که آب عوض سرشار شود در آن
 می برزد و بر اطراف مسجد سرائی محتوی برشته و دشت حجره هر حجره و برج ایوانی و چهار برج ایوانی
 پیش او انبار سرحد است چار ذراع بنا یافته طول صحن سرحد و پنجاه و دو عرض من صد و
 دروازه از درون و بیرون از سنگ سرخ انفرشته شده و در پیشانی آن که از سنگ مرمر
 است نقوش کتا به از سیاه سنگ پرچین نموده اند پیش دروازه چوکی است زیبا و مشتمل بر شصت
 و چهار حجره و پیشین بر حجره ایوانی طول صحنش یکصد و شصت و چهار ذراع است و عرض شصت و دو و چهار
 دروازه سر شرقی ضلع چوک مذکور حامی است نرزه که فرش آن از سنگ سرخ است و آتش از
 نیز بهشت همواره جاری و شمالی چوک دو ایوان است هر یکی بطول بیست و دو و عرض پنج و نیم
 و تمامی این انبیه فیض نشان او اخر شهر رمضان شال نرزه و شصت و چهار حجره ایوانی بملخ یک کله و
 پنجاه هزار روپیه در عرض دو سال صورت انجام یافته مداح که بمیان منحنیات و برکات خاقان
 حق پرست حقیقت شناس تاسیس مبنای خیرات و اقباع عبادات روز افزون است و همگی است
 منتسبان این دولت خدا داد و بر احوال سعادت مهر و آفرین جهان آفرین ثمرات این خیر
 جاری و نثار از نیکو کاری که در دنیا است و کز جمیل و در عقبی موجب اجر جلیل است بروز کار
 عام معمور و بهر حال پادشاه دوران و بانی این و امام زمان پیر راناد و خصوصیات بازار را

خصوصیات بازار

بطول شصت گز و عرض بیست و نه گز و اینها و نشیمنها در کمال نزاهت و صفای معدن این بحیثیت
 احراز متوبات اخروی وقف نموده اند و ازین چوک تا سرای پرستنده تمام اخلای پادشاهی
 فتحپوری محل که در آن مسجد عالی نباشد و آن را به تفصیل بر مبنی کار و با اصد و شصت گز است
 طول مسجد بمسطور علی و پنج گز است و عرض بیست و دو و وسط آن گنبدی که از بیرون کاشی کاری
 است و پیش آن طاقی به فراخه اند و هر جانب گنبد ایوانی است در ایوان هر یک سه حیثه روی
 کار او و گرسی و از اهر مسجد از سنگ سرخ است سر ایا منبت و فرش آن نیز از سنگ مذکور
 و در دو کنج دو منار است ازین سنگ به ارتفاع سی و پنج گز بالای هر یک چهار طاقی هم ازین
 سنگ که کلاه آن کار شده است بر فراز پیش طاق نیز دو چار طاقی است بهین آئین پیش
 مسجد چو تر است و پنج گز و عرض سی و دو و که فرش و محراب آن از سنگ سرخ است و پائین
 چو پرتو مشرق روی آن خواجه است شش سوزده در چارده که البش ازین پرتو می آید و برجی
 است مبنی بر شصت و نه جره و چار برج پیش هر جره ایوانی و پیش ایوانها سر چو پرتو بر عرض
 سه و نواح صحن سر اصد گز در صد گز است و دو دروازه دارد یکی رو به بازار کلان دیگر در ضلع
 شمالی روی کار هر دو از بیرون و بیرون سنگ سرخ است چون از عهد سعادت مهند حضرت
 عرش آستانه نواز اند مرقده متورگشته که نام پرده کیان حرم افتد بر زبان اهل روزگار
 بگذرد و مکان تولد و توطن رایشه هری که در آن بشرف پرستاری مشرف شده باشند منته
 ساخته موسوم گردانند بنا برین دو پرستار خاص پادشاهی که بر حسن خدمت و خلوص عقیدت
 در مشکوی معالی بر بندگان سبقت دارند و بمند التفات و عنایت و صنوف نوازش و
 مروت مخصوص اند به اکبر آبادی محل و فتحپوری محل موسوم گشته اند و ازین دو خجسته طالع بر
 موزن خجسته فتحپوری توقیف اعلای من جد و احسان عابد که مقصود بقای نام و

شرح حکایت مستطین
 محل

وجه تسمیه اکبر آبادی
 محل وقوع بوری محل

نیکوئی فرزند مطمح نظر دارند چنانچه از بنای این دو مسجد و دیگر بقاع ردد و مسجدهای
 که در مستقر آنها است از سنگ سرخ ساخته اند این معنی بوضوح می پوید و سیوم سوال
 پیشکش باوشانزاده کامکار مجید شاه متجاع بهادر از فرزندان پاره و اگر دیگر نقایس نگاه
 که از گزینگری بهستان کیوان مکان فرستاده بودند نیز مقدس گذشت و قیمت آن یک مثقال
 و سی هزار و پید شد ندر یک شعله و ز به غنایت خلعت و منصب نزاری دات و پانصد سوار
 اصل و اضافه و نفوذین خدمت قلعه داری ارک کامل از تغییر فضایل بیک و عطای بیک
 برافراخته مرخص گردید قاضی نظام بخشی و واقع نویسنده کابل مدار و علی توپخانه نیز از تغییر
 و اضافه منصب سرافرازی یافت و هم به یک از سهرسین ربابی ز سرسین بنی نواز که در
 هنر خود کیتی روزگار اندر سر بیج مرصع مرحمت شد جان نثار خان بهر جهت خلعت و منصب
 و نزاری دات و هشتصد سوار از اهل و اضافه و بخدمت بخشگیری دوم از تغییر سپادوت خان
 که به قلعه داری مستقر آنجا بود اگر با سرافرازی یافت چنانچه نگاشته آمد پایه اعتبار برافرازدند
 سید بهادر را بخدمت میرتوزکی از تغییر جان نثار خان و اضافه و منصب برافرازدند یا زویم پیرین
 کوثر بحر غنمت بیک از طایفه خاصه بزرین طایفه مینا کار غنایت شد سید سلطان ولد سید
 بایزید بن سید ما شتم بن سید محمود خان بایر به ملازم آوازه گری غنایت خلعت و از اصل و
 اضافه و منصب هزار و پانصدی دولت سوار و بحر است صوبه پنجاب از قبل آن بلند اختر و
 بیک بزرین نقره فوق عزت برافراخت بخلیل الله خان می بخشی فیل از حلقه خاصه مرحمت
 فرمودند و از اصل و اضافه حکیم فتح الله منصب نزاری دات سوار مفتخر گردید و از دهم بهادر
 والا که محمدا شاهی متجاع بهادر پانندان مرصع کراندها و شمشیر خاصه با یراق زرین شان و در
 از طایفه خاصه بزرین طایفه مینا کار و طایفه سلا و اقسام پاره از روی عاقله

دگر جان را

داشتند و به محمد یوسف که پیشکش آن کامکار آورده بود خلعت و هزار روپیه انعام شدند و در نیم
 پیرخان کلاونت را که ابراهیم عادل خان از ذوات فطرت و نقدان بیت و خیر برادر خود
 بجای آنکه کفاح او در آورده بود و از فرزند آن بوجود آمده به انعام چهار صد مهر بر نواختند و در شنبه
 هیز دهم ماه مذکور به ساعت شصت و نه دقیقه سلطنت سلطان سپهر شکوه را که از سنین عمر
 شش سال شمس منقضی گشته بود در حضور مقدس و زن نمودند و سر پرستش به محل و مراد
 قیمتی بآن در صدق دولت عنایت فرمودند و از اصل و اضافی پوئیه سر و جوئیه سلطنت
 سلطان سلیمان شکوه پانصد روپیه و نهال چمن دولت سلطان سپهر شکوه چهار صد روپیه مقرر
 شد به بیت و نفقه پس به زمیندار و نهاسری بر سبیل پیشکش ارباب لایسته از نظر انور
 گذشت حضرت خاقانی بر کنه سالتک یا قلعه آن که بر اول منوره هراتی زمیندار جیل میسر معقل
 بود بعد از در گذشتن او در توال راجه جنونت شکوه مرحمت فرموده بودند به بیت و ششم عرض
 داشت راجه محبا مع حقایق مجامع رسید که قلعه مذکور مجامعه نه روز هیز دهم این ماه مفتوح
 و پیر تاب هراتی که در قلعه با کوهی بود به قتل آمد چون بعد از سپری شدن راول منوره هراتی
 رام چند برادر زاده او که شایسته جانشینی نبود بی حکم اقدس بجای او نشست و او پسند
 را اهور و سبل شکوه خویش راول منوره که ملازم او بود و مردم راول منوره خواهرش او نموده بودند
 بر رگه و از او ستاد و عرض داشتی محبوب او متضمن التماس مرحمت قلعه و ولایت جیل میسر
 خطاب راول برای او ارباب الدلت مراجع پادشاهانه موی الیه را با نیاز حاج طعقات مذکوره
 سرفراز ساخته دستوری دادند سیوم ذی القعدة از عرض داشت سبل شکوه بموقف عرض
 بار اینفان پیشگاه حضور رسید که چون او به قلعه حبس میرفت اکثر مردم آنجا با او گریه اند
 و بمقام عنایت خاقانی بیت و دوم شوال قلعه تهنیت و در ورام چند بی ستمیز

انعام علی محمد سپهر خاکن
 علی خان فرزند عازلی
 سر بابا باور داده بود خط

اضافه پوئیه سلطنت

در شنبه

طبی خانه که در آن پرده که خاص و عام است و در طرف طبعی خانه در نشین و پیش حجه که برون باغ
ایوانی است برای این که در آنجا در غربی ضلع این چهارستان نیز عمارتی قرینه عمارت شرقی
صورت انجام یافته و در چهار دیوار چاربرج مشتمل است هر یک مشتمل بر ایوانی نیم مشتمل در وسط ضلع
شمالی مرتبه پایین این باغ ایوانی است از هر دو جانب کشاده و بر دو طرف آن دو حجه واقع
شده پیش این ایوان و جرم در سر آغاز باغ دوم که متصل باغ اول ترتیب یافته و آن نیز
سید کز در سید است و عرضی است بطول است و دو ذراع و عرض نیز ده که در جانب دیگر آن
ایوانی است از هر دو طرف کشاده اطراف چهار کانه این عرض مابقی خانه است و در این اقسام
مابقی در وسط باغ دوم عرضی است مشتمل که قطرش چهل ذراع است و در گوشه مقده و بیت و یک
خواره دارد و بر دو ضلع آن دو چو کندی است هر یک مشتمل بر دو در و چهار پنجره از عرض مرتبه پایین
باغ اول همان بر عرض هفت کز تا خیابان پیش ایوان دور و یک که تا اینجا در آن نیز سی و
یک خواره سه قطار نشانه اند جاری شده و بر دو ایوانها و عرض مذکور کشته در وسط خیابان
باغ دوم جریان یافته بحوض مشتمل داخل میشود و از آن برآمده بجانب ضلع شمالی این باغ
میرود و از نیز چو کندی که به طول هفت ذراع و عرض پنج بر افراشته کشته بتالابی که برون
باغ بطول دو صد و چهل و پنج کز و عرض یکصد و شصت بر تقب کشته داخل میشود و بیرون باغ
اول جنوبی سمت آن حمام اقدس و نشین نواب ملک جناب ملکه دوران و نشین بر شتر خاص
اگر آبادی محل بر افراشته شده و عمارت نه اصرای برای خادمان محل مقدس و لغتی همکار
برای کار خانات سرکار و الا اسس پذیرفته این هر دو باغ که سرو و چار و انواع را بهین
مبلغ دو لک و پیه بر تیار و اقسام اشجار اثمار زینت یافته با سکه تختی از چگونگی آن بر منیکار و در عرض
عاز آباد و سرای یادنی بصرف مبلغ دو لک و پیه تمامیت پذیرفته چون عمارت سرای با این معنی است

مجتهد خام بود و آن هم رنجت بجهت احراز منقوبات اخروی و زقاوت در امت و دین ساری
 از خشت و آتش مشتمل بر بقا و جرحه و ایوانی و پیش بر حجه ایوانی از در پیسار خاص صورت
 انجام یافته و آرامگاه مسافران دره نوزدان چهارم راجع بشیله اس از بتول خود بدرگاه معلی آمده
 احراز ملازمت نبودن نزد هم هادی داد و برادر رشید خان انصاری از رعیتان و کن با فایده
 پانصدی پانصد سوار منصب دوزار پانصدی دوزار و پانصد سوار و خطاب خانی سرافراز کرد
 را که و اس و الدنزد اس جهال به تلیم سده سینه رخ برافروخته یک زنجیر قیل بشکستن نمود و
 بریت و همفتم بخیر بیکم هشتاد و هین الدوله سی هزار و پید طریق انعام مرحمت فرمودند و سیوم
 دوی حجه انزوده و ولد راجع اس به عنایت خلعت و آب و علم فوق عزت برافروخت و تربیت
 از بخیر رشید قی اخته بیکی گردانیدند و بر محنت خلعت برافروختند و همفتم الهام الله و رشید خان
 انصاری از اصل و اضافه بمنصب هزار و سی هزار سوار میبایستی گردیدند و همفتم ملا شفیعی میزوی
 اندوز ملازمت گشته به عنایت خلعت و انعام سه هزار و پید سرافراز گشت او بعد از تحصیل
 علوم متداوله عقلیه و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار طریق مضارب
 گرفته به بند وستان بهشت نشن که بنزد دار النفع اصحاب آمل و آرام بجای از باب کمال
 است آمده چندی در اردوی کهنانجوی سیر برد و از مستوفی اکر آباد و تادار السلطنت و
 از آنجا تا کابل با موکب اقبال او بولیس از معاودت اعلام جهان پیا از کابل بقصد انصاف
 وطن به صورت رفت از آنجا که ملا العیش رو به بیداری نهاده بود مراتب دانش و کمالات او
 معروضی اقدس گردید و از پنجاه خلاف بمقتضای این مهیات سورت فرمان شد که او را بدرگاه
 مدنی بوزیر اوقاف و روزی اخته مسعود از سورت احرام حریم جهانبانی بسته بهستان دولت
 رسید و پیر مدارج استعداد و قابلیت او مکرر بر صغیر رشید نظیر پیر و افکنده خاقان فضیلت پرور

سرافراز میبایستی داد و برادر
 رشید خان انصاری خطاب خانی

سرافراز میبایستی داد و برادر
 رشید خان انصاری خطاب خانی

و اما نواز او را منور نظر تربیت ساخته بمنصب نزاری سوار مفتوح گردانیدند و هم شاه
 اسلام بر کلاه و اسلحه سیر بادشا و پسند نام مسجد پرستار خاص و پرستنده با اخلاص الکلی
 محل شریف فرموده نماز عید اضحی ادا نمودند و بعد از مراجعت به رختخانه و الاست قربان تقدیم
 رسانیدند درین روز مبارک بدرقه التاج خلافت مهدین باوشت برادره بخت بیدار خلعت
 بانادری خاصه و یک مقوه محل دو دو یک رویه نقد به جهت انجام کاری که در دار خلافت
 بنایاوه بودند غایت شد با بقا دو یک رویه بواسطه ساختن عمارت مغربور بان والا که مرحمت
 نموده بودند چون بعضی مقدس رسید که چار یک رویه بر آن خرج شده بنایران دو یک رویه
 و یک رویه درینو لا عطا نموده خود شحال ولد لعل خان کلانوت را بر محنت پیدا بر نواختند بر رازی
 بسیار عظمت و نونیان و الا قدر خلعت زمستانی غایت متد نوز و هم احمد خان نیازی تعلیم
 احمد نکر و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب نزاری سوار سوار میا بهی کشت و ضبط کل آباد
 از تغیر او بدولش بیک قاتل مفوض ساخته او را از اصل و اضافه بمنصب نزاری سوار
 سوار سوار از کردانیدند بیت و سوم نه یک پیچش غریب خان که از احمد آباد فرستاده
 بود از نظر مقدمین گذشت چون را و روپ سنگه چند راوت ولد روپ مکند بن را و چاندا
 که در سوال این سال سپری کردید و لیری نداشت امر سنگه بنیر را و چاندا و دیگر بنیره های او
 و جمعیت را و روپ سنگه بر گاه کیوان جا به آمده دولت بقیل کشان جهان نزاری اندوخت
 بهیت و چهارم امر سنگه که شایسته جانشینی را و روپ سنگه بود از پیشگاه نوازش به خلعت و
 منصب نزاری نهصد سوار و خطاب به او و او با بارتین نفقه و برادرانش بمناصب
 در نور سواران گذشتند و بر کینه اسلام آباد معروف به رستم نور و ملن نیان کانش در
 و برادرانش مرحمت شد به دو ششم به محمد لطیف ابول فرزند محمد خان که مصحح

ادای نماز عید اضحی
 مسجدی که آبادی محل

عمارت در یک رویه یکت
 برای عمارت لب برای جوی

ناشیاتی بلخ از سال گذشته بود احتیاجت هزار روپیه بطریق انعام مرحمت فرمودند بابت و هشتم
 شش هزار یک روز یک کسابقا سبحان قلی اورا از بدخشان بدرباره معلی فرستاده بود و به
 اراده محمودیت عتبه والا بابا برادران از بلخ آمده شرف استلام سده سده در تبت اندو
 و نه اسپ پیشکش کرد و انخیزه عنایت خلعت و منصب ششصدی دو صد و پنجاه سوار و چار
 هزار روپیه نقد سرب افرانت بیت و نیم منتهو عافیت کبجور با خلعت خاصه و سرب و صبح
 طره مرصع که قیمت مجموع شش و هزار روپیه بود و فیل کوه شکوه نام باب از قوه و ماه و فیل
 و فیل خور و دریای عجادل خان مصحوب فتح الله ولد نصر الله ارسال یافت و سید مصطفی
 وکیل عادل خان را به خلعت و فیل و انعام بخت هزار روپیه نقد و هیران اورا اعطای کرد
 روپیه سیران از ساخته همراه فتح الله دستوری دادند درین تاریخ علیحضرت بخاص شکار
 که چار کوهی شاه جهان آباد است تشریف فرمودند چون از عرض دست عرب مقصدی
 بنزد مشورت مجسمه معجابه و حلال رسید که سلطان محمد خان فرمان روای روم سپید
 محی الدین را که از اولاد قدوة الاولیا و اسوة الالقیاء قطب الاقطاب سید عبدالقادر جیلانی
 قدس الله سره است بعنوان سفارت فرستاده و نامه مصحوب اوار سال در شته رسید
 مذکور به بندر سورت آمده از پیشکام خلاف فرمان و خلعت به سید محی الدین مصحوب
 روشن بیک گزید و در فرستاده آمد و بمقصدی بنده مذکور یرایع شد که ده هزار روپیه از
 خزانه عامه آغاجه او برساند و نیز حکم اقدس به نفاذ پیوست که مفت خان در برانپور
 و ونیز روپیه و میرزا خان در ماند و ونیز روپیه و شاه نواز خان در اجین ده هزار روپیه
 و فیل الله خان در شاه جهان آباد و ونیز روپیه با و بدینهم محرم بفرخ و خجسته اراغی
 و خلافت شاه جهان آباد نهضت فرموده روزی در باغ اعوان آباد تفرول

و سید مقصدی مقصدی بنده مذکور
 سید مقصدی مقصدی بنده مذکور

سید مقصدی مقصدی بنده مذکور

اجمال نمودند تا در دهم راجه والا بود و مقدس فیض آمد و در دیدن این ایام که خاطر اقدس متوجه سیر و
 شکار و صید و پیچ بود و در هشت روز پنجاه نیکو کار و بیست و شش شکار خاصه شکار شده در این روز بیست و هفت
 و شکار جان رسید و در دهم محمد صالح خوانی مشرف توپخانه بخدمت کتوالی عسکر و اضافت منصب
 میبایستی گشت جلال الدین محمود در واری که بعد از فتح پنج و بدخشان به تهنانه کولاب معین گشته بود
 پس از مراجعت لشکر با و شاهی چندین همایان ماند و در نیو لایدرگاه کیتی پناه آمده و باضافه منصب و
 انعام بچهار روزه بپوشش یافت و پیشکش او نه اسب بدرجه قبول رسید و یک ترنجیر فیانی که کاظم خان
 و کتی بطریق پیشکش کرد که شکر بود و از نظر انوار گشت و نور دهم بخدمت آمده و الا تبار محمد اوز بکرتیب
 نهاد که حسب الطایف از ملتان آمده بود و بدجکم والا مدار امهاسی تمام و آنکس استقبال نمود و آنرا اکبر
 به استان معالی آورده بود و با سلطان محمد و محمد معظم پسران خود سعادت ملازمت انداخته و هزار
 مہر نذر گذرانید و به عنایت خلعت فاخره سر ملین گشتند و اسب خان از جاگیر کرده احراز دولت
 ملازمت نمود و بستم قاضی خان خواهر از اولاد سید بر که که از ماوراء النہر آمده بود و شرف تقبیل عتبه
 اقبال در یافته نه اسب پیشکش گذرانید و به انعام چارہ ہزار و دہم کامیاب کردید سید بر که از غلجاہ
 شرفا و مکہ معظمہ بود و در جہد اقبال مہر خدیو حضرت اقلیم و خداوند تخت و دیہیم قطب الدنیاء و الدین
 حضرت صاحبقران امارت بر مانہ از مکہ آمدہ و در بیا کہ سہ فرسخی ترمذ است آنحضرت را در تہ
 تا نفس و البین از ہمراہی جدائی نکردید حضرت صاحبقران بہ سید مذکور اعتقاد تمام داشتند و خیا
 و در طوفانہ مسطور است و در ہشتاد و ہشت ہجری بیت و ششم محرم سال ہزار و نہشت و یکم مطابق
 بیت و ہجری ماہ زویر پنجمین مجلس شمسی و ہجری انتہای سال پنجاہ و ہجری وابتدای ششم از ہجری بود
 در ایوان رفیع بنیان شاہ محل مبارک اعتقاد یافت و آن حضرت مقدس را بطریق
 معبود و سیر بخت داشت طوائف ایشی تکرارہ بدید آمد و صدای کامرانی بہ اتمامی و ادائی رسد و کمال

از دست محمد اوز بکرتیب

کلانک شادمانی به کینه نفیمن در پیچیدارای کوس و کزنا و ج عیوق در گرفت و جهانی بزرگ
 سیم تبار که ملکه زنان مالک کیهان بدستور معز آفاده ساخته بودند کامیاب خواستش کردید
 از آنجمله بلا شفیقا سه هزار رویه و بهر یک از شیخ عبدالحمید و به شیخ عبدالصمد عمودی برابر بود
 و هر یکی از فضل و صلاح و شجاعت و نجاران به عطای زر سرخ و سفید کام اندر گذشتند درین روز شربت
 افروز پیشکش بادش هزاره جهانین محمد از یک زیب بسیار لطیف جواهر و دوازده اسپ و چهل
 و پنج اسب و پانصد شتر از نظر انور گذشت و آن والا که به انعام یک لکه رویه سر بلند کردید و
 لقب خان میر محمد اسپ بازرین مطاسر بر فراخت عبدالعزیز یک و در حاج منصور باضافه
 پانصدی و آن بمنده هزار و پانصدی پانصد سوار و از اصل و اضافه هفت خان منصب الری
 و دود و پنجاه سوار عزتخواران و هفتصد سید احمد سعید که از ملکه معطر آفاده بود و سعادوت اندوز
 ملازمت گشت و به غایت خلعت و خدمت عدالت و عفو سپید و اضافه منصب و محبت
 هزار رویه از زینت کامیابی کردید و جمعی دیگر نیز از چند بار با اضافه منصب و رفیع غربت بر
 افراختند و از باب طرب به انعام مقرر نوازش یافتند و خواج و قاری خطاب محرم خان اسرار
 گشت پیشکش شایسته خان و وفیل دریائی و طبعی اتمه و کن و پیشکش شیخ موسی کیلانی
 و هزاره اسپ بدرجه پند سرائی رسیدند به کام به تماشای التیباری که ادوات آن در
 کنار دریای چون لعل شیشه بود و بهر داخته غره صخره پیشکش شمرند به اسپ از نظر انور گذشت
 سیوم ای رایان مجد مت دیوانی مستقر انداخته که آبا و اجداد شیخ عبدالکریم سرافراز
 گشته دستوری یافت بهفتم پیشکش مزارعی سی ترخان هزاره اسپ و شخصت کا و کراتی به
 تأمه به میر علی اکبر سواد که پانصد مهر و به شیخ یحیی کیلانی دولیت مهر و به شیخ
 از خزانه ورن غنایت نمودند و دوازدهم چو به مسامح حقایق مجامع رسید

خطاب به خان جواد و قاری

(مهر)

که قزاق خان بهانه داری پائیزی از مضامینات صوبه دگر بابل موعود در گذشت ایرج خان
 دولت قزلباش طمان نامه اضافه پائیزی ذات منصب و دیناری هزار و پائیزی سوار و منصب
 تپانه دلاور نوزش فرمودند پائیزی دهم حسین بیک خان بحیرت ترمیم و تمیم عمارات دولتخانه
 کشمیر خصیت یافت بیت و سوم اسد الله و کدر رشید خان الفزاری را به تپانه داری چاند
 بلند پایی بخشیدند داروغی زرگرخانه به پوسف اقا مقوض گشت بیت و پنجم ذوالفقار خان
 به اضافه پائیزی سوار منصب و دیناری هزار سوار و محمد ابراهیم سپاه اوان اصل و اضافه منصب
 هزار و ششصد سوار فرق مهابات برادر اخوند بیت و هفتم به سید مغفور و سید شجاع
 فیل عنایت شد و مرشد قلی بحیرت داروغی و ارفع سرفرازی یافت سیم پیشکش قتلک
 حاکم کلکندة لمی از جوهر و مرصع آلات که محبوب عبدالصمد وکیل خود در کاه کیوان جابه فرستاده
 بود از نظر لوز گزشت اعتبار منظم جهان بهای صورت کشید چون در موسم برسات گذشته
 از عدم بارش سوازی دار اختلاف بغایت گرم گشت غزیمت نهضت بجانب کشمیر غزیمت نظیر
 و کدر اندین ایام گرمای سال آینده در مستزات آنجا بخاطر مبارک ظهور نمود صبح روز
 چهارشنبه غره ربیع الاول که بعد از یازده گری ساعت نهضت مبارک مختار ستاره
 شناسان بود بدوشت هزاره عالمیان محزون یک زبیب بغار در راجه طاعت خاصه و دوپ از
 طوبیة خاصه بازین طلای منیا کار و طلای ساده عز خضامه خشید به طمان مرفوض خشنود
 جعفر خان را به غنایت خلعت خاصه بر نواخته و از سواران منصب او که پنجپاری پنجپار سوار
 و هزار سوار دو اسب سپه بود و هزار سوار دو اسب سپه اسب مقور نموده بصوبه داری بهار از
 تغیر سعید خان بهادر در طرف خجک و مرصع است از طوبیة خاصه با پراق طلا و فیل از حلقه جامه
 کرد و اسب و سوار داری دادند و تا بهار سپهرش بمشرب بهار و سوار از اصل و اضافه و

این اسب را به
 حضرت محمد از نایب سلطان
 داری بهار جعفر خان

مرحمت است سپه سرافزاری یا حضرت الله قلیخان ولد یلنگ کوش و عبد الرحیم اوزبک و لایم
 برادر صخرخان و میرزا علی سپهسالار و میرزا و خواهر شریفه و بی بی را بدان صوبه تعیین فرمودند و خلیل الله خان
 را به خلعت خاصه و به اضافه هزار سوار منصب چار هزاری چار هزار سوار و الصوبه داری دارالخلافه
 جهان آبا و میرزا شریف سپهسالار خان خدمت بخشگیری و واقعه نویسی دارالخلافه و سلطان حسین
 ولد اصبغ خان را به بقعه داری میان دو آب و میرزا علی سپه خلیل الله خان را به اضافه منصب علی
 ساختند و لایم خان را به خلعت و به اضافه هزاری ذات منصب چار هزاری سه هزار سوار بر لایم
 از غیر خلیل الله خان میربخشی کردانیدند و خاقان جهاندار در ساعت مذکور از دهانه ۱۱۹۱۱
 ستا پسند سوار شده باغ اعزاز و در آن نزول اقدس فرودگاه تازه بخشیدند و دوم مقام شریفی الله
 ولد زاید خان کوکه بخواب خانی سرافراز کردید و نوبت خان بدر زکی نقاره خانه نوازش بخت
 محترم یک وعزیز یک میرزا رنگ بختان به سده سده رفعت آمده دولت باریافتند و به
 کدام نه اسب پیشکش کردند و از پیشگاه عنایت محترم یک به خلعت و منصب ششصدی دست
 سوار و انعام پنجاه روپیه و عزیز یک به خلعت و منصب پانصدی صد و پنجاه سوار و انعام چار هزار
 روپیه کامیاب گشتند و به نوبت باغ مذکور کوچ فرمودند و چارم در موضع دینا پور از مضافات کینه
 سون بت دایره شد لایم ولد لعل خان کلانوت را با انعام هزار روپیه بر نواختند ششم منزل کوفه
 از توابع بانی بت مضرب خیام فلک حشام کردید به عبد الصمد وکیل قلع الملک چار هزار روپیه
 عطا فرمودند چون نظم دار السلطنه به فرودگاه افزای کوچه خلافت با دشت برادر بلند اقبال متعلق بودیم
 حکم شد که انوالا کر پیشتر روانه گردند عبد الصمد وکیل قلع الملک دوز بخیر فیل پیشکش نمود و یازدهم
 نوایم فرمودند منزل شد جعفر ولد الله در دینان به اضافه پانصدی ذات و صد سوار منصب هزار
 و نواختند چار صد سوار سرافراز کردید و بدین حسن علی برادرش اسب عنایت فرمودند و دوازدهم

خاقان جهان آبا
 به عبد الرحیم

میربخشی کری
 بله اسب خان

سرافزاری فیض الله ولد
 نایب خان کوکه بخواب خانی

مضافات پیر کیه ساه آباد مورد رایات اقبال گردید باقی خان به بتول خود دستوری یافت
و دوازده هزار روپیه معتر به مجتاجان و مینو امان رسید روز دیگر باغ انباله بود و بمقدور نصارت
تازه یافت و ملکه دوران رسم شاد و پیشکش به تقدیم رسانیدند تا متغیای یزدی بمرحمت آپ
سر برافراخت چاردهم مقام شدنش نزدیم دولتی نه سیر شد بهمن قدم و لا منج بکات گردید
و صباح آن در آن نزدیکیه بعثت و کامرانی گذرانیدند و از آنجا به کوچ بکن رودیای سبله رسید
بیت و یکم از دریا به کشتی عبور فرمودند و عاقل پور مخیم اقبال گشت شاه محمد شاهره الوسی قطعان
که نزد محمد خان آوارا تالیق سبحانقی گردانیده بود و از بدشتان روی امید به عبیه خلافت بنامه
با دو لپ شرف اندوز ملازمت گشت و پیزه آپ پیشکش آورده بودند آپ پیشکش له پزانش از
نظر مقدس گذشت او به عنایت خلعت و خجوه ملا و منصب نهاری با نصد سوار و آپ با زین نوزده
پنج هزار روپیه و پیرالنس به انعام چهار تیرار روپیه سرافراز گردیدند بیت و چاریم در ظایر سلطان پور و ایو
شد ظایر خان و قباد خان بمرحمت آپ تحایق نوازش یافتند چون به مسامح حقایق مجامع رسید
که اگر امغان ولد اسلام خان فتحپوری که بتولیت روضه مطهره ولایت کاب شیخ سلیم میرپخت
در گذشت شیخ معتمد برادرش را به خلعت و تولیت روضه منوره مکرور سرافراز فرمودند بیت
پنج از دریای بیاه کشتی عبور فرمودند و نظر ساه در خویشکی گذار وطن خود قصوره بود ملازمت
اقدس فایز گشت بیت و بنهم موضع چنهال به نزول مقدس فروغ امو گشت گذار سن نوروز
چهارم افروز شب به شنبه بیت و ششم بعد از انقضای چارده کبری آفتاب عالم آرا به برج
حل انتقال نمود و در شنبه مقام شاد غره ربیع الثانی باغ فیض بخش و فخر بخش به نزول
اقدس رونق خلد برین یافت مهن کوکب برج خلافت با سلطان سلیمان شکوه پیز
بعادوت ملازمت نمودند و در خسرو ولد نزد محمد خان و مغل خان که بعد از تغیر حکومت شده با

در تاریخ
مستند به
مستند به

دکتر عابد خواجه

پادشاه احمد حسب احکام اقامت نموده بود دولت تلیم عتبه والا انداختند و دوم عابد خواجه که نزد محمد
اور در ایام تفرقه انقیاب گردانیده بود به استلام سده سده مرتب سر برافراخته نه آپ پیشکش
نمود و به بنایت خلعت و منصب هزاره صد و پنجاه سوار و انعام چهار هزار روپیه پسران از کشت
سیوم به بلو خان و دوازده ابوالحسن ده هزار روپیه بنایت شد چارم قرین هزاران مسرت و
شادمانی از باغ مذکور بدولت خانه دارالکلمه تشریف فرمودند و غبار موکب جهان پیر افتد
سکانت آن بلده را نو را کین ساخت ~~نزدیک~~ جشن قمری در پنجم ربیع الثانی سال هزار و
شصت و یکم مطابق هفتم فروردین روز مبارک دوشنبه محل قمری وزن القضا ی سال شصت
و یکم و آغاز سال شصت و دوم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی در دولت خانه خاص منعقد
گشت و بعد از هفت گری از اول روز ذات اقدس بلا به ملا و دیگر اجناس مقرر سجدی نزد عبدالصمد کل
قطب الملک به انعام شصت هزار روپیه میبایستی گردید و از زندگانی به میر عبداللہ صفوی سده هزار روپیه
و هر کدام از حسین قلینجان اغروث و محمد قطخان و عبدالصمد محمودی و شیخ عبدالحمید و قاضی ابوسف
هزار روپیه و بار باب پنجم نیز هزار روپیه عطا فرمودند و به اهل طرب انعام مقرر مرحمت شد
پیشکش در اهرامهای سعید الله خان مشتمل بر جواهر و اقمشه نفیس که قیمت آن یک لک روپیه شد
بشراف پذیرایی رسید و آن مورد اعطای بادشاهی به عنایت کسب از طویل خاصه با زیرین طلا
نوازش یافت حیات خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار و رسید سلطان
ملازم همین کوچه خلافت که به صیانت صوبه پنجاب از قبل آنوالا کوچه سر فرزند بود به اضافه پانصد
و سیست سوار بمنصب داخلی و هزار و پانصد سوار و به خطاب صلابت خان و مرحمت میل
است خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و ملا شفیعیای نزدی
اصناف پانصدی خوات بمنصب هزار و پانصدی صد سوار و از اصل و اضافه حسین قلینجان

فرمان رسید سلطان
خطاب صلابت خان

به منصب هزار شصت سوار و اسد الله و شیر خواجہ منصب هزار و پانصد سوار و نافر خان
 منصب هزار و دویست سوار و تارک اختیار برافراشتند هشتم بهرام ولد نذر محمد خان از دروازه
 شاه جهان آباد آمد و شرف اندوز ملازمت کشت قلچ خان که از کابل حسب حکم به تول خود
 بهر آید توقف کرده بودند بهرگاه کیوان جابه رسید از حرات دولت ملازمت نمود و چون خوار
 بر حمت موده فیل سرافراز گردانیدند و از دهم بدیع الزمان امین لختی محال صوبه پنجاب
 و ترسم و ترسون سپران رن مست بدو کبر و رسید محمود ولد سید عبد اکا حیدر و به رسید
 محمود کبری بلال و غیره موده فیل بر حمت فرمودند مهر علی ولد مکتوب خان به انعام هزار روپیه
 کشت پانزدهم منزل مبین اختر ملک خلافت به قدم میمنت لزوم رشک افزای خلد برین گردید
 و آن والا قدر بعد از تقدیم عمر بهسم با انداز و شمار اقسام جواهر و انواع اقمشه نفیس مخصوصا فانیس
 احمد آباد که در تول آن کوکب اختر برج خلافت بود و قیمت آن مجموع یک لکه روپیه شد از نظر
 اقدس گذرانیدند هفدهم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب کیتی افروز بود به خسرو
 نذر محمد خان اسپ بازمین مطلق اعنایت فرمودند نوزدهم علمیران خان امیر لاهور که شکر آمده و شرف
 ملازمت فایز گردید و نیز از کز زانید و به عنایت خلعت خاصه سر برافراخت لبر الپ خان به
 مرحمت فیل و تقرب خان به عنایت خنجر مرصع با پهلوان و نواز شش یافتند خواجہ قاسم خان
 محمود که نزد نذر محمد خان به بلخ رفته بود به استان معلی آمده دولت بار انداخت و درین تاریخ
 حکم شد که متصدیان بیوتات سرکار خاصه شریف پیشکش روز یکشنبه به ملائطجا متعلق در السه تا یک
 سال بدو میرسانیده باشند غیرت همان که از قبل مبین کوکب اکلین خلافت به نظم موبد کرات
 می پرداخت به اضافه پانصد سوار منصب به هزار و پانصد سوار و شیخ عبد الکریم تاجیک
 که بعد از تغییر خدمت دیوانی مشغول اخلاص الکر آباد به شکااه حضور آمده خدمت و کالت گردید

شرف منزل دار شکوه

ملازمت علی محمد خان
از شکر آباد بود

رسیدن خواجہ قاسم به خرات
 نزد نذر محمد خان به بلخ رفته بود
 و کز خواجہ قاسم
 حواله داد و جمعیت
 نزد شیخ عبد القیم
 مبین بود خلافت

انتر برج اقبال و منصب داخلی هزاره صد و پنجاه سوار و انداصل و اضافی پنج موسی کیلانی
 که از ملتان بدرگاه کیوان جابه رسیده بود و دیوانی کابل و مرحمت موده فیل و آقا یوسف به
 دروغ علی مختارت دار السلطنت لاهور و سبل سنگه کسر راجه بکر و جیت به صیانت قلع تارکده
 و اضافی منصب میانی کشند بیت و ششم به سید عبدالحمید رنبره سید مرتضی خان و سید
 ولد قیصر خان و محمد بیک موده فیل و به حفظ اقدار کسر جان نثار خان قدیمی هزاره و به رعایت
 عزه جادی الاول لبر کسر خان منیر خشی خلعت خاصه و اسب با زین مطلقا سرافراز گشته
 از پیشگاه خلافت دستوری یافت که کابل شتافته تا رسیدن سعید خان بهار خنک
 از پشته مجرای آفتاب بر دوازده راجه دیوبند سنگه و سید فیروز خان و سید محمد دلد سید افضل
 باره و عبدالقدیر بیک ولد حاجی منصور و خورشید خان و دلیر خان و پور نعل بندیک و برخی دیگر
 منصب ارمان همراه خان مذکور حضرت یافتند و بعضی به خلعت و طلی به رعایت اسب بار
 نقه سر بر افراخت چون از دریا بار افضال خاقان هزاره سواره گشت امید هزاره
 افاق سر سبز و مشاداب میکرد و کب اندر که در زنی استاسیان میکرد و در تصنیف
 به هندوستانی زبان سلیقه تمام دارد و به عنوانی طالع دولت ماریافت و از آن رو که تصنیف
 پسندیده طبع اقدس افتاد و اورا رعایت خلعت و منصب و اسب و انعام در هزاره
 بر نو آهنگند اسب و در فیل شکیش راول سبل سنگه جمیل می که بر بگاه کیوان جابه آرل
 داشته بود از نظر مقدس گذشت پنجم سید علی البر باره و به مرحمت سید میانی گشت دهم بابو
 جو د کستر مبلغ چهل هزار روپیه به سیدو ایان و شکسته کان بلخ و جیت که تالان زده
 این بی دین و ایمان بودند رعایت نموده حکم فرمودند که سید بهایت اقدار و دیگر
 و منظور حسن خشی احدیان و سید بهار میر تو زک بجائز مذکور قسمت نمایند سعید خان بهار

سید جادی الاول

سید جادی الاول
 سید جادی الاول

ملازمت سعید خان
 بهار و طوف خنک

فخر جنگ شرف اید و ملازمت کردید و هزار مهر نذر گذرانید و عبد القدسیک و اسماعیل بیک پسران
 امیرالامرا بحضرت نیک نوازش یافتند و از دهم از غرض داشت بادت هزاره کامکار محمد شاه شجاع بهادر
 ولایت بعلی و قلعه آن بقصر اولیای دولت قاهره در آمد بعلی از توالج صوبه اولیه است و زمیندارانجا
 باناظم اولیه بحضرت بادشاهی قیام مینمود و در حوز خال و محل پیشکش میداد و چون ضربه مذکور بان
 عالی کرم حضرت شده بود و پیشکش زیاد به برانچه زمیندار بود به حکام الصوبه میداد و طلب نمود و او در
 ادای آن اجمال در زند جان بیک که از قبل آن و الا تبار بجا است اولیه میبرد و خست و زمیندار مذکور
 نذر داد بود امر نمودند که اوراق قید نماید و فوجی بحضرت لشکر بعلی تعیین کردند اینان بدانجا شتافته ولایت
 بعلی و قلعه آنرا بمصرف آورده و در آنجا بیک حبس الاتماس آن کامکار را مصل و اضافه منصب بزرگ
 به خدمت سوار سرفراز کردید چون ساعت نهضت معلی از دار السلطنت به بزرگه کشمیر است و نهم
 جمادی الاول مقرر گشته بود و باین روز هم این ماه امیرالامرا ناظم صوبه کشمیر را به عنایت خلعت خاصه و خنجر
 مرصع با بپوشان راه سر بلند ساخته پیشتر حضرت فرمودند و گذارش یافت که عبد الرحمن پسر نذر محمد
 عهده بخواهی شانزده سال سنیت و سیوم جلوس مبارک میمون به عنایات و مهر احم سرفراز کردید
 بر فتن پنج دستوری یافت و پذیرا در یافت نذر محمد خان پسر از چندی ولایت غوری را که حجت
 به محافظت آن پیشتر در خدمت به مومی الیه داده او را با یاد کار و جمعی دیگر بدانصوب مرخص ساخت درین
 اثنا سبب مخالفتی که در میان چار بیک توقف داشت و در کجین فرصت بود بر و اند نشدن بهر او وقت
 جمعیت بزرگانی یافت باینباره قتل سعد و او را کندی داشت برادر کشتن قلماق با توبیه بهر سوار
 بر سر بلخ آمده مردم هر روز راههای محاصره کشیده گشته کلمه بر نذر محمد خان تنگ ساخت تا که نذر خان
 به عبد الرحمن این واقعه را پایی هم گذاشته تا که می نمود که از راه برگشته بسرعت هر چه تمامتر خود را به
 او بجا از رسیدن نوشتجات خان و اطلاع بهر ابا و امتناع حجت و در میان از سپردن ولایت غوری

من ولایت بعلی و قلعه
 صرف اولیای دولت

حضرت امیرالامرا ناظم کشمیر

غوری از ایک قصد معاودت نمود ابراهیم پروا نداشت که به جنبه ایک میسر داشت مانع شده و جمعی
 سر راه گرفته به جنگ در پیوست در آنجا ایستادند و ابراهیم کشته شد و بعد از آن به خلم آمد چون از
 آنجا روانه پیش کرد بد طعمه دیگر قنات که با سبجالتی موافقت نموده قریب بقصد سوار بواجی خلم رسید
 او را ترغیب رشتن نزد برادر نمود چون او را با خود هنگامه او نیز دستگیر کرد و اندیند بهر ایان عبدالکریم
 که قبلی بودند تاب مقاومت نیاورده او به گریز نهادند و کار به بلع شتافت و دیگران متفرق گشتند
 قلماقان عبدالرحمن را بدست آورده نزد سبجالتی بردند او بهادر را مجبوس ساخت عبدالرحمن بهادر
 خویش معاینه کرده هنگامه با نان خود اظهار نمود که مرا ازین مهملکه بر آورده به عتبه خلافت برسانند
 چون پرورده آن آن استام بنو زشت خاقانی سرافراز خوانید کرد به جماعه مذکور با همی مسامح
 پادشاهی او را بطالع محیل بر آورده بر فاقه او عازم درگاه آسمان جاده گردیدند نشان در ویم ماه
 مسطور او بدرگاه معلی رسید بدولت تفصیل هماننداری فایز گشت و به عنایت خلعت خاصه و تحفه
 مرصع و جدر مرصع با بهر لنگاره و منصب چارهنزاری ذات و پانصد سوار و ارباب با زین مطلقا
 و فیل و ماده فیل و برت هزار روپیه نقد سر برافروخت و بهر دانش و در خور حال کامیاب گشتند رسید
 صلاحیت خان به صیانت صوبه آباد از قبل مهین اختر فلک خلافت و عطای خلعت سرافراز گشته
 دستوری یافت و بهر اول سبیل شنگه زمیندار جیب بهر سرباز که تا شهر پروان که پیشکش آورده
 فیل عنایت نموده فرستادند بهریت و یکم فتح الله و الله که فرمان والا نشان عنایت عنوان
 به بزرگات خاقان دوران به عادل خان برده از بیجا پور معاودت نموده شرف اندوز ملازمت
 کردید و عوض داشت عادل خان بابر خجی بوا که ارسلان گشته بود از نظر و در دست و فیل که از
 سخا پور آورده بود پیشکش نمود و بهریت و چارم سعید خان نظر جنگ به عنایت خلعت خاصه و دو
 سبب بولینه خاصه با زین طلا و مطلقا و فیل از خلعت خاصه و خدمت نظم صوبه کابل سر برافراخته دستوری

معاودت عبدالرحمن
 سرافراز

سرافرازی عبدالرحمن به
 منصب چارهنزاری ذات

قلماقان عبدالرحمن

عشایات با یکی ملا قیستی نهاد
نیز از رویه همین لای خفاست

یافت و فدا شد پس برش به منصب و در محنت پس سرافراز گشت عابد خواجه را به عطای آب بر نواختند
بیت و ششم همین اختر خلک جهان بینی با یکی ملا که قیمت آن هفتاد هزار رویه بود عنایت فرمودند
بیت و نهم به هزار آنها فی دو آب از طوبیله خاصه عراقی و ترکی با زین طلا و مصلح عنایت نمودند
مظفر حسین منصب هزار چار صد سوار از اصل و اضافه و عطای آب و خدمت بخشگی منصب
تغیبات کامل و در او علی تو پخته و پییده آبخوارزش یافت و سید بهار خدمت بخشگی احمد
از تغیر او و فروزی منصب مفتخر کردید و خدمت واقع نویسی صوبه کامل از تغیر قاضی نظام آبادی
مفوض سناقتند و خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان و قاسم خان و سید علی و سید حلال بخاری
و دیگر بسیاری از بندگان را در در السلطه لاسور گذارشته و مرستند قلی را بخدمت بخشگی او و نایب
را بدستور سابق به قلعه داری و محمد فاضل پسر وزیر خان را به این پیشین به واقع نویسی آنجا
و نوبت خانه کبک توالی اردوی کیهانپوئی و محمد صالح را به کبک توالی و در السلطه بر نواختند و اواخر
همین روز نخست ترین ساعات قرین دولت به نوبت آباد کشمیر رکعت مبارک فرموده و
براه پل اندر دریای راوی عبور نموده در حجام کردن عفت که آن روی آب سر با وج ما کشیده
بود و نزل اجل فرمودند درین سال در موسم برسات باران کمتر بارید و از فراط حار است هوا
مزد و عات رویه خشکی نهاد و علف کم یاب گردید چندی پیش از نهضت اعلام جهان بهما از
دار الخلافه بصوب لاهور و کشمیر امر بر حجت شروع نمود تا چهار ماه در اطراف و اکناف میگردید
و دریاها طغیان نمودند و اینجاچه دریای بهرست زیاده تی نموده هفت روز بقضیه بهرست محظوظ
و مردم قصه مشورت جز ملاک نشده بودند و خبر نهضت فضل الهی رو به کمی گذارشت و بمیان من نیت نیک
طوبت بادت جهان پروردگار عدل گسترگانه نام از قید اضطرار ربیائی یافتند و در اعتبار
شد و علف فروزان گردید و اندک آن نیم فرخ قالی در سبزه و درونک آبی خاکی بهار و دریا

نور محمد بن محمد
سید محمد بن محمد

خدایکین باقره اقبال هزاران سپاس ایند جهان پر داز که سال پنجم از سیریم بر جلوس مسمیت
 مانوس روز یکشنبه عزه جمادی الثانیه سال هزار و شصت و یکم مطابق سی و یکم اردی بهشت
 بهر این فرخی آغاز شد و درین تاریخ بادشاه خورشید سیر بر از گناباد ^{برای} میفرمودند چارم
 در چیمه لک و اندر هشتاد و پنج ناصیه خلافت بادشاه هزاره بلند اقبال بدار السلطنه دستوری
 یافتند و به آن کامکار بخت بیدار خلعت خاصه و سر پیچ مرصع از کانی و زر مرد که اعلیحضرت بفرق
 مبارک می بستند مرحمت نمودند و سلطان سلیمان شکوه به خلعت خاصه و سلطان سیریکوه
 به طاقه مرصع سرخوار گشتند و راجه بیگلدارس بخلعت خاصه و اسب از طویل خاصه با یراق طلا و
 و نظیر بنادر خوشی به خلعت سر برافراخته به جاگیر و منخل خان بدار السلطنه مرخص گردیدند و برای بسند آمد
 را و امر سنگی با ضاخره پانصدی دوات و صد سوار منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار عزت افزایان و
 پنجم قرین سعادت ابدی بفرخت روان از دریای جناب براه چل کشتی عبیره فرمودند و آن
 روی آب منزل شد بادشاه هزاره والا تبار مراد بخش از کابل آمده اخراج شرف بلامنت تقدیر
 نمودند و در آنهمای سعادت خانرا در وزیر آباد گذاشتند که تفتیح معاملات خالصه پنجاب
 که جمعش قریب به چهل گرو در ام است و حاصلش نزدیک بصده گرو و به به مرز و عالیشان
 که اوایل به امساک باران و در آخر به افراط آن گرفت رسیده بود و بدو اخته بر کاب سعادت
 طری کرد و بهر بجایار موکب معلی معجز گردید بادشاه هزاره عالی لب مراد بخش را به عنایت
 خلعت خاصه و دو اسب از طویل خاصه با یراق طلا و طلائی سباده و صاحب موکب الوه
 مشتمول عواطف گردانیده دستوری دادند محمد صغییر اسلام خان را بر باریا و مرز و عادل خان
 بر زمین بود و به تقبیل ساحت جهان بینی فایز گشت چون به اقبال سعادت مطاوعت و اکتفای
 سعادت ابرار است این سده جلال و عبته اقبال عادل خان کامرادی حصول مطالب و عار ب بود

شش ماهی از این
 حضرت شاه ملوک اقبال

طار مت مراد بخش که از کابل آمده
 که است سعادت خان برای
 تفتیح معاملات خالصه پنجاب

رسیدن محمد صغییر اسلام خان
 که به بیجاورد فرستاده بود و بایشان

و نهال آگاهی و کمالش را نسیم عنایت حضرت خلافت مقرر و بارور در پیشکش بادشاهی از طلا آلات و سبین
آلات و نقد و چهل نعل پنج با ایراق طلا و هفت با ایراق نقره که قیمت مجموع چهل لکه روپیه باشند بخت
ملکه دوران مالک کیهان بیکم صاحب از جوهر و نقد و پنج نعل که هلی پنج لکه روپیه باشند همراه محمد مصطفی به
استان خواقین مکان ارسال دشت و به همین بادشاهزاده بخت بیدار از جوهر و نقد و پانزده نعل
که تمامی آن پانزده لکه روپیه شد بطریق پیشکش مصحوب سید باقر ملازم آن والا که فرستاد و از جوهر و
نقد یک لکه روپیه و پنجاه هزار روپیه و شش نعل به محمد مصطفی و دو لکه روپیه از نقد و حبش و شش نعل بکلی
و غیره ملازمان بادشاهزاده بلند اقبال نکلف نمود و چون اخیال پیشکش بادشاهی را به استیجاب
آورد محمد مصطفی آنرا با طلا آلات و نقره آلات و نقد عقیق گذاشته بخدم خود حواله نموده جوهر و مرصعاتی
که همراه آورده بود از نظر اشرف گذرانید سید احمد بخاری بخلعت و خدمت دار و علی عدالت اردو
معالی یوزارش یافت بنم از کتلی بهمنبر عبور نموده به سعد آباد که از بهمنبر تا انجاسه ونیم کرده است و
عبارت دولتی آن مکان سعد الله خان مرتب ساخته بود و تشریف آوردند و هم لدی نوشهره
که سه ونیم کردی سعد آباد محط اقبال گردید یا زدهم پیشکشی شدی که چار ونیم کردی نوشهره است
منزل شد و از دهم راجه که از پیشکشی شدی تا انجاسه پنج ونیم کرده است مع کثرت روز دیگر بهمنبر که از راه
چهار ونیم کرده مسافت دارد و تشریف فرمودند چهار دهم که از بهمنبر کوچ شدند و از آن روز که در راه
بسیار خجال برفت بسیار بود و گذشتن از آن دشوار بر او پنج که کتلیا و تنگنایای عسیر العیور دارد
به سبب آنکه بر پیش که اخته شده بود نهضت مبارک نموده دولتیخانه والا که پنج کردی بهمنبر از فرشته
بودند نقد و مرصع و حاکمیت گردانیدند یا زدهم در لدی پنج که پنج کردی منزل مذکور است
و میر قاسم تپو لدا را صاحب انجاسه مرتب نموده بود نزدی الا اجمال فرمودند و از آن روز که
که از پنج تا آنجا پنج کرده و ربع است و عمارت لدی آن بجهده امیر الامرا بود بفرمودن نقد

اقدس رونق پذیرفت و از بسیاری نشیب و فراز این راه اعلی حضرت آب پرورد و کهری
 از روزمانده بمنزل شریف آوردند و ملکه دوران با اهل محل بادشاهی اول شام رسیدند
 و هفدهم از کتل حیدرآباد که از سر کتل تاریخ کرده بشیب برفت بود آنرا لک کوب کرده بودند
 و از قلع عشق و جانی که بسیار بود از یک کز زباده بنود و بجائی که کد اخته شده بود قدری کل
 لای داشت عبور نموده در لاهی حیدرآباد که از اعتقاد آبا و اجداد و کرده است و به عهده امیرالامرا
 بود نزول نمودند و بیشتری از بنده این راه را نوزدیدند در رکاب معالی نیزه هم منزل اوری که
 از حیدرآباد تا آنجا سه کرده و ربع است و محمد سلیم بخشی کشمیر حسب احکام به انجام رسانیده بود و به
 نزول مقدس مکن سعادت گردید و نوزدهم لاهی که سه و نیم کرده منزل اوری واقع است و غنای
 که از قبل امیرالامرا در کشمیر بود یا مرخا قانی آنرا ساخته بود و درود اقدس محط جلال گشت
 بهیتم باره موله که چار کردی منزل مذکور است و لاهی آن نیز به عهده امیرالامرا بود و مخیم اقبال
 گردید و آن نوین بلند مکان دولت ملازمت اندوخت و هزار مهر نذر گذرانید و تعیین
 آن صوبه به یکنیم سده عرض مرتب فایز کشمیر بیت و یکم بعد از انقضای پنج کهری از روز
 بر کشتی که امیرالامرا قبلاً و سوتوهای نشین آنرا از طلا و غلافش را از در لفت طلا ترتیب
 داده گذرانیده بود سوار شده با هزاران شادمانی متوجه شهر گشتند و ملزمان رکاب
 سعادت حسب احکام بر صفای که مقصد یان نواره کشمیر و رکاب بزرگین صرمت ساخته بودند
 روانه شدند و بر ابر سوی پور که سه و نیم کردی باره موله است نشاء در سراق عفت
 گذرانیدند بهیتم و دوم بمنزل نوز باغ که از سوی پور بر آه است و در راه خشکی
 شت به نزول ابدال رونق یافت و روز مبارک دوشنبه بیت و سوم با پرده کیان
 سلسوی خلافت بر صفینه دولت نشسته رکضت نمودند بعد از آن کهری دولتیانه مقصد

وزارت امیرالامرا عابد خان

وصول بدولتخانه کشمیر

را که از نو باغ تا این مکان فیض نشان در کرده در ربع است به قدم والا فروغ آموذ که دانند
 کونرا ماسنگه دلدر اجه چیسنگه به اضافی پانصدی ذات منصب هزار و پانصدی هزار سوار یک
 تشریف فرمودن بمنزل امیرالامرا مهابات برافراخت بمیت و ششم منزل امیرالامرا بمن مقدم خاقان بنده نواز منج سعادت
 کردید و او را هم با اند از فتنه به تقدیم رسانیده شکر این موهب گبری بجای آورده و پیشانی منگول
 بر جوبه و در صبح آلات و اقامت اقامت نفیسه ولایت کشمیر که تمیت آن یک مکه و بمیت هزاره
 بنده از نظر انور گذرانید و دوم رجب مدار امه های سعادت خاقان که حسب حکم هندی در وزیر آباد
 مانده بود چنانچه نگارش یافت شرف اندوز ملازمت کشت سیوم بجای رفتی که خدمت فرمود
 بنوج و کاشیال و دو میال از تغیر میز فلاح منهابانی که این خدمت را چنانچه بایستی تقدیم
 نرسانیده بود تقویین نمودند چون حقایق آگاه معارف و شکاه عارث به خشی که احوال
 عرفان مالش مکرور درین نامه مفاد تقریبات گذارش یافته بدین شهنشاه دین نیایده
 صحبت اقدس دریافت چارم این ماه پادشاه در ولایت نواز به سجدی که از سر کار برده
 گزین شوق اعتلا ملکه دوران بجهت عبادت آن انور دشناس بصرف مبلغ چهل هزار روپیه
 در کمال دلکشی و صفای انجام یافته بود و عیارات اطراف آن بوی بودن فقر و محنت بر
 به بیت هزار روپیه مرتب گشته تشریف فرمودند آن را وین شین بخود فیض صحبت والا اندوز
 و نعلی از لکات بلند کوشش افروز مستحان کردید و ملکه زمان الماس که انها بطریق پیشکش
 از نظر مقدس گذرانیدند و هم به شیخ یکی اکیلی و دولت مهر از جوانه وزن مرحمت فرمود
 و در نیم آدم خان را بی رای یقینی و محمد مراد نواز در داده او را به عنایت خلعت و اسب سر بلند
 ساخته با علیم بیک و نیم بیک سپهران سلیم بیک کاشغری که از جمله منصبداران ان نعمت
 کشمیر بودند و ضامن آدم خان و محمد مراد با کوهی از زر منیداران کشمیر دستوری دادند که به

ملازمت سواران

تشریف فرمودن به سجدی که
 بیک صاحب به خرج چهل هزار روپیه
 برای عیارات و مرتب شد
 بودند و قبول پیشکش
 بیک صاحب
 الماس کوران بها

درین زوایا

که به تبت رفته مرز با تبتی را که بره نمونی ادبار از آن ست اولیای دولت قاره محروم گشته بود
مستاصل سازند و قلعه کرد با ولایت تبت بقصر در آورند فروغی کشمیری که اشعارش در تبت
و تبتین است از نظر مقدس گذشت و مثنوی در فریت دار خلافت شاه جهان آباد و باغ حیات
بر عن مقدس بمانند انداز آنجا که تختش روی بیداری نهاده بود پسندیده آمد او را به بندگی
استان افضال و انعام بر او پیوسته و قیام بخشید و این چند بیت از آن مثنوی است
در تعریف شاه جهان آباد ^{عالی الله چه شهرت این که از شان گذشت به بنای او زیاده}
زیر پیش بند زیب و فر گرفته جوانی را جهان از سر گرفته جهان را که به از خود یاد باشد
همین شاه جهان آباد باشد به مهر از وسعت او تا جوشد ز رشک از شام غم تاریک
شد جگر از غزلش خون شد چمن را عقیق او کواه است این سخن را ز غنیمت های او هر که کند
یاد رود صد و جلالتش از چشم بغداد ز خاکش مشک چین بو میکند و ام خطا باشد و
برون ز چین نام ز رشک او بخش از لب فرون شد خن رادل لب نازد خون شد
چهارالتش ز سر تا پای دلکش چونند زاده خوبان پری و نش همه ستر قدم بطوح و
مرعوب و اعضا هر یکی در جای خود خوب ز رفعت حمله با فلک همدوش گرفته هر یکی
صدده در آغوش شکوه آسمان دارد در زمینش جهان انگشته آمد او نگینش از آن بر
روشن رفعت پایه دارد که در دلخانه بروی سایه دارد فلک زان حلقه در گوش در آوت
که ظل قهرشای بر سر اوست چه نضری طاق کیوان در ریش خاک حصارش چون افق
بر دور افلاک سر ایا جانفراود و دلنشین است از آن چشم فلک ^{این است در تعریف}
عجم حیات بخش کوید ای چشم بهار از نور و روشن خاطر به بصورت کلن راحت ده روح
مضن عامت زان گشت حیات بخش نامست دور هر چمن متابع صد باغ و غنچه شد تو

غیرت کلت و ... بنجم که در فروغ عالم پیش کل انت کم ز شبنم کس مثل تو در جهان ندیده
 مثل تو خدا دنیا ندیده بنوید دهن از کلاب امام انکه بربان بزد ترانام کلبای ترا شمار
 نتوان وصف یکی از هزار نتوان بگری که میان تو و انشت عالم همه جسم او روان است
 زبان هر که هست در کنارت آمد آینی بروی کارت بیست و چارم حکیم و مناس که پرستار
 پرستنده با اخلاص اگر آبادی محل یا معالی نموده بود به عنایت خلعت و به اضافت پادشاهی و
 بمقتضی هزار و پادشاهی صد سوار و انعام پنجاه و دو پسر فرستاده قاضی محمد قاسم کبر بروی به
 خدمت دیوانی کشید و فرمودی منصب سر برافراشت شب بخت و بهنم ده هزار روپیه مقرر مجتبی
 بذل فرمودند از آن جمله چار هزار روپیه به برادران و خویشین ملاقات عنایت شد است
 بهشتیم لبرام ولد لعل خان کلانوت به انعام دو هزار روپیه پوارش یافت سیوم شعیان میرزا خان
 بنیره عبدالرحیم خانان بخندمت قلعه داری احمد کنز جای احمد خان نیازی که در گذشته بود
 سرافراز کردید چارم سیر باغ خا و مسرت از برای طبیعت اقدس کشت طفت خان
 به خدمت دیوانی صوبه خاندیس و محال پایان کھاٹ صوبه برادر بنوختند و هم محل خان
 بخندمت صوبه داری تنه سر بلند کردید و یک اندر داده فیل و هزار و پادشاهی و پادشاهی
 شب پانزدهم که لیلیه البرات بود مبلغ مقرر به نیازمندان و محتاجان کشمیر رسید و اعلی
 با پر و کسان شبتان خلافت کشتی سوار به تماشای چراغانی سائین میان تالاب فل
 و اطراف آن لشکر چراغان و نفوج سفاین که به این شکر ترقیب یافته بود چو
 میر و هم قرین و هم فارین سعادت به صفا پور که باغ و تالاب آن غنوج است
 از جنت نعیم و چشمه شبنم است بر کشتی تشریف فرمودند و ملکه زبان بادشاهزاده جهان
 مراد شهنشاه و پادشاه و پیشکش به تقدیم رسانیدند و شبنم نکام کو بهی آنروی آب چرخا

نظارت تنه به معالیان

دوایه منوچهر گشتن ولایت تبت
و اداره دشت ادا و کار و ایندین نزاران
مفسدان و باطلان

بچراغان فروغ نمود کردید روز دیگر گشتی سوار معاودت نمودند بیت و این از عرضدا
آدم خان تبتی بعرض مقدس رسید که مرزای نالکار و وصول فوج پاوتشی از قلعه کرد و
برآمده راه فرار سپرد و قلع خود را با ولایت تبت به تصرف بنیدای دولت قاهره در آمد و
از اصل و اضافی بمنصب نزاری پانصد سوار سرازیر کرد و ایندین ولایت تبت را که هفتاد
لکه دام جمیع الت در جاگیر او و برادرانش بطریق وطن مرحمت فرمودند میرا براسیم بنیره احمد سلطان
بجلی که از ایمان دولت شاه عباس بود شرف استلام آستان رسید و بمنصب پانصدی
بمنصب سوار و انعام پنجاه روپیگامیاب گشت معاودت رایات جلال از تبت به آید و
مدار السلطنة لاهور چون اواخر بهار به سبب افزونی باران و طغیان آب ریاض و حدائق اطراف
دل و وسط آن و دیگرک تین حوالی شهر علی صفا و بی رونق گردید بیت و دوم حباب
حل طغیان نمود و چند انکه بباغ پایان جهرد که درس در آمد و زمین باغ نیز به جوشش آب
چشمه سار گشت و اکثر اشجارش خشک گردید و مقارن این حال تندبادی وزید و درخت
سیار که بیشتر آن سفیدار و برخی چنار بود از خیابان در آمد باغ فیض بخش و فرج بخش
و از باغات دیگر از بیج برکنند و سیرکهای کشمیر با صفائی نماند چنانچه مکرر بر زبان حقیقت
همان رفت که بعد ازین موکب معلی به خطه کشمیر متوجه خواهد گشت چوب تین و حدائق
مدار اخلافت شاه جهان آباد از دار السلطنة لاهور که زیب بخش روی زمین و رشک
افزای فردوس برین است نور زمین این راه دور از برای سیر و تکار مستزبات این
سرزمین است در ایام نهول موکب جهان به باغ و سیرکاه بی حد و قطع منازل
و طی مراحل بنیاده بنا بران حدیو هفت اقلیم پس از دو ماه که خطه کشمیر به دسترس
عرشی نظیر و دستان آن سرزمین مخصوصاً فضیلا و صلی و شعر اندر انضال باد

بادشاه در میان آل بهر منسوبند و بیشتر از بنده را برادر است حضرت بهر نمودند و غره
رمضان مطابق است و هفتم آمدند و بعد از دو روز و نیم گری روز قرین سعادت متوجه شاه
گشتند که به سیراب تین آن نواحی است و انداخته از شاه بهر پور و از آن بهر توبه
فرمانید و به دار امهائی حکم شد که روزی چند در کشته بود و عقب روانه کرد و قاضی محمد قاسم
دیوان و محمد سلیم بخشی و دیگر تعینات را کشمیر را در حضور هفته سیوم پنج برادره که در قول مهین
آخر اوج خلافت بود به نزول اقدس تربیت یافت به رم به اصف آباد مقرون به
چهارم متوجه گشتند و بابل که بل که از چوب بسته بود بر کشتی تشریف فرمودند و مقارن
وصول کشتی بل به هجوم مردم شکسته و جمعی از سوار و پیاده در آب افتادند و سوار از ده بیشتر
بود و از پیاده کمتر پیاده از سی پیش و از چهل کم چون اهل حضرت در آن وقت تشریف
داشتند اکثری از گرداب موات رها می یافتند و برخی را که اجل موعود رسیده بود در آب
فرورفتند و روز دیگر مقام شد ششم صاحب آباد به فیض در و مقدس بر آمد و خاطر مصلی
به سیر باغ و عمارات و حیاض و انهار آن نزهتگاه منبسط گشت در آن مکان روض
دور و نزدیک به عشرت و کامروائی گذرانیدند و ملکه دوران مراسم شاد و پیشکش بجا
آوردند و ششم شاه آباد به همین قدم و الا رشک ریاض غنبت گردید امیر الامرا به غنایت خلعت
خاصه سر برافراشته به کشمیر رخصت یافت که بعد از یکماه روانه درگاه معلی شود و درین
گاه نیز دور و نزدیکهای مسرت بود و در و از هفتم رایت اقبال بلندی کردند چاردهم
بهیر پور به نزول بر رونق پذیرفت و در آنسای راه به سیراب بنار اهر توجیه نمودند
دار امهائی سعد الله خان که برادر است بهیر پور آمده بود دولت ملازمت
شاه نزد هم اینکس بهر نیچال عبور به لکهنو میانه پوشتا و بهریم که است تشریف آوردند

در این روز

حضرت امیر الامرا به کشمیر

آورند بخت و یکم لاهی سجد آباد به مقدم و الامین گشتند ابراهیم خان میر خانی بسید محمد و اسکند
 افضل بار میر و عبد الله بیک ولد منصور حاجی و خنجر خان و دلی خان که از کابل آمده بود احزان و ناراحت
 نمود و بریت آپ بعنوان پیشکش گذارند قاسم خان میرانش اندر السلطنت آمده به تهنیت نمود
 جهانگیری سر برافروخت بریت و دوم در قصبه بهر دایره شاهر خان و فاضل خان و دیگر بندگان از
 کشمیر و بهر آمده بودند سعادت ملازمت اند و خند بیاوست نراده جهان و جهان نیان محمد شاه
 شجاع پسر فرمان و الا نشان سپید بختی بی قند بار محمد مقدس و خلعت خاصه مصحوب امیر
 از مال فایده و مناسبت قدر تا شیر بر آید چو بخت مستند درستم خان بهادر فرزند خلیف و راه جبرینک در
 سید اس و الله میر و جهان و نجاست خان و راجه های سنگ در او مستقر سال و راجه بیار سنگ بنده و
 بسیاری دیگر از سندها صادر گشت که از وطن و جاکیر روان شده روز و زن مبارک خود را در گاه
 آسمان جبه برسانند روز دیگر از بهر کوچ فرموده صید اهلکان و شکار گران روانه شدند درین
 منزل همین اختراک خلافت که از در السلطنت برسم استقبال آمده بودند با سلیمان شکوه
 کامیاب ملازمت اشرف گشتند و هزار مهر نذر گذارند عبدالرحمن و دلی نذر محمد خان که در خدمت
 آن کامکار بخت بیدار آمده بود با استلام عتبه جلال فایز کردید بریت و ششم از آب پنجاب که
 بر روی اردو می معالی بگشتی بران پل بخت بودند بر سفینه دولت جبره نمودند عبد الله بیک
 و دلسا قی پیر و اینی نذر محمد خان را که همراه ابراهیم خان از کابل بدر گاه کیوان جبه آمده بود
 در سنگ بنده با سنگ ساخته به مضرب و الغام و هزار روپیه کام انداز که دانی ندر سنی ام
 نواز حسن که از سیستان آمده دولت آستانه در یافته بود به فوجده و بیولدر و سرکار
 برت سرافراز کردید سید احمد عت که تازه از ایران آمده بود بمضرب پا لندی پنجاه سوار
 الغام و هزار روپیه نوازش یافت و از عظامی با عت شاه دینی پرور مبلغ نقدت هرگز

صد و نوزدهمین خط
 از تاریخ پنجاب

مقرر این ماه به آستان جان دنیا رفتند آن رسید از آنجمله و وزیران روپیه به سید حسن مبارک و نور محمد
 جلال که از احمد آباد در یکجا کتی بنیاده آمده مرحمت نمودند غرضه سنو ال دو منزل بی جهانگی که با دایره
 به شیخ محمد از اولاد سیاح در بای تقیقت و سیاح بیدای طریقت قدوة الواصلین شیخ فرید شکر گنج ماده فیل
 وزیران روپیه بنایت فرمودند سیو منزل جهانگیر آباد و بود و اقدس فیض آمو کردید نظیر بنادر خوشی از منون
 خود قصه آمد شرف اندوز ملازمت گشت چون ساعت دخول الیه جهان پیا مدار السلطنة دریم ماه
 در بود و سه روز درین منزل مقام شد خسرو و بهرام سپران قدر محمد خان و قلیچ خان و دیگر بندگان
 دار السلطنة استقبال موكب جلال نموده بودند به تقبیل سده اقبال سر برادر اخوند بهیم از جهانگیر
 به تختی کوچ فرمود و غفور خان بحرمت آپ از طویل خاصه سرافراز کردید بهیم در لواجی دار السلطنة
 دایره شد روز دیگر در آن مکان به نشا کله زاسیده دیم از آنجا به باغ دلگشا پر تو در و دالگند
 و در آن عشرتکده نعمت خاصه تناول نموده اواخر روز بکشتی از دریای رلوی عیور فرمودند و
 دولتخانه دار السلطنة به عین قدم مبارک سعادت آگاه گشت و به کوه درج خلافت بادشاه
 بلند اقبال آپ از طویل خاصه بازین طلای مینا کار غایت سیار دیم سید مصطفی بنبره سید رضی
 بحرمت ماده فیل و سید عبدالرزاق کیلانی بجای هزار روپیه از خزانة وزن مفتخر گردیدند بهیم
 سید محی الدین سفیر فرمان رومی به عتبه علیا و سده آسمان که مرصع قیامه و عطاء الکاسه
 رسید حبیب اکرم تربیت خان میرتوزک به استقبال رفته ادرانه یکجا حضور آور و بخشیان عظام به عطا
 استلام سادات و سائیدند و افغانه قیصر منظر اقدس در آور و دو واپ عربی یکی با زین
 مرصع و عیابی در و در و در قیصر به آن سلطان مراد خان عم خود بطریق ارغمانی ارسال داشتند
 گذرانید و پنجه آپ از جانب خود پیشکش نمود بنیایت خلعت و حقیقه مرصع و خنجر مرصع و انعام پانزده
 هزار روپیه و این کتیرا به است پیشکش شد و خان پانزده آپ تبظرانوز در آمد میرخی انجده مت

در
 در

وصول به امور

در وقت تقیبت

بخیریت و یوفانی و در روزی که کثیر از خانه احمد آباد و مرحمت خلعت و فرونی منصب میبایستی گشته دستوری
 یافت خواهر قاسم و در خواجه خاوند محمود و در بخت بدست بخشیدگی سرکار ملکه دوران نورانی فرمودند و دوم
 و نیمی از تقدیر بکب اندر که تصنیفی تازه بعضی اقدس رسا ایند هزار و پانصد روپای تمام شد بهنگام یکدیگر
 معالی لشکر را به فرودگاه کائن داشت بدین که کتب سما و عظمت از دربار السلطنت خود داشت نموده بودند که اگر
 از پیشگاه خلافت حکم شود و بدین نوع احمد عبدالرحمن سپهر عبدالعزیز خان لقتبندی را برای نوزدهم تسلط
 سلطان سلیمان شکوه نو استکار می نماید ملتزم به بدین ایامی رسیده بود و چنانچه شنب بیت و ششم ماه و چوب
 از عوایج به فعل آمد چون در آنوقت به آن و انازا و چیزی مرحمت نه شده بود و چارم این ماه که وزن
 آن نونهال دولت نشا و انوار و دید خلعت خاصه و تسبیح لایق متعالی که در و فعل در فرود منتظم بود و
 چهارم هر صبح با بهر لکناره و شمشیر مرصع با پرده مرصع عنایت فرمودند و پنجم امیر الامه که چندین شکم
 در کشیده بودند برگاه آسمان حله آمده دولت ملازمت اند و شش و هفتم هزار و نه هزار که از امید محمد صالح
 ولد میرزا علی بی ترخان به نظم سرکار سپهر از تغییر بر که فرمان طلب او بحضور میا و گشته بود و نوارش یافت
 عذرت خان حارس احمد آباد و باضافه پانصد سوار منصب به هزاری هزار و پانصد سوار طایفه خان باضافه
 پانصدی ذات منصب به هزاری هزار سوار و حسین قلی بی افغان باضافه پانصدی ذات منصب به هزار و پانصدی
 بهشت سوار و به عنایت اسب سرافراز گشته ششم رحمان یار برادر الله یار خان با تاس با و شش هزار و عالمیان
 محمد شاه شجاع بهادر باضافه پانصدی و و صد و پنجاه سوار منصب به هزار و پانصدی هزار سوار خدمت حرا
 جهانگیر که مفتوح کرد و دید یازدهم به آن در تاج سلطنت طوطه مرصع و تسبیح مرصع را که اینها عنایت نمود
 بمصوب باقی که در بر و در سال داشتند از بوزرق حالات خاقان خورشید میزدند و از دهم این ماه
 بن از و قاصد سرکار جوینور بحر من اقدس رسید که معتمد خان به ضبط آن نواحی نموده اند و چوب
 به الهام آسمانی زبان این رموز و آن غیبی برگرفت که او را کار رفته و هر دو کام مغوی را بجای ایتمین

ذکر خواجه کام طرور
 حاد و محمد

در عهد الامه
 در عهد الامه
 لشکر

ملازمت امیر الامه
 از کشیده آمده بودند

فرمودیم و او را به پادشاهی داد و دولت سوار منصب به نزاری و دوزار سوار و به غنایت
 نهاره و فوج داری و تبولداری سرکار جوینور سوار فرار کرد و ایندند لیل مندی به صاحب معقبان معقبان که
 معتقد خان در همان تاریخ لاجا احویات در روز دیر و روزی مهن با جوت هزاره اقبال بلند اهل منی و
 که مکرر چیری چند بخاک کشته پیش از آنکه بعضی مقدس باشند خاقان غیب و آنرا چو را بطن دریا فو کلا
 فرمودند صافی دلی که در بد و خلقت سینه با سبکینه اورا مخزن دانای و کمن آگاهی کرد اندیده باشند که بعد
 چنین بشیون بخیر بصیرت افزای ظاهر بنیان کرد و مستعد نیست بر انت اعدا و دله میر طهر الدین یزدی از
 اصل و اضافی منصب نزاری دو صد سوار سر بر افت و نسبت دامادی مراد کام سیر کار و بر معین
 کشته چاردهم احمد ملک خان به اضافه پادشاهی پادشاه سوار منصب و دوزار پادشاهی و دوزار سوار و
 فوج داری سیواره و غیره از غیر مراد کام سوار فرار کرد و دید میر و هم آن سکه میر را به کجا حیت قلعه داری
 تاراکده نوازش یافت بست و یکم اعلی حضرت حسب الاتماس فرود بخش کوه خدانت با دثه زاده
 بلند اقبال منزل دلا امده را به قدم مبارک فیض آگین کرد و ایندند و آن بخت جیدار پس از تقدیم مراد
 پا انداز و نثار انواع جواهر و موهبات و الوان اقمشه نفیسه که قیمت مجموع آن یک لکه و شصت هزار و پانصد
 و فی از سر آمد اقبال خود که عادل خان به آن ملحق قدر فرستاده بود و بعنوان پیشکش گذر ایندند و مبلغ
 چار هزار روپیه از زر سرخ و سفید شکار به سید محی الدین سفیر قدیر که در آن وقت سعادت اندوخت
 بود عنایت شد حضرت خاقانی نعمت خاصه تناول فرموده و به سرت و انبیا که ترانیده او آخر
 بدو تنیانه نقد شریف فرمودند بست و دوم اقبال پیشکش عادل خان از نظر مقدس که کشت پنج نعل
 نر و پنج ده نعل بی بران پیشکش گذر ایندند چون شمشیر خان ترین هزاره و داف غنچه نواحی عربین
 را ضبط نموده بود بست و چارم او را از اصل و اضافی منصب دوزار و پادشاهی دوزار و پادشاهی
 سوار سوار و اسب صد بست و نهم طلبی جواجه که از دار اخلای شاه جهان آباد آمده بود و سوار و نعل

تشریف فرمودن حضرت
 به منزل شاه بلند اقبال

نصف پنجم

تقبیل عتبه اقبال اندوخت درین تاریخ به مسامح مطابق مجامع رسید که در آغاز این سال در خواجی
لسان نذر محمد خان ازین جهان انتقال نمود خاقان مهر گستر خسرو و بهرام و عبدالرحمن لبران
خان مرحوم را ضلع غایت فرموده مشمول عوالت گردانیدند و سسوزی با فضل حاجی احمد میر
دستار شد و چون حکیم علی الاطلاق به مقتضای حکمت بالغه خویش نظام بابتکاف قلوب توفیق
والا افتد و التیام بواطن سلاطین گردون آثار باز بست است سلطان محمد خان قیصر دوم جنبان سلسله
موالات کشته نامه مصحوب سید محی الدین نور و کارش یافته در نیو لا بخاطر صواب گزین خدیو حجاب
پر لاف کند که سفیری بدان سو نبوسند بنا بر آن غزه ذی الحجه حاجی احمد میر عدل یا که بره منونی
سعادوت و در مرتبه زیارت حرمین شریفین زادگاه اندک شرف آور یافته بود و مرتبه سیم در سال
بیت و یکم از آنکه آتشی حضرت خلافت پناهی قندیلی مرصع گردانید که در کارخانه باوشتای
به مبلغ دو لکه و پنجاه هزار روپیه مهیا گردیده و کیفیت و کمیت آن در طی وقایع سال مذکور تفصیل
لگاشته شده نذر طبیبه برده بود به عنوان سفارت و سسوزی داده خلعت و اضلاع منصب
و لپ بازمین مطلق و انعام دوازده هزار روپیه تقدیر فرمود که دانیدند و از جناب خلافت شریفه
مرصع و شمشیر مرصع با پرده مرصع که قیمت مجموع یک لکه روپیه شد بطریق ارغمانی با نامه
از منشیات سعد الله خان که نقل آن درین صحیفه مفاد کارش میباید مصحوب او به قیصر
فرستاده آمد و حکم شد که زیارت حرمین فایز کشته عازم ملک روم شود و بمقتضای این بند
سورت یرلیغ رفت که متاع یک لکه روپیه باب بر عریب خریده بدو و الا که در آن سال
به مستحقین آن دو مکان شریف قسمت نماید خدیو سیرابا نیایش از آنجا بوس مبارک تمام
نایب متاع ده لکه روپیه که با منافع بیت لکه روپیه باشد به دفعات به جهت خیرات میر
آن دو لقه معتبر که ارسال داشته اند و سید محی الدین سفیر قیصر به جهت خلعت و لپ بازمین

شماره اول

شماره نایز حرمین شریفین
از آثار جلوس تا حال

در وقت سفیر قیصر

مطلوب النعام يا هه نهار و يوم سيز فز كشيته همراه حاجي احمد سعيد ميرض شند او تاروز خضت
به عطاي خضت نهاده و پند نهاده سوادى جنس كامياب كردند خواجہ عبد اللہ مشرف زيارت را
كه به مكه معظمه فرستاده آمد به نعام و نهار و پند نهاده نقل صحيفه شريفه و رقيه كرميه من
استكين الى حفرة الاحدية المستعين بجناب الصدوق الذي كلف الابتهاال و الخفوع و جمعية الامثال
و الخشوع و تمامه المحمدي و الشنا و حمله الشكر و الرضا و الساقية البني الاممي الا بطمح العربي خيرة الانام
صادق الكلام امير ايجان امين الفرقان المؤيد بتاثيرات الصدوق العزيم كبرياوى شهاب الدين
محمد صادق بن ثمانى شاه جهان باورده غافى الى من اليه مآب الشوكة و آيات الحشمة يفتح
امكان منيع لثان سموه مرتبه سما و علوه بمنزلة تبيضا و معنى الويه السياسة محلى لسط الرياسة مشيد
اركان الشريعة العنيفة بموجب احكام اهل الحنفية مقاتل فجار الزنج مجاهد الكفار الافرنج على الحفرة سامى
الرتبة سلاله خواقين الزعم ناصر الملوك و المظلوم و الطاف الكريم انفصال مهبط اعطاف الكبير
المتعال شمس للرفعة و العز و النبالة و البساله و العظمة و ان سلطان محمد خان لا زالت شمس
سلطنة ثابته عن الزوال و اتمار و اتمه ثابته على الكمال و بعد اهدى دعوات صافيه مستنيرة
اجدين بانوار القبول صادرة عن صفاء خاطر هو للفيض كمن و اتخاف تحيات طيبة نصرة الاقارب
بار بالوصول فائز من زكاه باطن هو للسكينة مسكن نفع القدر و سيون انوارهم بدعوة اجابته و
يطن فى العنبر الاشهب و ذاكما جهتهما اكلمة نور كما يصح الصادق للافاق منورة و ذواها باللائحة
عطر الكرم الريح لا قطار معطرة لكل عن غرة النورانية عين العين البار غنة و تحيط طرتها الركا
الناسج ان يجمع نواصير مصداقات عن الغرض معزاه و درو اصل مخالصات من العناية مدة
تقار من الصواب مصاب و امكرمة مآب مكثف للخطر الصائب اخطير و الراى الثاقب المميز
المرارة لا يدرى به و احكام كمشيدته ان وصول الحنفية لافقة و البقية العتيقة لطيفة العبار

العبادة حسنة الاستغفار كل حرف منها طرفة للولاء لكل منظر منظر من الصفاء ومصدر
 الوداد والاحقاد ونافذة محبة ونشطاء مسخرة والنبا طائر مبر فيها فيعلم الممالات ان يولف
 ويوسن بمن نذر محمد خان الابن عبد العزيز خان بابا المير اعظم احمدية والصالح المستحسن يوداد
 الحق الاسلام واتباع الكتاب والشارع عناية القلوب والحوار وان لم يعط بمرام نذر محمد خان
 ومتمنا وتتمني منه ومنبعه لا يخفى انه قبل بلوغ المكنون الغريب المصوب بعد ما عايناه وانا
 النينا فان بابا على الحسن البوريه ووصل الى امانية باطيب الوجه ولكن من طول المسافة وما
 الطريق ما بلغت حقيقة الحال السبع الشريف لتفضل الاجال وتشرح مقال ان نذر محمد خان
 بعد ما كنت بصراخه الكبير امام قلعيان والى توران وارتقى من حكومته بلنج بديختان الى سلطنة
 ماوراء النهر واستولى على تلك الديار اذى سن وفدانة الهمة ورواة الفطرة سوى صبره
 خلقه الدين من استعج اخصال واقبح الفعال اهل تلك الديار وادعوشهم فتعزفت صنايد
 الارضية وعلكو اعليهم ابنه البير عبد العزيز خان وسلطان الامين العاطلين عن حلية الايمان بلنج
 بخشان وجرضونهم على الغريب والغارة وقتل السكان واسر القطان قصير والكلية اعمدة
 كنوا اطمهم الخسبية خرابا وبابا فاضطر نذر محمد خان العازى عن العقل امعاش ولى الاور
 وكان الايق بن والاخذ كماله الجاني فى الاول الامر الى هذه العتية العلية والاستعداد من السد
 السنية بالعل كرمظوة منصرف من القوة الباغية ويلتقم من الشرفمة الطاغية وملكها على ما
 ذهب من ملكه بخنود ما القاهرة قصر من القوشى الى بلدة بلنج والظوى فيها ولم يستطع الخروج
 فضلا عن امانته وكم اغتية ثم انه لما بلغنا ان لالا يمين اخر جواردهم من حو العصبان
 وايدىهم من الظلام الطغيان واعظوا عيهم عن هول يوم التناو وسلوكوا غير منهج الاقضا
 ولسوا اسوا واحساب وسطوة رب الارباب وطفوا فى البلاد فافكر

و حاروا و اعدوا و اهلوا و فبقية في تحريم معايد و عدم المعاندة و احراق المصاحف و قتلوا
و اغتفروا و جمعا كثيرا من الادات الذين موودتهم احرى ببلوغ الامر و النواهي و ابلان الناموس
الا الهى فضلا عن سائر الانام من اهل الاسلام و قد لزم على ذمة السلاطين العظيمة الفان و
تحم على همت الخواقين الباهرة البرهان الذين اولو قوة و اولو باس شديد باقتضاء المحبة الله
و العيرة الاسلامية و وجوب اداء الزكاة اكله و شكر العترة التي من الله بها فضلا بكمال
و لطفه الشامل عليهم و اعانة المسلمين و صيانة المساكين و الدب على المظلومين و اذرع عن
المظلومين العطف غسان النبوة الخاقانية التي زمام الطولية السلطانية في صف من شهور السنة
التاسعة عشر من تحليها سرير الخلافة بالجلوس المبارك امطابقا لسنه ست و خمسين و
الف هجرية من دار السلطنة المستقيمة في جيون تجل عن احمد واحد و سالى عن الاصدار
و العدم مع الخرافة خارجة عن حرض الخراسن و يحسن المحمدين و مدافع و مناديق لا يصفها
بيان و لا تمتعها حبان و اقبال كانها جبال سحاب ثقال تانين في الاطوار صواعق في الاثار
فما ت ايجو و انصورت امترله بالخلادة المندرة بالاسم الذي تحمب بزل الارواح
في مرضاه دلى نعمتها عيوه الابد و محيى السرور و تحال معاركه لا لبطال محافل النوال مع ان
انما لك من كسرة الرفح و انخفض و و ما د عابره مهية و جبال شامخة بالثلج متسلسلة كانت
صبغة امر و عسيرة العبور بين امهادى جبال و مصاعد قلال التي يخفى الرياح بين نعانها
و تنزل الاصدار و ان شعافها و مردا حمدك كالانظار الدقيقة و صوبها مثل حواصم السم السعيرة
فما سائل باربع بستان فما انجوا اهدا من الالمانين الجامعين الا تواعليه و ما جودوا
حصانهم الا احو عليه فرب الهل في تضاعيف حباء الباقيين و سرى توهم في بوارخ
اعضاء الخاسرين و قامت عليهم القمة و لم ينفعم الحرة و البذامة فعادوا شذروا و تفرقوا

وتمتقوا أسوارهم وطاروا الجناح المهرب من الروليل والكرب وجان اجمون قبر المسلمين
وتسبوا عيشهم ربيعا وتحويل مجباب ارضهم ربيعا وصار الفتح العظيم والفوز اجيم بالفتا
الازلية والاعانة الابدية واللطف الرباني والفضل الرحمانى نصيبا لهذا المحبوب بالاصحاب
والافضال والشمول بالكرم والنوال وحسن وصول عسكر الاقبال الى نواحي الملح ترك نذر محمد
تمتة العيال والافضال من الذكور والامات مع ما اوفره وعدا الى شيرخان واندخود ليجمع
جميعا ويحارب باستظهارهم بنود فارس اصغرا عقالا بسلطنة شيرخان قليدين فقبائلهم
فقد محمد خان بعد وصول الهبارزين خوالى شيرخان واندخود ولم يدان فيها تعرضا للبلاد
واستيدانا على سوء القضاء فلما التصر الفتيان واصطدم الجمعان وطاح الفرقان وقع ما
وقع من الضراب والظعان وكاد ان يلفى القاباق بالساق ادبر وراح على الى
العراق ويتصر النصر والظفر بسطوة اقبالنا القوى لا وليا حاسا العلى ثم في الحرم من السنة العشرية
تريثنا عرش السلطنة بالجلوس الحكم وهو الفقة لسنة سبع وخمسين والى من الهجرة النبوية
فما جلك بلج وبخشان على قوة ظهر الشوكة مسرة صدر العظمة مزين مهاد الالهة محسن
لب الاختمية محمد اوزبك زيب بهادر فبدا بتبلغ ركابيد بلج اودا هو عبد العزيز خان
فقد جمع اجموع وجند اجنود من المعادنة وغيرهم وعبر صيجون وساء ما به الف ابو زيدون
فحين فرقة عين اخلافة نصف عسكره لحفظ القلاع وضبط البقاع وبادر مع الباقى نحوه
بصدر منشرح وقلت سبع واهنى الف لما لم يلف مطباقا على القتال وحاميا والقيال حيا
ما شرب حارب على الطريقة القزاقية سبعة ايام وجعل من كان معه عرضه ليريت فوسسته
لائيات اجنود وانهزم مرارا والكفا قدرة كرايا قاب غايبا ورجع خاسرا عوده النحل
وليسوقه الوجيل واسرع الكر الى نجارا اسفاق من ضغمة الضيغم الحاد وافتق ساس من

الليث النابذ فلما سمع نذر محمد خان فقد كان يرجع من العراق ووصل حبيبه الى حوالى جيكينو وجمينه
ومعققة احوال فعال الاقبال استيقظ من رقدته الغفلة وتلفظ ان الغور بالبحر من لونا بالبحر الى
هذه الحجاب الاعظم وينيل الهند من لونا بالاسجار الى هذا الباب الاقيم فعند ما لادوا مستكان الغيم ملكة
بلح وبرد خان عليه واصل اسله وخر اريه اليه والتمت العطف اخر الى هذا العطف اولين جميع
الهمة العليا الا تحصيل الذكر كتحصيل والثناء الجليل وقعت الامة في مطاوي الرسالة المكملة الى
ارث وطريق الرشاد وهداية سبيل السداد وعبد العزيز خان بكابيل ليس له اذن جماعة فتوثر
فيه الهدى ولا قلب سليم سمعوا الذكرى وحوال الى نذر محمد خان بعد ما الكرم باخطا امملكة لم يتا
على توقف في بلخ ازيج من ثلث سنين وثمانية اشهر خرج عليه طائفة من مخالفيه والقوة مع
ابنه الصغير سجا نقل وكان معه في بلخ متحرريك عبد العزيز خان وتحريكه فاخر به هذا خلف العود
منه وشروده والى العراق طرده وبعد ملوكة سمعان اناه الداعي واثام به الناحي ولما وصلت
في هذه بلاد ان المحمود والرفان المسعودية النامل مرتبة الامارة الواصل الى منزلة الايات
عادل خان من اجوابه الوافرة والتمصاة المتكاثرة والفيول وغيرها الى الحضرة السماء والسماء
العليا ارسلها بعد انما تذكره مع السيد النقيب والفصل احسيد حاجي احمدين الشرفين
احمد سعيد مير عدل حامل هذا الكتاب المستطاب ورخص مع السيد النقيب محي الدين بجلاز
ببركات حضوره شهرين فان حصلت رخصه العقول السيد الفاضل لسيرة فله مساح فلان
انما طر القيا من مشتاق الى الاطلاع على الاحوال السعيدة الاوضاع البهية اقام يقوم العالم وباري
النسم الى الامان انجم العناية حصرة وشقائق الاقبال بنائم الرحمة لصره ورزق النور
على اعداء الدين والذين والنصر على مخالفي الملة وامتشرب ووفق لما يستوجب ايش
ما نزل السلاطين والعظام وليستعقب استهبار مفار اخواقين الكرام بجاه محمد سيد الاخبار وسند

سند البربر و والد الاطهار و صحبه الاخبار و احمد مدد اولاد و خاتم الصلوة ظاهر اوبار
 الر سنة و العشرین من اجلوس اميارک المصداق و لیسند اهدی و سبعین و الف هجری
 چون احمد مسجد خیمت مسطور مامور گردید خدمت عدالت عمیکه فیروززی از تغیر ابد به بیخ عمیکه
 عمودی متوفی ساخته او را به عنایت خلعت سر بلند گردانید و پنجم حاجه بدین سنکه بهد اوبه
 از اصل و اضافت منصب هزار و پانصدی هزار و چهار صد و نوار و ارش بافت دهم عبد الصغی نوید
 مسرت بر این خد قان حق شناس به هزاران شایسته شکوه بر فیل ملک خرام به عبده گاه تشریف نمود
 و بعد از ادای کار و بدو اتحاز معالی مراد حجت نموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند و در وقت
 آمدن جهانی بر بنامش از من امید بر آمد و در اندک فانی نظاما به یوانی صوره و اختلاف شاه جهان
 و محمد لطیف کیر مکر متبحر خدمت فوج داری میان و اباب فرق غرت بر افروختند با نرفتم
 محمد حیات ملازم بادش هزاره کما مکار محبت شاه شجاع سواد و حسب الاتماس الفوا الا که حرکت
 صوره او و له و فرونی منصب میاکی گشت بیت و هشتم بعرض مقدس رسید که راجه بیست و یک
 رخت بستی بر لبست چون به قدم بندی این استان کیوان مکان و خلوص اخلاص و روح
 فدویت در رضا پرتوی و فوط حاکمیت اختصاص داشت و خاقان بنده توان را در باره او نظر
 معالفت افروزی بود بر سپری گشتن او تا سفت فرمودند و بر قدسی زبیل رفت که چنین
 بنده اخلاص شکار بالستی در مصافی سترک و معرکه بزرگ بلاری آمد و ظل مرحمت بر
 بازماندای او گسترده اندوده کیر کلان او را به عنایت خلعت و باضافه هزار و پانصدی
 و هزار سوار بمقصد به هزاری سه هزار سوار و هزار دو سوار سپه و پنجاب اعلی و عظام
 السب شجاق با نرین مطلق و فیل و قناره و خدمت قلعه داری رتبه نه بود که در عهد راجه
 بیست و یک اس بود و از حسن راجه باضافه پانصدی به مقصد سوار بمقصد به هزار و پانصدی

ادای کار و بدو اتحاز معالی مراد حجت نموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند و در وقت آمدن جهانی بر بنامش از من امید بر آمد و در اندک فانی نظاما به یوانی صوره و اختلاف شاه جهان و محمد لطیف کیر مکر متبحر خدمت فوج داری میان و اباب فرق غرت بر افروختند با نرفتم محمد حیات ملازم بادش هزاره کما مکار محبت شاه شجاع سواد و حسب الاتماس الفوا الا که حرکت صوره او و له و فرونی منصب میاکی گشت بیت و هشتم بعرض مقدس رسید که راجه بیست و یک رخت بستی بر لبست چون به قدم بندی این استان کیوان مکان و خلوص اخلاص و روح فدویت در رضا پرتوی و فوط حاکمیت اختصاص داشت و خاقان بنده توان را در باره او نظر معالفت افروزی بود بر سپری گشتن او تا سفت فرمودند و بر قدسی زبیل رفت که چنین بنده اخلاص شکار بالستی در مصافی سترک و معرکه بزرگ بلاری آمد و ظل مرحمت بر بازماندای او گسترده اندوده کیر کلان او را به عنایت خلعت و باضافه هزار و پانصدی و هزار سوار بمقصد به هزاری سه هزار سوار و هزار دو سوار سپه و پنجاب اعلی و عظام السب شجاق با نرین مطلق و فیل و قناره و خدمت قلعه داری رتبه نه بود که در عهد راجه بیست و یک اس بود و از حسن راجه باضافه پانصدی به مقصد سوار بمقصد به هزار و پانصدی

سوار و بیستم را با افتخار و شرف و بیچاره در منصب هزاره چار صد سوار و بیست و هفت نفر
منصب سواران گردانیدند و مبلغ ده کله روپی که از راجه مانده بود سوارانی حین که همه به لاجپور گران او
مرحمت شد بر چار لیس او عنایت شد از آنجا که شش کله روپی بر راجه مانده بود و سه کله بر حین و
هزار روپی به بیستم و چهل هزار روپی به هر حین و سی و رام و لاله رام که برادر گلان راجه بیست و هشت
که در تته او و پدر او راجه کوپال داس لکاه آمدند به خلعت و به اضافی پانصدی سیصد سوار منصب
دو هزاره هزار و پانصد سوار و بختاب راجگی و مرحمت که به نیل فرق مباحات به فراموش
و کرد و هر کس برادر خود را راجه بیست و هشت با اضافی پانصدی دولیت سوار منصب هزار و پانصد
هزار و دولیت سوار و سایر برادران راجه بیست و هشت منصب و دیگر عنایات نوازش یافتند و
سبی اتم به مبین کوکب برج خلافت و دیگر درباری سماء سلطنت خلعت رستاقی عنایت
شد و به نو بیان حضور و تعینات صو حیات نیز خلعت و مرحمت فرمودند که نور ارم سنگه دله
راجه جیسکه به مرحمت سر بیج مریم سربار فرست سیوم محرم سبجان سنگه سیوید به اضافی
پانصدی صد سوار منصب دو هزاره بیست و هشت سوار نوازش یافت خواجہ رحمت اللہ رحمت
نوزک و محمد قلی بداد و علی قورچان و هر دو به نوزنی منصب سربار فرست شد چهارم به نیکار نوزنی
که پانزده و کزوبی دار السلطنت است توجہ فرمودند و از درباری راوی بر کشتی عبور نموده سرفراز
عظمت را که چار و نیم کردی دار السلطنت برافراخته شده بود به نوزول اجلال فرود آمد و به بند
و فرودای آن مقام شد از آنجا بدو کوچ به تلو نندی تشریف برده روز دیگر به نجا به لکڑا
و در وقت شیر و برکت نیک کاو به لکڑا خاصه نیکاکا کردید نیم عنان مرا
منعطف گردانیدند و بیستم ده هزار روپی مقر به مختار جلان و نیا ز مندان عنایت شد از آنجا که
در هزار روپی به شیخ عید الوهاب بخاری که بحرین مکرین مرخص گشت عطا فرمودند و بیستم

در هزار روپی

سردار سی و پنج
اعظم خطاب اردکان

فوت حسین قلیخان

عبدالله عیسی خان

باز در هم حرم سلطنت به ورود مقدس فیض نمود کردید فوجدار میماند پیر محمد سپهر
میر محمد شهبازی تو فیض یافت نیز در هم به فیض پیشکش قطب الملک در نظر انور گذشت میر
انجنیر اعظم خان به خلعت و به اضافت باضدی ذات و سید سوار منصب هزاره پانصد
هشتصد سوار و خطاب ارادت بخان و اسب با زین مطلق و دوازده کی فیلینی نه و الا فرق نبات
برافراخت نیز در هم بعضی اقدس رسید که حسین قلیخان آنرا که بنده کار آمدنی بود در حیات
در نور دیده خاقان قدردان سرراری ابوس اغو به پسر او نظر بیک عنایت فرموده او را به
اضافه منصب سوار از اساختند بتم راه جویونت سنگه که حسب احکم از وطن خود بدرگاه
آسمان جاه آمده بود دولت تقبیل عتبه اقبال دریافت و به عنایت خلعت خادم دولت
بند مرصع سر بلند کردید به بیت و پنجم سردار خان که از اقطاع خود به آستان سلاطین مطاف
رسیده بود سعادت ملازمت اندوخت سخاوت خان بنیر زین خان کوکلتاش باضافه
پانصد سوار منصب سوار سوار سوار بلند پاکی یافت محمد قاسم سمنانی از اصل و اضافت
بمنصب هزاره چار صد سوار برافراخته آمد و خدمت داروغه بکال بدو موقوف شد
بیت و هشتم راه را جوب که به فرمان معلی از کابل آمده بود و از دولت آستانه
عمود بیت در پنجم شاه نواز خان صفوی که از مالوه بدرگاه نواقین بنپاه رسیده شرف انور
ملازمت کردید و هزار مهر نذر کرد از انید پیشکش منظوم حسین بخشی صوبه کابل حد اسب ترکی از
نظر انور گذشت بابو القاسم پیر سیف خان پنجم در و به انعام شد سیم صفر راه را سینگه
که از یتول خود آمده بود و پشانی طالع به استلام شده سینه برافروخت پنجم به عرض تقدس
رسید که میرزا عیسی ترخان که از جونا کده روانه درگاه و الا شده بود سینه هم محرم در
سپهر سپهری کردید خاقان بنده پرور از سپهران او محمد صالح را به اضافت پانصد سوار منصب

و وزیرای هزار پانصد سوار و فتح الله را به منصب پانصدی و عاقل را به محنت منصب سواران
 گردانیدند و ششم اوست که سال از اقطاع خود آمده به استقامتستان معالی فایز گردید و چون بر حاکم
 بهر محنت است نوازش یافت ملا ابراهیم عطار مدرس و متولی روضه منوره قطب الدین ولد
 حضرت صاحبقران امارت بدین که از سمرقند به عزیمت زیارت حرمین شریفین روانه گشته بود
 سعادت ملازمت اندوخت به عطار خلعت شال و انعام هزار و پانصد روپیه سیرابرا فرستاد
 مرحض کردید پانزدهم از عرض داشت مظهر حسن بخشی صوبه کابل به مجمع والار رسید که دوم ماه ربیع
 مسجد خان بهادر ظریفک ازین جهان گذشت چون خانه زادده کرسی این دودمان عرش
 مکان بود چنانچه به تفصیل نگاشته شده و به تزدات گزیده و خدمات نمایان و حسن مندی
 و قدسیت بیایه والای بهت هزاری بهت هزار سوار و پنج هزار سوار و اسپه بهر که منتهای
 مراتب توانایان بلند مقدار این دولت پدید است مرتقی گشته بودند و ناصت نموده
 آمرزش او از جناب ایزدی مسالت نمودند و از پسران او عبداللہ را به انعام به منصب
 هزار و پانصد سوار به منصب و وزیرای هزار و پانصد سوار و فتح الله را از اصل فاضل به منصب
 هزار و چار صد سوار بر نواختند و دیگران را نیز قدر احوال به انعام به منصب سواران شدند
 چهاردهم که ششم خان بهادر رفیع رفیک از قول خود آمده از حرات دولت ملازمت نمود و صد که
 زوید که بهر حکم از دار افتادند و بهر همان آبا و جبهه ای ق قند بار آورده بود و درگاه عالی
 دست اندازید و در غایت اقدس پسران بهادر اهلجامی که تا حال به سعادت ملازمت اقد
 در در شرف اندوز گشته به نخستین پیچ برادرید و بدو پچین سر پیچ مرصع غنا
 شدت نیز بهیم بهار سنکه بندید از وطن خود آمده دولت استانبول و ریافت و یک
 فیلی و نیمه ماهه فیلی که از مال انوپ سنکه زمیندار باند بود بدست آورده بود و بعنوان پیشکش

فوت سعید خان بهادر رفیک

پیشکش گذراند صورت این واقعه آنکه پنجم رجب سال سبت و چارم از خلوص مقدس چوراکده
 در تپه بهار سنگ غنایت شده بود چون راجه بآن نواحی رسید مرزبان مفسدان
 بر روی رام که پدر او پیم نرائین را چهارم بقدر بعد از قبل نمودن چوراکده به عهد و پیمان سبت
 آورده بود پس راه را بکنجه به انوش سبک زمیندار باند بود که الحال در آن اثری از آبادانی نیست
 و او در ریوان نام جایی که پیش از قبیله باند است و قلعہ ندارد و نمیکند از آنجا به راجه پیم سبک
 از چوراکده بگذرد که دوازده که آنست آمده توقف نمود و از آنجا بر ریوان که سبت دینج کز
 مکرده است تاخت زمیندار باند بود به مجرد رسیدن راجه بنواحی آن سرزمین تاب مقاومت
 در خود ندیده با عیال خود و هر دیرام فرار نموده به کوهستان توتو نهر شتافت راجه به ریوان
 آمده آنرا خواب کرد و از آنجا از مال زمیندار باند بویافت تبصره در آورده به چوراکده مراجعت
 نمود و رسید محمود که از قبل مہمین کوه بحر خلافت بحسب صوبه الہ آباد میبرد خست برین معنی
 آگهی یافته به توتو نهر که پانزده کروی سرحد صوبه بورت رفت و باز زمیندار باند بود تا تخت
 جمعی از طرفین کشته شدند همان زمیندار بورت و حو و اضطرار خود مشاهده نموده اورا دید
 مثا را الہ آباد راجه الہ آباد مراجعت کرد درین ایام هر کدام از عہدہای دولت جاوید طراز
 جرعه پائین چرو که درس سان سپاه خود دادند جمعی که موافق ضابطه و افروتن از ضابطه
 جهت خود را نمودند مورد تحسین و آفرین گردیدند خصوصاً مدارکهای سعد الله خان که
 قریب چار هزار سوار و هزار پیاده تفکیک و باندار و بیلدار و ستم خان بهادر فیروز خبک و هزار
 دپاقت سوار خوشتر و پاسبان و کل بنظر افزاد و درند جشن مبارک ششمین روزیم
 این ماه مطابق یازدهم بہمن روز شنبہ کہ برکات این جشن خجستہ کہ میمنت بخت عید و
 نوروز است لذت افزای بزرگان سعادت اندوز کہ روزگار از آن فرخی در پوزہ کند

سید محمد آصف خان
 سید محمد خان

و کینی کدر رانی بدست آرد مجلس شمس و زن انتهای سال ششم و ابتدای سال
 شصت و یکم بدینگونه و رایوان کیوان مکان دولتیانه خاص که پیشکاران با کمال عظمت
 به صوف کلفات برآرد استر شک افزای منازل عیان گردانیده بودند تزیینات
 و تخت خورشید سپهر حلال جبر و که دولتیانه خاص و عام را با نور خلافت برافروخت
 نیز و زندگان دولت ملازمت را با بر کورنش دادند جهانی به عطای خلعت و اضافت منصب
 و مرحمت آپ و فیصل کامیاب گردید به معین کوهرا کلیں خلافت آپ از طوبیة خاصه با ساز
 طلالی مینا کار عنایت بشهر رستم خان بهادر فیروز جنگ بمرحمت صد و یک آپ یکی عطا
 از طوبیة خاصه با بیلاق طلا و صد و نر کی سرافراز گشت راجه جیسکه که از وطن آمده بود دولت
 ملازمت اندوخت و به مرحمت خلعت خاصه قامت عزت برآرد است لهر آپ خان بقا
 خلعت خاصه و به افتخار هزاری دانت و دونهار سوار بمنصب پنجاهری پنجاه سوار و خطاب
 مهابت خان و خدمت نظم صوبه کابل و عطای آپ تپاق از طوبیة خاصه با ساز طلال و فیصل
 از حلقه خاصه سیرافراخته و دستوری یافت روپ سنگه را بهر باضافه هزاری دانت
 و پانصد سوار بمنصب چار هزاری و دونهار سوار و به عنایت نقاره و راجه راج روپ اضافت
 پانصدی دانت بمنصب سه هزاری و دونهار و پانصد سوار و قاسم خان میرانش باضافه پانصد
 سوار بمنصب سه هزاری و دونهار سوار و بمرحمت نقاره و نصیری خان بجاییت علم و نقاره
 و اخلاص خان و غیرت خان به نقاره و پیر یکی از افتخار خان و مکند سنگه باضافه دانه
 پانصد دانت بمنصب دونهار و پانصدی و دونهار سنوار و نخستین بجای نقاره و دونهار
 به عطای علم و نقاره قباد خان بمرحمت علم و سیل سنگه سیصدیه باضافه پانصدی دانت
 بمنصب دونهار و پانصدی هزار سوار و به عنایت علم و رتق را بهر و بمرحمت علم و جان

انعام کصد و یکری است
 برستم خان بهادر فیروز جنگ

نظم صوبه کابل و قطار
 مهابت خان بهادر فیروز جنگ

جان شاد خان بخشی دوم بمنصب دوزاری هزار سوار از اصل و به عنایت علم و کونرا شکست
 و در راه جلیلنگ با ضافه پانصدی دوات بمنصب دوزاری هزار سوار و به مرحمت علم و کونرا شکست
 جارس صوبه آماچوبه العباس با دوات هزاره بخش بیدار بلند اقبال به عطای علم و دلیرخان بفرزنی پانصدی
 پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و پانصد سوار و به عنایت علم و در راه بدن شکست به درج
 علم و بسید حسن ولد سید دلیرخان با ضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و کلام
 از تربیت خان میر توغزک و سیریم دیو سیو و به منصب هزار و پانصدی هفصد سوار از اصل و ضافه
 و از اصحابی ولد مرزا دلی پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و شاه محمد طغان
 بفرزنی پانصدی دوات به منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و او را در شکست جعفر اوت به منصب هزار
 هزار سوار از اصل و ضافه و هر یکی از عبد الرسول و ولد عبد الله خان به سوار و اسد الله ولد شیر خواجه
 بمنصب هزار و ششصد سوار از سابق و لاحق سیریم و فرزند از اصل و ضافه ناظر خان بمنصب
 هزار و دو صد و پنجاه سوار و عابد خواجه بمنصب هزار و دو صد سوار و کرمی و دیگر از مبتدیان به ضافه
 بمنصب هزار و شش یا قند و هر کدام از ابوالقاسم لیسر سیف خان و جعفر بوج سوکر او میر حسینی و میر
 برهانی السب عنایت شد و دولتیان قیام خانی و کوبال شکست که خواهر را خلعت و آب مرحمت نموده
 بکمال یقین فرمودند و بجهت تعین تیان کمال و ده که رو به سیم راه ایشان فرستاده آمد که بجهت غایت
 برسانند مرزا محمد لعلی بدخشی سترام الواس خود که از بدخشیان آمده بود شرف اندوزان مرحمت
 گشت و ده آب پیشکش گذراند و به عطای خلعت و خنجر طلا و منصب ششصدی چار صد سوار و آب
 و انعام پنجاه روپیه نقد مفتوحه دید و برین محفل و الا هزار خلعت به کز برادران و برقی این
 و بجز آن عنایت شد پس آن بدو خان خاص شریف فرمودند و بعد از انقضای یک پرورش
 نیم گرمی روز که با اتفاق اهل تنجیم ساعت معرکه شد و درین مبارک بطلا و دیگر انجیلی معرکه

انعام بر خلعت
 کز برادران و غیره

به وقوع آمد و ای نهایت بکوش متکلفان بهوایع افلاک رسید سوره سوره اتفاق را در گرفت زمر
را متکلفان سحر ساز جانهای قدوسیان را با بترازد و آرد و وطنه کور که و کز نایب
آیین ساخت و عالمی بزر و سعیم شار که مالک جهان باین مقرر مهندتا شده بود و در جیب و در آن آمد
عبداللهم و کلیل قطب الملک را به رحمت خلعت و بهشت هزار پوپه تقدیر خواند انعام بر او افتاد و ستوری
معاودت کلکند و در اندوه مصحوب او فرایق عالمین غنایت عنوان و سیر سیر مرصع قیمتی و جواهر
تا نیکو را بهوار به قطب الملک غنایت نموده ارسال داشتند و از زینت بملک حسین آید و در هزار
رو به زینت یکی از سید حسن برادر سید جمال بخاری و سید موسی سپهر و سید جمال و شیخ عبدالعزیز
و کلب اندر مصنف بزرگ رو به رحمت نمودند و کردی از فضل و صلح و شرف او منجمان در مجلسیان این
دریا بار وجود با شاه سخاک تیره و گشتند و اهل نغمه و نوا با نغمه مقرر کام دل بهر گرفتند درین
روز نشاء افروز پیشکش ملکه دوران از جواهر و مرصع آلات که از آنجا یک قطعه زیر دکنه کلان
بی مانند بود و آنرا متکلفان بند سورت که به آن والا کثر تعلق دارد و خریده فرستاده بود و در یک
قطعه الماس که علول خان بطریق پیشکش برای مالک زمان ارسال داشتند و قیمت مجموع قریب
یک لکه روپیه شد از نظر انور که شد شاه نواز خان صفوی بر خجی جواهر و یک فیل با ماهه فیل
بعنوان پیشکش که از سید حسن بهر به عنایت خلعت مثال و ماهه فیل و سید موسی به طاعت
و اسب نوارش یافته به کرات مرخص کردند به بیت و نیم نجابت خان که از جاگیر روانه آستان
معنی شده بود و احراز سعادت ملازمت نمود و مبلغ صد لکه روپیه که حسب احکم از مستقر بخانه
اکبر آید و همراه آورده بود و رسانید باقی خان نیز با خزانة مذکور آمده دولته استقام عقیقه جمال اندوخت
هشتم ربیع الاول بعد از انقضای یک پرو و دو نیم کمری در ساعت فوضده پادشاه نورشید
سرمه بر او رنگ عرش نظیر طلای مینا کار که از شمع آن چشمه انجم خیز است و در جنب صفادین

مینا کار
سرمه بر او رنگ عرش نظیر طلای مینا کار

زنگش منیای افلاک تیره طولش در دو نیم ذراع است و عرضش یک ذراع است و یک و نیم
 مسجوع و ارتفاعش سه ذراع و بیست و یک طسوج و در مدت نه ماه به مبلغ پنجاه و نه میسایکشته
 بود و جلوس فرمودند ادای مبارک باو از شش جهت بلندی گراشته صدای کوس عشرت زامانی
 را بشنید و تازه نه عنوان گردید و از آن رو که ساعت مذکور برای روانه نمودن پیشخانه معالی الصوب
 و از ملک کابل نیز فتحی را بچشم نشانسان بود و عمل پیشانی نه راه خلعت بر نواخته حکم بر آوردن آن فرمودند
 و یک گروهی در اسلحه سر لوق کرد و در غفلت برافراخته شد چون پیش ازین فرمان مقدس
 ببلدش برده گامکار محمد از نگریب ببا و صادر شد و بود که شب دوشنبه شانزدهم ربیع الاول
 مطابق به ششم اسفند را بعد از یک پروچ نیم گری که به اتفاق و انامیان فوق بنجوم ساعت به حضرت
 معالی و حضرت افواج قاهره مقرر گشته است از ملتان به قندهار روانه شوند و درین تاریخ خلعت و
 جعبه مرصع و دو اسب از طویل خاصه یکی عربی با زین طلای منیا کار و دیگری عراقی با زین طلای
 و قیل از حلقه خاصه با یراق نقره و جل محلی از لفت کار احمد آباد و ماده قیل مصحوب محمد صفی لیسر
 اسلام خان عنایت نموده دستاوند و جوهر و مرصع آلات پنجاه هزار روپیه و پنجاه روپیه نقد
 نیز بطریق انعام مرحمت شد و از پنجاه حضور شاه نواز خان و قلی خان و راجه بهار سنگه
 بنزید و سردار خان و مبارک خان نیازی و کاکر خان و خوجرخان و شمس الدین و قطب الدین لیسر
 نظر بهادر خوشی و خوشحال سنگ کاشغری و سید محمد بابر به و سید شهاب بابر به و شاه محمد
 و قلی خان و عبداللہ بیک و لد منصور حاجی و عبدالرحمن و لد عبداللہ خان و جواد و خواجہ عنایت لہند
 و ملک حسین لیسر ملک و دایلدی و سید منصور لیسر و سید خانبهان و دیگر مندا که مجموع قریب
 بیست هزار سوار پیکار گزار بودند بخدمت انوارا که دستوری یافتند و هر یکی از شاه نواز خان و قلی خان
 و مرحمت خلعت خاصه و اسب از طویل خاصه با یراق طلای و قیل و راجه بهار سنگه بنزید و سردار خان

دستوری یافتند
 ادای صلوات بر پادشاه

برکت خلعت و اسب بازمین مظلوم و مبارک خان نیاز می به عنایت خلعت و اسب بازمین نقره و
 خنجر خان به خلعت و اضافی بالندی ذات منصب هزار و پانصدی هزار سوار و به عطای اسب بازمین
 و سرکلام از شمس الدین و قطب الدین و خوشحال بیگ کا شعری و سید محمد و سید شهاب و شاه محمد
 قطغان و عبداللہ بیگ و ولد منصور حاجی به خلعت و اسب بازمین نقره و هر یکی از عبدالرحمن و علی و عبداللہ
 بهادر و فرزند بیگ و خواهر عنایت اللہ به خلعت و اسب و ملک حسین ابدالی به عنایت خلعت و اسب
 بایراق طلا و اسب بازمین نقره و ماده فیل و سایر بندگی برخی برکت خلعت و بعضی عجایب است
 فرق عنایت برادرانشند و فرمان شد که کوچ کوچ می مسافت نموده در نواحی ملتان بیادشت بناده و ملاک
 طبعی شوند و خدمت بخشید و اوقاف نویسی و در رفعلی و اعیان این شکر نظر طراز به محمد صغری سپر اسلام خان
 منوچهر کردند و به عنایت خلعت قامت عزت او برادر است و بیادشت بناده و ملاک منشی بر سعادت
 کبچر بخاطر زیبا مظهر شرف صدر دریافت که از راه و است که مسافتش از ملتان تا دریای سنده چارده
 کرده است و از آن تا چپرسی و یک کرده و از آنجا تا جیبالی است و شصت کرده و از آنجا تا قوشچ علی شوش
 کرده و از آنجا تا قند بار جل و یک کرده که مجموع یکصد و شصت کرده با دشتی است و نزدیکترین طرق
 بره نوزدی در آید و از دار السلطنت لاہور تا کابل صد و شصت کرده است و از کابل تا قند بار یکصد و چارده
 کرده و از لاہور تا ملتان هفتاد و شصت کرده با دشتی است و کرده با دشتی در ممالک محمد و سب از یک
 و نیم کرده و سب کتر نیست و در بعضی جا دو برابر و از آن بیشتر نه و حکم شد که الا که خود را به قند بار رسانند
 روز یکشنبه سی و دوم جادی الثانیه سال بسیت و ششم جلوس مقدس مطابق بسیت و سوم از کشت
 با عمارت آن کت آنرا محامه نمایند و معترکت که بعد از آن نیز در همین تاریخ بقند بار رسیده
 با اتفاق آن کامکار به محامه برادر و درین تاریخ شیخ عبدالکریم به عنایت خلعت و خدمت عزت
 صوبه دار السلطنت از قبل همین اخذ برج خلافت و یوسف آقا منصب هزار و سیصد سواران

صدر و منشور به دست خط خاص
 محمد اوزنگریب به شخص دست

از اهل و اضافی خدمت قلعه داری ارک دار السلطنة و بر تهر تاج چو مان که سابقا نوکر رانای
بدلی درگاه آسمان جایه آمده دولت استانیوس دریافت و به منصب مقدس چارصد
سوار و نوا علی خدمت کونالی دار السلطنة و نوبت خان بدار علی برق اندازان رکاب معادیت
و خدمت کونالی اردوی جهان پیمان آردن یافتند و یک اندر که تصنیف بعضی مقدس رسانند بود
هزار و پانصد روپیه عیادت شد شب دوازدهم مجلس میلاد اکمل موجودات و خلاصه کائنات علیه
افضل الصلوة در ایوان بیست و شش تن دولتخانه خاص علم ترتیب یافت و کرمی از فضل و صلحا و حفا
برقرار که در آن محفل مقدس حاضر گشته تلاوت قرآن و ذکر مفاخر آن قافله سالاران با در میل برود
و از اقام اطعمه و اصناف حلویات و تنقلات و عطریات بهره ور گشتند و به امر خاقان حق آگاهانید
برایت الله صدر و فاضل خان میر سامان مبلغ دوازده هزار روپیه مقرر باد باب صلاح و احسان
استحقاق قسمت نمودند خانه نادر خان سپهرین الدوله که نزد شاهنشاهی خان برادر گلان خود بدکن
رفته بود آمده سعادت اندوز ملازمت گشت و برنجی جواهر گشت ایستاده خان مصحوب اول طریق
پیشکش ارسال داشته بود از نظر مقدس گذرانید میر ج خان ولد قزلباش خان که از دکن
آمده بود یک فیل پیشکش نمود و دین تاریخ بعضی اقتس رسید که نذر بهادر خوشکی رخت حیات
بر لب اعلی حضرت شمس الدین سپهر گلان لورا بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و نوبت
و یک لیر او را باضافه پانصد چارصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و چارصد سوار مقرر کردند
پانزدهم اندویر دیکان از قبول خود به عتبه گردون مرتبه آمده احراز دولت ملازمت نمود محمد مراد
شکله و زبیه بمنصب هزاری و دصد و پنجاه سوار از اصل و اضافی سرافراز کردید بمنصب اسام حضرت
انجام از و در السلطنة با نوزده هزار و یکصد و پنجاه و نوبت و بعضی مواکب که کتب نموده است
قلعه تهر و قلعه کت و در مشهد و شب مبارک و در شنبه نوزدهم بیج الاول مطابق هشتم

در این روز
در این روز

خوت نذر بهادر خوشکی

بعد از انقضای یک پیر و پنج و نیم کسری به ساعت نجسته و دوفت فروخته شهبان و کیهان بادشاه
ممالک مستغرق باشد کوه اسطغانی و فرجهای نانی بر تگاور تین کام ابر خرام بادشاه سپند نام نصبت کسی
پتیر ابر الملک کابل فرودند و نزدیک دو تنخانه و الا بر تخت رودین طلاقه هر مندان بدلیج کار کسری
بادشاهی آنرا بصورت پالکی مکرر بقبه های مینا کار در کمال زیبایی و خوش نمائی ساخته اند و کار
شده سر اوق رفعت را به نزول مقدس فروغ آگین گردانند سر و ش عینی و طعم لاری پی برد
بود فضل و تائید حق بر هرت سعادت جنت کشتی کشت در داد و در همین سعادت مسعود
مدار امپراتری سعد الله خان را با افواج جبرامواج که باشند کشتی کابل مجموع پنجاه هزار سوار و هزار
جلاوت آثار خون غریزه دوده هزار پایله تفکمی و تیر انداز و توپ انداز و باندار و کوله انداز و دونه
خانه مضمر که پیکر سوای انبیایی که امرای عظام با خود داشتند و هشت توپ کلان قلعه شکن و
بیت توپ غوز که تیر سکه ام دو سیر و دو نیم سیر و دو به کام مضاف پیش فوج میباشد و بیت
قبله متعال و صد شتر نال و خانه فراوان و دیگر ساز و سامان در غور اند و لذت روز افزون خدا
داد و سلطنت ابد مقرون اندل بنای و بجهت شجر ولایت و قلعه قندهار و قلعه لبت و زمیندار
فرودند که از راه کابل و غزنین خود را به قندهار رسانیده به اتفاق بادشاه هزاره فیروزی و تارود
نجسته ساعی که گماشته شده حصار آنرا محاصره نماید و به ساختن طیار و افراختن دود و تر تیب شنبه
و پیش بردن نقب و تعبیه دیگر مواد کشتیش این معقل متین پروانه چنان مساحی جمیله کار
بر و که الفتح آن به حسن و جوده ظهور دهد و قریب به هزار شتر همراه این لشکر داده آمد پانصد شتر
خرانه و پانصد شتر اسلحه و غیره و نیزه یک و دویست شتر و از م توپ خانه از سرب و باروت و کوله
آهنین و تقسیم کرد منصور به اقسام دوازده گانه در حضور اقدس چنین قرار یافت در قول ده هزار
سوار و در فوج هر اول ده هزار و پانصد سوار و در فوج بر انخار ده هزار سوار بر انخار سه هزار و پانصد سوار

سوار بر اول بر انغار چاکر سوار بر انغار بر انغار دو هزار و پانصد سوار و در فوج بر انغار ده هزار سوار
بر انغار پانصد هزار و پانصد سوار و بر اول جو انغار چاکر سوار و جو انغار جو انغار دو هزار و پانصد سوار
و در هر کدام از فوج طرح دست راست و فوج طرح دست چپ دو هزار و پانصد سوار بر اول
دو هزار سوار فوج قول بیاض شلیق هزار همای سعید الله خان با ششصد و شصت و چهار امر او منصبدار
مشکل اخلاص خان و باقی خان و ابو امعالی ولد میرزا ولی و محمد اشرف ولد اسلام خان و غرضو خان
و دانا دل و سعید لطف علی و سعید بیادر سپرد و سعید عبدالمعتمد بنیر و سعید مرتضی خان و سعید خضر
ولد سادات خان و شیر افکن و محمد زمان ارلات و سعید عبدالعزیز و یار حسین کز برادر و محمد صالح
خوافی مشرف توپخانه و علیقلی ولد الله و پیر دین خان و ابوالبقا ولد میر یوسف کگلانی و غیر اینان و چار
احدی و برق انداز و احمدی تیر انداز و هزار پیاده تفنگچی و باندار و فوج بر اول بر داری را که چینگ
با دو صد و چار امر او منصبدار مشکل روپ سنگه را شور و قاسم خان میرانش در ام سنگه را شور و
مکنه سنگه با دو اسل سنگه سیودیه و رتن ولد میر حسن اس را شور و سبحان سنگه سیودیه و در ام سنگه
بند و ریه و رای سنگه بنیر و راج کج سنگه و بریم و یو سیودیه و کوپال سنگه و در راجه منروب کچو اهر
و بکر ام و بهوج راج کچو اهر و رای تنوک چند سیکه اوست و کور و رهن را شور و راجه مان کو الیاری
و او کرین و عجب سنگه کچو اهر و اودی بهان را شور و بریتی راج جو مان و موسی سنگه با دو و
بلوی جو مان و سندر داس سیودیه و کش سنگه و بریتی سنگه و فتح سنگه کچو اهر و سعید الدین
ولد محمد الدین احمد محالط به تربیت خان و غیر اینان و هزار احمدی برق انداز و سه هزار پیا
تفنگچی و باندار و فوج بر انغار به پیشوائی و ستم خان بهادر و فرزند جنگ با پنجاه مندر و در مشکل
عبد الله و سعید خان بهادر و طفو جنگ و دو و التان قیام خانی و خلیل بیک و فتح الله برادر
عبد الله و عبد الرزاق و در امین خان و شیر خواجه و امیر سعید خان بهادر و یار و کار مسعود و برادره

خان مذکور و ابراهیم حسین ترکمان سید خانبهانی و باقر ولد محمد از خان و کهنی و احمد قاسم و غیر اینان و
براول بر انظار و در کمتر سال با چهل منصبدار مانند راجه سیورام نیرو راجه کوبالداس کور و ایش و ولد
راجه شیو پلداس و کور و بر داس کور و پور نعل بنده و راد و ام سنگه چند رادت و چتر پوج و پان و راجه
کشن سنگه تو نور و رادت و دیا ل داس جهالا و اندر سال با د و سنگه ام که پناه و مایه و سنگه چند رادت
و قاسم سنگ و غیر اینان و چار صد اهدی و برقی انداز و و هزار پیا و ده تفنگچی و بانزار و بلنغار بر انظار
افخار خان با بیت و سه منصبدار مثل راجه و بی سنگه و نزر یک سنگه و ز و محمد مراد سنگه و ز و ملینک حله
و روح الله ولد یوسف محمد خان تا سنگه دی و عطا و الله خوانی و برام برادر روح الله و چند دی و یک
و دو صد اهدی و برقی انداز و هزار اهدی تیر انداز و هزار پیا و ده تفنگچی و بانزار و فوج جو انظار بر داری
مهاست خان با چار صد و بیت و چار منصبدار مثل سعادت خان و مراد علی که بر راجه پور و و محمد
کله و حسنی و بر مانی برادر او و دیگر منصبداران و براول جو انظار راجه انز و ده با یکصد و سی و شش
منصبدار مثل بر پتیراج بر اهور و راجه ام سنگه نروری و منظور حسین بخشی صور کابل و سجان سنگه ولد
حاکم سنگه سیور و راجه ام سنگه بد کور و چند ریهان نر و کاه و منور داس کور و چتر پوج و سنگه ادر راجه
چکن جادون و سکت سنگه جو پان در بنجور و پیا و سنگه کور و ام سنگه برادر بر پتیراج بر اهور و و برادر
و بر دمن کور و حکمت سنگه ولد بر پتیراج بر اهور و دیگر منصبداران و چار صد اهدی و برقی انداز و دو
هزار پیا و ده تفنگچی و بانزار و جو انظار راجه راجه و پ با یکصد و پنجاه و چار منصبدار جبار علی کله
و شادمان کله و ال و ولد بر یک تو کچی و کور و دی و دو صد اهدی و برقی انداز و هزار پیا و ده تفنگچی و
بانزار و فوج انمش لبر کور و کی نجابت خان با یکصد و پنجاه و منصبدار سید فیروز خان و سید سلاله و شریف
ولد شجاع خان و سید مقبول عالم و سید بهادر ولد سید صلابت خان با سه و سید شیر محمد و سید عالم
و جمعی دیگر و فوج طرح دلت راست بر داری نصیر خیان با پنجاه و پنج منصبدار دانه خیان و دلاور خیان

خان ولد بهادر خان رودیله و محمد حسین تیراهی و نسکینام عمری بهادر خان و یوسف و غنایت
برادران بهادر خان و جمعی دیگر و صد اصدی برق انداز و چار صد اصدی تیر انداز و فوج طایف دولت
بر سرداری طاهر خان یا پالند و پنجاه منصبدار قباد خان و سید قلی و منصور و سبک علی و احمدی و بهادر
عرب و کریمی و دیگر و صد اصدی برق انداز و سید اصدی تیر انداز و فوج قراول به پاشلیقی شاد خان
بهشتید منصبدار مقرر شد و به کام حضرت مادر امهامی سید احمد خان به غنایت خلعت خاصه و چهارم مرصع
با پیر لکساره و شمشیر مرصع و دو اسب از طوایف خاصه یکی با زین مرصع که سلطان محمد قنبر روم درگاه والا و شاد
بود و دیگری با زین طلای ساده و فیل از حلقه خاصه یا ارق نقره و بل تحمل زلفیت و ماده فیل و ستم خان بهادر
فر و زنج به غنایت خلعت خاصه و شمشیری کران سنگ که چند بار بشیر متعارف است و چیت خان فیر و شک
در کارخانه یاوشاهی مهیا شده و فیل از حلقه خاصه و راجه سبک که مرصع خلعت خاصه و اسب از طوایف خاصه با زین
طلا و فیل از حلقه خاصه و نجابت خان و راوستر سال و روپ سنگ را بهور به غنایت خلعت خاصه و اسب از
طوایف با زین مطلق و راجه از دوه به مرصع خلعت خاصه و راجه راجه روپ و قاسم خان و نصیر خان و خلاص
خان و رام سنگ را بهور به مرصع خلعت و اسب از طوایف خاصه با زین مطلق و طاهر خان و افتخار خان
مکند سنگ با دوا و قباد خان و سبیل سنگ سیدیه و باقی خان در تن را بهور به غنایت خلعت و اسب با زین
نقره و راجه سیورام کور به مرصع خلعت و سبیل سنگ سیدیه و دولرخان و ارجم و لاراجه بهیلداس و راجه
بهند و ریه و کور و داس کور و سید سالار و رای سنگ نبیره راجه کج سنگ را بهور و بنیرم دیو سیدیه و ابوالمعالی
ولد مرزا والی و راوامر سنگ چند راوت و غصفر خان به خلعت و اسب با زین نقره و سید منظور پسر سید
شجاع خان و سید مقبول عالم درای لک و چند و بهو جراح کچوایه و دانا دل و محمد مراد و شکر و خلعت
و اسب نواز شش یافتند و به نصیر خان و اخلاص خان و افتخار خان و سبیل سنگ سیدیه و فیل نیز غنایت
شد و از هزار ی پائین تا پالندی برخی به خلعت و به افتخار منصب و بعضی غنایت و اسب سواران

پسران خسرو و وزیران خلافت و در اینچنان حالش و بد که دیگر و اعیان مقابله با عساکر
 دشمن و در خیال نگذاشتند و پای حصار از جد و جبهه بیشتر نهاده و قول با پسر و نهاده و در فوج
 پسر اول و هزاره هزار سوار و در فوج پسر انار یک هزار سوار و در فوج پسر انار چهار هزار سوار و در فوج
 پسر انار سوار و در فوج پسر انار یک هزار سوار و در فوج پسر انار چهار هزار سوار و در فوج پسر انار
 هزار سوار و در فوج پسر انار چهار هزار سوار و در فوج پسر انار چهار هزار سوار و در فوج پسر انار
 طرح و دست داشت شش هزار و پانصد سوار طرح و دست چپ هفت هزار و پانصد سوار و در فوج
 سوار فوج قول و بود و با و شاهزاده کامکار محمد اوزنگریب بهادر و در هر دو جانبی و در هر دو جانب
 با مقتصد و جلیل امرا و منصبدار مثل سردار خان و نصیری خان و اخلاص خان و باقی خان و
 ابوالمعالی و ولد مرزا والی و محمد اشرف و محمد صفی پسران اسلام خان و غضنفر خان و عبدالکریم
 ولد عبداللہ خان بهادر و خواجہ عنایت اللہ و دادا دل و ملک حسین ابدالی و سید منصور ولد
 سید خانبه خان و سید باقر بخاری و سید خضر و لکسات خان و سید عبداللہ غیره سید
 مراد علی خان و شیر افکن و محمد زمان ارلات و سید عبدالعزیز خان و فضایل بیگ و شیر خواجه
 و یار حسین گرز بردار و محمد صالح خوانی مشرف و توپخانه و علیقلی ولد اللہ و وزیر دیکان و میر ابو
 کولابی و کوهی و دیگر منصبدار و چهار صد و سی و یک سوار و در فوج پسر انار و در فوج پسر
 قلند و با نذر مستقر کرد و در فوج پسر اول بدستور سابق بیاض شلیقی را به جینکه یاد و در صدام
 و منصبدار و مانند و پسرانک را شور و قاسم خان میرالش و رام سنگه را شور و مکند سنگه یاد و
 پسر سنگه سید و به غیره رانا امر سنگه و رتق و لکس و پسر داس را شور و سحان سنگه سید و
 به غیره رانا می مذکور و راجه بدن سنگه بهادر و بهادر ای سنگه غیره کجسنگه و بهیرم و بهیرم و بهیرم
 رانای مسطور و کوه پال سنگه و لکس و راجه مندوب کجسنگه و بهیرم و بهیرم و بهیرم و بهیرم و بهیرم

سیکاهات دکن و برهان را به راجه مان کو الیاری واکر سین و عجب سنگه که برانند و او دی بهمان
را بهور و بر شیراج چو بان سنگه ناوا و بلوی چو بان و سندر و اس سید ویه و کشن سنگه و برنجی سنگه
و فتح سنگه که به لویه و سیف الدین و لد فرخ الدین احمد مخاطب به تربیت خان و غیر ایشان و هزار همدی
برق انداز و سبزه پیاوه تشنگی و بان انداز است حکام گیر و دوفوج بر انغار بر داری و ستم خان بهادر و
جنگ با پنجاه منصب از عبداللہ ولد سعید خان بهادر و دولت خان قیام خانی و خلیل بیگ و فتح اللہ
لیر دیگر سعید خان بهادر و عبدالرزاق ولد امیر خان و سعید عبدالعقندر رئیس سید مرغزی خان و شیر
خواجہ داتا و سعید خان بهادر و فیروز جنگ و نایو کار مسعود و برادر زاده خان مذکور و ابراهیم حسین
و باقر ولد محمد ارخان کجانی و احمد قاسم و جمعی دیگر منصبدار و برادر اول بر انغار و برادر ستر سال باجل
منصہ دار مثل راجہ سیورام نمبر و راجہ کو بالنداس کور و راجن دلہ راجہ پٹیلک اس و کور و برادر دلہ
راجہ کو بالنداس مذکور و پوزنعل نمبر و راجہ بر سنگه یو مندلیہ و راو امر سنگه چند رات و چند و چون
و راجہ کتن سنگه تو نور و رات و دیال و اس جہا و اندر سال ناوا و سنگرام سنگه که برانند و کور و
چند رات و قیام بیک و کور و دی دیگر منصبدار و چهار صد ایدی برق انداز و دو هزار پیاوه تشنگی و
بانداز و بر انغار بر انغار بنه افشار خان باسی منصبدار مانند راجہ دیو سنگه مندلیہ و نذر بیک سنگه و
محمد مراد و سنگه و زینکنک حمده و روح اللہ و لد یوسف محمد خان تاشکندی و عطای اللہ و خاقی و رام
برادر روح اللہ و جونی دیگر منصبدار و دو صد ایدی برق انداز و هزار راجہ تیر انداز و هزار پنجاه
تشنگی و بانند و نیر و پوزنعل و دوفوج جو انغار بر داری مهابت خان باچار صد و ستم منصبدار
مانند سعادت خان و مراد قلی سلطان کور و راجہ بهروز و محمد سعید کور و جانی برادر
و کمبری سنگه و لد پرتی راج را بهور و دیگر منصبداران و برادر اول جو انغار بر راجہ اندر و ده ولد
راجہ پٹیلک اس باکیضد و جل منصبدار مثل بر پتیراج را بهور و راجہ امر سنگه ندری و مظفر

و منظر حسن مخفی قابل ستوده و سبحان سنگه ولد محکم سنگه سیوه در اجداد سنگه بد کو جو چند برین
خود کا و منور داسر کور و چتر بنوج سونکر اواراجه چکن جاوون و سکت سنگه جان و رنجور
و بها و سنگه کور و رام سنگه برادر پیر اتر اراج نا شور و بریدر و پیر دمن کور و حکمت سنگه ولد پیرتی
نراج را شور و چمنی و دیگر منضدار و جاد سوار احدی برق انداز و دو هزار پیاده تفکیک و باندار
و جو انکار و انکار بر اجداد راج و پ با یکصد و پنجاه و پنج منضدار مانند جبار قلی کور و شاهان کسلو
و ولد اربک و کچلی و جمعی دیگر منضدار و دو صد احدی برق انداز و هزار پیاده تفکیک و باندار و فوج
و تشریف لبر کور و کجی تاجان با یکصد و پنجاه منضدار مثل سید فیر و خان و سید سالار و سید محمد
سید شهاب و دیگر غیرت خان باره و سید منظر و سید شهاب و سید نور علی و سید مقبول علم و سید زبردت
ولد سید زبردت خان و سید بهادر و ولد سید صلاح و سید خان باره و سید شیر محمد و سید عالم و اور سید سالار
و جمعی دیگر منضدار و فوج طرح و ست رت لبر کور و کجی شاه نواز خان با یکصد و سی منضدار مثل
مبارک خان تیزی و ولد خان و غمیل الدین و قطب الدین لبران نظر بهادر و خوشی و ولد خان
ولد بهادر خان و سید و سید لطف علی و سید بهادر لبر او و بها و خان لوهانی و محمد حسین تیزی
و نیکام محمودی بهادر خان و یوسف و غایت بر اجداد ان خان و نور و دیگر منضدار ان و صد احدی
برق انداز و هزار و چهار صدی تیر انداز و فوج طرح دست چپ بیاضی قلیج خان یا منضدار
و منضدار مانند راجه بهار سنگه منبیل و طاهر خان و قبا و خان و کار خان و خنجر خان و غوث خان
کا شغری و عبد الله و منظر حاجی و شاه محمد قطب خان و خواجه خان و سید قلی اوزرک و خواجه
محمد ابد و سیدی و مقصود و سیک علی و اشمنندی و بها و ربیک عرب و شهر و ربیک بلخی و خواجه
قاسم حصار بی و خواجه حسن و ده سیدی و با تیم خواجه و کد ایک و لاله التون سیک جید بی و سلطان
نظر لالت و ابراهیم سیک ابن عم فرید محمد خان و عباد الله و برادر بها نیک قلی و فراق و جمعی دیگر منضدار

و صد اصدی برق اندازد و فوج قراول سیر داری شاه و خان با همستند و پنجاه مستبدار قوی کرد
 سعد الله شاه از درگاه آسمان بجای بانفواج قاهر روانه شد و در ربع انسانی بحسن ابدال رسید
 از حسن ابدال به کوچ بکنا رآب انگ آمده منزل کرد و پنجم بحقه قبولش کار در یابی مذکور مقام
 نمود و ششم روانه شد و ششم به پیش و آمد و چهار روز درین مکان بجهت سرانجام لشکر تعینات کابل
 همراه مهاجرتان درینجا بودند توقف کرده کوچ نمود و نوزدهم در حوالی هلال آبا و منزل شده بستم
 بواسطه آسودگی دواب مقام نموده بیست و یکم روانه گردید و یکویچه ای متواتر بریت و ششمین
 ماه در جلگای بکرای لک یک کروی دار الکک کابل است فردا آمد و روز دیگر به نجا گذرانیده غره
 جمادی الاولی جلگای کز گاه را محجیم عک کرد و اندک انون بکارش و قالیج حضور مقدس برود
 رقم نیز خاتم و قالیج میگرداند که ششمین و بیست و یکم رابع الاول علیحضرت از نوای دار السلطه نجفی
 کوچ نموده داد و بان و شکار کنان روانه شدند و نوزدهم برابر موضع لده و اله معکراته ال گردید
 محبت الالهاس پا و شاهزاده عالمیان محبت شاه شجاع بهادر رسید قطب بخاری را بمنصب البری
 هزار سواران اصل و اضافه و بیست تهنانه داری کوچ نواختند بیست و دوم بر ساحل دریای
 چناب نرذل اجلال فرمودند و صباح آن علیحضرت بر سینه دولت و موکب فیروز ی بزرگ
 کشتی از دریا عبور نمودند و متصل موضع لعل بود و در اینجا بیست و پنجم از آب بهت کشتی
 عبور نمودند و نزدیک جلم نیم جلال گردید به همین کوه را کلین خلافت حکم شد که تا حسن ابدال
 یک منزل عقب می آمده باشند تا لشکر ستاره شمار از تنگناهای و کتلای صعبه رود
 سهولت بگذرد و بیست و ششم به منزل رتهاس شریف برده در خیام کوه عظمت فرود
 آمدند و طلب خواجده آپ و پانزده شتر از خود به عنوان پیشکش گذرانیده عرض داشت پادشاه
 برادر کلان خود را با هزاره آپ و بیست و پنج شتر که مصحوب خواجده جان ابن عم خویش که عقد

در حوالی کابل

بقصد تعظیم عتبة اقبال از جو سیار روانه گشته بود و درگاه والا ارسال در شسته ملازم قلمی ملازم خود را
جهت محافطت اسیان و شتران پیشکش سپرده نموده بود و بنظر او در آورده و نهاده بان و خود
یکجای برادرزاده او که با داده بندگی ایشان افضال آمده بود سعادت ملازمت اقدس اندوخته
گشتن سپرده این و میت شتر و دویمین نه اسب و پانزده شتر بطریق پیشکش از نظر مقدس
گذرانید و طیب خواجه را به عنایت خلعت خاصه و انعام هزار هزار خران و زین کمر برافراشت
براز السلطنت و ستوری دادند و ده هزار روپیه بدو بخش خواجه مرحمت نموده به طیب خواجه اله
فرمودند که محتاج که مناسب و اندر خدیو بنویسند و خواجه عیسی سپر کلان طیب خواجه بنصب بنصب
صد سوار و خواجه موسی و دیگر سپر ش را بمنصب بنصب بنصب بنصب بنصب بنصب بنصب بنصب
فیروزی گرفتند و خواجه جان به عنایت خلعت و پانصد مهر معطر گشته همراه طیب خواجه حضرت السلطنت
یافتند خواجه یکجای خلعت و منصب پانصدی پنجاه سوار و انعام چهار هزار روپیه و ملازم قلمی بالانعام
دو هزار روپیه فرق مباحات برافراختند سنج ماه منزل بباط بور و مقدس فرج آمد و گشت مهر علی
پدر مکتوب خان بخدمت لکاولی نوازش یافت سیوم بر بیع انسانی ساخت حسن ابدال به بر تو
رایات جلال برافراخته آمد و همین اختر برج خلافت ملازمت اقدس فایز گشتند
قرنی و زن چارم این ماه مطابق بنیت و ششم اسفندار روز جمعه حیرین مکان نزه جشن بزم
قرنی و زن انتهای سال شصت و دوم و آغاز سال شصت و سیوم از زندگانی جادید قرنی لا
اوزنک الهی اقبال منعقد گشت بعد از چار گهری و چل پل از اول روزه اذانت قدسی سمات
در سو بکات ایامین هر سال لطفا و دیگر اخس منقره سجده از روی سیم نار جهانی بابر در
کرد و امیدند از آنجا خواجه عیسی سپر کلان طیب خواجه بالانعام هزار روپیه و مهر کدام از خواجه موسی
مهرچین سپر او و عابد خواجه مهر جنت هزار روپیه و چو هر خان و کب اندر با انعام مبلغ در نور نوارش

[illegible]

یافتند و از باب تنجیم و اصحاب طرب با نغمه مقرر سرافراز گشتند و از نیکباده نواز منظر فخر خان
 که چندی از دولت مبنی محمود بود بمنصب سه هزار و پانصد سوار و جان نما رخا ن بخشی
 به اضاف پانصدی ذات و صد سوار بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و خطاب فخر خان
 میرزا سلطان پیر میرزا حمید صفوی باضاف پانصدی ذات و صد سوار بمنصب دوهزار و پانصد
 ششصد سوار و کوزرام سنگه و لدر اجه سنگه بفرزنی پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصد
 سوار و به عنایت آپ از تولیه خاصه و ایرج خان بخدمت میفرزنی و مرحمت خلعت و ملا
 باضاف پانصدی ذات بمنصب دوهزار و صد سوار و عنایت آپ تارک افشار برادر اخوند
 و کورچی دیگر به اضاف بمنصب مینا بی گشتند و درین تاریخ شش هزار و پانصد سوار از نوزدن به جمعی
 از نفوس مستحقین بلخ و بختان که با بقا مبلغ چهل هزار و پانصد پانصد و دیگر مینویان
 آن در آن عطا شده بود و درینا کورچی در دراز السلطه مانده و جوقی بار اقله و طبع الوف
 در رکاب سعادت آمده بودند و مرحمت شد که از سر نو در بهمن این ماه روز چهارشنبه بجزان و میرزا
 ضیچ جهان افروز که حضرت ظل الهی به ادای نماز با دعا و سپرد اخوند بودند مقدارن کج که بر طبق قرار داد
 حدیوزان آغاز توبخت خورشید عالم آرا به بیت الشرف تحویل نمود و او از یک نشین اقبال
 در خلافت راه جلوس مقدس پایه اعتقاد بر افرو و در دوبر قدسی است آن وقت که در بیوقت
 تحویل آفتاب از غرایب اتفاقات است به مهندس اختر برج خلافت حکم شد که پیش گرفته اند و
 انگ بزمیند الله و نیز دخیان چار فیل جوان پیشکش گذرانید و هم حسن اقبال بفرجی
 نهضت نموده و در از دهم از رویای مذکور بر راه پل گشتی عبور نمود و درین منزل مهندس کوهر
 جلال به سعادت ملازمت مستحق گشتند و با نوزدهم هزاران خجسته و اهل پیشا در گشته تابع خلفا
 به بزرگان افدوس روی و دوسن خشنید به همدیم از باغ مذکور بمنزل حمید و شرف فرمودند و یک

چهارم پسر مهتابخان به مرحمت ارب نوازش یافت نوزدهم از نوزدهی علی مسی روانه شده از کتل غیر عبور
 بنو و نوزده منزل خدیو سراجیم حایه و جلال کردید خواهه اسحق کسیرم خواجه عبدالوهاب ده سیدی که از سر قند
 آمده بود دولت استانبوس اندوخته نه ارب پیشکش گذرانید و عود داشت جهانگیر قزاق را که از روی اخلاص
 منصوب او بدرگاه والای اربال داشت بود و در ارب بطریق پیشکش فرستاده بود مبطرانور در آورد و بر
 خلعت و منصب پانصدی پنجاه سوار و انعام چار هزار روپی بر نواخته آمد بیت و یک منزل بار یک آب محمد
 را باقی جهانگشت و همین کوکب سما و خلافت که از پیشاور میگزید پیشتر حب اکرم روان شده بودند
 شرف ملازمت اقدس اندوخته لطفو خان و ایرج خان و خواهه چمت اقدس غنائیت شد
 بیت و چارم از باغ صفای کوه نموده باغ وفای به ضیای لولای طوفا تمام نور و خنده خانه نواز خان
 را بر محنت خلعت خاصه و جاقه هزاری دولیت سوار و منصب چار هزاری پانصد سوار و خطاب
 اعتقاد خان و مرحمت ارب با سار ظرافت عزت برافراخته میخواستی کردانیدند اسدله و در سیر
 را بمنصب هزاری هفتصد سوار از اصل و اضافه و بخدمت حر است قلعه کابل بر نواخته و بستوری
 بیت و هفتم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب جهانتاب بود بمیزل حکم یک تشریف
 فرمودند بر اجه جوت سنگه ارب پانزده طویل خاصه یازین ملا غنائیت شد فیض الله خان از اصل و
 اضافی بمنصب دوازدهی پانصد سوار سرفراز کردید چون سعد الله خان از جمله بخت توپ در
 توپ کلان فتح لشکر و لیلی ناکم گران سنگی و برزگی نخستین را مفتاد کاو و دویمین را هشتاد کاو
 و سیمین فیلان و کرد و با گروه مردم میکشند عقب گذاشت پیشتر روانه شده بود اعلی نرت از منزل
 مبرور جمعی کثیر همراه کرده حکم فرمودند که این هر دو توپ را بتوپ خانه که همراه سعد الله خان است
 ببرسانند دوم جادی الاولی بمیکب معالی قریب تنجاک نزول اجلال نمود و از آنرو که به بندگی
 تعینات کابل که بایق قندار معین گشته بودند حکم شده بود که بعد از وصول بایات کابل

سر قزاقی
 منصف
 خطه از خان
 و در کابل
 و در کابل
 و در کابل

سر قزاقی
 منصف

که اینواحق کامل سعادت و عزت تقدس اینم و خفته به قند بار روانه شوند درین تارنج سعادت خندان
 و شاد و خنده در کابل بود و اگر در پی دیگر از بند با که نامیه بخت به استلام سده خلافت برافرو
 شاد کام خان بمرحمت خلعت و حقیقه مرصع و باضافه پانصدی چالصد سوار منصب هزار و پانصد
 سه هزار سوار و به عطای ارباب بازین مظلوم و خطا به استیلا عتقان و سعادت خان به خلعت
 و ارباب بازین مظلوم و سید فیروز خان به خلعت و ارباب بازین نوره و عبد الله پسر سعید خان به سوار
 بختاب خانی و خلعت و ارباب بازین نوره و پور کل بنیر که راجه بر سنگد یو بند به باضافه پانصدی
 دات منصب هزار و پانصدی دات و مقصد سوار و بمرحمت خلعت و ارباب و راجه احمد سنگد
 بر خوری باضافه پانصدی صد سوار منصب هزار و پانصدی مقصد سوار و به عنایت ارباب و جبار قلی
 لکرم بمرحمت خلعت و از اصل و اضافی چهارم که ارباب منصب هزار و پانصد سوار و دلاور خان و ولد بهار خان
 رو سید منصب هزار و پانصد سوار و وزیر سنگد و مقصد سوار و ششصد سوار و که کام از
 منظور حسین بخشی صوبه کابل و راجه کشن سنگد و نوز منصب هزار و پانصد سوار و سجان سنگد و ولد
 محکم سنگد سیو در و عجب سنگد که ارباب و میر کل و میر عزیز و بسیاری از بند با افزودنی منصب و از پاری
 تا پانصدی برخی به خلعت و بعضی بمرحمت ارباب تارک اختیار برافروخته و ستوری یافتند سیوم
 شرفیک برای لشکر خان دایره شد فاضل خان میر کمان که بمرحمت سرانجام بر خانی امور بیشتر
 کابل آمده بود و باستانوس مقدس فایز گشت چارم خاقان با فز و اقبال قرین هزار این عظمت
 و جلال و کلکون آسمان سیر باد شاه سپند نام سوار شده مساحت دار الملک کابل را به بر تو
 ماهیچ اعلام لامعه و در ایات ساطع فروغ نمود است خشنود و دولتخانه معلی
 کمن رکات و محط سعادت کردید مهین کوهر خلعت که بامر خاقانی بیت و ششم بیج
 در باغ فرخ افزا الواف نمودند از عقب روانه شده بود و به جوار دولت ملازمت نمودند

سرافرازی شاد کام خان
 بختاب شجاعت خان

سرافرازی سعید خان
 سعید خان بختاب

کابل

درست از زبان شیخ
پس از آنکه در کتب
مستوفی

منصب بادشاهزاده کامکار محمد اوزنگریب بهادری باضافه پنج هزار و سی هزار سوار
بهیئت هزار و پانزده هزار سوار و ده هزار سوار و سی و سه هزار سوار و سی و سه هزار سوار و سی و سه هزار سوار
مقدس مشتمل برین عنایت و دیگر عوالم بادشاهی نزد سعید الله خان فرستاده اند که روزی
باین والا که در قزوین مار طبع میشود این منشور عطفیت که در سربازند سعید علی ولد سعید جلال بخاری
از اصل و اضافت منصب و هزار و چهار صد سوار و حافظ ناصر العبادت خلعت و تقوین خدمت
و یوانی خیر سورت از غیر عرب و اضافت منصب میبایستی گشتند ششم که روز و زن همین
کوهر بحر خلافت بود و اب عربی طرق تمام عیار نام از طوبی خاصه بازین طلای منیا کار باین والا
مقدار عنایت شد و به اعتقاد خان میبخشی نسبت هزار روپیه بطریق انعام عطا فرمودند و نیم
بروضه حله آئین پادشاه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی انار الله بر بانه و مرقد نمود
محمود مغفوت در رضوان رقیه سلطان بیکم تشریف برده و ادب زیارت بتفاهم رسانیدند
و ده هزار روپیه از سرکار محلی و چهار هزار روپیه که دراری فلک جلال نذر برده بود نیز به سندن
و دیگر مستحقین آن مکان مینف محبت نمودند و با حد و مهند صد هزار خوانه و زن و به
مهر علی کافل هزار روپیه بطریق انعام و به بسرام کلانوت نیز هزار روپیه عنایت شد درین
تاریخ هر دو لوت کلان را بکابل آورد و حسب حکم فتح شکر را پیشتر روانه ساختند و دومین
را که از قلعه اسیر آورده بود و بجهت سنگینی در قلعه کابل نگاهداشتند تا نزدیم بعرض افد
رسید که لعل خان کن سدر که احوالش در آغا و جلد دوم گذارش پذیرفته و پیش ازین
بروین بسبب استیقای مرض فاجع دستوری اگر آباد یافته بود رخت هستی بر لب میزدیم
بادشاهزاده عالی تبار محمد شاه شجاع از بنگاله احرام حرم خلافت بسته بواجی کابل
رسیده بود و بفرمانی از ابراهیم و اعتقاد خان میبخشی استقبال نموده آنوالا که راه بستان

فوت لعل خان کن سدر
تاریخ فتح شکر
سید که از بنگاله آمده بود

اقبال رسانیده با سلطان ملینا اختر خلیف خود سعادت ملازمت اقدس اندوختند و برادر
نزد گذرانیدند و یوم یکم ستر از فرط عاطفت آن کارگاه طایفه غایت خلعت خاصه و به اضافه
پنججاری ذات و سه هزار سوار بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار ده هزار سوار ده اسب
و به محنت دولیت اسپ از عربی و عراقی و کچی و ترکی از آنجمله پنج عربی و عراقی و پنج ترکی از کچی
خاصه یکی بازمین مرصع و دیگری بازمین طلای مینا کار سرافراز کرد و اینده بیست و هشتم میسر
به فوجداری و تبولداری پشلی بکرات بر نواخته آمد بیست و نهم به چهار توک نشنش کردی کامل است
به حکم و الا جمیع قراول بیکی برای سرانجام لازم قمره پیشترید آنجا رفتند بود تشریف فرموده اند
دیگر بهشت طصید و پنجه برداشتند اگر چه لعباری از رنگ و ما رخوار در قمره آمده لیکن بجهت سختی
کوه احاطه چنانچه باید تشریف نشد و بیشتر بی درخت قلیلی که مانده بود از آنجمله چندی بتفنگ
شکار خانند و باقی حسب احکام پادشاه زده جهان محمد شاه شجاع بهادر و سلطان
جهت تفنگ میدهند و آغاز ششمین سال خجسته مال از سیوم دور جلوس صفت مانوس و زیارت
نشین اقبال فراوان نیایش کار سازی اینبار را که سال ششم از سیوم دور سریداری حضرت
صلی اللهی روز جمعه عهده جادی الثانی سال هزار و شصت و دوم مطابق بیست و یکم از خجسته
بر کی و منجبتی آغاز شد و در روز کار به کلکونه کامروانی آرایش پذیرفت و چمن آرزو به
شکوفه مراد رونق یافت درین تاریخ اعلحضرت از چهار تو معاودت نموده دولت خانه
کابل را بقدم مقدس فیض نمود و کرد و ایندین در چمن یار برادر اندامی خان باضافه پانصد سوار
بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بختاب رسیدن خان سرافراز کرد و در آنهم پنج
و دو برادر او پسران شیخ یحیی گیلانی بعبای دولیت مهرانوارش یافتند از نگاشته و قایم
نگاران بکام جهانکس به مسامح جابه و جلال رسید که با برادرش برادره عالیقدر محمد اوزونکر نیت

بادشاه پانزدهم ربيع الاول در ساعت معقر از ملتان برآمده برکنار دریا نرول نمودند
 و تا نزدیک رسیدن سعادتمندان و دو صهل شاه بنواز خان و قلیچ خان و دیگران بای بادشاهی
 که به همراهی آن کامکاران بجهت تخیل ولایت و قلعه قندهار و دیگر قلاع دستوری یافته بودند توقف
 کردند شاه نواز خان چاردهم و قلیچ خان نوزدهم ماه مذکور و دیگر دلاوران در همین ایام بی هم رسیدند
 و این دره التاج سلطنت روز شنبه نوزدهم شهر منظور با افواج قلع و معسكر دریا روانه شده
 آب عبیره نموده بر راه است که چگونگی آن گذارش یافت طی مراحل و قطع منازل پیش نهاد
 و غنیمت ساختند بعبیت و سیوم بر ساحل دریای سنده دایره بند روز دیکه بجهت عبور
 به سفاین مقام کرده بعبیت و پنجم بر کشتی از دریای مذکور گذشتند و سیوم جمادی الاولی سمرقند
 چچه مخیم موکب و کور دیدار و سیوم از آن روانه گشته به شش کوچ متواتر بجهتالی رسیدند
 و در سیوم واسطه دواب مقام نمودند نوزدهم عالی قوشنچ را معسكر کرد و اندیزد و ریز منزل دوست
 زمیندار قوشنچ خویش شیرخان ترین که درین راه از وعده ترزمینداری نیست بر زمین
 و پیشوائی سعادت آنوالا که را ملازمت نمود و غاشیه عبودیت و هواخواهی اولیای
 و قاهره بر دوش بخت کمره در خدمت آنکامکار بقندهار روانه شد و سعد الله خان
 چاردهم جمادی الاولی از جلای گذرگاه روانه گشته دهم با افواج بحر امواج به غزنین رسیدند
 بجهت برخی امور پنچر و توقف نموده شاه نوزدهم بر طبق ارشاد بادشاه دور بین صواب گزین صواب
 آراستند و در معقد نهادند و سیوم بقرا باغ و سیوم بمنزل مقرب و سیوم بقلاب و سیوم به
 منزل باکرا و روز دیکه به بکریوت و سیوم به به قراچکل آمد و روز یکشنبه سیوم جمادی الثانیه
 بیت و سیوم اردی بهشت بیادش نهاد و عالی که درین تاریخ به قندهار رسیده بودند ملحق
 خان عاقله نموان رسانید و بختین جادو مقام عساکر کرد و از اعتشام سپردا خنده در ساعت

رسیدن افواج قاهره نظام
 قندهار و مقام نمودن قلعه

سرورانی دولت
الحکیم خانی

عظیم سلطان
سید سلطان

سرورانی مهربانی
باب نعمت

مقرر قلعه را محاصره نمودند چاردهم دولت ترین از پیکاه غنایت خاقانی منصب براری
سوار و خطار خانی سرور از کردید و چهاردهم می بر لیخ رفته کیده هزار روید از خزانه که همراه
است بطریق انعام با و برساند شانزدهم بیادش هزاره بلند اقبال ملک عقد مراد بر کرد اینها با یک
قطعه در غنایت شد و نوزدهم حسب الالهاس شایسته خان آدام و کنی منصب براری ششصد
نارک افتخار برافزید که اسم از سحاحل خان و لبرام خان کسران لعل خان کن سهر که حکم
مقدس بعد از گذشتن بدین نام آنها با انعام لفظ خان گذارش میباید به انعام هزار روید و پنجاه
ادبیت و یک مهربانی بکمال بخت نعمت خان میباید کردید عیبت و چارم پیشکش بیادش هزاره
والله و محمد شاه شجاع بهادر و مرصع آلات و تسلیح نفیس بکمال و سیر بسیار و غیره و اکثریت
فیل سفید نر و ماده که قیمت مجموع سه صد و شصت هزار روید پیشکش نظر الله که شصت تان بیک
مازم آن که یک فیل بعنوان پیشکش گذرانید شمشیر خان ترین که از غنایین برکات آسمان چاه
توده بود و بر خمت خلعت و یک و فیل و نقاره سرور از کشته رخصت معادوت یافت عیبت و پنجم
عبد الرحمن ولد نذر محمد خان را از نالپسندیدگی اوضاع به بکمال تعین فرمودند عیبت و پنجم امان
و عیبت و دوازدهم لباس و یک که از حصار قندیار به امید بندگی این درگاه بر آید نر و سعد الله خان
زاده به آستان معلی فرستاده از نظر اقدس گذشتند و ده رجب سید صلاحیت خان که از
قبل همین اختراجه بر خلافت بحرست صوبه آبا و میر و اخت حسب الالهاس آن بخت بیدار با شصت
یا افسد سوار منصب و نوزدهم هزار سوار و غرق عزت برافزاشت میر یعقوب را که هزار علیه بخان
بهادر و فخریک بود چون بختش رویه بیداری نهاد و زمره بندهگان منحصر کرد و عیبت و بیست خلعت
و منصب هفتصدی صد سوار و خدمت دیوانی صد و پنجاه برافزاشت پنجم سید هدایت الله صد و
اضافه پانصدی اذات منصب و هزار و پانصدی و صد سوار برافزاد کرد و عیبت و بیست و اس

داس را بهور که مطاع نمودن از مهم قند نار بر طرفت شده بود درین تاریخ پنج هزار و پانصد سوار
مقرر شد و نیز دهم این ماه جان ^{الزم} جان پادشاه را در ده عالی که بمحاربت و شجاعت ^{در} با برادران سوار
آید و الا تبار و سید شیراز و سید خاجان و محمد قلی اسپر نجابت طایف و حسن علی و کد الله و سید
با پانصد سوار بر و خواجہ رحمت الله و دیگر بنده که مجموع این قبیله دو هزار سوار بود و دستور یافتند
که با نوزده لکه روپیه بجهت خرج عساکر به قندیار برسانند و جان ^{بیت خلعت واپ و}
محمد قلی و حسن علی و خواجہ رحمت الله باضافه منصب سرفراز کشند بسم راجه رای سنگ که
به سبب بیماری در لشکر مانده بود دولت ملازمت اقدس اندر بیت و مهمم مصلحت
هزار روپیه معوضه بختاجان و مستحقان بدل فرمودند چون جان بیک بجهت دهم رجب بنزدین
رسیده فردای آن روانه پیش شد پس از ^{ان} وضع نامی که چار کرد و بی غرضین است اگر بی
کران فتنه شربت و امانان می دین و ایمان بناخت و تاراج آمده اند و با لراف و نوحی
غرضین برکنده شده دست به بیجا که جلی این کرده لکه بنده کرد و در شقاوت تنهار مردم نار
شده از آنجا که به تیرگی اقبال عدو مال بمبار و طواف اشترار که بدست او بار سلسله
فنا و کشته غبار فتنه لکنجه اند که قتل و قتل خسار و غل و آوار گردیده اند ضلالت گزینیان
به شفقن اوای انقاره که با جان بیک و هم ایمان بود و خبر رسیدن لشکر پادشاهی به قندهار
بنشیند آنها دل در باختند هر کس بر جا بود با صفا و سر آسیمی رو بکر نیزینها و چون هنگام آمدن
به نزدیک آمده بودند از الوسل و او با قیافت آن سرزمین چندان آسیب و مضرتی بدینا
فرستاده بود در همین معاودت که انداز اولی بودند و از بیم و هراس بهرستی که پیش آمد بی سر
و سر واری جوق جوق رو نهاده اند و ^{ان} افتاده و با این حال عبور اینان بر بحال افغانه
هرار جابست تا کنیز بود و افغانان مرا باغ به اتفاق مردم شمشیر جان که درین تهنان بودند و قریب

دولت کس بجای بقتل رسانیدند که پس رازخی مساختند از گفتار مجروحانی که به قتل در آمدند
شهر لشکری و بیک انداختند و خوشی لب بچاک و حرمان با قریب بشت تباران
والان از قتل عبدالغفرخان حوالی بخارا اوق محمد قطخان با قریب و هزار سوار از جانب بسجاق
والی بلج برای نهب و غارت و هات آن نواحی آمده بودند که چنانچه از عرض داشت شمشیرخان و تقویر
دوس هزاره و افغان مجاهد حقایق جامع رسید که فرادان در زمان روز جان با ملک و مزخ
سپرده لیکن از گذارش جمعی که پس از چندی از بلج و بخارا بار آورده بندگی این آستان عرش
شان رسیدند و صبح بوقت که از جمله این محاربا کار زیاده بر یک هزاران زنده بدر رفت و همه در راه
به قتل رسیدند و هر چه بوده بودند با آنچه از آب و عینه که خوف همراه داشتند بدست کشندگان افتاد
القصه جان بیک در قرا باغ که نشن کرزی ده نانی دست توقف کرده حقیقت بعدگاه کیوان چاه
عرض داشت و حکم اقدار صادر شد که شمشیرخان که بجهت بند دولت راه غزنین بقاراب رفت و
غایب و بعد از رسیدن قرا باغ خواند همراه گرفته بغزنین بیاورد و ازین روز مبلغ ده هزار روپی
که به سزای هزاره و افغان که در مسلک بند با منسلک شده اند و بمناسبت سر بلند انعام شده
برساند و اولجائی که بدست آورده اند نیز و گذارد که به آنها مرحمت شده غره شهبان منصرف
شان به اضافه پانصدی ذرات و هزاری هزار دینار میسر شد و رحمت علی که بکشتن
حوالی حصار قندهار سابقا گذارش یافت که سیوم حمادی الثانیه مطابق سبیت و سیوم اردی بهشت
افواج قاهره قندهار رسیده حصار آنرا دایره دار احاطه نموده اند اکنون تمامه این دوستان
میباشد که سران لشکر بادشاهی به پیش بردن ملج و افغان ختن و در ویر و درین توپها
مشیه و تهیه دیگر مواد قلعو کشتائی پرواختند غزنی را به عقب کوه که ملج بادشاهی داده گام
و ملج پادشاه بنوا از خان و قلع و راجه پهلوان سنگ بند و جنوبی سمت حصار

شماره
شماره

استر ملجاری سوار اندر خان در دمان کوه محاذی برج مکر کوه که بالاتر از برج خاکستری است ملجاری سوار
بها و فرزند بیک بر این برج دست داشت و می ملجاری قاسم خان میرانش که آنها را در آن
بجای خود او بود و از بی توقیفی و بی مروتی خدمت مدویر را نتوانست به تقدیم رسانند و محاذی در دانه علی
که فرزند کوه ملک است ملجاری باقی خان و شرقی مایل بخونی از دانه خواجہ خضر ملجاری راجه حبیب که محاذی
در دانه و پس قرن ملجاری نجابت خان و نصیر خان و انجاری خان این و شمالی قلعه و بروی
در دانه بابا ولی ملجاری مهابت خان و راجه انزوده و مابین شمالی و غربی کوه چل زیند ملجاری راجه راجه
مقرر یافت و ملجاری بادت براده والا که نزدیک دیوار قلعه لغا صلا پس بچاه ذراع و ملجاری سعد خان
نزدیک خندق لغا صلا بیت ذراع رسید و قلعه نشینان در میمنه اضطراب افتادند و روزی راجه
راجر و پسر نزد سعد الدخان آمده ظاهر ساختند که در جایی بنظر در آمده که در آنجا قلیبا غافل و
بپا سبانی میزدند و میگویند که هنگام فرصت در عین غفلت آنها را آنجا با کوهی از هم پتان خود به قلعه
قتول بر تید که بعد از آمدن و نواختن نقره و کشیدن گزنا کوک برسد کار موافق در عازر پیش
از رفت چون این معنی به سمع بادت براده کامکار رسید جمعی برای کوک آوردند و نمودند
حد الدخان نیز جمعی تعمیر نمود که در وقت کار چشم بر اشاره او دو کوش بر دانه نقره داشته
باشند و او شبی نغمه در کین فرست نشست و بیشتر از شب در انتظار قلیبا گذراند و در وقت
کهری مانده جمعی که پیش فرستاده بودند که به پیشی خود را به قلعه قیتول رسانند و به کوکیان
در کوک بشتابند حصار نشینان برین مقدمه آگاهی یافته به چو تمام آوردند و ان توب
و تفکک سر رسیدند که هیچکس ملوای قلعه نتوانست برآمد تا به درآمدن چو رسید چندی از کوکیان بر
بهاوت رسیدند و جمعی زخمی گشتند تا که راجه راجر و پسر بی حصول مطلب برگشت و تا دوا و
بشت رهن آتش بکار طبیب بود و از جانبین فروم گشته و غنیمت شدند و بستی به کوه توب و کوه

که در نشی و پنج سیر است از قلعه نشینان یک توپچی باشی و جابریج
تند و قزباشان ضلالت نشان از قلعه برآمده بر ملجای رانند و از طرفین چندی گشته و
لیکن توپچی بر ملجای سعد الله خان ریخته و جمعی از تاجیان او پای مقاومت خسته و برخی
علف تیغ و جوق را مجروح کرده اند و شربت شهادت چشیده و مقتولان را از رسیدن مدد فرستاده
بسیار در آمدند و از زیر پاش زت و تفنگ مردم حصار عاقبت بخو که باید صورت زیست مجاری
منصور در پیش بردن ملجای و کوه سلامت و انداختن شرفات و مرور و حصار و بر همانندل محمدی
مؤذن اپتون حصار کمال استحکام و مقاومت داشت و به آلات و ادوات قلعه داری آموده بود و بر سعی
و تلاش اثری مترقی نمیشد و ملجای باران جایی که رسانیده بودند بجهت توپ و تفنگ قلعه که
از آن باطلان از این بود پیش نمیتوانستند برده و درین اثنا از جمله محبت ضرب توپ که همراه
فیروزه بود و از معظم اسباب قلعه کیری و قلعه کشتی و ضرب توپ که در ملجای باران
والا که بود به سبب بیوقوفی مردم آن عالی تبار که با روت راز یاده از وزن مقرر ریخته می اند
تر کیده از کار رفت و پنج ضرب دیگر که سه ضرب از آن در ملجای بارانهای سعد الله خان را
در ملجای قاسم خان میرانش اگر چه انداخته میشد لیکن چون توپ اندازان ماهر قدر انداز
نواختن و کارگر نمی افتاد و با وجود این احوال چون تسخیر قلعه درین وقت مقدّم نبود اولیای
دولت قاهره را توفیق روزی نکشت که بر طبق ارشاد و الا کار بند شوند چه خدو کارگاه که مرات
خاطر اقداس چهره کشتی صورت غیبی است هنگام خصیت افواج قاهره ارشاد فرموده بودند و کار در
طی مناسبه مطاعه بعد از خصیت مندرج گردانید که با دست اندازده والا که با نصرت است که بجای
حصار قلعه بار بر دارند و سعد الله خان بگرفتند قاهره است و زمیندار و قیام نماید چه از کشتن
قلعه مذکور که نجایت انسان است و به اندک نزد مسیر میتوانستند پای استوار علیه دار

مندی از جای خداید رفت و خوف و هراس بر ویستوی خواهد شد و تمامی ولایت بتصرف خواهد بود
چون این معانی از نگاشته و قلم نگاشته شد و تقی جمعی که فرامین قضا این برده متعاقب و متبوع
بوصح پیوست و بر مراتب و طوالت ناظر و دشواری کشایش قلمه دین سال بر تو ظهور افکند و میر
به مسامح حقایق مجامع رسید که قلمه نکالان او زبکیه و الا ان بنو اخی غزین آمده که در فساد و کینه اند
چنانچه مشرک حال نگاشته آمد چارم شعبان از جناب خلافت بیاورد که کار مکار محمد از کرب بیاورد
و مدار که بهای سعد الله خان فرمان والا صادر شد که از دور حصار بنجاسته و تسخیر آنرا بوقت دیگر باز
گذاشته و تو بهای کلان را همراه گرفته درگاه آسمان جبهه روانه شوند یا زده و سر و سر برام به بنیاد خلعت
خاصه سر برافراخته بدار السلطنة عرض کنند درین تاریخ چون معروض اقدس کردید که شمشیر خان
بعد از رسیدن قرا باغ خوانه را حسب احوال او گرفته بغزین بدرگاه آسمان جبهه برسانند و شمشیر خان
حکم شد که در غزین لوده بمحافظت آن راجی بنزدان و شب پانزدهم که نسیله الیه است و در کوهی از
اهل استحقاق به عطای مقرر کامیاب گشتند و یور و کار با پاوت نزد پای والا بمان و تو بهای
تنشای چو اغان هر دو کنار نهر گلان باغ جهان آرا که در کمال خوشنمایی و زیبای آفرینی است
بود و درختند و فرمای آن والا کو هر بحر جلال پاوت هزاره بلند اقبال پس عراقی نیلو فرنام
از طوطی خاصه بازین طلای منیا کار عنایت شد شیخ موسی کیلانی مرجع خلعت و خدمت
دیوانی و بحسب کرایه و اتمه نویسی صوبه ملتان نوازش یافت اسلام قلی محمد مت دارد و علی
و حلقه سرافراز کردید چون همین کوکب فلک خلافت تعهد نظم صوبه کابل عموده بودند
و در باب مقدس پذیرائی یافته عهد بنم موافق دوم امر داد آن کار مکار خفت بیدار را که به
چنانچه سنی هزاره بیست هزار سوار در اسب سپه که منصب ایام شت هزاره کی اعلی حضرت
بود و عزت و دارند و دو کور و دوام در انعام آلا الامقام و رتبت و پرکنه بر سر و در که

صدار فرمان خلافت

نظر مومنان

جغتی که در دام است و حاصل آن اقیانوس دوازده ماه هفت نیم که رویه و در دهم دیگر از آن
بردارد و از سلطنت لاهور و بحال سایر ملتان که حاصل پنج نیز هفت و نیم که رویه است بطریق انعام
بر دست فرمودند و چون در صوبه کابل جمعیت ناکزیر بود و عومن صوبه بکرات که در آن جمعی داشتند
صوبه ملتان عنایت شد و در بدر اوقاعات بکرات جاکیم در ملتان قنوجاوه کرد و در صاحب
صوبه کابل دارالملک کابل سلطان سلیمان شکوه مرحمت نموده آن نهالی حدیقه سلطنت را عطا کرد
خلعت خاصه و جواهر مرصع با پیو نگاره و منصب شریف برای دولت و چار هزار سوار و فیل از
حلقه خاصه با یراق نقره و جاده فیل و علم و نقاره سرافراز کرد و اندیند و حکم شد که بجهت آن قریه
ناصره دولت خیمه سبز که خاصه بندگان اعلیحضرت و بادشاهانهای کامکار است برپا نمیکرد
نمایند و بتول از توکانات مندر اور عنایت فرمودند و عومن صوبه ملتان نظم هر چهار صوبه کن
بیادش اوده عالی که محمد از کتیب بهادر منوش گشت و صوبه داری احمد آباد بهشت شریف
که به ضبط در بطور کن میدرخشت توفیق یافت و اندرین باب مناشیر قدرت تاثیر بعد و برست
خسین بیک خان و جان بیک و دیگر بندگان خزانة مذکور بدگاه کیوان جابه رسانیده دولت
استانبول مقدس فائز گشتند شرف جان بیک ترکمان به اضافه منصب و خدمت
نیکو و فزونی مباحات برافراخت بیت و دوم حسب التماس مهین کوهر بخلافت محمد علی
به عنایت خلعت و خدمت حرمت صوبه ملتان از قبل آن بخت بیدار برنواخته دستوری دادند
بعیت و خادم بادشاهانده کامکار محمد شاه شجاع بهادر را بر حمت خلعت خاصه بنامادری خاصه
و حقیقه مرصع و سربندی از یک قطعه بعل و دوم در دیو کرا بنیاد و در پاپ از طوبه خاصه کی غزنی
بازین طلای منیا کار و دیگری عرقی بازین طلای ساد و انعام یک کرد و در ام از حال رده
و بندر بی سرافراز کرد و اندینده بصوبه بنگاله رخصت معاودت دادند و از تاریخ مع از امت نوز

توفیق منصب سلطان
سلیمان و عنایت کابل
شاه شجاع
شاه شجاع
شاه شجاع

روز حضرت جوهر و مرصع کلات قریب دو لکه روپیه بیان والا که روز زندان آن گرامی نژاد و
شماره قتل آن که از صوبه بهار آمده شریفی از ملت اقدس اند و ختمه بود به جلعت و منصب
و وزیر و با نقدی بهار و با نقدی سوار از اهل و اضافه و انس و محبای خجسته کرد پیشه
منصب و خدمت بخشگری احادیث نیز میبای که دانند دست و پنجم بخواجه عبدالغفار ده جیدی که
حاجه عبدالوهاب است ماز یکی از ان طويعون و نه اسب و بیج است از پنج پناه او بعنوان پیشکش
ارسال داشته بود در میان نظر الوز در آمد از پیشگاه عاقلت با نقدی میر غایت شد چون از خدمت
و قایم نگار مندر تورت بمجامع حقایق مجامع رسید که غلام رضانا می از راه بند عباسی
سورت رسیده و مفت اسب عراقی همراه دارد و در قری از والی ایران بنام مستحفظان طرق و
سوارج برین مفتون که غلام رضا ملازم آند ویر دخیان اسپه چند برای او می برد کسی
مراجعه نمیشود با خود آورده و این نوشته را با عرضه داشت خود در نگاه خلاق بنیاد رسالت
منظومه آن شد که آند ویر دخیان برخی از تشوفا با مکتوبی با میداری قولد اقا شاهی
مصحوب او فرستاده باشد که چنین رقی حاصل نموده بنا بران نگارنده مسطور از پیشگاه
پایان خواهد شد که با و معذ که فرستادین هدیه و مکتوب به بیکانه بدون اجازت
افدیس از نو که ملک پرورده این درگاه است و بمیامن بندگی این رستان و رشتگان
کامیاب لغایت ناپندیده بود اگر چه او سزاوار کوناگون سیادت و مستوجب انواع
عقوبات است لیکن از عفو شامل و بخشش کامل و کرم عام و قنوت تمام که جلی و قدری
ماست او را بتجیز منصب و جایگزینی ریب فرمودیم او بواسطت محاضل خان معروض داشت
که هم رضا چندی نوکر میزه بود اما میزده او را فرستاده و بدست او هدیه و نوشته بکسی ارب
نمداشته

شاه جهان آباد رفته در خانه خود بنویسند بریند و بنویسند غلظت حکم شد که او را فرستند از شهر
 در دو به تهاک رساند و مقصد این مهلت سوخته و پیرایه رفت که اسبان و همی بالیغ غلام رضا
 را که بعد از چنین جرأتی کشته اند کارگردون آثار ضعیف نماید و او را مسلح و مغلول بفرستند تا موافق بدار
 برسد غره رمضان ارادت خان را بخدمت خلعت سرافراز بسته از غیر ترسیت خان اخته بیگانه کرد
 چهارم خود بخدا آگاه بود و غده خلدی حضرت فردوس مکانی تشریف فرموده بعد از آوازی آداب
 زیارت بدولتخانه معلی مراجعت نمودند درین تاریخ در راههای سعادت الله خان و شاه نواز خان
 و راجه جینیک و قلیچ خان و مهتاب خان و دیگر امرا و منصبدارانی که دوازدهم پنجاب از قندهار رفته
 نشاء حضور کشته بودند دولت نقیض ساحت جهان بینی اند و خشنود و سعادت الله خان هزار مهر نذر کردند
 خدمت بخشگری و واقعه نویسی صورتی بکابل به اسحق بیگ تفرغین یافت و هم مقرر حسین بخدمت میر
 توزی برانگشت خواجہ جان جو بیاری که سابقا پانصد مهر با و مرصحت شده بود چنانچه از پیش آمده
 بجای دولت مهر و دیگر خزانه وزن کامیاب گشته و سوزی وطن مالوف یافت خواجہ بهادر
 عمر دانا و خواجہ یوسف احواری که شیخ الاسلام سمرقند بود چون عرض داشتی مشور بر ادا شد
 عقیدت خود برگاه آسمان جابه ارسال داشته بود و در راه رویه عنایت شد و فرستاد
 نوص به حامل عرض داشت بغایت هزار رویه میبایستی کرد و دید خوشحال خان کلانوت نیز
 به انعام هزار رویه سپرد و فراغت معاف و دولت التوبه فلک فرستاد از اجازت حضرت شاه جهان
 خواست الله الی یوم القادری و روز جمعه یازدهم این ماه مطابق بیت و نیم امر داد که به اتفاق
 ارباب بیجم ساعت نهضت مرکب جهان پیرا کشته بود پس از انقضای شش و نیم گری
 ششماه دوران اردوالتخانه معلی بخشکی رکضت عموده تا بیرون دروازه جنوبی خاص و عام
 بر پشته تشریف فرمودند و آبا بر کلکون آسمان سرفرو مبارک نام سوار شد و سراج

در این تاریخ

تشریف فرستادن و غیره
 در این تاریخ

سراوق انجان بیکه دوم این ماه مبارک در خلجای بزرگ از مژگونی پادشاهی در کرده
در ربع مسافت در دروازه فرشته بودند به نزول مقدس فیض آمو و گردانیدند امیرالامرا حضرت یافت
آخر ماه رمضان در کابل بوده روانه نیکاه حضور لامح النور شود خیر بخان و ملاص خان و افتخار
نیکای خود مرخص گردیدند میرزا ابوالحسنی ولد میرزا والی باضافه پانصدی ذرات و هزار سوار منصب
دو هزار و هزار و پانصد سوار و جاگیر داری سوستان و فتح الله ولد سعید خان بهادر به منصب
هزار و پانصد سوار از اصل اضافه خدمت قلعه داری ارک کابل میباشی گشتند دوازدهم
همین کوهر خلد رفت را به عنایت خلعت خاصه بانادری خاصه و سرچش می که در آن یکقطعه
بعل بود و قیمتش یک لکه و پند سیر بلند شاخته دستوری دادند که به نظم و نقصه کابل
پرواخته بدار السلطنه معاودت نمایند و لوز حدایق سلطنت سلطان سلیمان شکوه را که ضا
صوبه یک دارالملک بان و الادودمان موقوف گشته چنانچه گذارش یافت بمرحمت خلعت
و حقیقه مرصع و دو اسب از طوبیله خاصه یکی علی با زین طلا و دیگری عراقی با زین مطلقا و انعام
کیا کرد و دام از محال نیکش بالا و پایان نوازش نموده حضرت فرمودند و به سلطان سپهر
بند مرصع عنایت شد و راجه حسینکه قلیچ خان و سعادت خان و راجه راجه و
کردی دیگر از امرا و منصفان همراه آن بخت بیدار مرخص گشتند و خدمت بخشیکری
این فوج به امیرج خان تفویض یافت او را بمرحمت خلعت و علم سرفراز گردانیدند و درین
تاریخ روز کار از خلجای بکرای کوهر فرمودند و غور و کابل منزل شد با دشت هزاره و میان
محمد و نیکو نریب بهادر که دوازدهم شعبان از قندهار روانه شده بودند با اتمام ریاض دولت
محمد و سلطان محمد معظم سعادت ملازمت اقدس اندوخته هزاره بزرگتر شدند
هفتم بان اسب افزا را به قدوم مهمت از قوم نصارت فردوس بخشیدند و به انزوده با قضا

حضرت سلطان سلیمان

حضرت سلطان سلیمان

حضرت سلطان سلیمان

از مرض کردید چتره هوج مجتبی و یوانی صوبه اجمیر مفتخر گشت بستم ازین نهنگه که
نموده باغ و فاراب بنزل مقدس برافروختند بیت ^{که} باغ صفای تشریف فرمودند
بیت و ولد اسلام خان مجتبی و داروغه علی داغ برافروخته آمد روز دیگر بادست پزوده کامکار محمد
اوزنگریب بهادر را بغایت خلعت خاصه و درویش از طوبیله خاصه یکی عربی بازین طلای میس
و دیگری عواتی بازین طلای ساده و انعام و ولایت بگلانه جمیع دو کرد و دام سر فر
بدکن رخصت نمودند و سلطان محمد مجتبی باز فرمودند و محمد معظم عتای سر
از و دانه بر و اید و یک قلم زمره و نوارش یافتند و محمد ضعی پس اسلام خان خلعت و
سر از و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه و خدمت بخشگیری و واقعه نویسی هر چار صوبه
و کون و مرشد قلی خلعت و منصب بهراری پانصد سوار از سابق و لاحق و خدمت دولتی
بالا کینا ^{مبای} گشتند محمد سلیم پس خواجه بیگ وزیر خراسان که به قصد سید کی ستار ^{مبای}
آوده بود سعادت تقبیل عتبه اقبال اند و خیمه به عنایت منصب و انعام و در هر روز
مبای کردید بیت و ششم از منزل باریک آب نهضت نموده زمین شلغ
کردانیدند و راجه امر سنگه نروری از اهل و اضافه منصب بهر از و پانصدی
فوق عزت برافروختند بیت و نیم منزل حمرد و بورود موکب معالی فیض و دکت راجه
جنونت سنگه و راجه رای سنگه و جمعی دیگر از بند که بجهت تنگی راه از باغ صفای رخصت
پشت و پایفته بودند بخلازمت اقدس سر افروزی یافتند سلخ ماه صحت یک و نصفی
لوی فلک فرسام نور کردید خاقان سلیم به باغ طرز را به بنزل اقدس کمن سعادت
کردانیدند درین ماه مبارک از عطای بادش ^{بود} که سیر مبلخ نصرت بهر از و پانصدی
بیت تحقیق و معینو ایان رسید و دوم شوال مجو بهر خان به انعام بهر از و پانصدی
بیت تحقیق و معینو ایان رسید و دوم شوال مجو بهر خان به انعام بهر از و پانصدی

مجموعه را با این نوشته با ضافه پالانندی ذات بمقتضای فراری و نه بر سوار سر بلند
چاقوت هشتم از باغ پارس فرستاد و یک سربازی فاخر در آن مخیم حایه و جلالت حضرت
والله سعید خان بهادر بر محبت ارباب سواران گردیدیم و نوشهره با چاقوت اعلام جهان بهافر و
الکن گشت به تعویذ خان ارباب در طایفه خاصه عنایت نمودند چون بعد از وصول کوکب معلی
بدان در مکرر باران باده شدت بارید و ریای نیلاب طغیان نمود و چاقوت از کهن سالان
بچاکر بن فرشته ندیده بودند شیشه پلی که در گذر معز بسته بودند و سیف الله میر بحر مقدم
ماه رمضان از باغ فرح افزا برای اتمام بتن آن دستوری یافته بود و بر سر هم زد ازین
رو بادش هزاره عالی تبار محمد شاه شجاع بهادر که از کابل پیش از حضرت کوکب معلی روان
بودند با بخار سیده شوالف شند عبور کردند و بادش هزاره کامکار محمد اوزنگریب بهادر نیز
موقوفه نمودند و این اشارات اقبال متعاقب در رسید و بادش هزاره محمد شجاع
انتظار بتن مل نگشیده از گذر معز دو نیم کرده پایان آب رفته با لشکر خود برگشتی باید
و میلان را به ششکاند رانند و بادش هزاره محمد اوزنگریب بهادر تا مهیا شدن پلی بهای تو
میرزا از نظام امواج و تنه ای آب پل رفود بسته نمیشد از جناب خلافت حسین بیگان
و تبریدت خان و منظور حسین و نوبت خان بدفعات دستوری یافتند که به سرعت هر چه
تمام بکنند و دریا رسیده اتهام نمایند که روز و خبری اسوار مرتب کرد و بعد از آن که بخاکاری
اینجا نیکو جلایه که نیم کردی گذر معز است بکل گشتی مل بسته شد و پانزدهم شوال حکم
که بادش هزاره محمد اوزنگریب بهادر از دریا بگذرند و هفدهم خدیو روزگار بهرخت روان
بسیر عبور نموده بدولتخانه معلی که در موضع مان سر آسمان گرا شده بود تشریف
فرمودند و روز دهم باغ حسن ابدالی بهر مقدم مقدس منو مثالی گشت ملا شفیعا از اصل و

شاه به منصب دوزاری دولیت سوار و سر محمد پسر ملنگ کردید بیت دوم را بابت جلال از
 من ابدال نهفت نمود و نزدیک سرای خنوزنه دایره شد رستم خان چهارم نیز فرستاد که از قندیار
 غنیمت آمده و زوزی چند جبهه ضعف دیواری توقف نموده بود بیایه سریر اعلی رسیده دولت در دست
 اقدس انداخت و پسر سنگ را به مرد حیات خان به غنایت پسر از غولیه خاصه توارش باقتدای ابراهیم
 حسین ترکان را بخدمت دار و علی برق اندازان تعینات کابل و اضافت منصب
 از نیک نشین اقبال از دریای جیلیم و پنجم دی القدر ملذذ آب چناب بریل کشتی که جمله اهلی حب
 احکم بر دروازه بست ساخته بود نخستین به پنجاه و پنج کشتی در عرض شش پیر و دو پیر به پنجاه و شش
 انچه مذرفه عجزه نمودند رستم نزدیک موضع کر مال معکرت شد رستم خان چهارم بر رخصت
 عنایت خلعت خاصه سرورازی یافته به سر کار بنیال که در تمول اوست مرخص گشت منور و اس برادر
 راجه بیله اس کور بخدمت قلع و داری اسیر و اضافت منصب میبایی کردید نیم عمارت به جانگیر آباد
 بقدم معالی رونق یافت چون عرب من اقدس رسید که از تواتر امطار از نواحی جهانگیر آباد و تواتر
 السلطنت آب آبخان راه گرفته که گذار دوی کیدیا پیوی دشوار است و آب ناله های این
 ناله و یک دبا که بچ چندان طغیان کرده که از فراز بله های بنه که بر روی این ناله باله
 میگردید نیابران چار روز درین مکان بنش اندک زانید و از جمعی که تعجیل نموده پیش از تو جمع
 موکب اعلی روانه دار السلطنت گشته بودند چندی در ناله های مذکور غرور رفتند و چون آب و
 به کی گذار گشته بود چار و نیم این ماه از جهانگیر آباد روانه شدند و از ناله و یک بر میل عبور نمود
 و نیم گروه پیش آمده منزل اجمال فرمودند و بانه رستم از مخیم اقبال کوچ نموده و از دریای راوی
 که به پنجاه کشتی بران پل بسته شده بود با یکی سوار گذارده نموده باغ فیض بخش و فرج بخش را
 به منزل سعادت موصول مورد برکات گردانیدند و در امهانی سعد الله که بعد از

سرورزی القدر

خدای سالیان در باغ
 و نیز بخش و فرج بخش

بعد از آنکه خبر ریای چناب از حضور موفور السیر در خدمت دار السلطنت یافته بود و خبر در آمد
و دیگر مذبذبا در آنکه سعادت طرز متوالیافته کشیدند تا نزد هم دو قیل که مالوچی دکنی و دیگر
از آن بیک به عنوان پیشکش نذرگاه کیوان جابه فرستاده بودند از نظر انور گذشت بریم
سیر و ریاضه یا صدی اوقات بمنسوب و در هر ایام حضرت اب و الله علیه
داری دار السلطنت و یوسف آقا بخدمت داروغهای کرکیر افغانه و نذرانده بخدمت
مشکری و واقع نویسی صوبه بته فرق عت برافراشتند چون یوسف خواجه جویماری برادر کلان
طیب خواجه که جای نشین آملی خویش بود و به کبری عقیلی گردید و ازین دو دمان شخصی که در
سجاده نیسی اسلاف باشند در آنجا نمانده شهنشاه دین بنیاده از راه عافیت به طرب نهاده
فرمودند که اگر شما را خواست این معنی باشند از روی عنایت حضرت فراموشیم ازین خدمت که
خواجه اظهار رضامندی نمود و نزدیم این ماه از پیشگاه خلافت خلعت خاصه و دو هزار مهر و باو
مرحمت فرموده و مرخص گردانیدند و با یوسف خواجه موسی سپرد که همراه پدر حضرت یافت
عنایت شد لیسیم یک زنجیر نعل که کار طلب خان دکنی بطریق پیشکش ارسال داشته بود
که آنرا نزد چون پیش خانان که از جهانگیر آباد روانه ساخته بودند بر اقبال ازین ناله
گذرانیدند و به کنار دریای راوی فرود آورده خواستند که بر پشت از آن راه این برنمایند
از دریا بگذرانند و قبول سایه شنا بکنار دیگر برده و پیش خانان بران مایه نموده بباغ مذکور که
محل الویه بان پیا بود برسانند اتفاقا بارانی خند بارید و آب دریا فرون شده و بچنان
طغیان نمود که بل لشکرت و جائی که برخی از پیش خانان در آنجا مانده بود فرو گرفت تا که بر
دو روز پیش خانان در آب ماند بعد از آن که انیمعنی به مقدس رسید از پیشگاه خلافت
باقی خان و اهل مقام قلی داروغه قیلان حلقه تبه آوردن آن مامور گشتند اینان بد آنجا شتافتند

در کرم
طرب

چون آب رویه کمی بنیاده بود و در عرض سه روز آنرا تبار آورده و خشک ساخته و بهر کسی رودی عیال
که اندک سیاه مایه آورده خاقان جهان نیایش میخیزد و در باغ فیض بخش و در محراب بخش به عزت و کرامتی
گذرانیده به بیت پادشاه دولت نماند آسمان رفعت را که نزدیک سرای خانخانان واقع شده بود و بود
مقدس و دروغ بخشیدند چون آنرا دوشان میربخشی اکثری بیار آورده خدمت غنیوالت به تقدیر شایسته
التماس نمود که صندوی در دار السلطنه اقامت گزیده به معالجه برادر و خاقان بنده برادر را در
آوده منت منت برادر رویه به وسایل الهیه مقرر نمودند و حکام که بعد از وصول صحت خود را به آستان کیوان
مکان بزرگ پادشاه صندوی را به انعام بفرار رویه کامیاب گردانیده به دار السلطنه رخصت
نمودند و به حکیم فتح الله و فرزند رویه انعام شد به بیت کوشتم نزدیک قصه حبیب و بر بی منزل اجمال
فرمودند که باند رخصت به انعام برادر رویه سپهر بفرار رفت مسلح ماه از موضع بوه که متصل آن دریای
استند به هم پیوسته بغایت حریف میگردید و کوچ نموده از راه صبری که در راههای مسجد الله خان
حسب احکام بعد و چارگشتی مرتب ساخته بود به تخت روان عبور فرمودند و دوم ذی الحجه در منزل سلیم
پور برخی طغیور شکاری که بادی تازه کاه کاه محمدا شجاع بهادر از راه لطیف پیشکش درگاه
فرستاده بود از آن نظر انور گذشت چارم نزدیک پسر کنه پابل مجسم اقبال کرد و در روز سه شنبه
به قول خود مرض شد از وقایع صوبه احمد بعضی اقدس رسید که پیمان عمرانا به بیت سبک برمود
ششم دولتیانه سپه نبد به میامین قدم فیض کرد و محط سعادت گشت هنم به بقایه دولت و اقبال
از سپهر نذر دانه شد نذر دانه باغ انبال که در متیول ملکه دوران مقرر است به نزول مقدس رونق
پذیرفت و مالک زمان مراسم شاره پیشکش به سیدم رسانیدند و روز دیگر راجه مای سنگد سیو به
بجاکیر خود مرض گشت راجه نو در مل محبت داده قبل فرق عزت برافروخت امان سبک به بخفا
الف خان نامور کرد و در ای رکن استه را به اضاف و خدمت دفتر داری خالصه و حق بر تو افتد

بیت هم مطلع برسانه مجسم اقبال گشت منطفو حنین میر تو زک بخدمت دار فو علی اقبال
نیز مفتوح کردید و از پنجگاه عنایت را دل سبیل سنگ جیسلمیری بمصب هزاری بخت صد سوانا
جیر اسم افراز شد هم محرم از مثل فلور کوی نموده نیز یک سرای سربله سزول اقبال فرمود
همم که روی سرای فلور کنار در یای چون دایره شدند چون میرزا نور برادر زاده میرزا رستم
مفتوی از رتبه دویاری از کار باز مانده بود چنانچه بالستی لفظیتول خود به رایج نمیتوانست
برداشت بنا برین سسی هزار روید سالیانه او معترف نموده دستوری دادند که هم چنانکه میرزا مراد
ولد میرزا رستم در رتبه میکند اندو نیز هانجا لبر برود هم کردی از نیاز مندان و محتاجان محطای
مبلغ معور این ماه کلام دل بر گرفتند و معلوم میگردد که معالی بدار بخت از آن آب و روز جمعه
یازدهم ماه مذکور مطابق محبت و دودم از خدیو تخت و دیهیم و خدا یگان هفت اقلیم قرین دولت
جاء دانی و مقارن سعادت و دوی جهانی باخدا و مان مشکوی عظمت بر کشتی هلاکت نهضت
مبارک فرمودند بعد از انقضای دو پیر و چار گهری و سه رابع که به اتفاق اهل تنجیم سامت مقور
شده بود از دروازه سمت دریا بمنازل خلعت مشاکل قلعه دار اختلاف تشریف فرموده آن آئینه
رفیقه را بر قدم محبت کزوم و زینت بخشیدند غبار موکب مسعود روشن بخشیدند
منتظران گردید و صدای کوس شادمانی و اوای مبارکباد سامعه اخرون کوشش آرزو مندان
گشت خلیل الله خان ناظم صوبه دار اختلاف و برخی دیگر بنده با شرف اندوز ملازمت اقدس گشتند
و هنال آمال جمعی از شحات مرحمت و افضال مژد بار و کردید قره العین سلطنت سلطان سلیمان
به اتفاق هزاری هزار سوار بمصب نه هزاری پنجهار سوار نوارس یافت از منصب شاه نواز خان
مفتوی که پنجهار سوار و دو هزار سوار و اسپه سالار بود هزار سوار دیگر و دو سپه سپه گردانید
اورا بخدمت نظم صوبه آورده و تیولاری سرکار کور کسپور و بهرایچ و مرحمت ایل عربی از تولید خاصه

بیت افروزه شاه نواز خان

ایوانی در آنجا آمد روضه منوره مطهره حضرت عیسیٰ آستانی جانب چپ واقع شده و از آن
 روز کار بردنیش پیش برای مدفن خود القاص نموده بودند چنانچه در صلب دوم و اندک سوانح شعرا و
 سال گذارده آمد و دفن نمایند ششم السایه خسرو ولد از محمد خان یکت که روپیه میزدند و از روی
 پانصد مهر بیست و پنج ولد خان در آنجا بود و حضرت خلیف برای سرانجام لازم که خدائی را
 هر چه میخواست نگاه انعام فرمودند و بنشیند خدیو را که از قبل حاکم و نذیر به حکومت زیر پا میزد
 و فیصل خدیو سرب عاقی و برنجی دیگر شایسته بنظر مقدس آمد و خدیو هم به محمد سلیم بیخواجه یکت و وزیر چپان
 خود هزار روپیه انعام هر دو هم منزل علم و دانش از امیر الامار به سر تو و و نور شنید فلک خلافت فرود آمد
 کرد میان خدیو میان بلند مکان به آوای مراسم پانصد و شش و شکر مراد خاقانی و در آنجا ملک مصمم
 و زین مرصع کرانهها و اتمش فنی و غیره که قیمت مجموع دو که و بیت هزار روپیت و بعنوان پیشکش
 گذارند اعلیحضرت بعد از یک مهر و چار کهری بدو بخشیدند و معالی معاودت فرمودند سلطانیا و ولد الهیار که
 مخاطب به محبت خان با جوفرداری برده از توابع صوبه احمد آباد و محمد یک را به منصب هزار روپیت و هزار
 اصل و اضافت خدمت قلعه داری حصار قند بار و کن که با لطف خان مفوض بود او سپیدی کرد و از
 رفته روپیه به خدمت و جوفرداری نوزاد و پسر از مضافات بالا کها و دیگر کل خدیو
 به تان به داری به جیشیر و اضافت منصب و از آنجا یافتند ششمین مبارک بیت و چارم من ماه مطابق
 ششمین روز شنبه بعد از انقضای شش کهری و سه ربع در ساعت خجسته که مختار اهل تنجیم بود
 بزم شمسین زن انتهای سال شصت و یکم و ابتدای سال شصت و دوم در ایوان سپهر بنیان
 ششم محل مقدس که کار گذار آن تپیکاه خلافت به این کرفت برتر است بودند انعقاد یافت
 روز کار به انوار سعادت به افروخت در زمانه اند فرخی رخت و آن عنصر عظمت و جلال ابطال
 دیگر اجناس معهوده بر تختند و ای مبارک کباب و نوای کوه بر باز خطه غلبه به طار اعلیٰ رسیدند و یو جهانند

دکتر سید احمد سرهنگ

از نفر کشتن این

اکم خبر باد

نزد

نقل عیسی آستانی

نزد

نقل عیسی آستانی

بر سر خورشید تو که لوامع جواهر آن فروغ افزای دیده کوکب است جلوس (مرد) سانی را
 ب عطا یا کرد ایندند از زدن ب طیب نو که یو خطه سر انجام یعنی مریات بنده در السلطه
 لایزال بلالوف که از زنده بود بر سر غنایت عوفه فرستادند و بهر عبد الله صفوی مانده مرید
 بجز خان که او در چارم سال این دور نگاشته آمد دولت به غنایت سند و از رز و سیم شکر مالک
 کیهان به این مقرر میساخته بودند به شیخ عبد الحمید بهار رویه دیگر کدام از چهره خان
 همین مقدار محبت شد و در وی از فضل و صلاح و شجاعت و منجانب مجلسیان به عطای از سرخ و سفید کام
 و اندر کشتن و اسلحه و نوا به انعام مقرر سرفرازی یافتند سید صدقه عید رویه ای که اهل کوه که قریب به
 سال در صورت توطن کردند بود و باقی سپان عربی آورده از نظر انور که زانیا به عطا میست
 و انعام سرفرازی چون درین تاریخ هفت پسر عربی بدگاه آسمان جای آورده از نظر محسن
 گذرانید در ملک بندگان منسلک گردیده به غنایت منصب نوازش یافت دستوری
 یافتن همین که هر خبر خلافت به سحر حصار قندار چون سیوم حامدی الشانیه این
 سال مطابق بیت و سیوم اردی بهشت افواج بحرامواج به محاصره قندار پرداخته شد
 نفعی دوا می دوازدهم ماه شعبان فی نیل مطلب مراجعت نمود و در خفا بچه گذارند به اینست و
 همین اختراع جهان بینی در دارالملک کابل از روی خواست الهام نمود و بودند که پرنسپس نهاد و محبت
 ملکانه و وجهه محبت بادشاهانه الفتح قلعه قندار است اگر شیخ آن به این مرید اخلاص نرود و
 کرد و امید داشت که بمیان تو جهار خافانی قلعه مذکور را با ولایت و دیگر حصون آن نواحی
 مسخر کرد و ملتزم به بیای می رسد بود و آن کو نیز حرا قبال بعد از رسیدن دار السلطه به حکام
 مواد این ایاق پرداخته در عرض سال که روز که در آنجا قامت داشتند چندان جد و جهد
 کار بردند که آنچه در مدت یک سال ترتیب به پذیرد درین مدت قلیل صورت گرفت و ستم کلان

عبد الله صفوی
 حاکم کابل
 در روزی

فغان توب هوایی ریخته شد و هر هکله با و دیگر با تخیل اس سرانجام یافت از توب های کلان
توب کشی توب کده به پنج که هر کدام کلولا نهند به شک یکمن و نشت سرالبری میجو را کشت
توب ریز به اتهام فاسد خان میرانش بادشاهی و محمد صالح مشرف توب الامهیا ساخت و توب
کلانی که یکمن و توب برده سیرالبری که آنرا این میجو ریز کار می میر جعفر میرانش با توب برده بنیال
صوبت نرگشت و از عوز و کلان سی هزار کلولا توب و پنج هزار من باروت و هزار دبالضمن سرب
بوزن رادشاهی و چارده هزار بان آمده بشد و هر قدر بخاره که مسیر شد فرایم آورده سامان آذوقه لشکر
و وصول رسد نمود و درگاه والا عرضند شد که چون ساعت روان شدن بعیت و نوبم بر بیج
مطابق پنجم اسد و ساعت محله روز دوشنبه هفتم جمادی الثانیه سال آنده مدافه شایم
اردی بهشت که مختار ساره شماران است معرر نموده و موافق این لیاق ضایحه باید سرانجام یابند
از پیشگاه خلافت افواج قاهره باین مهم معین شده رخصت یابد که در ساعت مذکور بدالضوب
روان کرد و بنا بران درین روز مسرت افزون منشو و عافیت کجور بخیزد و بنابر شرط فصد و بر
یافت که آن والا اقتدار در فرخنده ساعتی که بجهت لیاق اختیار نموده اند بقاید توفیق ربانی
بن تاسید سجانی با لشکر حاروس مانی و مجوز این دولت پادار روانه شوند و برهنهائی
فتح و غیروزی و پیشوائی نصرت و بهدزی برادر ملتان که در آن آذوقه و علف فراوان است با
مواکب اقبال طی مراحل و قطع منازل نموده خود را به قندبار رسانند و در ساعت مقرر حصا
انرا محاصره نموده در تخیل آن مساجی موفوره لکار بریزد و از پیشگاه عافیت بان فروغ بخش
و دو مان اقبال خلعت خاصه و جوهر و مرصع آلات ثمنه از لعل و الماس و یاقوت و مروارید
و زعفران و شمشیر مرصع با پرده مرصع که انبیا و کسوة مرصع است و لنگاره که قیمت مجموع آن چار لکه
روپی بود و ده اسب از طوبی خاصه پنجم خونی یکی با زمره مرصع که انبیا و دیگری با زین طلای منیا

دکتر نصیر خان درویش

[illegible]

[illegible]

سپه سالار باقی اندازد و دوزخ را شیر اندازد به خدمت آن سپه سالار قیام نمایند چنانچه در
ماه مبارک ربیع الاول که زاده آمد و بنام رستم خان نهادند. این تیول خود بود و فرمان والا صادر گشت
سرعت هفتاد و هشت نفر از آنکه رستم اندوختند و بنام کاه حضور بود. سوره
نجات خان و مهابت خان به عنایت خلعت خاصه و آب از طایفه خاصه بایراق طلا و راجه از به خلعت
خاصه و آب با زین نقوه و اخلاص خان خلعت و آب با زین نقوه و لشکر خان به خلعت خاصه و آب
پاخذند و از آنکه منصب به هزار سوار و تجریم میر بخشی افواج نصرت امتزاج و به عنایت آب از طایفه
خاصه با زین مطلق و از آنکه و افتد قلینان به خلعت و آب با زین نقوه و قبا و خان به خلعت و منصب
و هزار و پانصد و هشتاد و دو دولت سوار از اصل و اضافه و آب با زین نقوه و هزار کی از باقی خان و راجه
سوار و به خلعت و آب با زین نقوه و قبا و عبد الهادی و افتد خان به عنایت خلعت و به اضافه و آب
و از آنکه منصب به هزار سوار و به مروت آب با زین نقوه و محمد شرف به خلعت و به اضافه و آب
منصب و هزار سوار و به خطاب اعتماد خان و خدمت دیوانی لشکر و از آنکه مروت آب با زین
و کرد و اس کور به عنایت خلعت و آب و هر کدام از شاه محمد قطغان و عبد الله منصور حاجی به خلعت
و منصب و از و پانصد و شصت و هشتاد و دو اصل و اضافه و عطای آب و سید سالار به خلعت و سید عبد
الرسول به عنایت آب و همیس و اس را به نور به خلعت و محمد قلی و لد کجا بنخان به خلعت و منصب
هزار و چهار صد سوار از باقی و شمس الدین و لد مختار خان و سید سیران و سید خانبها
به خلعت و کرد و دی دیگر از بند تا با پانصدی منصب به محمد به خلعت و اضافه منصب و آب و خلعت به
خلعت تنها و بعضی به عنایت آب و از آنکه یا فتند و عساکر منصوره که درین آب معین
که فریده باقیه میان بادش هزار و ده نلند و اقبال و سلیمان و سوره سوای هزار سوار را نا که بموجب حکم
معانی با هویت لیسر سوار در را نا که سکه فستاده مطابق ضابطه چهارم مصدق و هزار سوار

خانیف فاروقی
خان بہت بیت خان

سفرنامه امیر تیمور
به اردلان و سهند

شیخ ابوبکر بن محمد

پیشکش و تقدیم نمایند اعلیحضرت روز دیگر نیز در همین میان بزرگداشت نشان به عشرت و کامران
گذرانیده در این ماه مذکور بدو تنجانه معلی معاشرت نمودند شایسته آن خان و وفیل بعنوان پیشکش
گذاشتند اینهم فیض الله خان سپهسالار به خان کوکه بمنصب دوزخری ششصد و اندک در اضاف و خوا
عبدالرحمن نقشبندی با صفا و منصب خدمت قلعه داری کالکده از بغیر سید الله انوارش
سید و هم شاه نواز خان به حجت خلعت خاصه و یک قبضه خنجر با پولک کمره مرصع و دو ارباب از پول
خا صلیبی با سار طلا سر برافراخته به صورتی در خدمت و لیس انش محمد معصوم و محمد معظم بغایت
خلعت و ارباب سر بلند گشته برادر حضرت یافتند نیز و هم دو وفیل پیشکش و دو الفقا خان که خزانه
پر کشت خاله و دو بهار آورده شرف ملازمت افتاد و خدمت او در نظر انور گذشت چون
ابو سعید خیر و اعتماد الدوله به سبب بیماری بخدیمت فوج داری احمد بنیمتوانست پروحت درین
تاریخ چل هزار روپیہ لیانه او مقر نموده خدمت مذکور به شاه علی مقوض فرمودند و
دوازدهم محفل میلاد وادی ضلالت گزینیان بودی خاک صاحب لوی لولاک لما خلقت الافلاک
عنیه من الصلوات اما با در ایوان و دو تنجانه خاص و عام مرتب گشت و بسیاری از فضل و صلحا
و عظامه و دیگر اصحاب طهارت و در باب تقی فوایم آمده دیگر مکارم آن زبده اصفیا پر در خدمت
از انوار مطهرت و اقامت تفلات و منتهیات بهره دیگر یافتند و بحکم خاقان دین پرور رسید
به امانت الله صدر و فاضل خان میرا مان مبلغ دوازده هزار روپیہ معهود بجای مذکور قسمت
نمودند با نیز و هم خدمت حرمت قلعه تار کده به میر نواح و ابانی تقویض یافت چون از ایشان
رسند خدمت نموده بود که حصار احمد آباد در دست ملک است و این هزار روپیہ بر آورد خرج آن
شده به نیز و هم این ماه هزار و چار صد شرفی از روز دین سادند به بهیشت و فرودش ملازم
را حاکم و نیت شکوه دوزخ روپیہ غایت شد بهیست و یک بار صد هزار خزانه وزن به بهیست عالم

حضرت شاه نواز خان

رسید به خان بابر به محمد بن محمد بن بیت و دوم فوجداری اناجی مستحق فخر و کرامت و که
خان مغرض بود او چنانچه باید به تقدیم بنمایند به عهده به او همایون و بنده خان مقرر
گردید و فواید آن فوجدار جلیلی که در قبول خان مذکور بود و از فرار و اسیر شدن
عمل نموده برگاه کیوان چاه آمده سعادت اندوز ملازمت گشت و و الفقا رطان به خلعت و
باضافه پندری هزار سوار سرفراز گشته به قبول خود و سوتی یافت و محمد ابراهیم سپهسالار
را آخته بیکی گردانیدند از سلمان ولد الله و در بخان یک فیل بطریق پیشکش گذرانیدند و در
پرواچی سپهسالاری ولد محمد خان که سپهسالاری او را به بخان بدستگاری و بی
و اولی اندر سیدین بجای بلقا و رزی طالع بقصد عبودیت عبثه علیار و در بدستان بهشت
نشان شد و بعد از وصول بدور السلطنت و ملازمت مهین کو به بحر اقبال از بخان که لیاق
قد از نزدیک رسیده بود از کار طلبی بدگاه کیوان چاه نیامده به بخان ماند و در خدمت انکار
بخت بیدار به قندار رود بهشت و بنیم حبس الاتماس آنو الاکر بمنصب مقتدی و دوسد و پنج
سوار فرق عزت برافراخت و چهار کس از نقای او نیز بمنصب در حوز سرفراز گردیدند
بنیم بهیج الشانیه حافظ ناه و دیوان سرکار سورت را تجدیدت فوجداری آنکانت و تشریف
بر فراتخذ و برای خرج سه بندی مغرور که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار
با و شاهی و نصف از سرکار ملکه و دوران میگردید باشد چون عبدالغنی که از قبل علمه و اناجی
امیر الامرا بحالت ضویر شمر میگردید و در گذشت بنیم حبس الاتماس خان به کار معین
را به فروقی منصب و خدمت میبانت آنکه به رشت فرمودند مبارک شمس قمری و در
دین ایام مسرت انتظام که طعنه زوم بهار افسردگان خزان را مژده شکفتگی رسانیده او را
حجبت جیش قمری وزن مبارک فایان گردون اقتدار و خدیو جهاندار که کام بخش

کتابخانه

تفصیل فی دلائل

وزن کلبه های دلباد
چارک است هزار توبه

جهانیاں و شرفی روزگار است بگو تا کون منیرت و مشاهداتی و انواع عشرت و کامرانی
کویش عالمیار و رفت پیکاران بارگاه عظمت بخوان اوزنگ آتایی خلافت پیش الای
رفیع بپیر و بیجا نه خاصم عام که سر به تریا برافراخته است با کمال از حسن و کمال است بطول
نودوشن کز و غرض سی و هشت که هر در آن شکرت آثار بصورت مبلخ نشناخته و زیاده و پیه در
کار خایه کرات آماده گردانیده بودند به جل و چارستون سیمین که با کلسای چارک و دینیت
توله وزن داشت بر کشیده و اطراف آن محوی از لوله نصب نموده لب طهای رزین و شیشه
رنگین گسترده و در آن دیون ایوان و الاشان با ستونهای و سقف محلی زینت و دریا
محلی در دیو و سیاهنای کلاتون و وزی به تکلف نادره کاران احمد آباد که به مبلخ یک
لکه و مقفا و و پنجره و پنجه بخت خوش طرح دریا مهباس خفته بودند میر آراسته در طاق آن
رزین که لکه او پنجه رشک افزای منازل فردوس گردانیدند و در وسط آن ایوان عرش نشین
اوزنگ سدره آهنگ مرصع بجوایر شب افزون که کیفیت و کمیت آن به تفصیل در جلد اول بیان
پذیرفته اند شسته پیش تخت شامیانه در رنگارنگ مسلسل مردارید بر مرصع اساطین چارکانه
برافراختند و سه شامیانه دیگر در کار طلا و وزی در کمال خوشنمایی و زیبائی سه جانب
سریه بالا بکوتیهای طلا بکشیدند و دو طرف تخت دو چتر مرصع مسلسل مردارید که فراق
اعتدال چتر خورشید گذرانیده نصب نمودند و مجرای مرصع بر کرسی های طلا نهاده مشام
قد و آن بخور اندود ساختند و دیون ایوانی زین بارگاه معالی خرگاه های سیمین با پوشش
های متحرک و ده یک دوزی قرینه یکدیگر زینب افروز گردانیده و ایوان های اطراف محسن
خاص و عامه به نقوش بدیع زینت داده و پیش بر لای ساید بانی بر پا کرده روزگار را
نه ازین بسند و روز یکشنبه نیم این طایفه مطابق بیتیم انداز مجلیس کرسی و وزن انجام سل

ست و سیوم و آغاز شصت و چهارم در ایوان فلک مکان شاه محل مقدس توفیق دولت و عبادت
الهی ای یک پروین کبری آن کوه ^{تاج} راب طلا و دیگر شایسته ^{تقدیر} بخندند و ای
شانی ^{تقدیر} و صدای اوس شادمانی مسامح معقلان صوامع آسمانی برآمده و در از زمین
به طیب ^{تقدیر} بزار مهر سال یافت و به میر عبد الله صفوی پادشاه بهر بهر بختر خان دولت
شد و از دزد و سیم نثار که ملکه دوران بدستور معبود داده ساخته بودند بهر یک از شیخ علما
سجاده نشین مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه حسین الدین چشتی قدس سره و شیخ محمد
و چو بر تان و کلب اندر هزار روپیه مرحمت فرمودند و کروی از فضل و صلاح استوار اهل تبحر و کمال
به انعام از سرخ و سفید کام دل بر گرفتند و در باب نغمه و نوا با نعام مقرر نواز من یافتند و از کشتن
اقبال ازین محل مضین منزل بدو تخته خاص و عام تشریف فرموده بر مرصع سیریک نظیر جلو
فرمودند و راجه حیونت سنگه با ضافه هزاری دانت بمنصب شش هزاری پنجاه سوار دو سپه
سه اسپه سرفراز گردید و در پ سنگه را بهر به اضافه پادشاه سوار بمنصب چار هزاری و در هزار
و پادشاه سوار دیرم دیو سیوم دیه به عطای سر سبز مرصع و دو کوشواره لالی و مالای مر و درید و جگر
مینا کار با بهر لک شده مرصع و محمد ابراهیم آجندی یکی به اضافه پادشاه دانت بمنصب ^{تقدیر} پادشاهی
شش سوار و جعفر قاضی یکی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پادشاهی پادشاه سوار و ^{العیان} سید نور
که چندی منزوی گشته بود به مرحمت خلعت و شمشیر مینا کار و منصب سابق هزاری پادشاه سوار
و عطای چار هزار روپیه مفتوح گشته با و کار حسین چو لاق تا لایق عبد الرحمن لچر غلام محمد خان
که بعد از در کشتن خان از سیم ^{تقدیر} به اراده میدی درگاه آسمان جابه بصره آمده و از آنجا
از راه دریای سورت و از آنجا ^{تقدیر} ان اقبال رسید بغایت خلعت و منصب هزار و
سید سوار و انعام پنجاه روپیه ^{تقدیر} سادات برافراخت درین روز مسرت و شادمانی

پیشکش

پیشکش جمیع ملک بعد از خان ملک زمان و مالک دوران برنجی جوهر و اقمش نفیس از نظر انور کد
پیشکش جمیع ملک بعد از خان اقسام جوهر و اقمش و چهل اسب عراقی با سواران و نظریاتی
در اندازن جوهر و مرصع آلات و بیت اسب که قیمت مجموع دو ملک در پیشکش است
نفت دراهم جوهر و مرصع آلات و نقوش خان تختی جوهر و دراهم و ده کیل عقد
و دو فیصل و ارادت خان بخشی دوم و فاضل خان میر سامان و ملا شفیق و برخی از نوین با جوهر
و مرصع آلات و دیگر امتعه و خصول در عریضالت به عنوان پیشکش گذرانیدند که در روز
پنجشنبه بستم بعد از رسیدن شدن بانزده کبری و ربعی افتاب جهان تاب را است شرف به
برج محل کشیدند و اقبال خداوند فرد جلال و ولتخانه خاص عام را به پرتو زد و دروغ الکبر و خفته
بر مرصع او رنگ آسمان پایه جلوس فرمودند و جهانی اعطایا و انعام و قرضی مناصب کامیاب
کردند و به همین اختراجه خلعت خاصه و حقیقه مرصع کر اینها و به نمره شجره سلطنت
سلیمان شکوه خلعت خاصه و اورسی مرصع از روی عاطفت ارسال یافت و چهل اسب و
عراقی و سی ترکی که سلطان سلیمان شکوه به عنوان پیشکش ارسال داشته بود به نظر انور
برای پیشکش معظم قیصری بخدمت فوجداری فتح پور و منصب هزاره میشتصد سوار از
اصل و اضافی و تنقضت اقد و لدر اوزان خان و فریدون بیک ارلات و محمد علی برادرزاده
و برادر خان و سید احمد و از غنم عدالت با ضافه منصب میبایستی کشند به نعت اقد صد
مهر و ده شریف و لدر محمد بیک هزار و ده انعام شد درین روز نشاء و افزایابی مزربان
و لایق ماند با استلام عتبه اقبال پیشانی صاحب برافروزد و هزار منمیز و ده هزار مهر و
چهار فیصل بطریق پیشکش گذرانید و از پیشگاه نواز شاهی عطا خلعت فاخر و سرسج مرصع
و یک ساع و اورسی مرصع به اللام و عنایت به سرافراز گردید و پنجاه هزار و ده پیشکش

فری بر سال ادا در وجه انعام او محبت فرموده است و یکم اسفندیار ولد الی یار و ناظم
بهت خان بخدمت فوجیاری دیوانه از تاج احمد آباد و اضافی منصب عزت بخت بیست
و سیوم به بخت سکه چهار پ عری که از بندر سور آفریده بودند و بیست و پنج چلی
شریف که مصوب او عرض داشتی مشتمل بر ادا و عقیقه و با ناطق بیت الله و دو
پ عری بدرگاه کیوان حاجه فرستاده بود و بعد از رسیدن ما و به بندر سوریت مقصد یان
آنجا حسب احکم دونه را روپه بطریق انعام باورس انیده بودند سعادت تلیم استان مقدر
اند و حقه عرض داشت با اشیای مرسله بنظر فیض کسرت در آورده به رحمت خلعت و عطای چاکر
روپه تارک اقمیاد بر افراخت و در همین تاریخ عرض داشت حاکم حبت که از روی نیاز مصوب
حاجی محمد حسین روانه عتبه علیا نموده بود از نظر والا گذشت و حاجی مذکور دو کس و یک کس را داده بود
به عنایت خلعت و انعام سه هزار روپه سیرافرازی یا قند روز و یک پیشکش حسام الدین خان میر
دو فیل بنظر مقدس اعلی در آمد علی چلی نه اپ عری به عنوان پیشکش گذرانیده پنج به پذیرائی
رسید جان بیک ولد عبداللہ بیک بخشی مہین ماخر برج خلافت که از ایران آمده مشرف
استلام سده سنیه دریافت نمود به رحمت خلعت و انعام هزار روپه سیر بلنکشته و دستوری یافت
که نزد پدر و مسلح ماه چند رال حاکم و لذت را بر حمت که پوه مرصع و در پیرایه افتخار بخشیدند
عزیز حمادی الادلی حسام الدین خان از اصل و اضافی منصب دو هزار روپه و پانچ سوار
پایه کردید سیوم به ثواب خان از طویلہ خاصه عنایت شد و دیگر پنج به سوار و
پانصدی صد و پنجاه سوار از سواران و محمد ابراهیم ولد محمد طاهر صفائی و وزیر اوقاف صفائی
که به قصد مذکور استان جلال آمده به رحمت خلعت و منصب در غور و انعام دو هزار روپه
فرقی مسکات بر افراختند ششم نرسن بباغ صاحب آباد و شریف بودند و ششم نرسن

نرسن شریف

نرسن شریف

شرف حمادی الادلی

مراسم سار و پیشکش به تقدیر میرا میدند و قریب بدو هر بدولت خانه معلی معاودت نمود
بمطابق روی که در این صوبه بجای آمده بود و مفوض بود و در آن سال کمال کار محمد شاه
سپاه بر او منصب براری دادند بر سوار از اصل و اضافه خدمت تهنیت و در سلسله
از تفریح سلطان نظر فروغی و برافروخت و خدمت دیوانی صوبه مذکور به بدین امان و لا
اقامه مفوض کردید و او را بفرزنی منصب مفتخر گردانیده و دستوری دادند به ششم براج حضرت سنگه
در حلقه خاصه بباراق نفوسه عنایت شد پیشکش جعفر خان لختی جوهر و اقامت که از چینه بدرگاه
آسمان جایه ارسال داشته بود و پیشکش رسید به ایت الله صدر و چندی دیگر از پند به از نظر
کیمیا از گذشت نیم که روز شرف آفتاب بود خاقان جهانیان بر مرصع سرب خورشید توغیر
بفرخی جلوس نموده رونق افزای مسرت و کامرانی گشتند و اس و لک لک کل دامن سپید
و برای رکبناشته و فتح الله و شاه کام چیل و محمد خان و یاکار حسین و سیف الله و در
از بند بفرزنی منصب خرافتکارانند و غنچه از باب برب بانعام مقرر و از رش یافتند و درین تاریخ
عوض داشت راج سنگه حلف را تا حکمت سنگه که بعد از سپری شدن پدر با یک فیل پیشکش
محبوب کلیان جهان لایه عتبه و الا فستاده بود و بظرف حدس و سطر از روز قمری وزن تا این تاریخ
پیشکش مبلغ هفت لکه روپیه به پذیرائی رسید یا زویم باجی زمیندار جانم حضرت خلعت و مالای
مرور در روز دولت بند مرصع و گوشتواره مر و اید و دو سپهر برافراشته بوطن مرخص گردید و
شده عا ابر سجاد نشین رنهای جاده حق طلعی حضرت معین الدین خشتی روح روحه عطا
خلعت بشال و ماده فیل سه فرار گشته نصرت و وطن یافت و زویم نامدار ولد جعفر خان از اصل و
افاده منصب هزاری شصت و سوار و سیست آقا بمرگت و محمد ابراهیم ولد اصالت خان بخدمت
شیکری در این مباحث گشتند میر عبد الله صفوی به غدا خلعت فاخر قامت عزت برار بسته

الفراعنه یافت و معصوب او بنحو مدح کرا بانه شریف عنایت نموده ارسال داشت
 معتمد خان نیز به اضافه پانصد سوار بمقام جبهه هزار و پانصد سوار و میر محمد
 از او کفن بدرگاه مدینه بود بخندمت دار و علی داغ از بغیر عنایت کن و در حجت
 خلعت بلند پای بخشیدند و البنی ولد خان دوران بهادر حضرت جنگ به جهت سراسر اجماع و لازم کرد خدا
 پیغمبر را در پی انعام شد محمد معتمد ولد شیخ تاج ر خلعت و صد مهر از خزانه و زن مرحمت نموده به مکه
 رخصت فرمودند و خدمت بخشیکری و واقعه نویسی صوبه مالوه از تعمیر سنائی بیک
 دوست کام ولد معتمد خان مومن شد تا نزدیم محمد ابراهیم ولد محمد طایب صفایانی وزیر به یو قاف مقام
 بخندمت و در بخش گیری احدیان و عطای قلعه ان طلامبایی کشت نور و نیم غریب در اس برادر
 حوز در انا جلالت سنگه که بعد از در گذشتن او روانه آستان فلک مرتبت شده بود و بسلام
 حاجت جهان بینی پیشانی طالع برافروخت و به مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اورجی
 مرصع و جبهه مدینا کار و سرپیراق مدینا کار و منصب هزار و پانصدی مقصد سوار و عطای
 و اسب با زین نقوه سرفراز کردید نصیر بخان که به فرمان والا اندیتول خود آمده روانه قندهار گشته
 او در راه بیمار شده حسب احکام حندی در اکبر آباد به معالجه خود پرداخته از آنجا باز آمد درگاه والا
 گشته بود و نسبت و یکم به عتبه اقبال آمده دولت ملازمت اقدس اندوخت و یک فیل کشتن
 نمود و عطای خلعت و اسب تپاق با زین مظهر سرب افراخته به قندهار مرخص گردید حسب االانها
 مادر او که مکار محمد اورنگ زیب بهادر میر احمد ولد سادات خان بخندمت قوجدار ی نصیر
 انوار ابج موبه خاندیس و منصب هزار و سیصد سوار از اهل و اضافه و سیف اللد عرب به
 جدار ی و مدنی آباد از لواحق صوبه مذکور و فزونی منصب نوازش یافتند بنور الدین ولد سید
 سیف خان و هزار و پانصد عنایت شد و نسبت بهر از فلک خلافت بهر از

السلطنة لا يورثه ولا يورثه من بعده ولا يورثه من بعده
دار السلطنة لا يورثه من بعده ولا يورثه من بعده
کدی از رشتنه بیت و سیوم ربيع الاول سال گذشت مطابق پنجم اسفند از راه راجه
شناسان اوجو بیدرتة توجهات خاقانی که مقدمه تائیدات ربانی است با افواج بحرامواج
دار السلطنة تبرآمده در حوالی آن دایره نمودند چون در ایام اقامت دار السلطنة بجهت روانه
رساندن توپهای کلان که بتنازی آمده شده بود و توپ قلعه کشا و توپ مریم که از درگاه کابل
جابه آورده بودند قراولان فرستاده راه سیوی خود را در هر که نزدیکتر و سوارتر از راه کابل
و خوشتر نشانی میدادند معترف نمودند بودند مغول سپه خاقان ملازمه کار خود را با کروی
از تیراندازان و تفکیکیان سوار رسیده و محله توپخانه تعیین فرمودند که توپ کلان و کشتی
قلعه کشا و توپ مریم ناموضع کن از مضائق بهر که بر راه دریا بر سفاین برود و
در آن مکان از کشتی بآبر آورده بر راه سیوی و در هر یک قندیل برسانند توپ کده بهر جن را
که هنوز چند روزه کار داشت و تمامه بیا شدن آن وقت میکشید در دار السلطنة گذار شدند
وقاسم خان میرانش را با مردم توپخانه باوشایی و هفت توپ هوایی همراه گرفتند و محمد
مشرف توپخانه و الادستوری دادند که توپخانه که سال گذشته با افواج قاهره بر فند باز رفته
بود و به کام الفراف در کابل گذاشته شده مصوب غیرت خان از راه غزنین بآبر آورده
فروغ ناصیه اقبال بواسطه کار سازی مردم و در روز مقام نموده بیت و ششم بر راه حل دریا روانه
شدند و در بیت روز مرا حل از راه نور دیده پانزدهم ربيع الثاني به بلیدة ملتان آمدند و
بار که جمعی از امار و منصبداران عمده از بهر عسکر جهان پیرانه پیوسته بودند و متصدیان معاملات
ولایت بازر بجهت گرفتن اذوقه و دیگر ضروریات چندی در ملتان در ملک با سیوی خود فرستادند

آنکه مقایسه را فرصت رسانیدن آنرا یک بر قله نشینان نهند نه روز توقف نموده
شمار از دریای ملتان را به تمام شیخ عبدالکریم و محمد علیخان حاکم
ت و پنج گشته ام تیر گشته بود عبور نموده بر ساحل آب مذکور متوقف گردیدند و
بر سر سلطنت سلیمان را با همزه گرفته سلطان سپهر شکوه را در خدمت خود فرمودند
که با مخدرات تنق دولت تاجین مراجعت در ملتان باشند و چون از قلت سفایین برآید
غلاب که در آن مکان باب عالم است و آب سبز شهرت دارد و پل بسته نشده بود و بر لب
ایام کسی بر آن دریای و غار پل بسته عبد الله بیک بخشی خود را با اتهام آن شخصیت فرمود
امر نمودند که سفایینی را که از دار السلطنة غلبه و غیره بر آن باب کرده به ملتان آورده اند خالی
ساخته به سرعت هر چه تمامتر برای بسین مل روانه ساز و او به سعی بلیغ در یک هفته به لوز
و دو کشتی که برخی در آن نواحی بدست آورده بود و باقی از ملتان برده برآید بدوین
بست و بادشاهزاده بلند اقبال در هشت روز سیوم حمادی الاولی لب حل در بای فرمود
رسیده بر به پل عبور نمودند و تا یک هفته عساکر منصوبه میکشیدند درین منزل جهانگیر بیک
امیر لوزک خود را با جماعه اعران و پادشاه سواران از ملتان سرکار به فراولی معین ساخته امر
نمودند که دو منزل پیش میرفته باشند و برستم خان بهادر فرزند خلیف و دیگر جمعی از بزرگان
در کوه انوار جاها امیر شد که یک منزل پیش میرفته باشند و قلیچ خان با گروهی دیگر یک
منزل از راه نوردی نماید چون پیش از ورود دو مکه و الا انبیر زمین حجه که سرحد ملتان
است جهانگیر بیک کس کل محمد و مصطفی مرزبانان دوی و چتیلی را با عذر داشتی متضمن
آنکه رضای تهنانه دارد و کی را که با صد سوار قزلباش را نفع مییابد نمیکند ایم که اگر اینجا
بمانند از نفعی خود سربسندیم ما را دستگیر میکردانیم و ستاده بود به جهانگیر بیک سر شده

نمودند که با هم بران ملغیر نموده آن مخاذهیل را بدست آورد و او جریده از نوحه روانه شد و یکی
چون بختیالی درآمد بشنید که معشوران پنج روز پس از وصول او اجال داشتند همراه گرفته از
دو کی اقدام کرده باز به قندهار شتافتند و کل محمد و مصطفی آغینه قوم خود در میان ایشان
سر راه بگذاشتند که راه گرفته طایفه را علف تیغ کرده اند و مایه اسباب و اموال آنها را
صامت و مناطق غارت نمودند و رضاقلی با بقیة السیف نیم جانی بدر برد چاردهم افواج
بهر بجهت و سیوم بدو کی رسید کل محمد و مصطفی بابیر که خدایان او میا قاق
آن حدود را از دست بادت نهاده بلند اقبال دریافتند از فطر انصفت و قزونی اصطلاح آن
کامکار تکفل رسانیدن رسیده لشکر فیوزی نمودند چون آن بخت مراد از روانه شدن
از ملتان مردم توپخانه خود را به اتهام مرز رو عابت تعین نموده قذغن کرده بودند که هر که بر
رحمت و زمیندار دست تجاوز دراز نماید بمعرض سیاست در آورند تمامی مرزبانان
بلوچ و افغان که در آن محسوس در شتند بی خوف و خشیت در هر منزل به اردو آمد و میروند
نموده غله و کوسه میزد و خند و با وجود کثرت لشکر هیچکس را ندانست که مثنی غله از کسی
بعثت تواند گرفت این راه از راه کابل هموار تر است و درین سال از دفر بارش تا
محو اسر سبز و راحت و آفر و آب و فزاد و کل و لاله زنی پایان بود و از آنرو که برون تمل و لی
هنوز بر طرف نشده بود زمینداران معروض داشتند که عبور لشکر کران از تنگ و استغفور
و شوار است از دو کی همراه طبق سر روانه شتند و عبد اللطیف کیر که متخا فرابا جبهه در تنگ
دو کی گذاشتند تا مترودین را از دولت انداز مترودین صیانت نمایند چون راه به محاصره
نزدیک رسیده بود و در آن ساعات وصول تمامی لشکر به قندهار متعذر بود و در ستم خان
بهادر فرزند بیک بابا بجا بخت خان و قاسم خان میزانش پادشاه نام و در توب خانه

خانه و افتخار خان و ظاهر خان و مکه ز نسکه با و اوقبا و خان و عید الله و له منصور حاجی
و کمر قلی و له نجایت خان و خواجه خان و زنگنه و جمعی دیگر از منصب ایران و عید الله
و در کارگزیده وجهه میرانش خود را با هزار سوار تفنگچی بر ستوری دادند که از منزل آب
دره که سه منزلی قوشنج است به دست روانه پیش کردند و دوم جامی الاخر در قوشنج در راه شد دولت
خان ترین که در کتاب بود که فوس او که خدایان او بایق ترین را بجایست آورد و هر یکی در غور حال
مستقل کرده و قوشنج را که دهن دولت خان بود در تیول او تنخواه نموده او را در آنجا گذاشتند که محصول
انرا مستقر کشته در حفظ طریق و رسامین رسد انعام نماید رسم خان بهادر با هزاران که قریب
دوازده هزار سوار بود از آب دره بر قندهار شتافته به قندهار جامی الثانیه تلافی در دوازده خواجه
رده است و برخی از جوانان دلاور مانند خواجه خان و جوقی دیگر از او بکلیان و اعزان جلوانداخته
خود را بکندار خندق و خیمه پل رسانیدند و از مقامین جمعی با ستمها را توپ و تفنگ بدو بر
آویرش نمودند خواجه خان و برخی از اعزان بزم تفنگ برداشتند و از متحدان نیز چند تن مجروح
و مقتول گشته آخر کار رسم خان بهادر در دوازده هزار جامی که توپ رس بنود منزل نزدیک
مانند فرو آمد و پایان روز ظاهر خان و قبا و خان با بابا بنیا از آنها و طایفه اعزان و جمعی دیگر یک را
با باغچه سوار کربا و شتافته بکندار اقبال که همراه او بودند تعیین نمود که قراولی کرده از اطراف
حصار و لشکر آگاه باشند و خود بجهت حراست اردو در معسکر مانده به نجایت خان و قاسم خان
و عید الله یک و جمیع قرار داد که در ساعت مختار شروع به کندن زمین و ساختن پل
نموند و به سبب زود رسیدن رسم خان بهادر فیروز جنگ روزی از کس از قراولانش و تفنگچی که
با پاره ابرو و سرب و باروت به یک قلعه نشنان می آمدند و به کنار غنچه آب رسید
که در آن قلعه قندهار بنیاده برشته قرار میسرند و در غنچه القعه با دست هزار

امند اقبال نجم این ماه از قتل و چندی که فرزندش سید حجرب و نشیبش سنی و نه حجرب است
که مجموع سه رنج کرده باشند و درین راه که سوار کرد از جرایم نیندخته باشد
و قتل که قتل بار از آنجا نمایان است نزول نمودند و تا رسیدن ساعت شش در آن مکان
توقف کردند و در جهت علامه اطراف حصار سواری می نمودند و برای ضبط مردوغات نواحی قلعه
و محال بعدی مردم بر میگذاشتند و رؤسای الواس و ابدالی و اربابان و رعایای محال بواسطه
قتل باره ملازمت آمده مشغول می گشتند چنانچه در مدت محاصره از کشت و زنیان و سرزبانان
قتل بار می گشت که از بیم کشت اسلام فراری شده خود را بکوچه ها و تنگناها کشیده بودند و مطهر گشته
بمقرو و معاودت گردیدند و زراعات از قرار واقع منضبط گشت و ازین ولایت و ولایت
افزون از نصف حاصل سوالف ایام بقید ضبط درآمد بانزدیم که ساعت نزول آن کاملاً محبت
سید از جوانی قتل بار مقرر گشته بود رستم خان بهادر و غیره ضعیف استقبال نموده ملازمت کرد
و انوارا که باتمامی لشکر بار استکی و بخل تمام و بشکوه و شوکت تمام رده بسته و هر کس بجای
مقرر قرار گرفته روانه گشتند و در منزلی که عقب کوه لکه نزدیک باغ میرزا کامران بقاصد نیم کوه
از حصار برکنار گولابی اختیار کرده بودند نزول فرمودند و برستم خان بهادر امر نمودند که با
کلاه خان و قبا و خان به فاصله یک کوه بر سر راه ثبت فرود آید و اطراف حصار را برادر یک
بند های یادشایی و ملازمان خود قسمت نمودند که طیار با بر فرزند چنانچه گذار شد است
و بر روی برج آب در و بر اجنه بنیک و مجاوی دروازه و لیس قرن به قاصد میرزا
دروازه بابا ولی به مهتاب خان و مجاوی برج چل زینه با حصار خان مقرر کردند و
دروازه خضری و برج آب در و بقاصد خان میرانش یادشایی و بر روی دروازه خضری
به عید ابد یک میربخشی خود با گردی از سپاهیان و میان دروازه خضری و دروازه

وینس قرن به جعفر میرانش خود با مرد ب خانه و پلچا آب در دجله فاضل میرسان سرکار
خواجه حواله نموده و هزار بیلدار و مهند و کهن دادند سید محمود باره را با چندی را
مسبار را به جمع از سپاهیان در دجله کک آنها تعین فرمودند و برابر روانه ماشوری
نخست خان و پادشاه قیصر سیاهی که تا محصار یک تیر تیراب میشد و شب و شب با کاپی یک پیا
از آن راه به قلعه آمدند میهن و برابر بدن سنگ و نزدیک پلچا را به بدن سنگ بر سر راهی که
مردم از دست آمده بان راه داخل میشدند باقیخان و کوه را به چنیت و سحانی و غیره
بند پلهای سرکار خود و مابین دایره خود و پلچا پند پلهای به امر سنگ چند را دت و مکانی که ساکن
را به راجه و پ از آنجا به قلعه کوه و دایره بود و راه نرد و متاپیر به قلعه بود و پیر الین و قطب الین
پیران نظر بهادر خوشی سپردند و دست رست در دانه بابا دلی اربوبوی کلاب خانه
و برج کوشه نامزد غیرت خان شد که بعد از رسیدن از کابل به اتهام آن پرواز و دوزخ کجا
شهر مضایبه در یک و تیری بلبل یک و کوشک نخود به نظر بهادر و ساربان قلعه و
ملوک و میمند کجا نگیر یک حواله نموده با هر کدام جمعیتی که در کار بود معین ساختند تا به خط
حاضر و تحصیل مال و محافظت مترهین به پرواز و غیرت خان که به نیابت طغیانه قمره بامرو
سلطنت سلطان سلیمان شکوه نظم دار الملک کابل بر و مقرر شده بود و حکم ارفع نصیر
پوینته که کابل رسید که پس از وصول امیر الامرا و خلیل الله خان با تعین تیان آن ولایت
و نوین آنجا رفتند باز روانه کرد و بیت و حایم بال شکر کابل آمده با دشت هزاره و عالی مقام
را ملذمت نمود و چون از فرار محصار که به برج که مجاذبی دایره بادشانه هزاره بلند اقبال
نوه توپی بدین سمت بسته بودند و کلمه آن گاه میان کولاب و گاه بکنا معسکری افتاد
با رکنه الا که توتیهای که همراه غیرت خان از کابل ده بودند یک توتی سورتی برابر

توپ مذکور بستند و درین آنرا الفیض کلوله این توپ در هم شکستند چنانچه چهل روز توپ مذکور باز
کار نمانده بود و صدای آن برین غایتی خاصه بعد از این باز شروع در انداختن نمود و توپ مذکور
که از قلع کشته می آمدند ظاهر شد که عقب دیوار حصار بر ما زنی و در مدت آن توپ را
تا جایی که شکسته بود بریده بر آن دردم بر آورده بودند و بهیچ وجه نتوانستند که توپ را شکستند
آنکه کلوله در تر بقیه توپ سر بالا بسته پراول و آخر هر روزه و دراز کلوله می انداختند بعضی
در حال دایره بادش هر ازاده بلند اقبال می افتاد میان لشکر و اردو هر چند و تلخ و
معروفه انداشتند که از اینجا نقل مکان باید نمود و الا اگر بدین معنی راضی نشده و بر پیش دایره
دیواری بر آورده اند و تکیه بر جرات اندازی کرده از اینجا حرکت نه نمودند اگر چه تا آخر کار رسیدن
آن توپ مستمر بود اما چون سرمدی با حدی آسیمی نرسیدند پس از آن توپ را بستند
در غیاب اولیای دولت قاهره چون از جناب خلافت به همین کوشش عظمت حکم شده بود
که بعد از رسیدن قندهار و محاصره حصار آن رستم خان بهادر فرزند جنگ را با فوجی از دلان
بزرگ از ما برای گرفتن قلعه گشت و قلعه زمیندار و روانه سازند که از آن خبر آن عرب و هرات
تمام در دل قلعه دار قندهار می افتد و راه وصول کمک قلعه پنهان مسدود میکند و بنابرین
بهیچ وجه نمی توانست رستم خان بهادر فرزند جنگ و نجابت خان که پنج او برادر بهادر
بنده سپرده آمد و راجه رای سنگه سیوویه در او ستر سال بود او شجاعت خان را بهادر
کور و افتخار خان و اخلاص خان و رام سنگه را شهر و طاهر خان و الله قلینا را و سایر خان و
عبد الرحیم بیک اوزبک و پیر تهر ارج را شهر و رتق را شهر و راجه سیورام کور و کور و راجه
وراجه امر سنگه نروری و خوشحال بیک کاشغری و سید محمد یار به و عبد الله و ولد منصورینی
و دیگر کردی از منصبداران را با بنابر و ششصد اصدای از آن میان هزار تیر انداز و ششصد

بقی انداز که مجموع پانزده هزار سوار یکایک کنار بود و دستوری دادند که بر سر عت هر چه تمام تر
به قلعه گشت رسیده آنرا مستحق گردانند و فراوانی این پنج طایفه خان و قباد خان و جمعی دیگر
از مغان و پهلوانی به راه ستر فعال و جوی دیگر از راه چو تپه نموده بجانب خانرا به انار و شمشاد
او انار و اخلاص خانرا التماس می کردند و بیک توپ کلان و توپهای دس توپ غور و
دو تپیل جنگی همراه دادند و بخش بکری و واقعه نویسی این فوج به اسحق بیک بخشی صوبه کابل که همراه
غیرت خان به قلعه آمده بودند رستم خان بهادر چهارم رجب بیای قلعه گشت
رسیده و افواج را به ترتیب فرود آورده بعد از ملاحظه داخل و مخارج دروازه و محاربه واد
و از جانبین ضرب با دلیج در بنورک و تفنگ آتش قتال نمایان گردید چون توپ کلان از عقب
بر رسید مهندقی ساه منصور که بحرات قلعه قیام می نمود خبر وصول توپ شنیده نگاهداشتن قلعه
از حیث قدرت مؤمنان دید و از غور خوف و اضطراب عیان گشت و اختیار از دست داد
نجات خویش در اطاعت و انقیاد دانسته روز بیستم از تاریخ محاصره زمینها طلبید و بعد از حصول
عهد و پیمان با جمعی که در قلعه با او بودند میر افتخار انداخته رستم خان بهادر و وزیر جنگ را و خان
میرزا العنایت پادشاهی مشتمل سمانته جمعی را تعیین نمود که به محافظت اواب پر داخته نگه دارند
که از لشکر انانیت و غارت نمایند و اشیائی که در آنجا بود همه را به قید ضبط در آورده مهندقی را
با عیال و دیگر همایان مصحوب محمد طاهر نواسه خود و خلیل بیک بخدمت با دهن هزاره تخت
بیدار کردند و انید او اگر چه پادشاه رستم خان بهادر به سپر خود حارس قلعه گردید
که از نوایم قلعه گشت است بر نگذاشته بود که او نیز قاید تو فین خود را به عسکر حضرت اثر
برساند اما او به مخوفی ادبار پیش از رسیدن نوشته پادشاه جمعی که به کمک قلعه داشت
را به او بودند خبر گشتایش قلعه مذکور شفقته راه فرار سپرده بجانب کرخت رستم خان

بهادر برین معنی الکی یافته میر محمد برکی را با جمعی به ضبط قلعه کر شک فرستاد چون ملک حسین بعلی
از یوسفانی و کج گرائی و قدر شناسی به برکی این عتبه و دولت و اقبال عرضیه بوالی ایران فرستاد
بود و در آن رقی عوی رسید و با این از طغیان و فسادانی عبد الجلیل و کج گرائی و فسادانی
ملاکه درون قلعه قند بار بود در حضور مهین کوکب سمار خلافت و در آنجا ملک کرد و اندر
کامکار و الامتدات آن تا سپاس فی اخلاص یافتند فرموده اموال او را به ضبط و راورند و این
و ضبط شد نمودند و او از پنجاه خلافت به غیر و خلافت و حاکم شنبه و تادیب یافت و ضمن او
و ضبط شد و انوش لپندیده افتاد و در زمان و الا در شنبه صادر گشت نور شنبه سلج متعین نمود
برستم خان بهادر فیروز خیک بجانب خان و اخلاص خان و دلیر خان را با گروهی دیگر از بندگان
پادشاهی و جمعی خود را بر کردی سید فیروز در علیه خود مالش نیز را محمد لپندر و روشن ازکی
که خیال فتنه و فساد با جمعی از ضلالت بندگان بنواحی زمیندار آمده سوخی و حیره کی می نمودند
آن فساد پیشه چون بر قرب وصول افواج قاهره و اوقف گشت راه او بار سپرده بود و می نمود
شکافت دلیران خود را نادیده کردی نگاشته کرده از آنجا معاودت نمودند چون با شتاب
عالمه قدر آگاهی یافتند که بوقت آن بیک یوته باشی غلامان و الی ایران که با جمعی از قزلباشان
خراسان اقامت داشت بنوزاد که حصار است در کوهسار بر تلی در فوج نسبت کردی
گشت و خندق دارد و عین محقق برآب و پیرامون آن نمیتوانی است اینوه آمده در فتنه دار
ما فوایم می آورد و برستم خان بهادر فیروز خیک بر نگاشته اند که بدان سمت شتابان آن مقهور
را با همریان ره نورد وادی فتاب از بنابر الی برستم خان بهادر خواجده عبدالهادی کسر
صفدر خان را برای محافظت دایره که در کدرد و ابه بود گذارشته با تمامی لشکری که همراه
او بود از آب هیرمند عبور نموده بکوه متواتر تر و در شنبه بیستم رمضان بنواحی نون و اندک شنبه

پیش از وصول جزو جبهه و لاخر آن به بوقت آن بیک و همراهم رسیده بود از نوزاد و بقوت
فراخ که خجسته بود ندیده روز در آن سرزمین توقف کرد و غله و خیزه غنیمت را به باد و نهب و غارت
داد و ده که نشسته باند هم رمضان بجانب کتب مراجعت نمود از آنجا که این مراجعت و جفا
خلافت مستحق نیفتاد و مانده الا بهین که هر چه عفت صادر شد که رسم خان بعد از فتح کتب
که به پیکانی میسر کرده بایستی به زمین را در شتافت و آنرا مستخر ساخت بهمانجا اقامت می نمود
اگر شکر غنیمت در آمدن جرأت میسر به جنگ و پیکار قیام نموده به نیروی اقبال بی زغال آنها را
مغلوب میکرد و اندرین ایام شاه محمد قطغان و اوق محمد که به همین نزدیکی این استان فضا
در مدت قلیل زیاده بر آنچه قصارای آن روز و قصه های امنیت بود کام اندوخت ته به اغوای غول
ادبار از درگاه والاد و بر تاقه نخستین به قلعه قندیار نزد او تار و دویمین باند خود پیش قائم سپه
خسرو ولد نزد محمد خان رفت از سوانجی که در تولا بفرار آمد آنکه دولت بیک هزاره که در میلان
انک و چغراق و زمینها و اور و وطن داشت با سعادت بیک سپه خود بر سر قلعه کز یوز مضایفا
قندیار رفته قلیچ بیک افشار را که با پیاده سوار و فشار قزلباش از قبل او تار در آن حصار بود و
غنیته از همراهم او جمعی را کشته و برخی را گرفته سرهای کشتگان با کوفتاران آورد و در بین
دست آوردن با درشتان زده بلند اقبال را ملازمت نموده به عطای خلعت و خنجر مرصع و شمشیر
بیراق طلا و آب بازین نقوه و هزار روپیه نقد کام اندوخت کردید چون به کبر سن رسیده بود و در
او سعادت بیک پیش را به توجیه منصف در خور کامیاب گردانیدند و دیگر آنکه مهر علی سلطان
بزرگه مرزبان چار شینه و بخند و به قلعه چار شینه که چاقی از قزلباش و از کی بصیانت آن
میر و اندر شتافت به برخی را قتل و بعضی را دستگیر گردانید و ملازمت مهین کوهر آمده ادای
مال و بعضی چار شینه و ده را دت که در مرز بانی او بود نموده خلعت و شمشیر و خنجر مظلومانه

یافت و دیگر آنکه قاسم پسر سرویه چوچران آمده حاجی بی اتالیق خود را بر سر قلعه حاجی اوجای
پانزده گرویی زمیندار فرمیان الوش کندی واقع است و کما شفته مهید قلی سلطان را که
قلعه دارنر سید در با گرویی از قزلباشان و کدربانان آن بود و فرستاده از آن
داناخته و مال آنها گرفته و طایفه را علف تیغ ساخته و جمع برادران کرد و اندک خدمت باو داشت
بلند اقبال عرض داشتی مشغول بر اینها را خلاص قاسم و بندگی و خدمتگذاری خود ارسال داشت و دیگر
آنکه چون رستم خان بهادر فیروز جنگ پس از آواره شد و قتل آن بیک مراجعت نمود و چنانچه
کدربان یافت بوقت آن خبر معاودت رستم خان بهادر و منور ملک رسیدن منوچهر خان حاکم
ایستاد و نظر علیخان و حسین قلی پسر حسن خان و نصرت خان حاکم سیستان و جمعی دیگر شنیدند
برگزید و در روز دوشنبه و منوچهر خان با جماعه مذکور آمده باو ملحق گشت آنچه از توفیر مروی که از
فوج مقهوران قرار نموده با رادوت عتبه والا نیز در رستم خان می آمدند و او بلازمیت کرامی کوهر اکلیل
خلافت میفرستاد و بوضوح بیوت که جمعیت مخادیل لذت سابق و لاحق قریب ده هزار کس بود
در بنو لا جمعی از توپ اندازان و تفنگچیان و چندی از یوزباشیان با طایفه از قزلباش و
غلام که از قلعه خود را انداخته بودند آمده باو داشت و هر ده بلند اقبال را ملازمیت نمودند و در حوز
حالی باغیام و علوفه سر بلندی یافتند و دیگر آنکه از جمعی که در قلعه زمیندار بودند قریب به هزار
بقصد آنکه بروی که رسیده بشکر رستم خان میروند دست اندازی نمایند بجوالی کوشک خود
آمدند و نظر آنها در تهاه دار کوشک خود با پادشاه سوار از احمدیان بادشاهی و ملازمان باو
بلند اقبال که همراه او بودند بر مقام پیراجته بضرر شمشیر طایفه را خسته و کشته کردند و سرها
مقتولان با اسب و یراق آنها آورده از نظر مهین اختر تبرج خلافت گذرانیدند و از سر
و کوشک بنویسای درگاه بکام محاصره قلعه قندار و کیفیت پیش بردن ملایم و سواران می

کند و دیو در ده درگاه کار چون گرفتن چل زین تیار تهنه را جدر اجروپ بد و مفوض گشته
بود و از بایان چل زین نه آغاز چوب بندی نمود و از چوب و تخته نیاسی ساخته مردم خود را
میان آن بایان و بتره مرتبه مرتبه بالا گرفت اگر چه چوب الاکامین او یک توپ کلان برقی
آورده برابر تختین برج بینه بستند و کلوه بسیار بیرون زدند لیکن از آن ره که درون
برج سنگ عظیمی بود که اطراف آنرا یکی بر آورده برج برافراشته بودند هر چند کلوه بایان
میخیزد و از دیوار خاک میریزد برج منهدم نمیشد چون میان برج خالی شود مقاهر
عقب برج محبت صیانت آن در پناه سنگهای کلان تفنگچی این نشانیده بودند که بی هم
می انداختند و جدر اجروپ بمساحی جمیده موفوره کار بجای رسانید که شبنی مردم او دیوار
برج را محجوب ساخته و آن جای گرفتند اما چون مخالف طافهای نفت الود را آتش زده
می انداختند از کثرت دود و اشتعال آتش مردم او نبات نتوانستند و زرد چون دو
برج دیگر در پیش بود و بر گرفتن این برج چندان آثری مترتب نمیکشت یادش از پاد
بلند اقبال فرمودند که دست از آن بیاورند و در اجدر را بادگیر خان مابین ملجای قلیج خان و
جعفر ملجای مقرر نمودند و قاسم خان و عبداللہ یک و جعفر که ملجای سر به هم نزد یک بودند بجهت اکل آن
یکدیگر چرمیان بر راه کرده بودند و جعفر بلیغ چارم شعبان که از تارخ محامره تا اینوقت
بنجاه و شش روز سپری گشته بود از هزار گز راه ملجای های خود را بکنار خندق رسانیدند با یکدیگر
درین تمام قلعه نشینان توپهای کلان بمنزل سربیان و در سلطان و توپ ارمام و توپهای
و غیر ذلک که برین ملجای مایه بودند شب و روز می انداختند و از اطراف محصار علی الاطلاق
کلوه توپ و بار و لیج و ضرب زدن و شایعین و زنبورک و تفنگ تار و ارمی بارید و اکثر
ایام و لیلیا می برنجی از کلند زننان و سایر اهل ملجای که بجز است می پرورداختند و ضرب کلوه

توپ و سنگ و کلوخی که از حد متعین بخت گشته و زخمی میکشند و بنیاد و غنیمت این
فنیوری راه نمی یافت و آثار جلالت و مروانگی بیشتر ظهور می یافتند و قلعه خان
کحل سحر بر ده طیار خود را بکنار خندق رسانید و درین باب بنی بر غلات و قهقاری انداخت
به سبب بیداری و هوشیاری طیار گزینیان مقابل بر در بر آمدن درخت بر طیار با کمره دلیری می نمود
و اگر اجهانای جمعی از قلعه بیرون آمده قدم حرات پیش میکشیدند بر خنای ضربت توپ و لشک
مجااهدان نصرت قرین بکوی نیستی فرو می رفتند و بغیرت النار بخصار میکشیدند و کیکه و قهقهه مردم
طیار میانه بخت خان را غافل مانیته بر سر آنها آمده و نکشیدند بعضی از تا بنیان او را گشته و زخمی ساختند
و هنگام معاودت انداخت بر در مردم طیار عزیمت خان که نزدیک بود و سزا یافته چندی راه نورد
و اوی قتل گشته و جسد او در جان فشانی و قدومیت بیشتر میکوشیدند بختن در دهه که مشرف
بر قلعه باشد و ستوری یافت و در دهه بطول افتاد و پنج ذراع و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع هشت و هفت
در چهل روز برافراشت و برین و در دهه و خاک گریزی که نگاشته خواهد شد یک لکه در پیرایه سر کار باو
نماده بخت بیدار خرج شد چون با تمام رسیده توپ خورد که کوله چهار سیر و پنج سیر می خورد
بر فراز آن برادره بدرون حصار انداختن گرفت و توپهای سهوائی که بر طیار قسمت شده و نیز
از اطراف بدرون قلعه انداختند و جمیع از قلعه نشینان خسته و مجروح میکشیدند و چندی بر
خاک هلاک می افتادند و بهر خانه که توپ میرسد برهم میزد و در دو سه مرتبه ششاره از آن
بباروت خانهای قلعه افتاد و باروت بسیاری بسوخت و باروت خانه با جمعی که در آن کار
میکردند بر پند و از پنج توپ کلان که از دروازه کلک کابل آورده بودند دو توپ از طیار عزیمت
و سه از طیار چغقور بر دیوار شهر حاجی و قلعه بسته میزدند چون عمیق خندق همه جای مساوی بود
مقله بر بنیان خندق سه جانب بسته بودند که اگر آب رویه کنی گذارد و موضع کم عمق که در طرف

طرف دروازه بابا ولی و دروازه خواجه خضر و در پس قرن بود خشک نکرد و در آن جانب آب بود
که بسیار عمیق بود آب خندق برآوردند یکبار به خاکی انشود و ازین سبب بیدار بود برادر علیار
عبدالله که بود و او در لالت و لهله یک قند باری از درون علیار و فقهی شروع نمود که از آن
راه آب یکی جانب بید بکانت رسید و در ده روز کار نقب را به انجام رسانیده جمیع از تفکیک
و تیر اندازان را در هر جای که بکنار خندق ترتیب داده بودند ایند تا بکنار زند که بخاذل جهت
بسیار آب از قلعه برآمدند و به شکار و شکار به تمام از نقب به خندق سوراخ زده شروع در
برآوردن آب نمود و دو بند دیگر را که جانب دروازه و پس قرن و بابا ولی خاکریز کرده بسند
بودند شکسته و در جای روز از دروازه خواجه خضر و دروازه بابا ولی خندق با کمال آب و
پرداخت و در خندق آورده به ساختن برج و پیشین بدون علیار بهت بر کجاست و قاسم خان
بیز در خندق برج ساخته مردم خودت مید و جعفر بعد از محکم ساختن علیار کنا خندق با مردم
باوت هزاره بکنار اقبال خاکریزی به پهنائی سی و پنج گز و ارتفاع هفده اعلا نموده در صلاح
آن کوچه سلامت و برج ترتیب داد که جوی از دلاوران آنجا بوده به محافظت مزدورین و
بیلداران پروازند چون علیار قلی خان به علیار جعفر نزدیک بود او نیز جانب بهت خاکریز کوچه
سلامت و برجی که در آن جمعی بحراست توانند قیام نمود مرتب گردانید و ملا فاضل که به تکفل
خدمت آب در آن بود از پنجاه گز به نهری بعرض سه گز و عمق هفت حوض نموده بقاصد مددی گز
از کنا خندق رسانیده بکنار نقب پرداخت و نقب از زیر بند بخت که در پیش آب در دست
بودند سه برآورد و آب خندق آنچه از دروازه خضر این طرف مانده بود برآورد و در چند روز
بسیار خندق خشک گردید و قلعه نشینان که باب خندق مستطیل بودند با یوس کشته
در دامن خاکریز شیر جاجی جری کنده از چاههای اندرون حصار آب و دیا بایر

استظهار کردند و اندوختند و او را از رمضان که معمول توپها را از راه ویا سیوی و دها و هر آور
ازین توپها توپ کلان و کثرت به طیار و جغره قلعه کشت توپ مریم به طیار غیرت خان
برده بر ز توپ کلان را از هر دو طرف بکار در آورده از دیوار حصار و شیر حاجی قریب بحد
خواب خفتند چنانچه از شرفات قلعه نصف بیشتر دیوار آن و سه حصه دیوار شیر حاجی اثر
نماند و بر زمین ریخته و در پای دیوار توده خاک پر میکردند که بر آمدن بر آن دشوار بود و خون
در آن محلوله به چار ماه کشید و سرب و باروت و کلاه توپها رو به کمی نماند و ملا خطای بود که بخدا
انتهاز فرصت نموده و دیوار افتاده را باز به فراغت استحکام دهند مقدور است که دو گری آنست نیم
شوال مانده شد و دیوار با دشت می و ملازمان آن سخت بیدار از طرف طیار قلعه خان و قاسم خان
و غیرت خان و عبداللہ بیک و جعفر که در آن جانب که دیوار افتاده بود پورشش نمایند و راجه
جیسند و دیگر منصبداران نزد با نهار دیوار شیر حاجی گذاشته از هر جانب جهت ترمیم و
تندلی محصوران مردم خود را بر دیوار بر آورند و لشکر خان و ایرج خان را مامور ساختند که
همچو را که عقب کوه لکه طیار داشتند بکوه بر آورده بجای دیوار رسانند و عود پنج گری از
مانده بر کوهی که از غر از آن بر و مکان پورشش نمودار بود برآمده بجهت تاکید طیار با کس قریب
چون بر نیمنی که یافته بودند جدا کردن لشکر با دشت می تمام شب توپ میزدند و بر دیوار
انداخته را محکم می نمودند ساخت درین شب از هر توپ کلان صد کوله انداخته شده بود و قصه
قلیع خان از جانب دست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ و عبداللہ بیک و جعفر از طیار
خود مردم را پورشش تخلص نمودند اینان در دیدن چندان تا حیر کردند که صبح بیدار و
توپ ساچمه و تفک و حقه و چادر رفت آلود آتش کردند از قلعه باریدن گرفت و بی
سبات و مغول از ملازمان آن سخت بیدار که کلام جرأت بیشتر فرمودند چون از

بر قلعه قندار

از جر و افت نبودند بعضی در آن افتادند و برخی از آن گذشته به شیر حاجی در آمدند چنانچه
از بیم انجماء مقتورانی که در شیر حاجی بودند به شتافتند و در آن عصر شهاب مت
پای شهاب فشرده و خود را در معرض توب و تفنگ در آورده شهابت شهابت در کشیدند
و طایفه دیگر از نو جوان آنوالا که مردم قلیج خان و قاسم خان که میان خندق و کنار حرریت
بودند کشته و زخمی گشتند و از بندهای باوثاقی حواریه خان که روز اول یکبار خندق تاخته
زخم تفنگ برداشته بود درین روز بالای خاک نیز تفنگی به سینه او رسید و محمد حسین سپر
میر یوسف کولابی و محمد شریف عرب و تیمور بیگ آغ و عل بیگ علی دامنزدی و محمد
کاشغری و جمعی دیگر در شهابت رسیدند و مردمی که از طرف ملای غیرت خان دویده بودند
نیز به سبب روشن شدن روز و فزون توب و تفنگ که از سه جانب میزدند جوقی ازین
کشته و زخمی شدند و باقی نتوانستند به قلعه رسید بآنکه مقر شد و بود که گریزی از دیگر جانب
بجهت تندب و تزلزل متحصنان با طرف قلعه در آیند و در بانها بر دیوار شیر حاجی گذشت
بر دیوار بر آیند چون در جانب دیگر راه گشوده شده بود و در آنوقت استند بر سینه و تندی
که از عقب حصار قدم بر کوه گذاشته بودند سه ربع بلندی کوه نوردیده تفنگیان مخادیل را که
در پناه اعجاز به کشک حصار میزدند و اختن زده برداشته متهازل فرار اینان عطا الله
بخشی احدیان صوبه کابل که سردار انجماء بود زخم تفنگی برداشته افتاد و احدیان برو
بهجوم آورده او را برداشته احدیان چون چنین مشاهده نمودند همه به یکبار برگشته
از کوه فرود آمدند و درین یورش قریب هزار کس مقتول و مجروح گردید و بادشاه نیز
بلند آفتاب از غیرت و طری مقرب اخند که قلیج خان و قاسم خان و غیرت خان و عبداللہ
و محفو علی پسران از پیش برده جر از دست متهازل بر بکند و در این ملای نصیران و نصیری

که به دیوار شیر حاجی و دیوار قلعه برسانند بسیار دلت آتپاشسته پیرانند ناراه پوریش دلخواه مفتوح گردود
 خاکریز را نیز پیش برده از جر بگذرانند که آنرا آن هم مردم توانند دید و معلوم شد که رستم خان بسیار
 رایا سوار از دست طلبیده تمامی لشکر را به بیات مجموعی به پوریش مامور شد قلعی غلن و قلعان
 بر چهار ساخته پیش رفتند و از طیار خود به کندن لقب برداشتند و عدد الله بیک با وجود ضرب
 توپهای عظیم که مقابل بیستی هم می انداختند در یکماه هفده برج درون غندق تا نزدیک جر برافرا
 دیوارهای طولانی که کرده اینوه در پناه آن توانستند شست بفاصله دوسه گز بر کنار جر بر آورد
 و تفنگی و نیزانند از آب با عقب آن نشاندند شبانروز با مخا ذیل که میان جر جا گرفته هفت و
 بیتر و تفنگ می انداختند و رز و حوز و بود و جعفر نیز بمساعی جمیل خاکریز را پیش برده چون
 نزدیک جر رسید و هتوران از درون جر لقب زده خاک را امید زد و دیدند اگر چه از هر طیار
 سه چار لقب شروع شده بود اما هر یک که نزدیک جر میرسد از فرار قلعه توپ زده خراب
 میکردانند و در راه را حروب بر کنار جر از تخته و چوبهای کلان پناهی ساخته عقب آن جمعی
 از ملازمان بادش ازاده بخت بیدار و مردم خود و دلیران را نشاندند با جعفر قرار داد
 که شب هنگام از آنجا بر مقام پیر رنجیده جر را از آنها بگیرند تا مکانی که مخا ذیل لقب بسیار
 خنکها کرده بر آن تختههای چوب پاشیدند و آتش زده نایره افروز قتال گشته و در آن شب
 غیری شش در پیوت و از هر دو جانب گروهی کشته و خسته گردیدند و چندین شبانروز دیگر
 از دو طرف بر سر جر تلاشی بود و مردم طرفین از دست یکدیگر تفنگ و نیزه میبردند و عمل توپخانه
 شب از انداختن توپهای خود و کلان فارغ نبودند چنانچه از اول تا آخر شب و صفت هزار
 کلوه حوز و بزرگ بر قلعه زده بودند آخر کار چون مدت محاصره از بیخ ماه گذشت و سر ناهل
 نمود و سرب و باروت و کلوه و توپ با خر و معید و در صحرای علف و در کتاف و فوه مانند و آب

غرض از نقل

از درگاه معالی خوانان والا باین مضمون بر تو درود افکند که چون زمستان نزدیک رسیده
و در آن سرزمین محنت بسیار واقع شده اگر درین روزی تسخیر قلعہ میتوانند چند
وقت کنند و الا آنجا که تیسیر کار با در کرد وقت است و است از سعی و تلاش باز نشیند
معاودت نمایند و رستم خان به دربار بجهت پوش طلب نموده بودند قلعہ کبک را ویران
راخته و آذوقه آنرا برود و جمع نموده از اسباب تو بخانه و قورخانه آنچه در آنجا بود همه
برداشتند و با همریان چهارم فی القعه به قندار رسید و نظر بر سببیکه نگارش یافت صلاح
در معاودت دیده دولت خوانان اسلامیش ازین تخمین درنگ نمی نمودند و باین پانزدهم
بادش نهاده و الا مقتدر از قندار روانه شده در مورد قلعہ فرو آورد و غنیمت خان را
یافت که بابت کابل و تو بخانه از راه غرین به کابل رود و درین منزل دوروز توقف نمودند که
اگر حیانا خبر نزدیک رسیدن فوج غنیم به قندار شنیده شود و خان معاودت منعطف
ساخته و مار از روز کار آنها برآوردند و میزدیم از منزل مذکور روانه گشته رستم خان بهادر فیروز
را چند اول ساخته و طاهر خان و قباد خان را قراول گردانیده به منزل سیاه چند تشریف
آوردند و قلعہ خان و نجابت خان را فرمودند که پیش پیش میرفته باشند بعد از روانه شدن
افواج قاپره از مورد قلعہ سران فوج به قاپر جمعی را از عقب لشکر لغینات کابل فرستادند
که اگر فرصت باشند دست اندازی نمایند و خود بعد از یک هفته که عساکر مضبوطه از کتل پیچید
عبور نموده بجای حصار قندار آمدند و جرات پیش آمدن نمودند و سردمی که به بقا قشکر
کابل رفته بودند بعد از گذشتن غریت خان از منزل بکوت خالیف و خاصه مر اجبت
ممنوعه به لشکر خود پیوستند و بیست و سیوم این طرف قلعہ تو شیخ دایره شد قلعہ مذکور را منهدم کردند
غزه فی الحقیقه در منزل دو کی بر رستم خان بهادر فیروز جنگ آمد نمودند که بابت کابل منزل معین را و نیز دو

بسیار از قندار قتل
بسیار از قلعہ قتل
بسیار از قلعہ قتل

نمیدون که خان و خواجه رحمت الله میر یوزک و سید منظور که پیر شیخ عثمان و ابوالقاسم کلابی
 را همراه گرفته به استیصال روانه گشتند و در نزد پادشاه بنامان رسیدند و شکر بار آورد و در بیت روز دوشنبه
 بلده مبارک که پادشاه ازاده بخت بیدار یازده روز و آنجا توقف کرده بخت و یکم به درگاه سلطان
 لاهور روانه شدند و در بیت روز قطع مسافت نموده پانزدهم حرم به درگاه سلطنت رسیدند اکنون
 بکارش وقایع حضور موفور السور و میر و از دغره حجب محمد امین ششاهو نیز با شکی که به یازوی
 طالع از قلعه قندهار برآمده به قصد عبودیت این درگاه عرشه اشتباه ملازمت همین کوچه خلافت
 خور یافتند بود به عطای دوزخ را رویه از خزانه پادشاهی کامیاب گشته به التماس آن گرامی کوچه
 الکلیل صیانتی بمنجهی دروز تارک افغان برافراخت چارم غایب محمد پادشاه حاکم لشکر
 برادر خود را با پانزده سپه عربی که بعنوان پیشکش مصوب آقا محمد و حاجی حسین به عتبه اقبال
 ارسال داشته بودند از نظر انور گذشت و پانزده هزار رویه به محمد پادشاه و برادر او عنایت شد
 و هر کدام از سفیران مذکور به رحمت خلعت و دوزخ را رویه مفتخر گردید درین تاریخ ده سپه
 عربی یکی عراقی که حافظ نام مقصدی بندر سورت برای سرکار پادشاهی خریده بدگاه و الاار سال
 داشته بود به نظر اقدس درآمد از آنجمله سرخک عربی و کمیت عراقی نیز او پسندیده به طبع متعارف
 پسند افتاد و نخستین را به سر بلند و دومین را به شاه پسند موسوم گردانیدند و پنجم محمد شریف
 توپچی بوجویداری هوشنگ آباد و منصب هزاره هزار سوار اناصل و اضاف و بر سر لشکر اس
 و لد را به دوار گاداس به قلعه داری صغیر سرافراز گردیدند پانزدهم سید ابراهیم از بنایر قطب
 ربانی سید عبدالقادر جیلانی به عطای خلعت مثال و صد هزار خزان و زن کامیاب گشته
 به موطن خود طلب مرض شدند و نوزدهم میریم دیو سیمه دیو به عطای ماده فیل بلند پایی یافت
 بهیت و یکم در ولایت میک قاقشال خدمت قلعه داری ترنگک میبای گشت شب بهیت و یکم

گشتن پیش حکم
 گشت از نظر انور

بسم الله الرحمن الرحيم

سر فرزند ارشد
شاهنشاهی قاجاریه

و منقسم ده هزار روپيه معزز لیلیه استخراج بنیاد مندان بدل فرمودند دوم شعبان مرشدی
را که خدمت دیوانی بالا کلمات از قرار واقع میدود خست حسب التماس با دشت هزاره کامکار
محمد اکبر نیک بهادر به اضافه پانصدی ذات منصب هزار روپيه پانصدی سوار و خطاب
خانی بلند پایکی بخشیدند ششم مهدی علی که بعد از ملازمت همین گوهر بحر خلافت ده هزار تری
زانه بادشاهی بطریق الغام یافته بود به منصب هزار روپيه پانصدی ششصد سوار و خطاب
خانی و محمد بیگ شاه ملوک و شکر علی که از نقاد او با بیان نیز پنجاه روپيه از سکا فیض آثار شد
و به مناصب در غور مفتخر گردیدند و نیز محمد طالب محلی مازده فیض عنایت شد شش پانزدهم
لیلیه البریات بود که وی از باب استحقاق و اصحاب نیاز را به عطا و بخلع پانزده هزار تری
کام انور گردانیده متعزز سفاین و تماشای چراغان هر دو کناراها را طرف عوض و وسط
حیات بخش و دیگر اکثه فیض آما که فروغ افروزی است افلاک بود و در خشتند پانزدهم سلطانیا
موجدار و مولفه از توابع صوبه احمد آباد به اضافه پانصدی ذات منصب هزار روپيه پانصدی سوار
سوار فرق مملکات بر افراخت پنزدهم میر محمد صالح پسر خال شاه عباس ماضی که به امید بزرگی
آستان خواقین مکان ازمانند ان به بند وستان بهشت نشان آمده بود سعادت
تفصیل عتبه خلافت اندوخته به مرحمت خلعت و منصب پانصدی دو صد سوار و سب باز
نقوه و پنجاه روپيه نقد و محمد امین بدیوانی مستقر اخلافه اگر آنا و اضافه منصب و علی تقی بخش
بخشی شاگرد پیشه و عبدالرحیم خواج سید تاج از سمرقند آمده دولت ملازمت اقدس درگاه
بود به مرحمت خلعت و منصبی در غور و انعام و دوزیر روپيه سوای هزار روپيه که غیرت خان
صب احکام در کابل با و داده بود و نوارش یافتند بیت و چهارم عزندشت سیوهین پیچیدو
نمن مرده نشاد افروزی تولد پیری نیک اختر که از حضرت شاه نوار خان صفوی روپيه

بسم الله الرحمن الرحيم
شاهنشاهی قاجاریه

دوازدهم این ماه مشتمل بر اتماس نام به هزار هزار که مصحوب احمد بیک ملازم خود گاه
 کیوان جاه فرستاده بودند از نظر لورک است اعلی حضرت آن گرامی مولد به محمد اعظم نامور
 و به احمد بیک خلعت هزار روپیه عنایت شد و مصحوب او خلعت شصت و نه روپیه با کلاه
 در سال داشتند چون به عرض مقدس رسید که عرب خان با فتح آباد معروف بود
 اب و احمیات در نور دیر سیوم رمضان میر خلیل ولد اعظم خان را بفرونی یا نقدی داری و
 دولیت سوار منصب دوزبیری هزار سوار و بخطاب مفتوحه خان و خدمت قلعه داری فتح آباد
 عزاقچه بخشدند بهر مقدار ولد ملقب خان از تعین مفتوحه خان به از روی اوقیان خانه دکن و
 انشاء منصب و محمد تراد و غیره علی و ان بهادر به عطای دولیت هزار منبای ششصد و نه روپیه
 اتماس بادش بهر اوجه عالی که در محبت استیجاء بهادر لطف الله شیرازی از سابق و لاحق
 منصب هزار ی یا نقد سوار و خدمت دارو علی هزاره بنگاله سرافراز گشت بهر قدر بهر فانی
 سوداگر برادر ملا محمد باقر خراسانی سر هزار روپیه انعام شدند و در هم ملقبه نطق به عنایت علم
 سرافراز گشت بهریت و دوم حسب اتماس معین کوه سهای خلافت بنگاله اصل و اصل
 بمنصب هزار ی ششصد سوار و او دی بهان بنیر و کوهی در اتماس بمنصب هزار ی یا نقد سوار
 و سید عبدالمقصد بنیر و سید میر تقی خان به منصب هزار ی چهار صد سوار بهان بنیر
 ششم باوشتا و کشته که به اتماس و خان به حسب بیماری حسب حکم در دار السلطه مانده و بنا
 انباشته شدند بهریت هزار روپیه نقد سوای بهریت هزار روپیه که سابقا انعام شده بود برای اتماس منفری
 که در دار الخلافه شایسته همان آباد سراسر بهان بنیر و کوه سهای خلافت بنگاله معین کوه سهای
 و یا نقد روپیه مفتوحه کردید درین ماه مبارک خاقان بخیر خا بطنای مبلغ شصت هزار روپیه مقرر
 بهمانی از نیازمندان و بینوایان را کامیاب گردانید و بهر دارالارباب تمامی بهر کوشش

سرافراز بنیر
 و سید عبدالمقصد بنیر
 و سید میر تقی خان
 و سید عبدالمقصد بنیر

کشتک و بسیاری از مستحقین در ایوان منیع الشرف دولتی خاص و عام فرایم آمده از مایده فضل
 که با صاف مطوعات و انواع مرغوبات آراسته میسر برده بر میگرداند روز مبارک دوشنبه
 نه شوال مطابق سیوم شهر یوم عید فطر مرقوم بهجت و سرور باصفیای سلطنت ابد مدت رسیده
 غزویان در پرست بر یک آسمان بیکل با و خرام سوار شده به بسیج بخند سر اوق دولت و
 بدعت پرستار خاص پادشاهی فنجوری محل شریف برده ادای نماز فرمودند
 و بر نی با پیشکش و خوانهای نثار که آن پرستنده با اخلاص ترتیب داده بود از نظر کمی
 اثر گذشت و زینهار بر فرق فرقدان سافشاده شد مراد کام بنیره مزار استم منقوی حکم
 و الا از قبول خود جو نور در بگاه سلاطین نپاه آمده سعادت تقبل ساحت خلافت اندوخت
 محمد ابراهیم آخته بیکل بختاب اسدخان و میرجلال بخدمت واقع نویسی گیل از تغیر اسم بیک
 سرفرازی یافتند سیوم به التماس پادشاه نوده و التماس محمد اورنگزیب بهادر اسد الله ولد اسد
 انصاری بخدمت فوجاری و دندوری از توابع سرکار سنگین و شیخین برادرزاده قدانی
 به قلعه داری و هرپ و فرونی منصب مبارکی گشته هشتم طوفان ناظم تته باضافه پانصد هزار
 بمنصب بهزاری سه هزار سوار و ملا شفیقا به عنایت اسپ بازین مطلقا سرفرازی برافروختند
 چون روز عید عید شمس فوج ارمیان دو آب و دایم سپه بهادر گینو با هم شونت نمودند و کار
 از معارضه به دفاع کشید و دایم گشته شد فوج معدلت اساس او را به تغیر خدمت و یکی منصب
 تادیب نموده به قند هار تعین فرمودند و عصفور خان ولد اسد ویر و نجای را که بسبب تقاعد
 او از رفتن بنگاه منصبش تعین شده بود باز بمنصب سابق که بهاری ششصد سوار باشد و خدمت
 فوج داری بمیان دو آب سپه فرستادند و ای مکرر فوج ارمیان و دیگر پکنات آن فوج
 بلکه ضبط محال متعلقه خود بوجه شایسته نموده باضافه منصب و عطای فیل بر نواختند یا زده

سرفرازی محمد ابراهیم

به خطاب اسدخان

محمد ابراهیم

خدمت فوجداری برکنه به سلسله از مضایقات صوبه مالوه به عمرترین مغویین شند با ترمیم محضیات
 که از قبل بادرش ازاده کامکار محبت و تحاجع با دوز محرات صوبه اولیه میرد و رفت بانه نشین
 والا که به آرزوی منصب سرافراز گردید روز یکشنبه بیت و یکم بعزمین مقبول رسید که بهار با تو بیکم
 و حضرت جنت مکانی که از بطن خواهر که در ولد کشین بن جبل میرتیه بود و از پیر ویز کیسال خور
 در سن شصت و پنج سالگی با نوزدهم این ماه ازین سپنجی سر انتقال نمود و در جوه از حرات
 حضرت مریم زانی والدۀ ماجده حضرت جنت مکانی که بالتاس آن محفوظ مغویین از وی مدتش
 مقرر شد و بود و رفت نمودند بیت و دوم به سیرام خان کانونت هزار روپیه انعام شد بیت و ششم
 به محمد کاظم برادر کفایت خان صد مهر از خزانه دوزن غنایت فرمودند چهارم دی القعه مراد کام
 صفوی را به غنایت خلعت خاصه و اسب با زین مطلق و خطاب مکرر خان سرافراز کرد و اندر
 به جوینور حضرت معاودت فرمودند و محمد صفی بخشی و واقع نویس دکن بخطاب صفی خان نواز
 یافت هشتم ابدال بیک سپهر قلندر سلطان حاکم جام بره مغوی طالع با انام ویردی سپهر خود
 به قصد سبکی عتبه علیا آمد مهین اختر سماء خلافت را طار مت نموده بود و محمد بیک ترکمان
 ایشک آقاسی عباس قلینان حاکم برات که او نیز به اراده عبودیت استان اقبال آمده
 حسب التماس آنوالا که به منصبی در حوز سرافراز گشتند بنهم به کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه
 کافور ان مرصع با علاقه لالی غنایت شد چون بمسامع حقایق مجامع رسید که راجه بدین
 بهد و ریه و دولتیان قیام خانی در قند بار سپری کردید و در دهم با و شاه بنده پرور مهاسنگه
 ولد راجه بدین سنگه را به منصب هزار بی شصت روپیه و خطاب راجگی و مرحتت آپ و سردار
 سیر و دولتیان قیام خانی را به فزونی منصب بر نواختند و مضیقه جعفر قراول بیک این غنایت
 بد قاضی خوشحال به فزونی منصب و قادر خان خواهر بخدمت عدالت عسکر بجای میر محمد

در سلسله نواب بهار با تو
 به یکم به شریه حضرت

سر داری مراد کام صفوی طالع
 در خان و محمد صفی بخشی

جعفر که دوازدهم این ماه درگذشت و عطای خلعت و اضافی منصب نوازش یافتند بیت
 و دوم ساقان مهر گستر محمد بدیع برادر حقیقی قاسم ولد خسرو پسر نذر محمد خان را به مرحمت
 خلعت و خنجر مرصع و آب بازین مطلق و برخی دیگر اشیا بر نوه خفته دوازده هزار و سیصد
 مقرر فرمودند مهد تقی خان که پنجم شعبان از قندهار احرار حرم جهانباغی بسته به پیشوا بی سعادت
 زری دولت روانه شده بود و بیت و پنجم به تفصیل عتبه جلال که مقبل اقبال و کعبه اهل است
 مسعود شسته به عنایت خلعت فاخر و خنجر مرصع و حقیقه مرصع و ده هزار روپیه نقد فرق طالع
 برادر افرخت سی و نهمی انچه اعتقاد خان که حسب الحکم بکجه معالج خود در دربار سلطنت مانده بود و چنانچه
 گذارش یافت بدرگاه آسمان جا به آمده دولت ملازمت اندوخت اقدس او را به عطای خلعت
 خاصه و منصب چار هزار روپیه با نقد سوار سر فرارساخته به آئین سابق میر بخشی گردانیدند
 به محمد ذاکر ولد وزیر خان دولت مهر از خاندان و زن عنایت شد روز یکشنبه دهم مطابق یازدهم
 آبان عمید انصاری اولیای دولت جاوید گشت خدیو ایردشناس به مسیحی مستوره
 تنق اعتلا محبت خدر رفعت و علا پرستار خاص باوشاهی پرستنده با اخلاص شایسته ای
 اکبر آبادی محل تشریف فرموده نماز ادا نمودند و خاتهای شاکر کائنات نور و عنایات خاقانی
 ترتیب داده بود از نظر انور گذشت و بر فرق مبارک شاد شد علی حضرت از انجا بحر اقبال
 معاودت فرموده رسم قربان به تقدیر رسانیدند مهد تقی خان به عنایت فیل بلند باکی قوت
 خلیل بیک به عنایت خلعت و خدمت بخشیکری اعدایان صوبه کابل از تحیر عطا و الله و حفظ
 رعایت خان سرافراز گردید پانزدهم محمد بدیع ولد خسرو را به عطای پنجاه هزار روپیه بکجهت سرانجام
 اقامت از دواج با دختر محمد بایر نیرینه نذر محمد خان نوازش فرمودند روانه شدن اعلام جهان
 به نواز خان دولت به جهان آباد مستقر اخلاص اکبر آباد چون ساحت مستقر اخلاص نواز است

لازم است اعتقاد خان که نوه خفته دوازده هزار و سیصد روپیه و کابل خدمت پیشوا بی سعادت

آدای نماز عمید انصاری در مسجد اکبر آبادی

سرافراز خلیل بیک به خطاب رعایت خان

افزونک آدائی خدیو اقبال تا این سال مہینہ شتمال بہ بر تو ماہیچہ را بات فلک کرا ضیا اندوز گشتہ
بود و دیدہ سکان آن بلکہ بہ غبار موکب مطلق فروغ نمود و بہ فحوائی کلام اعجاز نظام انما یعمر مسکنہ
مینامن با لکند و الیوم الا خود ہمان سنال مثال واجب الامتثال بعد و نہ پوستہ بود کہ درین ارک
مستقر تھا نہ مسجدی سراپا از سنک مومنا نہند و درین ایام بہ مسامح جاہ و جلال رسید کہ آن
قدسی مکان صورت تمامیت یافتہ بنا بران حرمت دار الخلافہ فیہ فاضل خان میرسا مان تہو عین
اورا بر حجت خلعت و بہ اضافہ بالصدی ذات منصب و ہزار و پانصد سوار بر لواحقہ و ہوتیخان
کوٹوال فاخر دار الخلافہ گذاشتہ ناصر لہ اورا بکوٹوالی ارفوی محلی و اضافہ منصب سرافراز ساختند
نہ روز جمعہ بیتہ و نہم مطابق سیوم آبان بعد الفضای دوپہر و چار گہری در ساعت نچستہ بر گشتی
نہ روز شدہ بہ فرخی رکشت نمودند و بدو تہانہ کہ در گذر خواجہ خضر کہ بر ساحل دریای جون سراواج
کشیدہ بود نزول سعادت موصول فرمودند و بہ جملہ اہل خلعت خاصہ عنایت نمودہ دستوری دادند
کہ روزی چند در دار الخلافہ بودہ از عقب روانہ شود و روز دخول الویہ کبھی پیرا سعادت اندوز ملازمت
کرد و بہ محمد بدیع ولد خسر وادہ فیل عنایت شد میر نور الدین برادر زادہ میر فتح اللہ شیرازی بچہ
دیوانی بتویات مستقر الخلافہ نوہ ہش یافت سنی ام این ماہ ازین منزل نژہ قرین دولت جاہ و ہوا
برگشتی روانہ شدند و یا نت خان کہ از دکن بدر گاہ آسمان جاہ آیدہ بود یکسہ فیل بعنوان پیشکش
کد زانید سیوم محرم چون در آشنای راہ شیری ظاہر کرد دید آن غوغا جان شکر را بہ تفنک شکار
فرمودند و در اعظم پور دانیہ شد و ہم کردی از ہنوا بیان و محتاجان را بعطای دہ ہزار روپیہ مقرر گامنا
کرد و انید نہ شازدہم دو تہانہ مستقر الخلافہ بمیان قدم مطلق سعادت و منہج برکات کرد
و مدار مہامی سعد اللہ خان دولت ملازمت اقدس اندوخت چون عبور اعلام سلطہ بہرتوال او
واقع شدہ بود برخی جو اہر واقفہ نصیہ کشید بر بون پیشکش بنظر انور در آور و سیادت خان قلعه

انما یکبر آباد

دار و جمعی دیگر از بند با که در مستقر اختلاف به خدات میپرداختند به تقدیر آن جهان نزاری پس
 بر فراغتند و برین تاریخ اتفاقا و خان به منصب پادشاهی ذات و متصد سوار از اهل و اضافه
 و عظامی ایست عاقبتی از توفیق ناصیه بازمین مطلقا نورزش یافت لشکر خان که بعد از روانه شدن
 همین کوکب سپهر خلافت از ملتان حسب احکام پیشتر در گاه مغلی آمده بود سعادت تلیم عبده اقبال
 در دستور پیشین بخدمت بخشیری دوم از تغییر ارادت خان سر بلند گردید و خدمت
 عرض و قایم صیحات به ارادت خان معون گشت خدیو خدایت او از این روز عشرت اندو
 مسجد که کیفیت این گذارش میباید بشرف فرمودند و آن قدسی مکان را بنو خلافت فرود
 آئین ساخته نماز عزم و نماز گذاردند این معبد والا و مطاف عرض که اگر مشتعل است بر سره کنند
 هر کس که در این قطره ذراع و محتوی بر بیت و یک چشمه در سه قطار و شش برج که بالای هر یکی کندی
 است ششمن بقطر چار ذراع بنا می است پایه دار سر را با پارسنگ مرمر مجذای آئینه ناکه به نبات
 ارکان و متانت قواعد این بیت المهور یا پادشاه و تجر و نهادن آینه ایست به راه این
 کعبه مقصود کام همت زده لطافت آن کام دل بر گیرند و کرم روح عالم دل باسلام است
 این مقام محمود و شرم از در و در و بر چنین قدسی طبعی که ناصیه طاعت مسجود این والا مکان
 بر افروز و حصول قرب مطلوب حقیقی سرای سعادت اندوز و دنیا زمندی که در دست جانت
 درین خسته بنیان پرواز و بهشت بده چهره مقصود امید روشن سازد کاره سیمگون کشتن
 بارش طشت زرین افلاک را بی قدر و بهیاساخته و صحن صفای مشون فایض الانوارش و لبا
 ممکن از مبتزات خاک و ابر و آینه توایم قومیه پیش چون دعایم اسلام محکم و استوار و ارکان
 است و چون قواعد طاعت خیر الانام ثابت و پایدار طول مسی پنجاه و شش ذراع است و عرض
 یک و ارتفاع کرسی آن از سنگ مرمر که گذارش میباید یک ذراع شمالی و جنوبی آن

این مسجد در شهر
 دهلی در سال ۱۰۰۰
 بنا شد

دو طبقه خانه است که دام بطول مفیده ذراع و عرض سه و نیم و بر پشته ای هفت طاق تریا نظا
که بر صانت مانند طاق سپهر یا بر جارت و بنیابی لبان طاق ابروی بهلال انگشت نما
کتیبه است بر چین کار از سنگ سیاه در رنگ سواد پشته ای از دلب طهارت و اصحاب تقی
بر بالای طاقهای هفت گانه هفت چارتری هم ازین سنگ سر برافراخته و کلسای آن با
کلسهای بروج شسته طلا اندود است و بلو امع خورشید ضیا آموه جاشیه ازاره این مکان
بعض نشان و بالای ازاره محراب وسط و اطراف محرابهای دیگر به سنگ سیاه پذیرفته کاری
شده و کوشش نامی این عبادتخانه از سنگ مرمر است که بر چین کاری سنگهای رز و سیاه
به شکل جای نماز تزیین یافته نیم کاره محراب میانه به شکل منبر رومی و تکیه بالای منبر
پایه با انواع نقوش و پذیرفته است که در آینده اندر صحن مسجد که از سطح زمین بارتفاع یازده
ذراع است و فرسش آن از سنگ مرمر مربع شصت گز در شصت گز است و در وسط این صحن
وضعی است ده در ده از سنگ مرمر به بلندی دو و نیم ذراع و میان آن فواره از
همان سنگ جوشان در افلاخ سه کانه صحن بمصفا ایوان بای و لکنا است از سنگ مرمر
آن عمارتی است و طبقه از سنگ سرخ رویه بیرون ارتفاع کرسی ایوانها از صحن مسجد دو و نیم
ذراع است شمالی و جنوبی صحن مذکور در دروازه است میانه هر کدام مربع چار در چار
کمندی سقف که کار هر یکی از سنگ مرمر است و بالقی از درون به سنگ مرمر و از بیرون
به سنگ سرخ استحکام پذیرفته و بالای هر یکی سه چارتری سنگ مرمر است با کلسها طلا اندود
در دروازه خاور سو که میانه اش با کمند از سنگ مرمر شش ذراع در شش ذراع است بر
دو جانب و در شصت و یک به ارتفاع دو و نیم ذراع از صحن زمین که بالای هر
کدام طاقی به شکل نیم گانه افراخته شده روی کار بیرون دروازه نشیمنهای دو طبقه دل

دل نشین دارو که بالای آن کلدسته های زیبای گلین است و کلسه های آن مطلقاً فروغ افزا
و بالای روی کار اندرون سه چار ترکی از سنگ مرمر پر آینه شده و کلسه های رز اندود
زیست یافته و پیش هر یکی از این ابواب سه کانه پنجاه و دوزینه مد کمال زیبایی و خوشنمایی
مرتبه شده این کعبه بركات در عرض هفت سال بصرف مبلغ شصت لکه روپیه او اواخر سال
بریت و ششم جلوس اقبال مالوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری با انجام رسیده
حضرت هم ایپ عراقی که نمشیرخان از غنیمت بعنوان پیشکش ارسال داشته بود از نظر
فیض کسرت گذشت نوزدهم زیارت روضه منوره مقدسه بادشاه خلل از امکا حضرت عثمان
آشیا فی نور الله مضجحه بر فیل فلک شکوه شریف فرمودند و جهانی از زینت آبره بر گرفت
شهر هفتاه حق پر رجو بکسرت بعد از ادای اداب زیارت ده هزار روپیه بپسند آن مکان
قدسی نشان و دیگر ارباب استحقاق بذل نموده عنان مراجعت منعطف گردانیدند بمقام
بمقد فیض آهای محفوفه مغفوت و رضوان حضرت مهد علیا که مورد انوار لاسوت و مسبط
فیوضات ملکوت است شرف قدم بخشیده فاتحه فایده خواندند و چون عمارت نمکاگاه
سمو که در عهد حضرت جنت مکانی بنا یافته پا وجود بدو طرحی کشته بود به آگاه خان حکم
افدس صادر شده که در موضع عماد پور که نیم کریمی سموکز بجانب شهر واقع است بیکندارت
عمارتی باز و او در دو سال بصرف مبلغ هشتاد هزار روپیه با انجام رسانیده اعلی حضرت
بدان مکان تشریف بردند و روز دیگر به پنجاب عسرت و کامرانی گذرانیده بهیت دوم
برو تخانه مستقر اخلاقه مراجعت فرمودند بهیت و چارم ایرج خان بفرجیاری کوستان
و کانکره و الغام پنجاه و هفت علی از کوستان ملبور سرافراز کردید شیر سنگه و لدرام
الهور بمصیب پانصدی ذات و صد و عمار و عبدالکبک بنیر شیخ ابوالفضل اعطای خلعت

خدمت دارو علی عمارت مستقر اختلاف از تعمیر مطلب و تکرار
والعام و هزار روپیه و اعلیٰ نفی
برخی به تماشای ریاض آفریدی دریای جون پروانه دریاغ جهان آرا که به مالک دوران متعلق است
بهجت و سرور کند زانیند و آن کرامی که هر مراسم شاد و پیشکش به تقدیم رسانیدند خود و جهاندار او اخر
روز دولتخانه معلی راه ورود مقدس فروغ بخشیدند مراحت نمودن از روی کیمیا نوی
شاه جهان آبادیت و نیم مطابق سیوم از خود یوسف کشور عبادان و پرورد و نیم گری در نما
فرموده به پیشوای دولت روز افزون بجانب دار اختلاف نهضت فرمودند و خایم کردن عظمت
را که در نواحی مستقر اختلاف به افزوده بودند به نزول معلی سعادت آما گردانیدند و بعد از اقامت حکم شد
که براه جاده درازانه روانه شود و سیادت خان قلعه دار و برخی دیگر بنده به دست تو اختلاف دستوری
یاقتند زاپ که شایسته خان به عنوان پیشکش به صوبه سپر خود محمد طالب به عتیه والا ارسال داشته
بود از نظر انور گذشت غازی الدین سبخر مجتهد بخشگیری و واقعه نویسی مستقر اختلاف از تعمیر مطلب
سر برافراخت غره صفوزین منزل کوچ نموده به نشاندازی صید و پنج بجایب روپاس متوجه
گشتند درین تاریخ بعزم مقدس رسید که غریب و اس برادر خود در تاجکیت سنکه که یوزدهم جای
النمیه این سال به منصب و دیگر عطایای بادشاهانه سرفراز گشته بود و به قبول خود دستوری نموده
باغزای غول ادبار بوطن خود فرار نمود و دوز دیگر در روپ باس و ایره شد جعفر قزاقول یکی به محبت
سرافراز کرد پس سیوم از تاجا معاودت فرموده به تفرود به فتحپور افکندند و به فاتحه دریائی سیاح
مقیقت قدوة العارفین شیخ سلیم حشمتی روح الله و حجه پروانه چار هزار روپیه به مختاجان و منزویان
آن یقعه عطا نموده بدولتخانه که برکنار تالاب فتح پور برپا شده بود تشریف آوردند و صباح آن
به محبت دریا روانه شدند و نیم بلوچ پور را معسر گردانیدند و در شانای راه دوا دهنده شریطه بهنگ

بهنگ تفنگ خاصه شد افتخار خان و اخلاص خلیف که از قندم در بدرگاه آسمان خواجه آمده بودند حرام
 دولت ملازمت نمودند کونور رام سنگه و پیرم و یو سیو و یو به نایت است مباحی کشند و هم بهری
 تیز نکال قوی بیکل به تفنگ شکار خاصه شدند و از دهم کردی گذر خواجہ خضر محط را بایت اقبال کش
 سید لطف علی بیک قیل به عنوان پیشکش گذرانید حمله اعلیٰ سعید الله خان که پستیر بدر اخلای آورده
 شده بود و جمعی دیگر از بندها شرف تقبیل عتبه کردند و مرتبه انداختند چار دهم از گذر خواجہ خضر بایز
 دیم اقبال بر سفینه دولت نشسته بعد از یک پیر و پنج کوهی از راه دروازه سمت دریا دولت خانه
 معلی به نزول اجمال کمن فیوض نامتناهی گردانیدند رسیدن چندین کوه را کلید خلافت بدرگاه
 کیتی مدار و در یافتن ملازمت خاقان کردند و از قندم گذر سن یافت که با دشت فراده
 بلند اقبال از قندم بار مساحت و درت نموده یاز دهم محرم بدر السلطنت رسیدند از آن بر منیکار و که
 آن کامکار و الامتد در سلطه این ماه از دار السلطنت برآمده بکوچه های متواتر چار دهم صفر حوالی
 دار اختلاف نشا به جهان آله و آمده اند دولتخانه و الا بقاصله یک و نیم کوه بر ساحل دریا رفت
 فرمودند چون این معنی به مباح حقایق مجامع رسید از جناب خلافت به حمله اعلیٰ حکم شد
 که به استقبال آن تلبی اقبال شتافته به عتبه عرش مرتبه بیاور و آن تخت بیدار عالیقدر را
 قره باغ دولت سلطان سلیمان شکوه به پیشگاه حضور جهانبانی آمده پس از ادای آداب
 کورنش و تسلیمات نه از منبر گذرانیدند خدیو مهر پرور در و نور شققت و فطر عطفیت در
 اغوش رافت کشیده ماصید سعادت آتای الکامکار را به فروغ تقبیل عطفیت و مرحمت
 نوزانی گردانیدند و به عتبه ای خلعت خاصه باینم استین و دو روپ عزتی از طلا بیاخته که یکی از
 حکام لحنا برالدشته بود بازین مرصع وزین منیا کار سر بلند بختند و در بیوقت
 بیشتر از سندها که سیراه آن مهربان اختر سما خلافت به سده سده مرتبت آمده بودند

در این روز
 در این روز
 در این روز

ملازمت با دشت نرا و که
 دار شکوه محضند علی علی

شرف انروز ملازمت اقدس فاضل خان میرسان که بنجام نهضت رابات عالیات
بستقر اختلافه که آید خدمت قاری و اختلافه بدو تفویض یافته بود به سعادت ملازمت فلینز
کردید پانزدهم بلوچ حسین بزرگ که خدمت داروغه فیول خاصه تقدیم میرسانده اند
انیال حلقه نیز مفوض شد و علی نقی خدمت دیوانی مستقر اختلافه از تغیر محمد امین نواز شایست
و محمد امین دیوانی صوبه اجیر و میرعباس خنری بخوبی خبری و امینی نماوه و خاله
سرکار کالپی و شاه پور سر برافراختند هر دو هم مبارک خان نیان یی خدمت تهنانه داری او
جاکید داری هر دو بنگش که در انعام قره باصره سلطنت سلیمان شکوه مقرر بود سرافراز
کردید و سید امین خجسته بنام که خاطرش بدو میرای اوزنگ آرای اقبال الکام بخشی و کامرانی و
زینت افرا و ساداتی بود و از خدمت حاکم نامر و مقصدی بندر سورت به مسامحه
مجامع رسید که سلطان محمد خان فرمانروای روم ذوالفقار آقار که برادرش صالح پاشا
نوزیر اعظم سلطان ابراهیم پیرا بود و به عنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه
مضروب او فرستاده و او بیت و نیم به بندر سورت رسیده است فغان قدر توان بجای
شرف صدور یافت که مبلغ دوازده هزار روپیه نقد از خزانه عامه آنجا بیاورد و نیز چون
معروض اقدس کردید که سفیر موجب ابر و تحسین آن دارد که به سرعت هر چه تمامتر
نوزدی نموده بدرباره خواجه سید کاه برسد فرمان تواریش عنوان با خلعت فاخر مضروب
روشن یک کمر بر در عنایت نموده فرستادند که هر جا بیاورد منتشره لامع النور بابت
بادشاهی باور رسانیده و با اور فین طریق بوده بدرباره آسمان جاه بیاورد و نیز بخیال
در سلطان پور و در بدست سزاوار خان قبول در آنجا پنجاه روپیه نقد و جنس و در بدست پور
ملازم به درشت نهاده کامکار محمد اوزنگ نیرب بهادر که از قبل آن کامکار بخواست صوبه خاندان

می پردازد و از سر کار آلوده و از ده هزار روپیه و در او جن محمد میریک دیوان بادرش هزاره
عالی نسب مراد بخش از جانب آلوده تبار پنهان و پیر و در کسور اخلاف سیادت خان عاکر
حصن این طایفه دوازده هزار روپیه از خزانه والای آنجا دهم هزار روپیه از جانب خود با و برسانند
بیت و دوم به سید محمد ولد عبدالقد خان بهادر صد هزاره وزن عنایت شد درین
باری اسماء عظمت و نو نمایان عالمی تربت خلعت زمستانی عنایت شد درین
روز چهارم بیت و ششم ماه ضو سال هزار و شصت و چهارم مطابق بیت و
ششم دی محلی شمس وزن انتهای سال شصت و دوم و ابتدای سال شصت و سیوم از
جاء وید زندگی سریر آرای خلافت و رتبه محل معلی که آن قسمی مکان را با دیگر مخانی فیض
مبانی بسایا نهایی محمل کلابتون بافت که به ستونهای سیمین برافراشت به بند و پردهای
محمل نزایفت و فرشتههای ایشم شال و دیگر الوان فروشش زینت فردوسی داده معتقد
کردید و آن عنصر اقبال به طلا و دیگر شمای ستر بر بنجه آمد عنایت و مالی به گفت کلین
مقصود بتازگی نصارت یافت نوای نای مسرت و کلبانک کوسری دولت به کنیز هفتین
در پیچید و ادای بهنیت بهین من این بزم دلای افلاکیان لالت لالی بی انداز به خشی خاقان
کردون سریر خورشید دار از برج فریان برآمده بر روز یک طلای مینا کار که طول دو نیم ذراع
و یک ذراع و بیت و یک طسوج ارتفاع چار و نیم ذراع است و به پیلخ پنجاه روپیه صورت
اختتام پذیرفته جلوس فرمودند و از زنهار که مالک کدهان بدستور مستمر آوده ساخته بودند
به سید جعفر ولد سید علی خاں که بعد از خلعت پدر دولت طارنت اقدس ننید خسته
دارن موطن خود کجرات ارحام حرم جهان بنایی بسته درین رو نخبه شرف تقبیل عقیق فلک
رتبه دریافت پنجاه روپیه عنایت شد و جمعی کثیر از فضلا و صلحا و شعرا و اندام و منجمان

به فرمان رزسرخ رسیده و چون به حجت هزار روپیه و اهل نغمه و نوا به عطای شصت خلعت و
انعام مقرر گامیاب گشتند و ازین روپیه و نوا بدو تخانه خاص و عام که به شکر کف کاری محفل آرا با
بارگاه جلال هوش به بی تکیه تکیه گشته بود ازین روز کار آید و آرائی و عبارات آید
پیرایه زینت افزائی و زینت و کمپاسی اندوخت و شرف فرمود و به پیر قوا شیعیه فیض بر بکشان افکندند
به همین کوهر بخلاف تلیج مرورید که انبیا و یک عقد لای مثالی با یک قطعه زمرود و حقیقه و صیغ
و کمر مرصع و ادرسی هر صیغ و دیگر مرصع آلات قیمته که قیمت مجموع چای که روپیه بود و فیصل خاصه
با براق طلا و ماده فیصل عنایت فرمودند و قره باهره سلطنت سلطان سلیمان شکوه لغایت
خلعت خاصه و صیغه مرصع و اضافه هزار سوار بمنصب ده هزار سوار شش هزار سوار
نواز شش هزار سوار و درجه جوینت سنگه با اضافه هزار سوار بمنصب شش هزار سوار شش هزار
سوار پیر سوار و دو اسپه سپه و بخطاب به هزار سوار و قاسم خان میرانش بغزنی پانصدی
پانصد سوار و پانصدی و دویست و پانصد سوار و اخلاص خان با اضافه پانصد سوار
منصب ده هزار سوار و پانصد سوار و سیریم و لویسم و دیه از اصل اضافه بمنصب دویست و پانصد
هزار سوار و قاسم خان ولد باقر خان نجم ثانی که چندین لظهور بر بنی اهورنا و ضمیمه بمنصب کوشش
و تغیر منصب تا دیب یافته بود و حسب الامتاس همین اختر سهای خلعت بمنصب سابق
دو هزار سوار و مهندس یقانی خان به اضافه پانصدی ذات بمنصب دویست و پانصد
سوار و محمد بدیع ولد خسرو که دوازده هزار روپیه سالانه منیافت بمنصب هزار سوار و دویست
سوار نواز شش یا فتنه چون سبجاقلی خان سپه ندر محمد خان از طایفه قلمایه منجر گشته
بود قبل سعید و اوزان کیدی برادران حقیقی محمد سعید معروف پاتش قلماق و قیرمان باقی
این هم او را که در اینده با محمد سعید اخراج نمود و او بعد از رسیدن کامل خدمت همین کوهر

دری راه جوینت
سبک
راجه
خان

نور بحر خلافت بقصد تاج شاهی بود در میان لاکه بایستان پلوس مقدس سر بر افراخت و
 تاج به عنوان پیشکش گذرانید به خلعت و منصب ^{شاهنشاهی} ~~شاهی~~ عزت و سید سوار سرفراز
 کرد محمد میر و ولد محمد حسن بهادر گلان تقرب خان که از ایران آمده بودند بهار یافته به محبت
 خلعت و منصب نقدی پنجاه سوار و عطای سه هزار روپیه مهابی کشت درین روز مرث
 افزون مهاباراجه جوینت سنگ و تقرب خان برخی از جوانان را به راجه رزوه و وفیل بطریق
 پیشکش گذرانید و جعفر خان ناظم صوبه بهار که به موجب فرمان والا از پتیه روانه درگاه کیوان
 مکان شده بود بهایسراپان خود نامدار و کامکار دولت تقبیل عبثه اقبال اندوخت به عنایت
 خلعت خاصه قامت عزت بر آراست نامدار را بقزونی پالایشی دارت بمجلس بهار و پانصد
 هشتصد سوار و به خطاب خانی بهر از خدمت مهابت خان که برای اردواج سپه خود طمانین
 باو خبر سعید خان بهادر چندی در دار السلطنته لاهور توقف نموده روانه سده خلافت گشته
 بود شرف ملازمت کثیر السعادت دریافت خلیل الله خان از کابل آمده به دولت استانبول
 فایز گردید را و ستر سال دراجه بهار سنگ بندید و اخلاص خان و افتخار خان و نصیری خان را
 به عنایت خلعت سرفراز ساخته رخصت جاگیر فرمودند جعفر و دروغه توپ خانه مهابی کب
 سپهر خلافت که بنجام محاره قندار در پیش بردن طحار فراوان حید و جهاد به تقدیم رسانیده بود
 حسب التماس الکامکار نامدار خطاب برفق انداز خان فریق طالب بر افراخت پنجم ربیع الاول
 نجابت خان به قول خود محض گردید به مجرای بهیم دوم بخشی احدیان دو هزار روپیه ایغام شدیم
 خوانچه عبدالهادی ولد صفدر خان و ابوعطای علم سرفراز گردانیدند معین الدین احمد سپهر پیش
 خدمت دیوانی و بخشی دیوانه و واقعه نویسی ملتان نوازش یافت شب درازم عیداد بدر
 سیامی رسالت شمع انجمن توت غره ناصیه نه بود صاحب مقام محمود علیه من الصلوات والتقیات

سرفراز می معجزه داد و نعمت تو عظمیه
بلند اقبال عظیم برق انداخت

اکملها در ایوان ارامکان دولت خانه خاص و علم انعام یافت و از ارباب فضل و صلاح و
 صلاح و قرا و کرامت و بارگاه فیض اندران فضل معلی کشته به تلاوت قرآن و ذکر معالی آن مخلصه
 الش و جاس در روالیج عجب میراث مشام ملکوتیان را عطر آموخته بود سپهر خشت و باله ان الطعنه
 صفات کام دل برگرفتند و بدو فتن حکم شهنشاه دین پناه سید هدایت الله صدر و فاضل
 میر سامان و دوازده هزار و پوه میوز با بنیان رسانیدند و دوازدهم مراوقی کله را بخد مت پاری
 و بتول داری پیوج و کاشیال و دمیال از تغیر مبارقی بر بنواختند چار و بیستم شمس الدین و قطب الدین
 پس آن از بنواختن و خوشی بخد مت فوج داری چوناکه و بتول داری بر بنی خال آن از تغیر محمد
 پس میرزا عیسی ترخان میاکی شتند از دهم بخواجه عبدالغفار ده سیدی که از بلج نه ای
 و پنج شتند از پیشکش ارسال داشته بود و دوازده و پانصد و پوه غایت شتند هفدهم
 به عشرت اندوزی صنید و پنجه بصوب سونپته توجه فرمودند و چار کردی در اختلاف بر ساحل
 دریا و ایره شد و به التماس با دوش براده والا که محوشت شجاع بهادر سلطان نظر بر او ریخت
 بخد مت هتانه داری حیر از تغیر صف شکن نبیره میرزا رسم صفوی نوارش یافت هیز دهم
 خاک بولی که چار کردی منزل مذکور است تشریف فرمودند و دوز دین مکان به شاط
 پنجه بر پخته ببت و یکم به فرخی معاودت نمودند علیم و انخان امیر الامرا که بفرمان والا کابل
 روانه درگاه خواقین سجده گاه کشته بود با پسران شرف اندوز ملازمت کردید و دوازدهم
 نوز کذر انید فردای آن باغ خلعتی اعز آباد به نزول فیض موصول رونق تازه یافت و دین
 تاریخ به عرض مقدس رسید که با بنزد دهم این ماه قلیج خان در بتول خود بهیرواب طهستی در نوز
 خاقان بنده پرور خجوخان دادا و اورا به اضافه پانصد سوار هزار و پانصد سوار و پانصد
 سوار سواران رسانیدند و به بلز ماندای او در خجوخان پوه میوز دین و دیکور دین عشرت

عشرت کده به سیرت و شادمانی گذرانیده بهشت و حایم ارک دارالخلافه را به قدم معلوم
 فروغ نمود و گردانیده بهشت و ششم و دویست و پنجم و سیل از همه شکست معور مرزبان منجموت
 که جعفرخان ناظم صوبه بهار بر گاه کیوان جاوه آورده بود از نظر نور بهشت بیت و نیم به کیوان
 آب غنی عنایت شد خیمه چین قری دزن درین ایام فرخنده که نویشین عالم آرای
 قری دزن خاقان هفت اقلیم از افرای قلوب جهانیان کشته بود کار گذاران پیکار هلا
 بفرمان و الا پیش این مینع ایشان رفیع الارکان دولتخانه خاص و عام که سر فرخنده به برج
 دو پیکر پیوسته بار کاهی شکوف از منحل بادله باف بطول صد ذراع و عرض سی و شش که منعت
 کران نادره کار احمد آباد به مبلغ هشتاد و شش هزار و پیم بهماساخته بودند به چل و چار
 ستون سپین که با کله ها چار یکدونه هزار توله دزن دارد بر افراخته و بر دوران محرابی سپین
 نصیب نموده با طهای نظر فریب و فرشته های کیهان نریب کسترد و درون و بیرون الو
 کیوان مکان را با ستونها و آسمانه فلک ارتفاع به منحل زلفت و پردای منحل یک دوی
 و سیابانهای منحل کلابتون و دوزی کارید یح کاران کجرات نریب افروز گردانیده و طلاهای
 آن کو کبهای کوکب ضیا از مرصع و مینا کار و طلای ساده بزرین سلسله ها اوختند و در
 وسط ایوان مرصع از یک عرش و مقرب گذاشته پیش تخت شاه میانه لالی نگار مسلسل
 مرورید بر چار ستون مرصع بر افراختند و سه شاه میانه لالی نگار دیگر طلا و دوزی بس تکلف
 به جانب تخت آسمان پایه با ساطین زرناب بر کشیده و در دو جانب تختگاه و مرصع
 چرخ چرخ است با پوشش مرورید و در مسلسل مرورید نصیب نمودند و مجرای مرصع بر کرسی های
 طلا داده به بخوران کرده و با طلا و دزدانیدند به هوا انجمن پر شد از عطر زنا ب
 در هم غیر تخت غدا نگار و در دوزن به عطره به بیج الثانی سال مذکور مطابق غره

فصل در
 کتب
 و
 کتب
 و
 کتب

سفند از محفل ای وزن انتهای سال شصت و چهارم و ابتدای سال شصت و پنجم از
زندگانی جابویدار و منصف که در خدیو اقبال بعد از یک پیر تخت بدولت خانه خاص و عام
پرتو در در افکند چنانکه صبح جلوس فرمودند رستم خان جبار و نیزوز جنگا ^{پس} سنگه
را بهور که بعد از معاودت قندهار از راه حرب احکم به بیول خود رفته بودند به سعادت ملازمت
فایز گشته کشتن که یاد او به اضافه پالاندی ذات منصب هزار سی و هزار سوار و پالاندی
به اضافه پالاندی سوار منصب هزار سی و هزار و پالاندی سوار و کوبور رام سنگه و در راه جبهه که افزونی
پالاندی داشت به منصب مذکور و دیگر کدام از سید شهاب و سید غیرت خان و عبداللہ و منصف
جارجی با اضافه پالاندی صدر سوار منصب دو هزار سی و هفتصد سوار و ابراهیم خان سپهر امیر الامرایه ^{اضافه}
پالاندی صدر و در منصب هزار و پالاندی ششصد سوار و سید عبدالرسول و سید عبداللہ خان بهادر
با اضافه پالاندی ذات به منصب مذکور و پالاندی ذات به اضافه پالاندی ذات به منصب هزار
و پالاندی صدر سوار و رحمت خان که خدمت دیوانی و دروغی کرکیر قحانه صوبه احمد آباد و از تغییر
میرنجی بد و مغموس شد و میر میران سپهر خلیل الله خان از اصل و اضافه منصب هزار سی و چار
صدر سوار و ناظر خان از سابق و لاحق به منصب هزار سی و صد و شصت و شش سوار و در خدمت خان به
بخشگیری و واقع نویسی صوبه احمد آباد و اضافه منصب درای رکنها تهر و روح القدر و دیگر سیاهی
از بند با افزونی منصب سرافتخار بر او اخذند قاضی نظاما که مجتهد بخشگیری است کرد و پیشه
و شیخ محمد عبداللہ و دینی به بخشگیری و واقع نویسی صوبه بلوچستان یا قندهار ملک حسین برادر خود
مظفر حسین که از خدمت بادش بزرگوار و کار محراب و نگریب بهادر جدا شده بقیه عیون
این استان بدگاه کیتی پناه رسیده بود به منصب هفتصد سی و سوار سرافراز کردید درین مقام
که طوایف انام از خواص و عوام بجاوت در خواست فیضی افضال خدیو ابرو ال اندوخته کامیاب

در واقع و غیره

کامیاب ظاهر و باطن را بدست بر وی میرسد که در سلاک زندگان عتبه و الامتک بود از شوره
سری و فروزون که بر سر زن اسباب از کانی بسیار از آن است پاست
باکاه از سر درون مجسمین شمر خفته و خود را بچرخ بلا ساختن پای اسب و به نخستین زمینه
ایوان خود را رسانید و بیت خان کو تو ال که در پای زمینه ایاده بود چو بی چنان بر پشت او زد
که بر زمین افتاد چون آنکس بر خاستن و بر زمین آمدن نمود و خواهر رحمت الله میر توک است
جلاوت کشیده شمری بدو حواله نمود و وارادت خان نیز شمری را رسانید پس از آن دیگر نزد
حضرت شمر میگردان که در ایاره پاره نموده نقش هستی او را از صفو روزگار محو کند نیز در شمر نشسته
بنده پرور از اصل و اضافه ارادت خان را منصب و وزارت را سوار و خواهر رحمت الله بعد از
وزارتی دو مورد و پنجاه سوار و نوبت خان را به اضافه منصب بر نواختند و ازین محل وادار ساجان
معلی که اطراف سر کانه آن ایوانهای محل کلاتون بافت به لکها به سافین سپهر بر سریده و به
پردهای محل زلفت و در شمرهای رنگین زیب آگین از شمر شمال زمینت داده بودند شمر این فرمود
آن قدسی مکان را به نظر ظل الهی نمود و در خط برین ساعت چون ساعت سعادت پیرای
سبارک را بختار بچشم شناسان رسید آن کریمی کو بر آفرینش به بلا و دیگر شایع معروفه به شمر
آمد و چو دل از دست یمن تقالیر را به مشک آن عشرت انگیز بر نیز خند کرد و بدو پرده کوش از ترانه شمر
لوانیان دلاویز نشاند و از نغمه شست صدای کوس و کور که و توانای نای و فیض طبقات افلاک در
به سجده و ادای تهنیت و مبارکباد مانند صیغ مفار خاقان کردن سر بر زبام کیوان بگذشت
و به بر نایه عبال بادیست بنزاده بلند اقبال که سابقا بهشت کرد و دام در وجه الغام ان والا مقام
بود و در دام دیگر از لوما و رعایت فرمود و در بادش بنزاده که انو لب مر و بخش
حسب حکم از صوبه بالوه آقا و قدس صیغوظان و اعتقادین میر بخشی تا و از آن عالی کبر کاز

دولتخانه و التماس یک کرده بود به پیر شده به عتبه عرش مرتبه اول به بودند بالیر خود انیز
دولت طاعت است و وقت در هر میند که را نیند خاقان جهاندار انوارا مبارک به غایت خلعت
خاصه و توفیق خاصه بنی کرات از تغییر نشایسته خان که بر سر داری مالوه به پیش یافت
سزاوار کرد اینند و سه هزار دوات بر منصب الکامکار افزوده و سه هزار سوار دو اسب
اسب گردانیده انعالی نرادر منصب پانزده هزار دوات سوار پیچزار سوار دو اسب به پیش
و سوار پانزده کرد و دام طلب منصب یک کرد و دام لطریق انعام مرحمت نمودند که مجموع پانزده کرد
دام به از خزانه عامه و کاتب نفع انصاب و رای یک که دینیه به حکام طلب از خزانه مالوه
غایت شده و عطا نموده شد که یک که روید از خزانه روضه منوره محفوظ و مغفوت در ضمن
حضرت سید علیا و دو دگر روید بعد از رسیدن احمد آباد از خزانه انجا بکیر نزد معز شده که بازده کرده
دام جایزه شود و پنج کرد و دام باقی بقرارده به از خزانه عامه و سورت نقد میگرفته باشند
چنینکه راجعت خاصه غایت فرموده به وطن دستری دادند و دیانت خان بدیوانی باور
والاکثر مراد بخش منبای کردی در شمار مبلغ جل هزار روید از جواهر و طلا و نقره که نصف مالک دور
یک صاحب و نصف مبین کور و خلافت ترتیب داده بودند و از فرمودند از انجا به بقرب خان
جواهر و سید معجوف خلف صدالصد و رسید جلالت پیچزار روید به سید احمد بدیوانی سید جلالت هزار روید
و به کردی از فضلا و صلحا و اصحاب تنجیم و مجلسیان فراوان نزد سرخ و سفید و هر کدام از چوچان
و کب اندر هزار روید غایت شده و از باب طلب به انعام مقرره نوارش یافتند و به پیچزار خان
دولت میند از خزانه وزن مرحمت شد و بستم خان بهار فیروز جنگ چهار دین و یک دین داده و
ده اسب عراقی که از ان میان چهار به پذیرائی رسیده و عمارت خان بهرخی جواهر لطریق پیشکش
گذرانیدند و سکه بنیره راجه مان سکه به قلعه داری نادر کرده ان غیر سید قیاح صفایانی سر

سرافرازی یافت مفتح این کوکب سماء خلافت است بوز قوی بیگلر که بیکر حاج قنار
بنجانی نزد که طویش دو نیم ذراع و یک و نیم طسوج است در ترشش دو ذراع و سه طسوج
و اسمعیل موت مرزبان برخه محال الواس در دایمی از مضافات سر بستانان بان حد سینه کند
بود بطریق پیشین بنظر او را و در وقتش بنظر او روید شد و به فیصل سفید موسوم گردید و بنیان
مقدس رفت که تا حال اسپهبدین کلانی و تنومندی از اسپان هند و رستان پشت نشان
بنظر در نیامده یاز هم اعتماد خان بدستور سابق بدار و علی جواهر خانه و طلا آلات سر بر افراخت
پانزدهم محمد بیگلر او بیگلر با دکلر چلاق که بعد از در گذشتن نذر محمد خان در این
حرمین کریمین رفته و بعد از آدای مناسب به قصد بندگی آستان سده بن طالب
به استلام عتبه اقبال برافروخت به خلعت و ضیو طلا و منصب بهراری عیار شد سرافراز کرد
بیت و دوم خدیو جهاندار بمنزل همین اختر سماء خلافت نشریف فرموده آن منزل دلبین
به قدم و الاغ و رخ آگین است خند و مرسم پانزدهم از دنا به تقدیم رسید و بیگلرین آن رفیع
جواهر تمینه و سر مرغ آلات و اقامت فلالین اقامت در این از آنکه چند عربی باقی غلامی
یا ساز طلا و مینا کار و طلای ساده و مطلا و جواهر جامه های محل زلفت که قیمت مجموع قریب چار
لکه روید شد شرف پذیرائی یافت با دوش هزاره عالی نسب مراد بخش را به عنایت خلعت خاصه
بانیم استین و دو کپ عزیزی و عراقی از طوبی خاصه یازمین طلای مینا کار و طلای ساده و فیصل از
حلقه خاصه با میراق نقره و ماده فیصل بر فاخته به کرات رخصت فرمودند چون سید لطف علی بکر
سین از خدمت باز مانده بود او را داخل شکر عاگردانیده و چار لکه دام از پر کشته
آیا که در قبول او بود مرخص نموده سید بهادر شیرش را از اصل و اضافی بمنصب ارباب
باصند سوار مفتوح گردانیدند و بعد از این در خدمت خان خدمت دار و علی پیشین سرافراز

کردید خاقان جهانین از شرط الحقت همانجا نعمت خاصه تناول به بوزدان مسرت
و نوا او از روز به مشکو و در میان الفراف منعطف کرد و بیت و ششم حکیم
صالح بر او حکیم فتح الله که کسی روپرو میوه داشت از مشکاه فارغ من منصب یا نصیری
ده سوار تارک افشار بر او بخت بیت و هفتم خلعت فاخر با منشور سعادت بخود میسر قاتم
به ذوالفقار آقا سیف فرمان روای روم ارسال یافت و حکم شد که در کبر آباد فرمان و ابلان
با تبرک بادشاهی باو برساند و در پیش چون کار گذار از آن آمانی همواره به تهنیه
مراد عشر و کلامانی سرور افزای او را به جهت بخش خواطر او دولت عبادانی میگوید
درین وقایع تحسین سمات که از برسمات سبحان دریا نوال اوزنک نشین اقبال نخل
آرزوی حکیمان بنمیر مراد مبار و بفرقه قدوم بهار و نوید و قبول موکب جمیع روزگار بابت
جدید برهنون کردید محفل آرایان شکر کلام کریاس کردون اساس حکم خود به جهانین پیش
ایوان و شاه محل معالی بارگاه عرش رفعت کیهان فسحت از منحل باد و باف کز زیب
افزونی سر ادق افلاک بود به ستونهای سیمین برافراخته و در طاق این کوکبهای مرصع و
طلای مینا کار و نجمة اطراف آنرا به پردیهای منحل زلفیت برار اسب درون و بیرون ایوان
فلک مرتب وزیر بارگاه و افروزش متلونه لشم ثال و دیگر کونا کون فوشتهاک عقیده و در
وسط این قدسی مکان مرصع شیر سلیمانی نصب نموده و پیش آن نشانیای لالی دوز مسلسل
مرور مید بر بار در دو جانب دو تخت طلای مینا کار که نزدیک هر یکی ختری بود مرصع
پوشش در رنگار زیب افروز گردانیدند و مجرای مرصع نیز بر سیبهای زرباب که آشته به
نخوتان خود فلک عطر آموختند و بر روی ایوان این ایوان قصر اقدس آباد مکه
که به پردیهای منحل زلفیت آرایش یافت و در پیش ایوانها و سایه بانهای

محل زلفت مغروق به لعل این نقره برافروخته تمامه اجتناب را در ششهای ترکین زینت دادند و دهانی
نصین مبنای باغ حیات بخش نیز به سایه بانهای ویرج و کورس به تکلف آراستند و بالچه
محبوبی که عزیز است آراستند پیرسته آمد و سیوم این ماه روز جمعه دو گری در بیعی مانده بود
نور شید کیتی آرا نظر مهمنت به بیت الشرف انداخت فرازنده و یلیم خلافت با هزاران فرستاده
بر سر بر مرصع جلوس فرمودند هدای مبارک با دوزمین به اوج آسمان بگرفت زمینیان پیروز
شادمانی در چار عالم زدند و آسمانین طرح نشاد دایمی و شاد گامی جاوید در نه فلک افکندند
سینوم حمادی الاولی تفران بفرودنی پالاندی ذات منصب چهار هزار سوار هزار سوار
یافت و کمد تنگه با آیه توبل خود مرخص گردید و در اصل واصلانده قبادخان بمنصب او هزار و پالاند
هزار و پالاند سوار و غلبه و لید منصور حاجی منصب دوزاری ششصد سوار و خدمت می تواری
و خطاب مجلس خان و معجز اول می به منصب هزار و پالاندی ششصد سوار و حسن علی برادرش
بمنصب هزار و سیصد سوار سر فرزند گشتند بضم این ماه چون است از دواج ابراهیم ولد
امیر الامرا به بهمنی ولد خان معز شده بود و خدیو بنده پرور به گبرایم خان خلعت و خنجر مرصع
و ابوابی بایراق طلا عنایت نمودند بخدمت اوزنگ آتای اقبال از وفور عاطفت به منزل علمیر
امیر الامرا الشرف فرمودند و آن نوین بلند مکان مراسم پانصد و ششصد به تقدیم رسانیده جواهر
و مرصع آلات و اقمشه نفیس و پیروه کپ و دیگر شایا که قیمت مجموع دو لکر و پندش به عنوان پیشکش
گزارانند درین تاریخ فیض القدر خان از اصل واصلانده منصب دوزاری ششصد سوار و ابراهیم خان
ولد امیر الامرا باضافه پالاندی ذات منصب دوزاری ششصد سوار و مد کل بدختر تپانه دار ششصد
عبد هزار و پالاندی و لاسی فرق افتخار برافروخته به خدمت رسیده و با مرصع جواهر
سید که ذوالفقار آقا سوار ای روم علی دار اخلانده آمده از انجا که رعایت رسیده و ارسال که از

[illegible]

ابن عربی و برخی دیگر از محدثین منسوب به طایفه خلعت فاخر و ارکب با عروفت طلا و پان
با پاندان و خواجگان و لیران با اضافی با هند سوار منصب و در (دو هزار سوار و ابابازین
بقوه سربازان که در محض کردید و خواه قاسم سپهر خواه خاوند و اباب خدمت بخشگری و
در تهنیت صوبه بهار و فروغی منصب سرافراز کردانند و در باب طرب بالغام مقرر دامن
امید بر نمودن از روز ششم درین مبارک تا این تاریخ پیشکش قریب ده لک روپوش
پیرایه ای یافت است و یکم ابوالقاسم سپهر سیف خان از اصل و اضافی منصب هزار بی صد و پنجاه
سوار بر خوانده آمد چون بهر راجه کجند که را که خواهرزاده راجه حسین که است که به شجره دولت
سلطان سلیمان شکوه خطبه نموده پیش ازین یکماه او را بهر سرای سلطنت طلبه بذات مقدم
کلمه طبعه تلقین فرموده بودند مبلغ دو لک روپیه از جوهر و مرصع آلات و نقوشه آلات و
و یکراخت از لوازم این کار خجسته آثار است عطا نموده شب بخت و ششم که بعد از انقضای یک پر
وسه گری ساعت از دواج مقرر شده بود و از فرط روشنایی شعله افروز عالمه است که گری
کوثر بحرا قتل آن نال گلشن دولت را همراه خود بهارگاه آمد آوردند چون از جانب
آن کامکار محبت بیدار صفای برایش تمام آورده بودند و بر کنار دریا بطریق حصار دیواری
از چوب و تخمه گشته و بهر چند که فاصله برجی ساخته و بطرحی و لغوب مشکب نموده چرخهای
لذا نشسته بودند و بفرمان آلات آتشباری تعبیه کرده اعلیحضرت لجنی به تماشای آن پرداختند
در حقیقه سلطنت سلطان سلیمان شکوه خلعت خاصه و تسبیح لالی که اندک در آن محل و زمره
مسلح بود و به مرصع و چهار مرصع با بهر لک لک و لک مرصع و برخی دیگر مرصع آلات و بجز آن و یک
از حلقه خاصه با سیراف و نقوشه و دره نیل و دو اباب عربی و عراقی از طلا و خاصه که بزرین مرصع و
دری با زین طلای ساده که نمایت مجموعه یک که و پنجاه هزار روپیه بود غنایت و عزت مبارک

سنة ۱۰۰۱ مکه فی الزمرق انوار التبرکات تدریجاً بعد از تقدیم مقامات مقدسات شریک آن و
یعنی دو کله رویا بین در ساعت محرابی خوشحال در حضور مقدس بخواندن خطبه قیام خود و عقد
کجاج بر قانون شریعت مطهره تعین پذیرفت همین اختر برج جلال و فرزند سعادت منیرین طبعه اقبال
آداب التیمات بجا آوردند از علم حضرت آن بفرموده محالی را بشمول عواطف گردانیده و
فرمودند و او ای تهمت از گوشه و کنار برخواست یادش برآورده بکینه اقبال به امر مقدس لاف می طعنت
و و نیز رویه نقد عطا فرمودند و از سر کار و الالار باب طرب به الغام بجزارد و نیز ریش یافتند و بیت
قبای و ان سرسبز مرافق از کوید چون بحر من مقدس رسید که انان چیلد در تنول غنچه های
رخت هستی بسبب رخسار محال حاکی بود داخل خالصه شریفه نموده شهباز افغان سپر خوانده بهادر
رو بیل را نویدار گردانیدند و وقتی از محال قطع عشق در جاگیر شهباز مذکور مغرور گشت ابتدای سال ۱۰۰۲
نیمه اول در سیوم در جلوس عالم در افروان سپاس بی انتها و کونا کون ستایش از حد و
در احضار در هزار کمال ششم از سیوم در جلوس سر برارای اقبال روز یکشنبه غره جمادی الثانی
در هزار و شصت و چهارم خطاب از فروردین بفرموده کی آغاز شد اسید که از جهان آفرین
بترادف شهنشاه و احوام و توالی لیالی و نام سلطنت ابد استقام اولیای دولت و انوار
نشین و میتر و سرور در دوم این ماه رستم خان بهادر فیروز خنک به تنول خود سپهر و مناجات
به کوالیای در راه اندوده به افطاح خود در شهنشاه دستوری یافته به عطای خلعت خاصه سر برادر افتخار
سید جعفر و در صد و رسید جلال بحر محبت خلعت و قیل تارک عزت برافراشته بوطن خود
مرحوم در هر یک از سید محمد لیسید پیچیده که انان خود است و سید احمد بهادر و
سید جلال خلعت و ماده قیل مرحمت فرمودند و سید احمد دادند بکوفه رام سنگه
و در راه حمله قیل از خلعت خاصه عنایت فرمودند و در راه کابل تعین فرمودند و

شیخ علاء الدین سجاده المذنب شناسای رموز انفس و افان حضرت خواجہ حسن الدین چشتی
قدس سره به رحمت خلعت نال و هزار روپہ کلام اندوز گشته بایک دستور یافت درین پنج
مہین کوہر خورشید شمس را قاف کہ از منیکاہ جهان بانی التماس است آن بلند اقبال نمود
بعد است آن کامکار عالیہ قدر و ذی بود خلعت فاخر و حقیقہ مرصع و بیت ہزار روپہ تقدیر و دو
ارپ خانہ رادیکلی بایزین نقوہ و ترہ با مرہ سلطنت سلیمان شکوہ بخت ہزار روپہ عطا نمودند
ہشتم سید عبدالرحمن ولد عبداللہ خان بہادر فیروز خیک بہ خلعت و فوجداری سربلای تہمت
از تغیر لوز احسن و عبداللہ اگر بنبرہ سپید مرتضی خان بخاری بہ خلعت و منصب ہزار روپہ
سوار از سابق و لاحق و فوجداری خیر آباد و مفتخر گشتند و ہزار روپہ جوہر و کمرہ بہ بیت
خلعت خاصہ بر نواختہ بولین حضرت فرمودند و الفکار آقا بہ انعام سی ہزار روپہ و ایک
ترکی سمند باب از طلا سربلای فرخت و آخر این روز حسب حکم بکوری سن ۱۰۰۰ روپہ آن رفت
و آواز از او خلعت فاخر و پانزدہ ہزار روپہ عنایت نمودند چون اعلیٰ حضرت از آن اتفاق
خبر شد از درواجہ تارہ کلکش مفاخر سلطان سلیمان شکوہ بہ منزل مہین اختر سماء عطا شد
تشریف فرمودہ بودند پانزدہم التماس آن بلند اقبال بران عشرت گدہ پر نور و در افکندند
آواز کہ جوہر و مرصع آلات و اقمشہ نفیہ کہ قیمت آن قریب یک ہزار روپہ شد بہ عنون
پیشکش گذرانیدند و بہ حکم اقدس بہ جملہ اہل سعادت خان خلعت با چار قبہ و شمشیر
خان و خلیل اللہ خان و اعتقاد خان خلعت با فرجی و حمید ہر ہر یک ہزار روپہ سنکہ
راچہور خلعت مع فرجی و بہ نقیب خان خلعت با فرجی و خیر مرصع و بہ قاریان و حیاتیان
علی خان و لشکر خان و میرزا سلطان و فاضل خان و باری ایدار بنہ
ت عنایت نمودند و اصل و اضافہ منصب ہزار روپہ ہزار روپہ

داراست خان به مرحمت خلعت و به اضافه هشتصد سوار منصب و دویست سوار
و بخیرات فوج داری سرکار که هنوز از سیر احمد بیگمان و عطای اسپ بازرین مطلق و علم و تربیت خان
بفرونی پانصدی داری و صد سوار منصب و دویست سوار سوار سوار از کشته نوزدهم
سی و سه با اضافه پانصدی داری منصب و دویست سوار پانصدی هزار سوار مهابی کردید به
ولدر شید خان الفاری با اضافه پانصدی داری منصب هزار و پانصدی سوار و منظم و
تولداری المهور و الهام الله برادر خود و او به تهمانه داری چاند و رانغیر الله نوزدهم
و به امر خاقانی سید الله خان به ذوالفقار آقا که مکرر به منزه الله نوزدهم بود پانزده هزار
روپیه نقد و او چون تحقیق خان به کورسن رسیده بود او را از خدمت یازدهم چهارم حب
مکرر به منزه برادر یوانی مالک گنبدان و مرحمت خلعت خاصه و یفرونی پانصدی داری و پنج سوار
منصب و دویست سوار و صد سوار بلند پایکی بخشد نوزدهم خیر خان نه اسپ به عنوان پیشکش گذر
و به منزه سیر به در خان رومند از اصل و اضافه منصب هزار سوار بر نوزدهم
چون به پوت لیسر سیر به در رومند امر سنگ که با جمیع راناراج سنگ رومند با دست نوزدهم
بلند اقبال بقصد نوزدهم بود و از آنجا بد کانه والا آره چهارم و رانخلت غایت
معاودت دادند و برادران والا متضمن حضرت الفراف به پوت به مشتمل بر سنگ هزار سوار همراه
لی از برادران خود نوزدهم با دست نوزدهم کامکار محمد اورنگزیب بنهاد بدکن فرستد که به این
در آنجا بوده به منزه نامند و خلعت خاصه و دویست عراقی و ترکی بازرین مطلق غایت
نموده به منزه بابل یک کز به در نوزدهم است و نوزدهم داری و غلی توپخانه و کل به منزه
بلد شید خان نوزدهم سید نجابت و لدر سید شجاعت خان از اصل و اضافه منصب
داری سیر به در منزه کردید به منزه نوزدهم به نوزدهم غایت خان از کابل بعنوان پیشکش

پیشکش فرستاده بود. نظر انور گذشت میر ابوالمعالی ولد میرزا والی فوج هزار سیوستان بفرنی
پانصد سوار منصب دوم برسی و هزار سوار مارکب عزت بر او وخت بیت و دوم برسی که برکت
پرو داسی ^ج انور که عده نامه اسکند بود و ملازم را حبس کند با هویت که تندر زفته بود و از آنی آمده
و از ملازمش اقدس دریافت به عطای خلعت و منصب پانصدی و دو صد و پنجاه سوار
سوار کرد و اندک بدست و پنجم بدیج الزمان و لدا قلا دیوان صوبه بنگاله از اصل و اضافت منصب
هزاری و دو صد سوار و خطاب کفایت خان میبای کردید شب بیت و مخم مبلع ده هزار و پنجم
مقرر لیلیه امواج با درجه استحقاق بزل فرمود و زود فرای آن شیخ فرمود استسبب الدین خا
که بسبب تقصیری از منصب باز داشته بودند و پنجاه در طی سوار خانان مهیت و دوم برسی مقید
گذشتش یافت حسب التماس همین کوکب سماء خلافت باز در ملک بر مسند
منصب سوار سوار سوار غرافتار بخشیدند و به شیخ احمد دهلوی که از مریدان عا
معارف میان میریت و در وطن خود به عنوان توکل میکند راند و هزار سوار
چون از عده غنچه خان فوجدار میان دو آب بر مع حقایق مجامع رسید
که از کوه و آن شمالی میلی تا دندان دار بپسند چو راسی از مضافات سرکار سهار
آمده از جناب خلافت قراولان دستوری یافته بودند که با فیلیان و دیگر لوازم بشکار
فیل بر آنجا شناخته با اتفاق خانم لور آنرا گرفته به پیشگاه حضور آورند و دوم شعبان غنچه
خانم لور را بدرگاه کیوان جابه آورده از نظر انور گذرانید و بخاص کا موسوم کردید سوم
مجاور بری به فوجدار و بتولاری پیش از تغیر شمس کامیاب گشت و بدو اتفاق
اما یک مهر چاپ صدر الی و در پی بوزن مذکور غنایت شد و در دوم مجامع فوجدار
و چنانچه والا که در قنداریم بعد از خدمت گشته از بیت دیوانی میونات را بغیرای ملکند

که به کبر سن رسید بود از ضعف قوی چنانچه باید باین نمیتوانست پروا داشت بر محنت خلعت و قزوینی
منصب و عطای ایلخان بر نواختند و به میت مشرفی قدح بر بزمین العالی بن خرابانی تقوی یافت
عطاء الله خوانی بدو انانی نمود و بر محنت خلعت سر برافراشت و در آن قلع در خان با لغام
دو هزار و پید میبای کردید چار و نیم میر جعفر که از سادات حسینی استر اباد است و برادر محمد
مومن که پیشوای محمد قلی قلی ملک بود و غایت خلعت و جود و شمشیر پراق طلای مینا کار و منصب
به قصیدی صد سوار و اسب عراقی بازمین نوره و با یلند هر سوار فرزند کردید اوس را نوکر محمد ابراهیم قلی ملک
برادر از... که بود چون از و بعد از آن کردید نخست به مستقر ای... که بر باد و اهل پس از آن به
پیشینه شتافت و مدت چارده سال برسم اندو اکرانید درینو که همراه جعفر خان قضا و دوزی سعادت
دور از سر کار که کیوان جابه رسانید و احوال او بوساطت خان قدح بر بمساجع جابه و جلال رسید و فرود آمد
مستور نظر تربیت کردید و به شمول غایات خاقان نوازش یافت شب پانزدهم
که روی از نیان مندلش و بینوایان عطا فرمود و از آنجمله هر کدام از رسید حسن
سدر الصد و رسید جلال... که از اجداد ائمه سپه و خواج عبدالبنانی هزار و پید شتافت شد و میر لیغ
رفت که مقصد این کشمیر و بنجره و پید تمه زبقر این شب معتبر که از خزانه آنجا میریستم حق آگاه
معارف و دستگاه ملاش و به جمعی از محتاجان آن بلده برسانید و به تماشای کشمیر و چرخان
ساحل و دیار که از چوب و نخه بائینی شکوف دیواری لشک با ججهای مرتب ساخته از فطر و خوشنماهی
فرود آمد و افزای صوامع ملکوت گردانیده بودند و چرخان بر دو کنار نهر و دیگر اماکن نزار است آماهی
و و لتجانم در لایر داختمند و آلات التباری که بهر کنایه و زیبا نصب شده بود و بر فطر و خوشنماهی
پنجاه و غنث محل از کوه دامان جمون و کانکره از بغیر از هر چه جان به الامام نور خدایه سلطان
سلطان سلیمان شکوه غنایت شد و به التماس... که بهر کنایه و زیبا نصب شده بود و بر فطر و خوشنماهی

بخت بیدار عالیقدر خجسته فوجداری کوسار یزید و رحمت خلعت و شمشیر مریق ملا احمد افروز
کردید و خدمت حرارت قلعه احمد نکر به شاه بیک خان ملوک شد بیت و سیوم نام قلی از تعینات
و کن از اصل و اضافی منصب هزاره هشتصد سوار فرق مهابات برانخت دوم رمضان امیر بیک
و شاه بیک خان به از و کن آمد بود و یک زنجیر فیل به عنوان پیشکش گذر اندید محمد زاهد سپر قاضی محمد
خدمت واقعه نویسی صوبه کابل نوازش یافت چاردهم محمد را و کداز را و اء النذر با مهدی سنگی استان
عرب و منصب و منصب در روز و انعام سه هزار روپه نقد سرافروز کردید بیت و پنجم با کاز
از اصل و اضافی منصب هزاره سیصد سوار مبارکی شت و ششم سید حسن و الله بیدار خان
افوجداری و بیولاری سرکار کوره از مضافات احمد آبا و از سابق و لاحق میوه هزار روپه نقد
هزار روپه نقد سوار تارک افتخار سرافروز درین ماه خجسته خاقان جرافضال بسم بهر سال مبلغ
شصت هزار روپه با مصحاب احتیاج بنیل قریب و نذر از بنجله به شیخ احمد و سید
عبد الرزاق کیلا فی هزار روپه غنایت شد و به امر قدس بر شت از بند های که
در ایوان کردن اس و دولتیانه خاص و عام گرد آمده بگو نانا اطعمه و حلویات کامیاب
مکشند درین ایام مسرت که کلین آمال خاص و عام گردیده از رستخات و بر نوال خدیو انبال
طراوت و نصارت داشت بکر زبرداران و برق اندازان و لب ولان هزار خلعت در روز پادشاه
فرموده جمیع از کز زبرداران را بجهت حقیقه مرصع نبر سرافروز کردانیدند و در روز شنبه نوال
مطابق بیت و چارم امر داد که طعنه شادمانی آفاق را در گرفته بود حکم و الا روز انحصار چرخ انار
از یک بنامه از دروازه قلعه تا چوک مسجد حبله نشین تنق رفعت و علا پرده کرد که سراق عرب
و اعتلا پرستار خاص و شادمانی که از آن محمل دور وید فیلان کوه شکوه با سلاسل و جلایان دره
و جلای مغل از لطف و علایان از کاز و سوار از کلین و زرب الین سانس و بار داشتند

و باینداران برین باقی رنگارنگ پیرافراخته و برق اندازان سوار به نوزد و کس و آیین صفها بینه
در هر صف هزار سوار و تفکیک بیان پیرامون کرده ایستاده بودند خاقان از این دشمنان برنگار کرد و
پس سوار شده به هم عنانی و ولایت و اقبال به مسجد بفرستاد و فرمودند و پس از آدای نماز به سرتور
هر سال خلعتها به خطیب مرحمت شد و از زینتار او و جمعی دیگر بهره ور گشتند و پیچیدار رویه از زینتارها
آن مخدومه تنقی معالی ترتیب داده بود و ذوالفقار آقا غایت نموده بدو تنخا نه والا غسان یکبار عظم
نشان کرد و اندر مشتم پیشکش بآتش نهاده کامکار محمد بنه شجاع بهادر در سبیل و دوا داده فیل
و اقسا به نایب سلطان و دیگر پیشکش که قیمت قریب یک لکه رویه پست و پیشکش قره با مره خلعت سلطان
کین زمین الدین خلعت انکار یک فیل و سبب سپنجاله از نظر اقدس گذشت و در پیشگاه فرست
تآن والا به خلعت خاصه و ده اسپ از طویل خاصه علی عربی با زین طلای منیا کار و دیگری عراقی با
زین طلای کار و یک لکه رویه نقد از خزانه صوبه بانه و به سلطان زمین الدین خلعت فاخره و اسپ
عربی از طویل خاصه با زین طلای مرحمت فرمودند و به جلای اعلی سعادته خان نیز اسپ عراقی کوه شکوه
نام از طویل خاصه باب از طلا و سبب سده همین یک خان بهرحمت خلعت و شمشیر براق طلای
منیا کار و منصف هزار و پانصدی هزار و بود و سوار از سابق و الامن و بخیریت فوجدار میکان
و و آید از تغییر غرضه خان و اتهام عمارت مخلص پور که مفضل مجمل خود گذارنش بخارید با فیت و سبب
تا سیر آن بنای مهمت افزا به هفتم محرم این سال معرکته بود و سرب افراخت چون سال اول
سرب ارای خود بوالقبال سلطان محمد خان فرمانروای روم بادی ارسال سفیر و نامه گشته سید
محمی الدین را باستان خلافت فرستاده بود و از عیبه علیا سید احمد سعید به عنوان سفیر
و ستوری یافته و قیصر بکام معاودت او و ذوالفقار آقا را که از الشکاشه آمد بطریق حاجت
بانام روانه سدره سدره مرتب گردانده بود و از سبب در می طالع سعادت تقبل ساعت

جهان بانی اندوخته و بدفعات از بحر افضال خاقانی بعبایا و العیالات نمایان سر بر افراخته چنان
که از نشانی یافت می بینیم یک را که از بند بای محنت پسندیده خدمت درگاه و الا بود به غایت
خلعت فاخر و جمیع مرصع و جواهر منیا کار با سپهر لگناره مرصع و شمشیر و سپهر پراق منیا کار
افزاید و منسوب با این مطلق و یک که روپیه عوض جاگیر سیراف از سافته مصحوب او نامه از
منشآت جمله املی که سواد آن درین نگارین صحیفه رقم می پذیرد و یک قبضه خمر مرصع الیاس
دریا قوت باطل مرصع و علاقه لالی و زر و که در کارخانه بادشاهی همایکشته و قیمت آن یک که
روپیه بود و که مرصع به الیاس و یا قوت که قیمت آن چهل هزار روپیه و یک خنجر گران بلورین
که صنعتگر آن نادره کار سرکار کرد و آن امار در مدتی مدید ساخته بودند و علم از عطر جواهر و دو
هزار پارچه از نفایس شایع کجوات و کشمیر و آن که قیمت آن نیز یک که روپیه بود و بقیه از
ارسال داشتند و چون بمباح عقایق تجامع رسیده بود که در استنبول و سایر تمام
دارد و خود یو آگاه باطن سال ششم از یک آرائی که در مستقر خلافت کبریا بود و به شایع
بود بحسب ثاقب و خزان صایب نفع زهر مرصع و در علاج این ع در یافته بودند و از منقحت
آن در علاج سموم استنبول نفع آن در مواد سمی که سبب حدوث و بابت فرموده و این معنی
بیخبر بر رسیده بود و جمیع کثیر از عارضه و با مشرف بر ملاک گردیده بودند و دست از جهان
برداشتند به سبب تدای این مهر و شکر آمار شفا یافته و از خرقاب سمات بساحل کجاست
رسیده از محمود خیرنگالی زهر مرصع کامل عیار را که مکرر به از مون رسیده بود از بند ساخته و
بهشت قطعه یا قوت و حار زمر و سه دانه مر و در آن منتظم ساخته بدو انوار قاع و الی و
که به قصیر برساند قیمت مجموع این شاید و که و پنجاه هزار روپیه بود و سفیر مذکور به غایت سعادت
فاخر و جمیع مرصع و شمشیر و سپهر و الی منیا کار و سپهر البلی را سوار بار آمار با ساز ملا

بسی هزار روپہ نقد مفتوح شدہ بتوری کفراف یافت و از آن رو که بعرض معلی رسانیده
و که چندی از مستقر اختلافه توقف نموده بسراجم ضروریات خواہر پرداخت حکم اقدس بعد
پوست کہ بعد از رسد آنجا در منزل جعفر خان کہ برکنار در میای چون محاسن باغچه فرو آید
رجوع خان بکس و برکنار دیکہ پنجرہ روپہ بعنوان ضیافت با و برساند از تاج
مسورت تا ہنگام نصف پنجہ از نقد و جنس با و عطا شدہ دو یکہ و نقد دو پنچہ ہزار روپہ می شود
از ان میان از سرکار والا یک لک و ہشتاد و پنجرہ روپہ و از بادشاہراہی علیہ مقدار از
توکیان ^{از روپہ نقل نامہ نمایش کوناگون و ستایش از شمار افروں جہان بشاہی}
مہ منشور پنج قہرمانی علی فرمان اور و مائی نیک و وسیلہ پنج خاقانی بی توقیع او پذیرائی نہ پذیرد
و گرامی نوکر او معراج زبانہا و نامی اسم او درہ اتاج بیابنا الوان نیایش از تالش احصا
پاکر و جوانیش از سمک تا سہک ہزاران انعام شکری قاصر نور شد و شکری قاصر
مزیہ ^{عالمند چشمہ انوار ہر قطرہ از چشمہ بار لوال او و بخا خضر سپہر موجہ از دربار افضل او}
زادہ و ریافتش و شوار کذا ^{مذکرک الابصار و ہویدرک الابصار و الی} و ولایت او در کش
معزول و معلومش درین کشور مجهول زرت نکہان دور بین و تعریف حسن و جمال او و الہ و الہ
و شکرت نظر ان صواب کزین در توصیف غر و حلال او حایر و ہر و اسخاین او ہام با خطیہ منشور
ناشنا و جواری افہام در قلم حکمتش ناپیدا و ہم تری تازہ در نقضای جبر و تش موری و تامل علم دریا
و فہم بلند پرواز در ہوائی لاسولتش شہ در نقضای دم ملک استاخ خرام جادہ طلبش بر لب افکار مکان
بہ افلیح اعلیک انک بالوادی المقدس طوی و چاشنی خوار ماندہ ادیش بر بسط افکار مش
نور قاب توسین او ادنی نظام حکمت بالغہ اسش بی قہر ^{البصر ہل تری من}
چکہ کہ قہر خدای سہا بمضایح ثابت و سایر منہن فرمودہ و پہنا و غدا با قسم خواہد قرار

و شمار بر نمود از غایت رحمت و رافت پادشاهان برافراخت و با کمال پاکی از هم خالی را خلعت
صفوت و خلافت برافراخت کانت نه ظلمانی او به چراغ نورانی عقل معاش و معاد برافروخت و علم
کمال نیابت را که وسیله فصل خیر و شر و صواب و خطاست بوی آموخت علم محسوس و معنوی بر بعض
نصرت نه حله کرد و بدایع ملک و مملکت بنظر ذی خورشید در آورد و برای ایضاح محبت و انعام
محبت لغت بعثت با بنیان از رانی درشت و ملک و ملت تو امان نموده تو ام ملک به ملت تو ام
ملت به ملت باز گذاشت و بجهت اجرای احکام و تحصیل التیام ملوک و سلاطین برگزید و بر ملک را
کافر با نفع مایع و لایق و حکم مانی ملکیتی اختصاص بخشید و در غور استعداد و توانائی استیصال در سائی
بعضی با بر بعضی بفرودنی غفلت و جاه و فراوانی مکت و دستگاه مرتب داد و سلطان عادل با
که مجمع ملکات فاضله و منبع اخلاق کامله است تاج ظل الهی بر سر نهاد و از شکر فی تدبیر ایتلاف
این کرده و لاشکوه مقرر صلاح عباد کرد و اندیشه از نیزگی تقدیر اختلاف اینار
سبحانک لا احمی ثناء علیک انت کما امنت علی نفسك و الوفاء صلوته و عیون غیب
و صنوف تحیات مبارکات روح افزا بر سابق میدان اجبار ارس بکیران اصطفا علی عیون
صحیفه تکوین الکریم الاولین و الاخرین طلیعه صبح سعادات فریچه نوح مرادات حقیقت جامع و جود
آیت لایحه شهود و بمقتدای هدایت سبل شفیع انبیا و رسل حامل لوای حمد و اینزد سبهای قایل
ما و من نبی یومئذ فن سواه الا تحت لوائی فزده رسل نا امیدان قاید جمیع رؤسیدان
مالک مفاتیح خزائن ارض عقده کشای فروماندگان روز و عرض بیدار دل حقیقت آگاه محرم
درست بسرای لی مع الله اندزده ارباب الباب و الا بصار دانای کموز اختلاف لیل و
ارپت ادیب حکمت راه بایب لبیت معشر انبیا احمد مجتبی محمد مصطفی علیه السلام استند
سلام اخلاص الاعلی ما و بر دین و دنیا بر اهل بیت نبوت و عزه ظاهر رسالت که کواکب

بواقفیت و لای متلائی در نیای ولایت اند و بر اصحاب و اصحاب رضوان الله
علیهم اجمعین خصوصاً خلفای راشدین مهیدین که چار و لایزال سلام و چار مدلت خیر الانام و
چار چمن لیسان شریعت و چار هزار فردوس حقیقت اند اما بعد از این حقیقه الیه و بقیه
الیه عتیقه ازین الیه بنجانب ذی القوه ائمتین نیایش کنین حضرت جهان آفرین پسر
دار منج ایزدی شکر گذار نعم مهدی مستمند ایزد توانا مستند عالم بالا مریحون احسان ربانی ممنون
امستان رحمانی الهویید بنائیدات الله القوی العزیز الهادی شهناز الدین محمد صاحب
قمانی رحمانی بادر شاه غازی به شمت انصاف عظمت تاب بهرام صولت مشرعی سیم
کیوان منزلت بیضا ضیاء مزین مهیا و جهان بینی محسن لب و کامرانی رافع الوید دین مبین تا
اعلام شرع متین محارب اشترار زنگ مجادل فجار زنگ عالم حضرت فلک رفعت فرمان
فرمای بدرد و دای طهوف و مظلوم المحضون بوجور لطف الکریم ائمه انان سلطان محمد خان
لازلت بر شمس الهیته مصونه عن الاقوال و ما بر حمت اقرار شکسته مامونه من العول پس از
احکام انبیه صداقت که ابرای ادعیه مودت انما که حفظه فرزند بر رفع آن بال استعجال
کش نیند و جمله عرض به تقبیل آن استقبال نمایند و ایم حاجت آن آفاق را معطر گردانند و
سماجیم اصابت آن اکشاف را معجز سازد و بر مرآه ضمیر انور و خاطر تناکش که بیزیری شریعت
قدسی و الهامات الهی است منقحی و مستتر نماید که هر یوم جمادی الاولی سال بیست و هفتم مخلوق
میمنت مانوس مطابق سنه هزار و شصت و چار هجری بنکامیکه دار احوال فرشتا به جهان آباد است
عن الافات الی یوم التنا و بهار عیش و طرب و دامت بوعذوق آمانی و اعمال جهانیان ابر شحات
بوجود و سنجاسر سبز و شاداب بود و دریا من مطاوع و دوارب زمانیان بقطررات ابر
بنزل و عطائمه و سیر لب و واقف لوازم سفارت عار و بهرام ابست نشسته الشفات والا

والا جامع احساس و امکارم فوالفقر آقا دولت تفضل آستان فلک نشین و سعادت تلیم
جناب ملک مکان ما که ملاذ خواصین روزگار و معاذ مصلحتین کردون اقتدار است اندوخت
و واسطه خلعت و صفاء و الطمحت و و لایعنی کلدسته معانی رنگین مصامین دلنشین که با اعتبار
و داد و می یکنیکی و یکنیکی فراهم دشت به نظر گمیا اثر در آورده از اشتغال بر خواستش استمرار
طریق ارسال رسل و رسائل از طرفین و الفاذ سفار از جانبین که مبنی از کمال و داد
و عباد است این غیر از انعام جان رواج یکنایی است تمام نمود و در مع ربیع ابتسام آن
لواح یکجهتی است نشان کرد و چون آئینی که مراعات آن بر ذمه ارباب رشد و تمیز در اصحاب
دانش و تدبیر لازم است و محافظتش با قضای ابتدای بهدی دانا یان و واقعدی بسیرت
خردمندان مستقیم نه شده بیکانه طرز یکنایی بوجهانای کاران نظم و نسق مهمات و کار پردازان
رتق و فتق معاملات اولاد دستگاه که در اوایل عهد شباب انداز جدی رعایت می شود
عاری اند و بر سر کم گذارش حالات با سرافراز ساخته های خدا و بزرگ کردار یکنای
غیر نشانه معذور داشته بنا بر قاعده متابعت و قانون موافقت بنا بر جواب بر نسق نامه
نامی گذشته آمد و الا از ما که قدر دان و پایشناسیم و دستور العمل دانا یعنی قسطاس مستقیم آگاهی
و سند باوشت یان روی زمین و اوزنک آرایان با فرو تمکین چه لایق که آنچه در نظر کامل حرد
پسندیده نه نماید بطور آید طرز بر تقیم رسائل مولات و تمیق صحایف مضافات بزرگان
که از آن نیست که در عیار دانشی که مایعوزان پناه رضوان دستگاه علیین مکان سلطان
مراد خان فرستاده بودیم جلوه ظهور یافته آن معیار بیزش در کتابخانه عالی خواهد بود و ملا حظ
نما که الکی بخش طرز نگارش و حالات است و اگر آن مجموعه هو شمندی به سبب مع
روزگار نموده باشد در نقلش که بیاطا با این خرد نامه مرسل گشته نگاه رود و به پیش افزای

سعادوت مشرف دیده در است بدیه که معجوب حاجب مذکور اسال یافته بود به سده سده مرتب
و عتبه عرش منزلت مار سید شرف پذیرائی یافت و به قبول موصیل گشت در نامه بنظر شما مقرر
از مکتوب نذر محمد خان از به سمع شریف خواهر رسید که عبد الممنان لای بیطلع من خرافات لطیف
معمومات را از بانه و صحیفه پرداخته به فسون و فسانه و نیز قیر و عقیق لباس مهدق حقه شایسته
بود چنانچه فریقی از رفقای خان مذکور که محرم ناز او بوده اند و سحر و علانیه در کنکاش با او ایشان
و بعد از فوت او برادر بزرگتر من کریم زادیم الله جل جلاله و کرامته از ده حجاز معاودت
معمود به صورت رسیده از آنجا به استناده اقدس که بنیاه عالم و طیار بی ادم است شناختند و حال
بسیار من خدمت بی وزنی درگاه معالی کامیاب مقاصد اندیشا فیه سفیران عالیجاه این معنی
بر گذاردند قابل احترام ذوالفقار آقا را که از ناصیه عالش پیداشت که خدمت بزرگان نموده و ادب
شکسته و روان رفیع ایشان فرا گرفته چار پنج ماه مسورت هوا و قورت کرب و بانش
خام از به رگام و رسیدن موسم سفری شدن جهانزات در ملازمت سر اسر سعادت لکها دیم
و مشمول الطاف جلید و عطا جزلیه ساجده و به خلعت فاخره و حوازیه منگانه و صلوات
مستوالیه و انعامات متالیه بر نواخته و ستوری الفراف بالقبوب یا صواب دادیم و برای اطلاع
این جریده والا و اعیال منتظری هدایا که در سواد جدا کانه رقم پذیرفته نشیعت شجر جلا دیت آثار
قدوی لایق ابر حقه قایم بیک را که از معتمدان درگاه آسمان جا به است بر فاقست موسی الینکر دیم
چون خبر تبلیغ این صحیفه شریفه و منسوبات ظریفه در لغوف ذی شرف کاری ندارد و متوقع آنکه
پس از تقدیم ما موزنی امهال بر خصت مراجعت نوازیش باید آقاب اقبال از به کشف
میر و بدر جلال از وصیت خسوف معری با و محمد بدیع و و ولد نذر محمد خان از اصل اضا
به منصب و دیناری و موصد سوار و صاحب پیر نویت خان بفرستی به منصب مفتخر گشتند بهر منم

منزل فرود افزای کوه سلطنت یا در شاهزاده بلند اقبال مقدم در اسعادت امور و در آنجا مکار
 بخت بیدار برنجی جواهر لطیف پیکش کز استند و پیکش عادل خان یک فیل که در خوشنوی و قناری
 آنحضرت حسن منظر و تند از قمار سر آمد اقبال او بود و یاراق طلا و ماده فیل یک اسب عربی با ساز طلا از
 زنگنه شکست و قیمت فیل شصت هزار روپیه مقرر شد و نوزدهم سپهرین برادر سردار الصدور سید جمال
 بر حمت خلعت شاهی و هزار روپیه سربلند کشته بملن خود کجرات دستوری یافت بیت و چهارم حب
 الاله اس مهربانی کوه لک در خدمت عزت خلن باضافه هزاری دات منصب چهار هزاری و در هزار سوار فر
 میبایست بر او زنت و به لقب خان اسب عراقی از طوطی خاصه عنایت شد و خدمت دوم بخشیری
 احمدیان بقاضی عارف کشمیری مقرر کرد و بدست و ششم سمن سنج بدایع طراز شمع عبد الحمید بادشا
 نویسن که فنی از احوال خود در دیباچه جلد اول این صحیفه مفاخر رقم پذیر کرد و امیدوار خست بهستی است
 بهم وی الفقهه فرات نواز ش عنوان با خلعت خاصه و کمر صحر که قیمت آن
 بود به عارف خان مصوب و اوج جان بنیره صفدر خان از روی عنایت در ستاد و دوم بود که
 بنیره کش سنگه تیر در غر در اوج سورج سنگه را به نور به در حمت جلد به کار با بهو لکماره و به
 بملن خود در خص کرد و دیش نوزدهم بریم و یوسینو دیو اجهای کافور و ان مرصع با علقه مروارید
 و خواجه عنایت الله نقش بند از اصل و اضافه منصب هزاری شصت سوار و محمد ابراهیم و لک
 محمد طاهر صفایانی بخد مت بخشیری شاکر و پیشه از تغیر قاضی نظام میبایستی شدند چون درین ایام
 فرجام بمبا مع عنایت و جلال رسید که بیدوایان و محتاجان که معطله از فرط غلا و کرائی
 غله بکسرت میکند از انداختن آنجا که همواره از رشحات غلام انعام بادشاه دریا نوال شایسته الهی
 و اهل ابالی روز سر سبز و شادان است شانزدهم این ماه خواجه ضابطه اعلی خلعت سوار
 ساخته بحرین معظمین رخصت فرمودند و به مقتضای این بهر صورت نیز لایع شد که تا رسیدن

در محمد عارف
 صد کلان محمد لک در

در خواجه جان لک
 صد کلان محمد لک در

در خواجه جان لک
 صد کلان محمد لک در

او یک مکه روپیه را متاع باب بر عجب خرید و آورده دارند و بخواجه خالط حکم شده که تملک متاع
مذکور به شریف مکه و تملک دیگر بعضی و سایر ای آن بقعه شریفه و تملک باقی بنیادیه کریمیان مدینه مکینه
برسانند چون باندازه سبزه ریزه طیبه میباید که طرح آنرا درگاه عرش مدینه آورده بودند و حکیم محراب
به شکل جای نماز حکم اقدس و کارخانه ملتان مهیا گشته بود آنرا ارباب الدار شریف
بدار احمدی و نجفین نمودن و تواجی قاهره به هر مکه چنانچه چون خاقان قدسی غنیت پاک تلو
از سعادت جبلت و حسن عقیدت به بزرگان دین و در روان حاکم لیس و صوفی قاهره و ارباب
ولایت انجمن آرای اصحاب هدایت حضرت خواجه معین الدین سنجرای پس قدس سره اعتقادی و
و اخلاصی صافی دارند و مدتی شده بود که زیارت مرقد منور آن پیشوای عرفانه نموده بودند حیانت
محض در اختلاف به فاضل خان میر سامان مغرض ساخته و او را به خلعت خاصه و از اصل و اضافه
ممنوع دور از حقیقی ششصد سوار برافراخته و کثرت سنگه سپهر را به حینکه را بخدمت حرمت شهر
مبارک حق محض به هزاری نهصد سوار و نوبت خان را بکووالی و در اختلاف با این سابق
و نامر سپهر او را بکووالی اردوی معلی سپهر فرزند که دانیده بهیت و دوم این ماه بقونین و نجفکی بخرطه
مغیرن آهای انجمنی کفایت مبارک فرموده و از آنرو که در عهد دولت حضرت جنیت مکانی بجای که
کونن سپهر را نامر سنگه بسید حضرت خاقانی مدبرگاه معلی آمده مغرور شده بود که را نا به کار اعتقاد
او بپایه رانائی برسد قلعو چیتور که از عطای بادشاهی است استحکام ندهد و سال بهیت و نیم جلوس
مقدس پس از شش زلف فرمودن خدیو بهیت اقلیم کابل بمجامع حقایق مجامع رسیده بود که ناما خلعت
بدار احمدی که قلعو مدبر را در دست مینماید اعلی حضرت به لیدان بیک در وقت حضرت حکم کردند
که قلعو را دیده حقیقت بعرض مقدس برساند و او دوم این به درگاه والا آمده معروض داشت
که در دانه های همگانه بجانب غرب قلعو که از بهادر کوه تا به بحر مدینه پرداخته بود یکی ریخته و از

و از هم پاشیده بود و چندی را در نهایت رعایت از سر نو افزوده و لمحتی را ترمیم نموده و در
بعضی اکنه که از آنجا بر آمدن بر کوه امکان داشت دیوارهای نوی اساس که نظریه بستی و بلند
کوه در برخی محال از ارتفاع آنزده کنه واقع شده و در بعضی پشت آنست که تا سه و نیم کمره
در آنجا نوبت برنجی نیز لقطه شصت و پنج ذراع و از ارتفاع سی در مال استحکام و مینا
بناموده است بنابر آن درین تاریخ مسعود جمله اهلکی سعد الله خان از حضرت فرمودند که با سنی
سوار بر اسب بر آنجا نشاندند قلعہ میندیم سازد و اگر احیاناً او را ملامت نماید و به مخالفت کرد ملک
او را به نهب و غارت خراب ساخته آن دارون طالع را مالش بسازد و به تفصیل اسبابی که در اینجا
و منصبداران که همراه جمله اهلکین کشند رستم خان بهادر فیروز جنگ را به جبینک مهابت خان
راجه رای سنگه سیدو دیه روپ سنگه را بهور قاسم خان میرانش تا بهادر و پانصد برق انداز را به
انزوده اخلاص خان مکند سنگه یا دلا بهر خان در تن ولد میرداس را بهور اسیر خان را بهور
کور مخلص خان سید مهابت بار بهر خنوخان کرد و هر داس کور را بهر ام سنگه نروری و امی سنگه امیر
راجه کجنگ خوشحال بیک کاشغری سید الار بهر بهر سنج معظم فتحپوری اسد الله ولد شمشیر
پلنگ حملہ ولد شمشیر خان از بیک خوا به عنایت الله نقشبندی او دی بهادر را بهور سید بهادر
بخشی احمدیان بهادر را احدی تیر انداز سید نور العیان و کشف خان بهادر بهر سید مظفر ولد
مشحاج عثمان سید مقبول عالم بهور جراح کهنگه کار کرد و من چاند اوت محمد بیک و یاد کار بیک و
سید نجابت ولد شمشیر خان محمد مراد سید و سید شیر زمان بن سید خا بهر خان سحان سنگه
راجه بهادر سنگه بند لای روح الله ولد یوسف محمد خان تا سنگه زی بهادر نو خانی سید قلی اوز بیک
ایند رسال بادا سید فضل و لایب رستم خان محمد سعید معروف برالتش قلاق زبیر و
بهزیر خان خوا بهر رحمت الله و یاد کار مسعود و برادر زاده سعید خان بهادر سنگه امیر

بلوی چو مان سندر داس ولد کوکراس سید ویدیه مونس سکه ولد مادھو سکه بادا عبد اللہ رسول
فتح خان دکنی کداسیک ولد بالنتون بیک حبیب جی ملک حسین قاضی نظاما سید منور ولد سید محمد خان
شہسوار بیک اوزنگ خواجه حسن دہ بیدی خواجه محمد شریف دہ بیدی سید ولی امیر جی محمد مقیم
ولد شاہ بیک بہاد سکه کوہ پیر دمن برادر راجہ بہلول اس حسینی و برہانی سید عبدالعزیز خ
بنیرہ راو سیکریال کھولہ خواجه صادق کلکتہ نای شیر خواجه داماد سرافراز خان سید یاکوکار حسین
بیرہ سید یوسف خان بارہ بیک قرا مغول باجی احمد ان سید محمد جبار بدلیہ قاسم
سید الدین پیر نور الدین احمد مخالب بہ تربت خان سید قطب عالم سید احمد کبیر ولد سید
سلطان نظر ارباب بہادر بیک خواہن زاده میکہ ناز خان دو کبیر بسیاری از مند ہای منصہ دار کھام
رضخت مدارا ہمای سعادت اللہ خان بہ عنایت خلعت خاصہ و واسم خان فوطا ہر خان بہرحمت
خلعت تہ تیغ خان بخدمت بخشیری و واقعہ نویسی اس عسکر فیروزی و عطا خلعت و سید
دارمہ زو ملک حسین و بوری بیک بغرونی منصب مہا ہی کشند علی حضرت خدام دولت را
کہ در تواجی دارالخلافہ اطہارم سپہر کشیدہ بود بہ نزول مقدس پاپہ رفعت تہر فروند و خدمت
دیوانی دارالخلافہ بہ شیخ موسی گیلانی و بخشیری و واقعہ نویسی بہ محمد شریف پسر اسلام خان تقوی
یافت بیت و سیوم ازین منزل کوچ نموده بانج خلداسای اعز آباد را بود و معالی انصاف شادہ
بخشیدند بیت و پنجم یوسف خواہم حیدری کہ از قبل عبد العزیز خان والی توران بعد از معاوضت
میر عزیز ملازم بادشاہ ہزا دہ ملکہ اقبال بخدمت آن عالیہ قدر بخت بدایا آردہ بود و ند بدلیہ
آلوا کہ سعادت تقبل سده خلافت اند وخت و نہ سپ و دہ شتر بعز ان پیشکش کنند
و بہرحمت خلعت و دہ ہزار روپیہ سرافراز کردید خاقان ہمانند سبہ روز دین نرنگہ بفرادان
بہرحمت دولت ادا کرد اندہ بیت و ہفتم بیہ پنج گاہ پالم شریف و ہر دند و بیت و نہم مکہ علی

معلی از یاکم رکعت نموده خواجہ بر خور دار نقش بندی به قلعه داری اوسه از بعید و از یک خان
در لغوی یا لندی یا لندی سوار منصب دوزخ داری و دوزخ سوار تارک افتخار بر افراخت غره
دنی ایچ در منزل خرد و پرستش به تپانه داری و جاگیر داری بروی توابع احمد آباد و مصلح الدوله
شیخ ابوالدین حسین ایچ از قبل با دوش هزاره کامکار محبت شجاع به رحمت صواب و دوش
از تغیر محبت با خا و پانصد سوار منصب هزار و پانصد سوار سوار از کشتن
ووم قلیل پرستش جهان پیا کردید چون رانا لعل خان حیدر خان شندن جنود و طغیان
از و نور خوف و اضطراب و طای معتبر خود را رام چند چوبان و را که داس جهان لعل و لعل
و غریب داس پرست که سزد و ستانی مبعی رهنماست فرستاده خدمت با دوش هزاره بلند
بلتی کشته بود با بوسید آن خیمه بیدار کامکار طاعت و فرمان پذیرای او به مسامح جاد و جلال
برسد و لعل از انند ام قلعه مذکور ملک او پی سپر پنب و غارت عساکر منصوبه نکرد و الا بقدر
عجز و استگانت او در شکاه خلافت معروضند نشند حکم شد که چند جهان دیوان به تات و را
بنو ستند که نزد او رفته برگزار و که اگر از عاقبت بنی و مال سکالی رستکاری خود را از چکال این
آهین چک و صیانت آن روز بوم از دستبرد و دلا و در آن عرض خبک متبای اهل شناسند هر
بر طبق قدسی کام که پذیرائی آن منظر هزاران کامروائی است پس کلان میکند خود را ببارگاه
نشد و جاد روانه سازد و یابین پیشین به شایقی یکی از اقا ریش جمعیت او در و کن بود
خدمت بادشاهی به تقدیم رساند و الا غریب بر صده تلف خواهد گشت و ساحت و لا پیش
پاکیل نسیب و غارت خواهد شد و چند جهان عظیمی خلعت و انعام دوزخ داری سپر سوار
در نواحی موضع با کلان به کوب فلک خلافت با دوش هزاره بلند اقبال پس
خاصه با سز منیا کار است شد چون راجه سکر ام مله بان منربان جمول استی

در نور دیده بود و حسب الانهاس بادشاه بناده کاسکار محمد اوزنگریب بناده سازنگ هر بنیره اورا
به تهمانه داری بخرود و از توابع برانچور که فوج داری آن برادر سنگرام متعلق بود بغزنی منصبیایی
کردانیدند حاجی محمد سعید که برادر ذوالفقار اقا سیغری فرزند دای روم بدیگرا صاحب نموده بود و بنفتم
به بختلارستان جهاد داری مستحق کردید چون درین ایام والی ایران باقیصر روم مصالحه نمود
ذوالفقار اقا از راه لهره به سورت و از آنجا به عتبه خلافت شتافت بود و او را چون درین راه عبور کرد
بنبادیه متعلقه والی ایران بالیسی و از ذوالفقار اقا جهاد داری کردیده راه مصر اختیار نمود و به مدینه مشهور
رفته و از آنجا به مکه معظمه و از مکه به مخاوان محالیه رفت آمد و خود را به سده عرش رفعت رسانید و سپس
ترکی و پنج شش که محمد پای ساری اتالیق عبدالعزیز خان مصحوب خواجسته ملازم خود و بچران پیشکش
کردند شسته بود و شرف پذیرایی یافت و سه هزار روپیه بر او عطایت فرمودند و هم که عبدالغنی سرور
اقرای حکمان کشته بود و قریب منور پور جنایم کردون غفلت برافراخته شد و مراسم قربان به تقدیم
رسید درین روز خجسته به جعفر خان اسپ عراقی از تولید خاصه باب از ملا و به ثوب خان اسپ عراقی
از تولید خاصه بارین مطلقا بنام دار خان اسپ عراقی بارین مطلقا کاجی احمد سعید اسپ ترکی عنایت
شد چنانچه امیر آخور عبدالعزیز خان که به تقدیم مذکی استان کیوان مکان آمده سعادت تقبیل عتبه
اجبال انداخته بود و بعضی خلعت و بعضی دروغ و انعام دو هزار روپیه سپار فرزند کردید و بارین و جلالی
اینرا به جینیک که همراه دارالامهامی معین کشته بود حسب احکام تا دور و رایت آسمان گردانیدند
اقرار دولت ملازمت نمود و پنج فیل و پنج اسب خان را در بطریق پیشکش کردند و از آن میان فیل و پنج
فیل و اسبان مذکور در جبهه قبول رسید و او را به محبت خلعت خاصه و اسپ عراقی از تولید خاصه بارین
به روز خجسته رفعت فرمودند که کبریت هر چه تا متجاوزا بمیدار چه نامی چه سازند باز در همه احوال با مکره سلطان
سلطان سپهر گوه اسپ عراقی از تولید خاصه بارین ملا عنایت شد چون خدمت امنی کانات مس

مس که در سیرانه دستکبانه است از عبدالحی فوجدار میرسید و در محمولش کمی راه یافته بنا بر آن
تغیر نموده محمد امین دیوان اجمیر را بخدمت فوجداری و امینی برگزیدند که در آن روز فوجی منصب بر او
تسلیت نمودند و در آن روز خان به قلعه داری ترنگ و اضافی منصب و در آن روز سنان سنگه سیر
بخدمت فوجی و دولت سوار مفتوح گردیدند و در آن روز حبه بیت و پنجم بام شاه خورشید سیر برید و انتخاب گردید
اجمیر که بر سر بنده تالاب اناسا کرت نزول مهمت موصول فرمودند و با مرخاقانی مهین کوکب فلک خلافت
باوشت هزاره بلند اقبال در علمدیت درون حصار که محل نرسیدت عرش نشانی بود و حضرت
جنت مکانی نیز پیش از تاسیس دولتخانه مذکور در آن معانی نزول نموده بودند و در آن روز مهیاراجه
جسوت سنگه از وطن خود عبورده پورانه دولت ملازمت اقدس انداخته او را فراموش فرمودند
مصلح نورالکین قاید اصحاب اتمین پیشوای معرفت طرازان حقیقت بن حضرت خواجہ معین الحق
والدین قدس سره تشریف فرموده به این نیاکان نیک نهاد پاک اعتقاد و در آن روز
پیاده شده احباب زیارت به تقدیم رسانیدند و در هر روز رومی به مدینه و منزه و یار و دوست
مکان معین عنایت شد و از آنجا به شیخ علاءالدین سجاده نشین ولایت مرتب هزار رومی
بیت و پنجم شهنشاه حق آگاه از قوط اعتقاد باز باین مرقه فیض آلاء تشریف فرموده و فاتحه فایز خوان
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
از آن روز یافت بابت و پنجم فیض الله خان و نام کوکب نوال به عطای ارباب عاتقی مباحی گشتند
سید فیروز که مدار علی درستم خان بناد و فریوز خبک بود از وجود شده به در او عیدودیت استخوان
دولت و اقبال آمده و بفرع طالع در سنگ بند با منسک گشت و به رحمت خلعت و منصبی هر روز
اورخت و بهر یکی از نوشحال خان و لیرام خان کلا نوت هزار رومی عنایت شد و سلاخه علیرام خان
احمد الام الکوفان و الا از کشته از آن روز گاه کیوان حابه شده بود با سپهر این خود سعادت استقامت

کردون اعتقاد داشت و هزار مهر نذر گذرانید و بعد بر محنت خلعت خامه سرافراز کردید و دل دوست داشت
سرافراز خان حسب الانماس باو داشت پیراوه والا بهار مراد بخش بخد مت تنایه داری بیجا پوار توابع
سیر کار پین و بر فزونی باله قدی سقید سوار منصب هزار و پانصد سوار و مقتدر گشت چون
بجوش اقدس رسید که خرج روضه مقدسه معینه سالی بیت و هفت هزار روپیه است و حاصل تحریکات
وقت روضه منوره افزون از آن چنانچه مبلغی در خزانه فراموشه جلایان و هم محرم سی هزار روپیه
مقدومه و مصارف سوار روضه و نقاشی فرمودند و از آن رو که درین ایام با نذر نایاب هم مستطوف
از لایای دولت کینی پیر از روی فراغت و ابتهاج بخد مت باو داشت پیراوه بلند اقبال عرض داشت
منو ده بود که کمترین امیدوار است که حکم اقدس شیخ عبدالکریم دیوان خود را نیز نخواستند تا بر خود مستطوف
افزاید که آسمان عباد روزنه سازد و آن عالیقدر مخلص او بعضی را رسانیدند تا بر لکن درین تاریخ
شیخ فیلور از نیکگاه حضور عرض کردید چارم روپ شکله را به پیراوه اضافه پانصد سوار منصب چار
هزار ای ستم هزار سوار سرباز داشت و بر کنه مانده از توابع سرکار چیتور از بغیر انا به جمع هشتاد و یک
دام و مطلب اضافه پانصد سوار سابق و پانصد سوار حال باو عنایت شد چون چارم این ماه
ساعت نهفت موبک معالی بصوب دارالخلافه مقرر شده بود و نیمه بانه عیال و فیض الاوار زنده اولاد
کیا حضرت خواهر معین الحق والدین تشریف فرموده مراسم زیارت به تقدیم رسانیدند و درین
حکم و الاقرب صد و چهل من شاه جهانی از گوشت نیند کاوشکار خاصه و برنج و دوجن و مستطوف
در دیک کلان منی که وقف آن روضه منوره است و محام خیمه صلاهی عام در دادند که روی از فقرا
و مستطوفین بهره مند گشتند و هم مبلغ ده هزار روپیه به عهد این ماه با صاحب احتیاج تقیم پذیرفت
از آن میان هزار روپیه به شیخ علاء الدین فیلور مرحمت فرمود و در آن هم خواهر از تقدیم
بجایای صد مهر نذرش یافت مراجعت نمودن و اعلام پیراوه داشت و جهان آباد

روز چارشنبه چاردهم مطابق چارم آذر خدیو اقبال در ساعت مسعود با هزاران سوار و عجلال
بموجب محبت و بها کمن عز و اعتقاد در خلافت جهان آباد نهضت فرموده سراسر عشق فرساکه دو
کروبی برافراخته شده بود به قدم فحش اما فروغ اکین گردانیدند در این تاریخ پیرتی چند سپهر را به
خسرویت سنکه که از وطن آمده بدولت ملازمت اقدس سراسر فرار کرد و یک بار عنایت شد
و خدمت خود جاری صوبه احمدیه تهر میر شاه علی که به حیت کبر سن عینت و انت به تقدیم رسانید
به بهادر گیتی و ولایت روضه رضیه به محمد عابد بخشی و واقع نوار به مدبر موقوف ساختند چون
مرزبان سری لکه در کوهستان شمالی سوی دار الخلافه است به استظهار مناعت مکان مضای
کوهستان از زمان سریر انائی اوزیک نشین اقبال و دولت تقبیل مار کاه عظمت و جابه که معقل
شاه و معجز جابه سلاطین و اقتدار است در دنیا فیه درین تاریخ خلیل الله خان ابا هشت
سوار و کار از تیرا خان و برقی انداز و ده هزار پیاده تفنگچی و باندازان برای تنبیه و اسیر
بدین تفصیل برخی از امر او منصب در آن به هم را می او دستوری یافتند رام سنکه را به نور خال
کا شتری سید شهاب ولد سید عیرت خان بابر به سید مظفر پسید شجاعت خان غفر
پلنگ حله خواج غنایت الله چتر بروج جوان میر میران ولد خلیل الله مظفر حسین سلطان حسین
ولد اصالت خان سحان سنکه ولد راجه بهار سنکه بنذله محمد مراد شکر و ز بهار نو خانی محمد حسین
آل کلابیک ولد بالهون بیک حبیبه چی محمد ابراهیم ولد اصالت خان ملک حسین برادر مظفر
قاضی نظاما چتر بروج سونکران شهر سوار بیک راجه امر سنکه بدو جرحینی و بریانی سید عبدالغیر بخاری
احمد قاسم لوری بیک قرامغول ارسلان ولد الله ویردی خان خواج صادق کلته نای شیر خواج
دوسر از خان ابوالقبا که لایبی بهادر بیک خواهر زاده یک تاز خان سلطان نظر ارلات
عمور زاده نذر محمد خان و خلیل الله خان بغنایت خلعت خاصه و رپ عربی از طوایف خاصه با این

سواران را برام سنگ را بهر جهت خلعت و خوشحال یک کاشغری بفرنی پانصدی سوار
ممنصب و هزاری ششصد سوار سپهکاب به عطای خلعت و سید منظر باضافه پانصدی سوار
ممنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و میر میران بهر جهت اید عراقی منظر حسین بیدار و غلی
تو چنانچه این عسکر فیرری و در جهت اید و هر یک از سلطان حسین سپه اصالت خان مراد
سکه در بممنصب هزاری چهار صد سوار و از اصل و اضافی هم سپه اصالت خان بفرنی منصف
و ملا حسین بعباسیت اید و قاضی نظاما به خلعت و خدمت بخشیکری و واقع نویسی این فوج نواز
یا مستند استیم نواحی مالپور مخیم غفلت کردید و هنگامیکه نواحی احمدیه بر تو باجه رایات بهرین سپاه فوج کین
گشته بود از من و لدر احمدیه بپیکار اس را بر کینه مسجوده که در تیول او بود و سوزی داده حکم فرموده بودند
که بر کینه بدین سوار را که از رانان تغییر شده بجا گیر او متصل است به تصرف و در آورده و بموجب حکم معالی
با جمعیت خوبی از سوار و پیاده بدانجا شتافته بر کینه مذکور را از مردم رانان انقاع نموده به تصرف در
در بر او که بر کینه مذکور به جمع یک که در دام در طلب مهابادجه جنوبت سنگ مرجمت شد بر لیج رفت
که بعد از رسیدن مردم مهابادجه بر کینه مذکور بدیدگاه آسمانجا هشتاد و پانزده نفران و الاصل نموده و شکاف
ساحت جهانیا فی رسید و از آنکه و که قصه مالپور در تیول او بود یک زنجیر فیلی بعنوان پیشکش گذرانید و خان
بنده پرور او را باضافه پانصدی هزارت بممنصب و هزاری هزار و پانصد سوار بر نو اختنای کنون بر قیود خیر نامه
سوانج نگر میکرد که چون مدار امهائی سعادت خان با افواج بحر امواج بسیت و یکم ذی الحجه بقصد یو که
سیر آغاز ولایت رانان است و از جمله محال تیول او که بیرون کوستان است و از آن تا پیتور و رانده گرفته
در آمد از آنجا که کشت و رزان و رعایا از بیم و بر اسبش کباب و شانی مسکن و موطن خود گذارنده بکوشه
بسیار با در آمده بودند و هنوز معاهد رانان منقطع نگشته و در غارت و چیدن مرزوات
مخوف و غیبت و دودم بمتمثل برده و روز دیگر بموضع بوده و صبح از خیمه سنگم کوهل آمده و بسینه بختیم

بظاہر حضور رسید و مطابق حکم قدس مقرر نمود که کلند خان و سید اران سرکره لشکر و نوینیان
و امرایانند از آن حصن حصین که بر فراز کوهی واقع شده و کیفیات و خصوصیات آن از انبیا
و انبیا و پیوند سپردارند و آنرا با خاک برابر سازند چنانچه در عرض ۱۰۰ روز و پانزده روز برج و باره
آنرا و آن سبب خفت و دیوارهای قدیم و جدید پوکند و افکنند و همه را در رانان از تفرات
اقبال بدارند و حمید و غلبه و استیلا و عساکر مضبوط و پراکنندگی رعایا و خرابی و تخریب از
غنوده بی خلعت برآمده و خند استی متضامن اظهار عجز و عنود و بی خویش با سپر کلان خود که در سن
شش سالگی بود و جمعی از نوکران عمده قتل را و ارام چند و دلد و بلوی چو بان و را که در سن
کلیدان جهالا و غریب داس پر دست و چندی دیگر مصوب شیخ عبدالکریم و چند برهان که
پیش ازین با التماس بودند و یافته بودند روانه درگاه کیوان جابه گردانیده از نیکایه خلعت
بدار همبانی حکم شد که چون قلعه ویران گردید و رانان سپردار به استان معالی روانه گردانیده
و در جناب خلافت به التماس بادشاهان و بلند اقبال تقصیر او به عفو مقرون گشته باید که
لشکر فیزی و روانه شده سدره مرتبت گردد و بیت و یکم محرم چارگوهی قصبه پلور شیخ مذکور
به استانبول مقدس سرافراز گردید و پسر رانان را و ارام چند و دیگر را چو بان عمده که همراه
را و دند و بستوری بار یافته جمیع طالع باسلام عتبه اقبال برافراخت و برخی مرصع
و دو آپ یکی با سار مرصع و دیگری با سار طلا و دوز بخیر خیل با یراق نقوه که رانان بطریق
پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذشت شهنشاه فرموده پسر درنده نواز نظر با خلاص نیکانیش
که نواخته و سرافراز داشته این استان دولت و اقبال بودند او را با وجود غور و سالی بکوتاه
ت و نوازش اختصاص داده و معطای خلعت و سرسبز مرصع و طره مرصع و مال سوار
و اندکی مرصع بر نواخته پیشکش کرد چون تاجال بدر پیشانی نموده او مقرر نموده بود و شمول

که هم به سبب کار که مور کرد و ایندند و او را هم چند بار به عنایت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت
کس و دیگر از رفقای او به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت و دوم جمله اهلکی سعید الله خان احرار
معاشرت ملازمت اقدس نمود و هر روز در نزد کتبه و به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت و در
برینا و رفیق و خلیف و بهاب خان و در و پ سنکه را به نور و قاسم خان میرانش و راجه اندوده و کار
و دیگر از افراد مشهوران که همراه جمله اهلکی آمده بودند و در اسلام عتبه خلافت انداختند و
آخرت فوجدارای برکنه شدند و منافات صورت با لوه به راجه و سبب سنکه مفوض شد و بیت و پنجم
و در راجه پیش از این نزد یک برکنه بولی که اقطاع او بود و یک زنجیر فیل لبرین را که نکرانند و
بیت و ششم لبرینا به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت و در و پ سنکه را به نور و قاسم خان میرانش و راجه
الشراف یافت و برانما منتهی رخصت و محتوی سواران سواران سواران و با جمعی بدکن و
خلعت خاصه و بار و بند مرصع مصوب سکت سنکه کور فرستاده آمد و عده صفوف ارجی قصبه بندون
مخیم اقبال کرد و چون ببادش اندوه گامکار محمد اورنگزیب بهادر حکم و الا صادر شده بود که سلطان
عشیران خلعت خود را به سواران به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت و در و پ سنکه را به نور و قاسم خان میرانش و راجه
بیش از این خان نیز فرمان شد که از اقطاع خود بپند سوار آمده تا وصول سلطان محمد توقف کردند
که اگر احیاناً را به سوارانی غول اودار راه مخالفت اولیای دولت قاپوچیان در این طرف بولایت
او در آمده به نوب و غارت پر طرز و و اگر با طاعت و ایلی خود را و ولایت خود را از خلیف شیران
پیشنه نادر و وارماند به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت و در و پ سنکه را به نور و قاسم خان میرانش و راجه
یافت صورت انجام پذیرفت و زلات او به حق مقرون بکرد و هر سلطان محمد که به پند سوار آمده انتظار
حکم اقدس می بر و بموجب فرمان و الا از راه کنای جاندا بند کاه کیوان رسید و به رحمت خلعت و اسب بازمین نقره و مفت
و اعتقاد بر بخشی تا و ایله آن عالی نسب رفته به پیشگاه حضور و در دولت تلمیذ شده و پیش

عزیز مرتبت رسانیدند و سلطان پیشکش انوار اکبر برخی مرصع آلات و سهیل بایرین نقره و دو
باده فیل که قیمت مجموع یک لکه روپیه شده و پیشکش خود یک زنجیر فیل بایرین نقره از نظر انوار اکبر
و به عطای خلعت و تصدیق پیر میوه که از سابق و لاحق دو صد روپیه مانده و انعام پسر از طبله خاصه
بایشان و سرافراز کردید و شاهان نیز بر طبق فرمان مطاع همراه سلطان آمده به تقبل نشان
خلافت چهره سعادت بر افروخته و عنایت خلعت خاصه قامت عزت بر سر درین
تاریخ مداریم های دستوری یافت که پیشتر به باد اخلافه رود و این حیوانات سنگه چخت و دو
که مبلغ سی لکه روپیه از خزانه مستقر اخلافه بداد اخلافه رسانند و برستم خان بهادر و باجو از زوده
به قبول خود مرخص کنند و هر کدام خلعت خاصه عنایت شد تا به سید بخین بفرستد و بیاید
و سایر از مضافات عموماً در آباد فرق عزت بر فروخت چون اسد الله فوجدار را بفرست
پستی بر لب خدمت مدفوع به وزیر اخان مخلص کرد و انیده او را باضافه هزار سوار منصب به نزاری
سه هزار سوار سرافراز ساختند و هفتم در دولتیه نه باری نزول فرمودند پیشکش جام الماس
دور زنجیر فیل که از دکن ارسال داشته بود و بنظر انوار آمد و او را باضافه پانصدی ذات منصب
دو هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار بفرستند و حسب التماس با دشت بازده کامکار محرم
اورا در یک بهار و محمد یک عایس محصار قندهار دکن بخطاب قلعه در خان سرافراز کرد و
هم گب اقبال از منزل مدو کوخ محمود و افتخار خان به تیولداری چوراکده و به اضافه هزار سوار
بمنصب به نزاری سه هزار سوار و انعام قلی شاه ملوک از ایران بقصد بندگی این درگاه کیوان
مرتبت آمده بود و با انعام هزار روپیه نوارش یافت چون به مسامح حقایق مجامع رسید که را
به نارسنگه در موطن خود بلب احیات در نوزید یازدهم خاقان پیروده نواز سبحان سنگه
لکه کان او را محنت خلعت و از اصل و اضافه منصب دو هزار سوار و دو سیه سه سینه

فرخنده راجی واپ داند من دیکر سپرد و را بمصوب پالیدی چارصد سوار سواران را بستند
و از دم قرین هزاران کامرانی برپا پس تشریف آورده مغانی آنرا به قدم محبت افروخته
سجود آسمانی کردند و روز دیگر در آن پنجه گاه بهشت ملاصدیق و پادشاه پادشاهت فتح پور
را به پرتو و در فیض آفرین بخشیدند و بر وضه رضیه قدوه و افغان اسرار حقیقت و ولایت طلب کرات
انت بایستیم چینی روح تشریف برده آداب زیارت به تقدیم رسانیدند و حاریر را برپه
رسدند و پوزویان آن قدسی مکان عطا نموده در دو تنیانه معنی که بر ساحل تالاب فتح پور رسیده
عیوق گیشیده بودند و فرمودند اسد الله و الله شیر و اجه بخیرت میرتو کی و سرستایت نوارش
یافت درویش بیک قاقشال یک زنجیر فیل بعنوان پیشکش گذارند و به نام پسر نوبت خان
غسانیت شد پانزدهم از فتح پور کوچ فرمودند ابوالبقا و الله شیر و اجه بخیرت میرتو کی و سرستایت نوارش
فیل با ماده فیل بطریق پیشکش به نظر در آورده پندیرائی رسیدن شانزدهم عمارات نور فیل به
مقام مقدم رشک افروای ریاض رضوان کیر وید خیر و ویرام سپان نذر محمد خان و دیگران
از مشهور اختلاف آمده از سعادت ملازمت نمود و هفدهم خدیو کیتی پرور به مشرق اختلاف تشریف
فرموده آن بلده را بقدم معنی رونق و جها بخشیدند و جفانی از زوئار کا منیاب کرد و پسر سیاه خان
قلعه دار و تاسا بدلتیم عتبه اقبال در یافت چون مسجد قدسی سس سنگ مرمر که درون آن
مسجد اختلاف نبایافته و کیفیت آن به تفصیل در طی وقایع سال سبت و هفتم نکات آمده است
کوکت فلک عظمت باوشتان را در یلند اقبال بنده بودند با آن والا مقدار نخب بیدار و علیم
خان امیر الامخت آن مطایف ملکو تیلان را تاسا نمود و تدبیر از ان بمغانی آسمانی دولت
غرضش که پرتو و دافکنده از راه زیننه بجانب دریا که گشتند و مقارن سعادت از آن
بر سفینه دولت نشسته بر وضه حینت آیین منقوش قیاب برت مهر علیا تشریف برده عبد

بعد از آوازی فاطمه به منزل بادش نهداده بلند اقبال معاودت فرمودند و در آن شربت کده
بغمت خاصه تناول فرموده او از روزی از آنجا به فرخی روانه شدند و موضع بهادر بود معبر اقبال کردید
به پسران خضر خان فایز که در روزی به غایت شد و در دهم در منزل آنکه ساسی سلطان محمد خلف
بادش نهداده کامکار محمد اوزنگریب بهادر به غایت خلعت خاصه و چهارم صبح بهادر و فیل
از خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه از رکنه دستوری انوار یافت و به کامکار خلعت
خاصه و یک لکه روپیه نقد از خزانه بهادر بطریق انعام عنایت بهادر محمد طاهر ملازم آن عالی که همراه
سلطان محمد آمده بود بحکم خلعت فوق مبایات برافراخت بهیت و ششم حمله امکنی به بعد از آن
که از در اخلایه آمده بود احراز سعادت ملافت نمود و در روز شنبه از کدز اندید چون عبور ایات
جهان بهادر بحال قبول خان مذکور شده بود و فی از نسایج کفیه کشمیر بطریق مشکیش بنظر او در روز
میر معجز صفایانی همشیره زاده خلیفه سلطان وزیر و الی ایران که بقادر فری احترام معهودی ارا
بعینه خلافت که قبله مقصود ابرار و کعبه مراجه اختیار روزگار است آورده از صفایان روانه شده
بود بعد از رسیدن سورت با انعام شش هزار روپیه نقد از خزانه آنجا سرافراز گشته به تاج
سده سده رفعت فایز کردید و به غایت خلعت و منصب بهادر و پانصدی پانصد سوار و ع
ده هزار روپیه نقد بهر نواخته آمد درین تاریخ به سامع حقایق مجامع رسید که پمانه عمر خلیفه سلطان
به پسر کردید او از سادات محله کلبار صفایان بود که به علونب مشهور و به بموجب و شرافت
خانده ان ملک و شاه عباس ماضی دختر خود را به جلاله نکاح او در آورده او را به تبعه فراریت رسانید
و او مدت پنج سال متکفل این شغل بود بعد از انتقال شاه در ایام دولت شاه صفی بنبره اس
شهر سال بدین خدمت پرداخت چون شاه صفی پسران بکینا پیش را که از دخترش
عنایت نمودند کورساخت ضایع در حلد دومین صحیفه اقبال نکارش یافت و هم عجل بر صحیفه روزگار

باو کشید اجازت نمود و بت سلطنت پرتگاه عباس ثانی رسید خلیفه سلطان بکجه معظمه شنافت و
سعادت حج دریافته به صفایان معافودت نمود و درین اثنا جانی خان قورچی باشتی پیش دستی
نموده ساروقی را که متقلد امر وزارت بود و اندک پیش قتل او داشت انهم کفرانیند بکثر پرتگاه خلیفه
بنظائر که در ایران اندوختنی نمود وزارت منسوب بپناخته جانی خاثر ابیا ساربا سید او
در پرتگاه سال بامر وزارت پیر و رفت و با آنکه به فضیله شهرت داشت و طواف مکرمه نموده
بود و به کبریا رسید و میگویند که ترغیب به شراب خورد و توفیق توبه دریافته بخت بهشتی است
روز و چشبه سلج ماه موافق بوزم دی از کفر خواجیه خضر به پشوائی دولت جاری از محرمات
مشکوی عفت و جلجل و محرمات تق رفعت و اقبال بخرم سعادت نشسته بعد انقضای
کبری در ساعت مختار از راه دوازده طرف دریا حیم خلافت را به خود غلظت الهی فرمود و در آن
فاضل خان که یکم و الا در قلعه دار الخلافه مانده بود شرف اندوز طاعت اقدس گشت درین رفیق
و آمدن سیزده شیر نر ماده و نهقاد نیک و یکصد و پنجاه آهو و شصت کلنگ و دیگر فراوان
طیور شکار از آن میان دوازده شیر نر ماده و بیست نیک و دسی آهو و شصت کلنگ
و دیگر بسیاری از طیور شکار خاصه کردید و باقی باو داشت بزرگه بلبند اقبال و نور حدقه سلطنت
سیمان شکوه حکم معلی صید نمودند سیوم ربیع الاول دوازده اسپ عربی و یکجی که بپوش
عالی تبار و در بخش به عنوان پیشکش ارسال داشته بود و نظر انور گذشت پنجم به قباد خان
اسپ عراقی عنایت شد شیخ موسی کیلانی بخدمت داروغ علی داغ از تغیر میر محمود صفایانی و
حاجی احمد سعید از تغیر میر محمد امین بخدمت امینی آن نوازش یافتند عارفه عبداللهم بعبایت
صدمه از خزانه وزن و وزنی پو میه میبای گشت صیدی تا اسیر از صفایان بدرگاه گنجی سناجه
شرف تلیم عتبه کردند و مرتبه اندوخت و قصیده در مدح تاجان هنر پروردگار و کسر بر مص علی

معنی رسانید به انعام هزار و پیر از کوفه دید این چنان بیت از قصیده اوست
در این پروردگار و کرم بزرگ قدر تو نیز اعظم بجو در آینه خوار تو از سبقت اعلیم مسلم است تراب و شاهی
عالم چو پادشاه جهانی از عالم بالا سبوات روزی مردم بنام است رقم خیمه صاف تو آئینه الیت تری
خود که سر خفیه در و جلوه میکند مردم چون به قهر به جانی از عجبی در آفاق زمانه لشکر آرم زنده بر هم
از غرغ تنه اگر بکشی بجانب شرق و با طبع بخوابند آفتاب عالم به تیغ کوه شکا و
سپرده قبضه صاحبان اول دم چو اشک از نظر اعتباری اندر آنگاه بگوهر کنی بریدم حسا
بخشش است کسی تواند کرد که قطره بشم و از ابر و از بهار و درم هزار سال بانی که بهینوایان را کس از
خدای جهان است از تو ختم کرم که بی بن سحر است مبارک و زین ایام حجت آغاز مبارک انجام که
به شمار آید شام زمانه عطر آگین بود و در بنیم معدلت حدیقه روزگار آیین تباشیر صبح
کامرانی آفاق را در گرفته و لمعان شادمانی فروغ افروزی دیده بکنان کردید عین آیت ربانی
به بر عظیم اسباب سرت معطوف و انظار سعود آسمانی به ترتیب مواد بهجت مصرود و شش سرور
افروزی شمشیری وزن مبارک سامعه افروز مسکنان ملک و ملکوت کردید روز سه شنبه و هم بر بیج
سال هزار و شصت و پنجم مطابق بهیت و نهم دی که کار پیر و زان کرباس کنوان مرتبت بکمال
به ترتیب اسباب این بزم معنی پر دانه اطراف سه کانه ایوان فلک مکان شاه محل مقدس
سایه بانی از محل زلفیت کار سوزان کجرات که بالعکاس نقوش منسلکونه آن مینای افلاک
انگارین میکروید به ستونهای سیمین بر کشیده و در طاقهای آن به آیین معرک کوبهای مرصع و مینا
نبر بخیزلای خورشید عیار آویخته آن مکان عرش مرتبت را به پروهای زیب آئین بس به کلفت
هم از آن عرش و الوان فروشنش آینه مثالی بر آراسته بودند و ایوانهای اطراف این رشتک افروزی
کاخ رضوان و ایوانهای کوچک و در آنجا نه خاص و دیگر معانی آسمان را نیز به سایه با نهاده و پردهای محلی

ز بخت وخت میان کلاتون بابت و فرستادهای کوناون ز منیت داده مجلس فرخنده وزن انقاصی
سال شصت و سیوم و ابتدای سال شصت و چهارم زربین عمر ابد قرین او زنگ نشین اقبال در شاه محل
مقبض انقضا یافت و یک پیروز در ساعت فرخنده آن یک علفخت را بطور و دیگر شایای
مغضوبه سنجیدند و در کارهای اداری انتهیت و نوای خضیا کران و پیروز زنگ شایای بود که
کرد و در عاقبت از پیش سر بخت مرصع را بجلوس سمیت اما پای رفعت برافزوده و فروغ انوای کو بخت
با دست پیراده بلند اقبال بود و مرصع آلات یک که رویه غنایت فرموده و شمار ببلوغ خلق هزار
روپیة ایوان پرور و رسم که بخت مالک دوران و نصف مہین کوکب جہاد و جلال و بخت ایوان
مساخرت بودند و جمیع کثیر عطا فرمودند از ان میان به بیرم و دیو سیودیه و پیراده هزار روپیہ و بیست و پنج
بخاری که سعادت حج در یافتند و سعادت غنوده بود و هزار روپیہ و بیست و پنج خالص شیر هزار روپیہ غنایت
شد و کمر حوی از صلحا و فضلا و مجلسیان و ارباب بتجیم بزر سرخ و سفید و اسل نغمه به انعام مقور و از
پا فتنه و بیست و قاسم ده بیدی صد هزار خراند وزن مرصع شد و بیرم مقورشیکش مالک زمان ملک
کیهان از نظر انور گشت از ان میان یک لانه هر روز دوری ناموزن سسی و یک سرخ که باز کافی از راه
بند سورت که در انعام انوارا که مقور است آفروده و در سر کار ملک دوران به مبلغ چهل هزار روپیہ به
جہت پیشکش اقدس ابتیاع شده و اعلیٰ تبیج خاصه کردید و پیشکش شایسته خان به شصت و
مرصع آلات و دو فیل دریائی که قیمت مجموع دو که رویه شد به پیرائی رسید از آنجا که
هر وارید کان سوزنی که قریب جل و شش سرخ وزن داشت و قیمت آن چل هزار روپیہ شد و
سیر پیروا که سرمانیہ مجوکاں و پیرایہ نوین و زمان است فتنه گشت از سواران جمع خان یا لافند
سوار و سی و سی که اندک اول و منصب پیرایہ پیرایہ سوار و پیرایہ سوار و پیرایہ سوار
نواختند و عطا و خان از انصل و اضافیہ منصب چار پیرایہ سوار و پیرایہ سوار و پیرایہ سوار

پا لندی دو صدر سوار منصب و وزیر بی هزار سوار فیض الله خان وزیر سابق و لاحق بمنصب بلور شد
بنفوذی پا لندی وزارت بمنصب و وزیر بی ششصد سوار و اندام اصل و اضافی طاشقینا بمنصب و وزیر بی
چهار صد سوار و سفند یار و لده پست خان کو که بمنصب هزار بی هزار سوار و وجه الله و لدر یوسف و خان
تا شنگندی بمنصب هزار بی چهار صد سوار و پشانی کا که که خدمت قلعه دار و رانده سرافراز گردید و خوا
طالب محار و عمر یک بنفوذی منصب پشانی کشتند عسکری و وزیر یک آهنگ خان به خدمت
بخشگیری و در جمع نویی صوبه بکال فرق غرت برافروخت راجه اندو که از وطن آمده دولت تهنیت
اشتهان و در وقت شب روز دهم مجلس میلاد و خورشید اوج نبوت فروغ ناصیه سیات رهنمای
تقلید صاحب قاب قوسین سید ابوالاحسن محمد علی بن علی بن التیمات افضلها در ایوان مندر نشان
دولت و نام و عام منعقد گردید و جهانی از سادات و مشایخ و فضلا و در آن مضافه در آن محفل
آما فرایم آمده و بزرگ معالی آن شفیع روز جزا قلب اللسان گشته از کونا کون مصلحت و تقلا
و مشغولات بهره بر گرفته و بر طبق حکم اقدس سید هدایت الله صدر و فاضل خان میرزا و وزیر
هزار و پندصد بنیان رسانید بیت و چهارم که در پادشاه الله خان و لده سعید خان بهادر از کابل
بعنوان پیشکش فرستاده بود و از نظر اکثر اندک شدت بیت و پنجم رایت جهان پناهی صوبه خراسان
برافروخته باغ اخرا آباد و در و در مسعود و نمودار خلد برین گردانیدند روز دیگر دولتیانه خاص شکار
به قدم معالی رونق یافت و درین نشا لاکاه چار روز عشرت صید بخورند و خسته عزمه ربیع الثانی را
فرموده باغ اخرا آباد و تشریف آوردند روز دیگر قرین شوکت جلال دولتیانه آسمان رفعت و ارتقا
را بمنز خلافت منور گردانیدند و در آن ایام تری و وزن مبارک جلایل ستایش فی منتهای مفضل
جلیل اندک کثیر الا لا اما جلالت و کونید تو از ترصوف سرور و بهجت و توالی انواع شاد کامی
مهرت اصفیای سلطنت جهان میدان زمان زمان کوشش از روز روز کار میکرد و درین ایام

فوجام که اوز قاسم نری وزن مبارک بمعامع سبحان صوامع افلاک سید به حکم اقدس پیش
ایوان ارم منیان عرش مکان شاه محل معلی بارکاهی از محل زلفیت مغروق کلابتون بافت به
پولان حل و سه ذریع و عرض سی و دو که در کارخانه احمد آباد به مبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود و
برگشتن و سبائی زلفیت بخش نری زمین کشته به عایم سپهر که با کابل و پنجاه هزار توله وزن داشت
با وجب سبب برافراخته به دوران محوی سیمین کشیده و در طاقهای سپهراسای آن ایوان
مسحک کوههای انجم خوش و منیا کار به بخیرهای طلا و نقره اطراف آنرا به پردای محلی
زلفیت کلابتون بافت زلفیت افزون گردانیدند و درون ایوان گردون اساس کوههای خوش
از ششم شال کشته و در وسط آن مرصع اوزنک خورشید دنیا گذاشته و پیش سریره و لاشامینا
زلفیت مسلسل مرورید به چارستون مرصع به پاساخته و در دو جانب دو تخت طلای امینا کار
و عقب تختها دو چتر کیوان پایه با پوشش لالی دوز لصب نمودند و ایوانهای اطراف این کاخ
فردوسر نه به پردای محلی زلفیت و ایوانهای چوک دو تنخانه خاص و دیگر منازل خلده مشاکل به
سایه بانهای و پردای محلی زلفیت کلابتون بافت و محلی طلا دوزی و فرشتههای ششم شال
و در شش متلونه که شکفت افزای بنید که بود پیرایه شده و در دو شنبه ششم ریشانی
سال فکر موافق بنیت و سیمین همین محلی فیض آهای انجام سال شصت و پنجم و انار سال شصت
و ششم از زندگانی ابد طراز خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور در شاه محل آسمان زلفیت به
منعقد گردید و بعد از چارگه ری در ساعت سعادت افزای آن عنصر اقبال اطلال و دیگر اشیای
مقرره بر سخته آمد اوای تهنیت و مبارکباد به عیون رسید گلشن روز کار باز به سیرت برآمد
و در دیده امید کیتی به فروغ طلعت مرور و شش بنی پذیرفت و در شش گران سحر و جادو و
بطمنه کس دولت جاودید و اوله و جرج خضر انداخت و شاه در باافضال ابد و اوله با

[illegible]

امیرالامرا به فرمودی بایستی ذات به منصب هزار و پانصدی بایستی سوار و هر کدام از رسیدن حاجت لیس
سید شجاعت خان و ناصر خان از اصل و اضافه منصب هزار و چار صد سوار و میر باقی لیس و محمود
صفایانی و رای رکنی و دیگر بسیاری از بندگان و فرمودی بایستی نواز شوق بایستی درین بزم مسعودین
خجسته شاد و مبلخ و چهل تن از بندگان و فرمودی بایستی که بدستور معهود و آیین بایستی و همچنین از هر قلک
خلاف به روستا برونند و بیکر و باکره مردم بیل فرمودند از ان میان بفضلا و زیاده و بشو او
بر بچگان و از ان از سرخ و سفید به چو چرخان هزار و پانصد بایستی شد و اصل نغمه به انعام مقرر شد و از ان
و از خزانه و زن به میر قاسم ده بیدی صد مهر و محبت فرمودند درین روز مبارک که در ان روز
بیلک ۱۱۱۱ منیا کار به بطریق پیشکش گذرانیدند و قیمت ان صل هزار و پانصد پیشکش چهار اده و بیست
و جعفر خان و راجه اندوه و حیات خان بر خجسته و از نظر انو گذشت بایستی و هم علم و دین خان و امیرالامرا
بجایستند حاصله و دو و یک عراقی و ترکی از طوایف خاصه بایستی و مطلقا سرباز خواسته به بکشمیر
و دستور است و در از دهم خود و جهان بر فضا حجت اشیائی نور الله مضجعه شریف برده و اب زیاده
به تقدیم بایستند و پیچ از روپیه بایستی و گردید که نریمان و محتاجان امکان فیض نشان عطا
بر ان شاء الله معاد و فرمودند بمیت و در کرم خان بنبره مرزا رستم صفوی بر طبق به بلخ
قدز توان از جو نو آمده اجازت دولت ملازمت محمود و نور الحسن بجمعت تهنه جاری کالج با حقوق
مبایات بفرزاد محمد صالح دیوان بیوتات بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از بغیر شیخ عبداللیم
که به سبب بر حسن و ضعف قوی نمیتوانست بایان بر و خست و عطای خلعت و منصب هزار و پانصد
سوار از اصل و اضافه و خطاب به محمد خان و محبت بایان امیر و میر جعفر استر آبادی بخدمت
دیوانی بیوتات سرکار والا و محمد قلی بدر و علی فیصل خان و هزار و پانصد منصب فرق مبایات
بر افروخته و به بنیج و دیور بیکه دهم سیر خال از بزرگانه تهنه و خجسته بایستی شد و صد و یک

حسب الحکم به سورت رفته بود که از عربستان اسپانیایی سوار می معالی طلب نماید در یولای سورت
بر عتبه کیوان مرتبه آمد و دو اسب عربی یکی از آن سبزه شک کز را اندید معروف شد گفت که حاکم لیره در برابر
جناح قریب ده هزار روپی که با دارالدیته بود این دو اسب فرستاده این دو که سبزه شک است یکی
سوار می اقدس است خدیو کرم که بر او را به خلعت و باضافه مقدس بر او انداخته ده هزار روپی به نقد
عناایت و موهبت و اسب فرور را داخل طویل خاصه گردانیده به هزار می موسوم شد و در این را
تقریب خانی بدو هزار روپی خدیو پیشکش نمود بیت و حاکم شریف الدین و ولد محمود سمجری
مرتبت حجت مکانی دو صد و پنجاه اشرفی به طریق انعام مرحمت فرمودند روز دیگر
اعلی حضرت بناح صاحب آباد را که با کیهان متعلق است مقدم مقدس رونق بخشیدند و بر آن
نشان به تقدیم رسید بر بیان الله برادر خود تربیت خان بدر و علی خلعت خانه کسری
کردید بیت و ششم خدیو سفت اقلیم از عواطف روز افزون بمنزلی کو به زینب زنی افسر و
حلافت شاه بلند اقبال پر تو و دو انگشتند و آن کامکار به شکر عنایت و الا به شایسته و
دیگر مراجع بادشاهانه جواهر نمین و مرصعات و امثال نفیس و دوازده اسب عربی و عراقی با ساز
طلای منیا کار و طلای ساده بعنوان پیشکش نیزند و قیمت مجموع دو لکه و پیم
و الا بجله خلعت با چار قف و به بهار ارجه بنونت سنکه و جعفر خان و مهتاب خان و الله و
و توفیق خان با فوجی و برون سنکه را بهر و قاسم خان و راجه انزوده و حیات خان و کونور
و لشکر خان و کرم خان و میرزا سلطان و سید هدایت الله صدر و فاضل خان و سیرم و سیرم
و سبیل سنکه و محمد صالح و لدمیرزا عیسی ترخان و نهار خان و فخر خان و تربیت خان و
فیض خان و ارجن و لدمیرزا محمد اس و مخلص خان و شجاع سنکه سیرم و اسد خان
و مهدی قلی خان و اعتمادین و میرجعفر ممشره زاده خلیفه سلطان و سید علی و عاقل و شجاع

محمد بدیع ولد سر و میرک شیخ و جعفر قزاول بیگی و عبدالقادر ولد علمیر و ان خان امیر الامرا و میر محمد
و کیرت سنگه لبر راجه جیسده و اسد الله دیر توکک و دو تنخان ترین و سید بهادر و سید محمد بار
و سید نجابت و لک سید تیمور و سید لبر راجه سید لاس و عبدالکبیر سرائی و محمد سید
یوسف آقا و یار کار جیک (خواجہ رحمتہ اللہ میر توکک و محمد شریف ولد اسم خان و سید شیرینان
سید سید غانیمت خان و غنایت خان و شیخ موسی ایلانی در غور پاپه خلعت غنایت
فرموده پس غنای کریم را و کهن رزبان سروبی که بقلا و زری طالع از او تلمیم عتبه گردون
مرتبه نموده بدیرگاه کیوان جاقه آمده بود بدیرجه مہمن کوہر خلافت بہ تقبیل ساحت پادشاهی و
غیرت سرافراخت و یک نر بخیر فیل و برخی دیگر تیا لپرون پیشکش گذارند و بہ غنایت خلعت و
سیر سب مرصع و دست مرصع و آب با زین نفوذ نوازش یافت و علی حضرت در آن نر سگده
نعمت خاصه تناول نموده بعشرت و نشاء گذارند و آخر روز بد و التیانه والا الشریف آوردند بیت
و بیستم از اہل و اضافہ فتح و لذت گریا کہ بقدر جداری چوپرہ از توابع صوبہ خاندیس معین گشت و بہ
منصب ہزاری شہنشاہ سوار و شمس الدین و امتحان خان داروغہ توپخانہ دکن بمنصب ہزاری
پادار سرافراز کردید بیت و ہم ہر منہ سب و دہ شتر کہ طبع خواجہ از بخارا مصوب
گشتہ محمد ملازم خود بدیرگاه آسمان جاہ بعنوان پیشکش ارسال داشتہ بود بہ بدیرہا رسید
بالقصد ہر بہ طلب خواجہ دہ ہزار روپیہ بہ شہ محمد غنایت شدغہ حمادی الاول بیا دہ ہزار
کاہکار محمد شہ شجاع بہادر خلعت خاصہ و چار پاپ و عراقی و دو تریکی از طویل خاصہ با ساز
طلای سادہ مرحمت نموده فرستادند و مبلغ دواز دہ ہزار روپیہ کہ بدو مہ ذوالقوتین مطالبہ بود
چون اول تصنیفی بہ سمع و الارسانید خاقان جوہر گستران مخلص را بہ او انعام فرمودند و بعد رفیع
محمد خان بہ عطای صد ہزار سرافراز کردید ہم فقیر الدخان نگشت از دواج او بدختر علی

علیردن خان امیرالامرا متورگشته بود از پیشگاه کرم به غنایت خلعت فاخر و جود مرصع و از سن
یافت و به جلوه املاکی حکم فرمودند که سیه لالی پسر او بنده را پیش از روز عالم آراشت بکشند و از دم
بعد از بقضای یک پیر و پنج گری و بیت و دو پل افتاب کیتی لغز و لکاشانه حل انتقا رود
خویشند فلک خلافت شاه محل کردون رفعت را که یادگیرا کنند ز بیت فرودس یافته به طبع
الوار ظل الهی گردانیده بمبارکی بر تخت مرصع جلوس فرمودند و کوهر اکلیل عظمت شاه بلند اقبال
بعد از آردای تسلیمات مبارکباد به حکم و الامر کرسی طاهره قرین و یک لوزیک مکرر
که برای آن رفیع مقدار گذارنده بودند شستند و امرای عظام و دیگر ملزمان پائین سریر و حیاطانی
به تسلیمات تهنیت فرق سعادت بر فرزند فروری آن پناه بلند اقبال خلعت خاصه با
نیم استین و یک عری خاصه محبوب جهان نام که فرمانفرمای روم به حاجی احمد سعید داده بود
و او بعنوان پیشکش گذرانیده با زین طلای منیا کار غنایت شد و دیدی که به سبب واقع
علام رضا به تغیر منصب تادیب یافته بود بعد از رسیدن غلام رضا بدرگاه برات و نه
او به و صوح انجامیده و به ظهور پوسته که غلام رضا از جانب او خطی لباسی باری از بخانی
به قلدر قاسمی والی ایران گذرانیده رفقی که منقش گذارش یافت حاصل نموده و
عشرتر از روز حسب الامتاس شاه بلند اقبال با وجود کبر سن باز مشمول غنایت باو
کرد و به منصب پنجهاری چار بهر سوار و متولداری سرکار جوینور از تغیر مکرم خان و عطای
خلعت خاصه و یک عراقی با ساز طلا و نیل تارک فقهار بهر فزاضه به سرکار مذکور دستوری یافت
او اگر چه مدت دو سال و نه ماه از دولت استانبول محروم بوده برسم از نو گذرانیده از
مشمول بنده پوری و پرورده نوازی با دهن جرم پوش مقاد و کدوم بطریق مرد و خرج سالیانه
داشت و در روزن مبارک این را بر شرفی مییافت چنانچه تا حکام سعادت این دوزخی ملازمت

والله اعلم بنهره سرافور کشته بود عیون خان باضافه پانصد سوار منصب چهار هزار و دو
هزار سوار و پنجاب بهادر خان و دو الفقا خان به اضافه پانصدی فوات منصب یک هزار و دویست
سوار سربلند کرد و نیز سید عالم صدر الصدف و سید جمال بخاری به عطاای خلعت خاصه و بفرونی پانصدی
صد سوار منصب و پانصدی پانصد سوار و پنجاب رضوی خان و توفیق خدمت بخشیری و
واقع توفیق صوبه احمد آباد از تغیر و دست کلام و امینی الضویه و محمد است عراقی و قبل سربازان
رید و سرباز و دو سرباز عراقی از طوبه خاصه بزرین طلای مینا کار و طلای ساده بیاد شافه و
علی الت بهادر بخش غنایت نموده و ستاده و پانصد سوار از خزانة وزن اقدس با و الا شکر نصف
پانصد سوار و در کلان غولیش و نیمه به سواران احمد آباد و سواران رضوی خان اعتماد خان
نادر و علی کتاجانه و الا و اسد خان بخد مت عرض و قایع صیحات نوزنش یافت و روح الله
و لد یوسف محمد خان ناسکندری باضافه پانصدی چهار صد سوار به منصب هزار و پانصدی ششصد
سوار و یه فوجداری و تمولداری سرکار ماند و و عنایت است و دست کلام بخد مت دیوانی سرکار
با دست هزاره و الا بتار مراد بخش درای سرباز چند دیوان پنجاب بفرج داری و امینی چکاسیاکو
نیز و سرباز و در احمد نو در مل بر و بفرونی منصب و ابدال بیک بخد مت کو توفی از روی معالی
از تغیر و بیت خان سرافور کشته درین ایام خلعت رستانی به بادش هزاره عالیقدر و در میان
غنایت شد بیت و یکم محمد سلیم برادر سردار خان به عطاای صد مهر مهابی کردید بیت و سیوم فایم
بر السلطنته لاهور و ستوری یافت که هر جانب کلان که بطول چهار ذراع و چارده سلوج درین ایام
بر کارخانه دار السلطنته ریخته شده و کوله هر کدام کمین شایر جهانی است انداخته و خاطر جمع ساخته روانه
ایل نماید راجه رای سنگه سیودیه که حسب الحکم در مانل نیول خود آمده بیت و نیم دولت است
دس اندونیت سیل ماه که رجز شرف حوز شید ضیا کتر و در کتی بر و بر مرصع اوزنگ

عیش کراچوس فرموده بزم آرای بخت و سرور کش تنافز خان باصفافه پانصد و سی و پنج
دو هزار و پانصدی هزار سوار مفتخر گردید و اسلحه به انعام مقرر نوزش یافتند و درین سال
پیشکش بادشاه دوی بخت بیدار و اماری نامدار قریب بانه که روپیه به پذیرائی رسید
و غارتهم سال پنج هزار و سی و دو در سیرای قریب بادشاه یافتند و درین اوان مسعود
که صلی کامرانی به اتفاق رسید بود و مرده و ممول آغاز نیم سال از سیوم دور سیرای اوزک
نشین اقبال که همواره در تزیاید با در روز جمعه حادی الثانیه سال هزار و شصت و پنجم مطابق
بسته در دین بخت افزای همگان گردید و زمانه زمانیان به شکر سزاوارستایش همگان
رطب اللسان گشتند سیومین ماه چون ساعت نجسته نوزدهمین که کعب بهما و خلافت و
شاه مانا اقبال بود به آن والا مقدار خلعت خاصه و جوهر قیمتی و غنیمت مرصع باپردله مرصع که
قیمت همه یک لکه روپیه بود و فیل و دیگر نام سرامد اقبال خاصه با سیراق طلا و ماه فیل غنایت
سد و قرة باقره دولت سلطان سلیمان شکوه بر خجی جواهر به عنوان پیشکش گذراندید جاتجان
به عطای تبار و نامدار خان بجایست علم و میر کل تبار و در پنجم شیراز اصل و اضاف
هزار می ششصد سوار سوار از گشتند و به نغمه ایلین کرامی اختر برج جلال شاه
دو هزار و پانصد و سی و دو رسید و الله سید حسن که سال است و یکم از قبل عادل خان بعنوان
سفارت آمده بود به عنایت صد میر از خزانه و زن نوزش یافت و هم سجان سکه سیوم
از تخناتیان صوبه کابل از سابق و لاحق به منصب هزار می پانصد سوار مفتخر گردید رسید
شاه علی و طهاسپ ولد مهابت خان بصوبه بدو مرصع گشتند چهاردهم هزاره پتری که
ها و در خان از کابل بطریق پیشکش فرستاده بود از نظر او گذشت چون بمبا مع حقایق جامع
رسید که مصفا الموده عارس همو به او دلی رخت هستی بر بست به هم حسب الاکمال سیرا

کامکار محمد شاه باج بهادر در پیشه خان و لعل افغان خان را به خدمت صیانت صوبه غزنور از قبل
آلواتبار سرافراز گردانیدند و از یک خان از دکن بدرگاه معالی آمده بود یک ریخته خیل بعنوان
نشین گذرانید و قیل قلوبان بایراق نقوه به نقره بشجوه دولت سلطان پور شکوه عنایت شد باج
حسن بمرحمت عالم نقاره و هرام برادر خرد جعفر خان به فروغی پانصدی همدنوا و منصب هزار و
پانصدی سقید سوار سرافراز شد و در پیهم بریم دیو سیو دیو که در سرین به چهار راجه جیونت سنگ
نار شده بود به عطای ده هزار روپیه نوازش یافته به بهتر مرض کردید و راجه رای سنگ و سیل
فوسجان خند سیو دیو به رفاقت او به بهتر رخصت یافتند و حکم شد که انیان العبدانم انهم که
بدرگاه معالی معارف نمایند و نه سبب ترکی که میراجوب دیوان کامل به عنوان پیشکش ارسال
فرشته بود به پذیرا رسید از ان میان یک سبب بطایر خان عنایت فرمود به پیوسته چند
مزربان به برکت میراجوب از سبب و استنباه کی کشته بوطن مرض کردید به بیت و پیچ دو
ریخته خیل علی با سار طلا و دیگری بایراق نقوه که بادش ازاده و الاتبار محمد شاه شجاع بهادر بر
سیل پیشکش فرستاده به نظر انور در آمد و داخل افیال خاصه کردید و از پیشگاه عاطفت یک لکه
مهر به نقد از خزانه عامه صوبه بهاربان کاملاً نایب شد محمد بیک و یادگار بیک و قادر خان
خواجه به برکت اسیران از کشته بهیت و ششم راجه از دود به بیتول خود رخصت یافتند و در یک خان
را به خلعت و اسب بر فراخته به صوبه احمد آباد تعین فرمودند و سیوم حبیب مهربان راجه جیونت سنگ
به عطای خلعت خالصه سر برافراخته دستوری دادند که به بهتر رفته بعد از گذراندن ای بوطن خود به
برود چارم اکبر راجه مزربان سربو به عنایت خلعت و قیل قلوبان کی یافته بوطن مرض کردید
ششم ملا صالح ملازم مہین اختر برج خلافت شاه بلند اقل که از علوم رسمی بهره ور و فاضل
تبعه بندی نامه مانده به برکت بهار روپیه نوازش یافتند و قاسم خان از دود السلطانی

آمده از شرف طاعت نمود چون بهادر خان عارس و ابراهیم کابل بر طبق خبر لوالا
شکر تعینات صوبه بلور بروردند و لغزبته افغانه آن سرزمین را که از روی خود آدای
ماله اجب نمی نمودند مالش داده و جمعی را به سزار ساند و مبلغ یک لکه روپیہ بطریق پیشکش
آنها مقرر نموده بود و تحویل و به پیشکش به عہدہ تمولدار بروردند بکش احمد خان پسر محمد خان
نموده این مقدمہ چارہ ہم بموجب رسید از آنجا کہ صوبہ کابل بہ تہاہ بلند اقبال متعلق بود
مبلغ مذکور بآن بخت میداد غایت شد ہمدسم در زنجیر فیل با یراق نقرہ کہ مرزبان چاندرا بہ
عنوان پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذشت او بہ غایت خلعت و اسب با یراق نقرہ
مفتخر گشت لقب بہیت و ہفتم مبلغ مقرر سلیمہ امیراج بہ فقرہ مستحقین مرحمت نمودند از آن
جملہ بیان مصرعی کہ از وطن خود در ذی قعتر سیاحت کسان بہ عراق و از آنجا بہ نزد
لاہری و از آنجا بہ دار السلطنہ و از آنجا بہ دار الخلافہ آمدہ بود نیز غایت سہایت و ہم
بہنو انداس کہ سابقا دیوان اعظم خان بود و پس از سیری شدن او در سلک بندہ ہا منسلک
گشتہ بخدمت دیوانی صوبہ مالوہ و اضافہ منصب میانی کردیم پنجم شعبان پیشکش عادل خان
سر زنجیر فیل کی با یراق طلا و یک مادہ فیل و اسب عربی باب اسب طلا و برخی دیگر اشیاء
کہ مصر خواہہ جان نیرہ صفدر خان کہ از درگاہ والا پیش اورفتہ بود و سید ولی کہ خود
ارسال داشتہ از نظر کمیہا اثر گذشت قیمت مجموع یک لکہ روپیہ شد و خواہہ خان بنفوذی بہ
سرافراز کردید میرجی بوبرہ کہ از مہمولاں معجز بندہ سورت است ہم چنانکہ منی در سن لغزنی
سایمان از جواہر بیان بکرات امتیاز دارد و از یازگانان سورت بہ زرذاری استہارہ
چارہ اسب علی بطریق پیشکش کردند از ان میان اسب بوز سرہ پسند طبع مبارک فتاد
بہ نظر مبارک موسوم گشت و از پیشکاش نوازش بہ عطای فیل فرق میا ہا بہ برافروخت

در طی دهج سال گذشته رقم پذیرفته سوانح نگار کردید که خلیل الله خان به مالش مریبان سری
و گرفتار دون از خراب خلالت و سستی یافت بود و مقرر گشته که به طول خود رفته و خاطر از نظم
و این واسطه در وقت نقد نهادن برین کار که در روزی صنفه در اقطاع خود بوده ^{اختلاف}
است و ششم صنفه با اوضاع قاهره بره نوری در آمد و زمیندار سر مور تقابل طبع آمده به لشکر
طوفان طریقت گشت چون این معنی به سامع شاه و جمال رسید از پیکاه ذره پروری به عطای خلعت
و صد و فرمان غایت عنوان متضمن خطاب راجه سور به پاک پر کاس سرافرازی یافت و سرور
و بی کسب شمالی صحت و اختلاف که در دامن آن بدرازی می کرده و عرض بهشت و سنج با
و برف و نهان چهره سرکار و الا تر تعجب یافته و از آن بشارت تا آخر مهر پنج و حرف فراوان به
دار اختلاف به کام تروا گویند اقبال میرسد چنانچه به اکثر پندای روستا شناس و محبت مشهود
از پنج چال و هم از نام چالی که کنار دریای جون واقع است و مسافت با این بنابر
برده در این شهر و سوار گذاران حلالان برف و پنج را بر پشت می زنند و در صندوق انداخته
بر بالای سبیل راه دریای جون بدریا پورند مضامینات بر کشته حفر آباد که از دهم اس نیز
شماره کرده مسافت دارد میرسد از آنجا تا در اختلاف به کشتی در سه شبانه روز میرسد
خارج دهم راجع الشافی خلیل الله خان باز منید و سر مور و برخی دیگر از زمینداران اطراف بدوش
که جلگانی است بیرون کوه سری نگر بدرازی بیت کوه و پنهانی پنج که در طول کیر آن دریای
چون پیوسته و دیگری به کنگ و در اطراف مواضع و محال آباد دارد رسیده نزدیک کلیل الله خان
قلعه بطول مد و جل ذراع و عرض صد و بیست و نه پاره و در یک هفته صورت تمام
داده شیر خواجه را یاد و صد تفنگی پیاده به تپانه داری آنجا معین ساخت و بیست و دوم
آنجا را به شده بیت و نهتم به یاد و روز که از محال متعلقه دوش است و مابین دریای کنگ و جون

چون واقع رسید چون رعایای محال آن لواحق پناه به کوه و جنگل تنگنا برده رجوع می کردند
شکر از اطراف به تنبیه آنها فرستاده مالش را بزداد و جمیع از شقاوت اندوزان علف تیغ
کشند و برخی را سوگرد و پند و بعینه الحیف آمده به اطاعت و انقیاد کردند و نمواشی بسیار پیش
افتاد و درین مکان نیز قلعه بیابان و دود و صد و سبب ذراع و عرض صد و پنجاه بر فراخته بسیار بود
با باجندی از منصوبان و پادشاهی بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
که از بیج غایت آسبی با نهان برسد و راه آمد و شد مترو دین مسدود و نگر دو نیم جادی اولی از آنجا
کوچ نموده دوازدهم نزدیک قصبه نسبت بود که آن نیز از مضافات دوزن است و در کوه آلود و فراوان
است و در آن در و رود آمد و محافای قصبه بود و بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
بلوچ آباد و صد و پنجاه تفکیک بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
هر با و فراوان گل و سبزه آمده بر فراز تلی که دورش هزاران است و در قلعش بیابان بیابان بیابان
ایم قلعه داشته و اثرش باقی بود قلعه موافق تلی مرتب ساخته محمد حسین تیراهی را به تپه نانه داری
تغین نمود و دود و صد و پنجاه بند و قبیله همراه داد چون به ساحل کنک که از آن عبور نموده بکوه
در می آیند رسید جمیع از بند با تو بجان با دشت و عبور کرده تپه نانه جاندی را که از توابع سری نگر
است و خارج دوزن و کیمیا که تصرف در آورده و درین آنجا بهادر چند مزربان کمانون بغوغ
طالع و در همونی دولت بار آورده خدمتگذاری آمده داخل لشکر شدند چون آمدن او از خدمت
خلیل الله خان بعرض مقدس رسید از محوم کم منظور نوازش و خلعت و اوربسی مرصع با و عنایت
ده فرستادند و از آن رو که موسم یاق آن سزمین و بکام در آمد به کوهستان گذشته بود و در
بزرگ یک رسید معینا که فتن آن بیج مصلحت نبود چه آب و هوای آن مکان بخرسکه آنجا
را که از قبیل دیو و داند سازگار نیست و دوزن تصرف در آمده بود به خلیل الله خان فرمان شد که

بنابر آنچه در مضمون موقوف در خدمت لکاهستانی دون از نیکایه خلافت به چتر هوج پناه
که بخوابش تمام التماس نموده موقوف شد و او با نمانده پانصدی چارصد سوار منصب هزار و پانصدی
هزار سوار سرافرازی یافت و دون که حاصل آن هنگام آبادی و معجوره ایک که و پنجاه هزار و پانصد
سوار به نصرت ملکه دام موقوف دوازده ماه بطریق وطن در شمال اوج فرمود چون مرز عمان
دون بی سپهر یوک فیروزی گشته بود و کشت و کوفت و از آن متفرق شده بدین سبب درین خیال
فتوری تمام به محمول آن راه یافته مقرر گشت که تا یکسال پانصد سوار هزار و پانصدی نفر کفایت
انبار لایق و یک ماهی باشند و ماهی ده هزار و پانصد سالی یکصد و بیست هزار و پانصدی باشند و علوفه آن
جماعت را از خزانه عامه تنخواه شود و خلیل الله خاں بموجب بیرنج و الا دون را به چتر هوج حواله نموده
و هتانه جاندی را بنا کرد اسن کردی هر دو را سپرده و خاطر از ضبط و ابر و خسته غره بان روانه نمود
موقوف را در شده و در آن روز قطع حرافت نموده شب دوازدهم با جوقی از سربازهای بادشاهی
که همراه او آمده بودند با حراز شرف ملازمت مستعد گردید چاردهم برپا سنگه را بطور موده پس
غنائیت شد شب پانزدهم مبلغ پانزده هزار و پانصدی مقرر لیلته الیارات به تختا جان دنیا زمند
عطا نموده به پاشای چوانغان که بر ساحل دریای از چوب و تخمه و دیوارهای مشک با بر جدای
مشکفت افزا کشیده فروغ آموذ کرد و اندیده بودند پیردا خسته فراوان مواد آتشباری که کشتار
دریا نصب شده بود برافروخته آمدنشان در هم هر یکی از محمد بیک و احمد آقا و رومی که از لهره به
اراده عبودیت عهده گیران مرتبت آمده بودند به جلالت و منصبی در جوار هزار و پانصدی نفر
یافت اکنون به تقوی بزرگ لهره و لختی از چگونگی حاکم آن یلده که از عرض خدمت حافظ ناصر
متصدی بندر سورت به مسامح حقایق مجامع رسیده بود درین نامه مفاد خدمت مینویسد
حسین بابتش اولد علی پاشا که بکلمت لهره معنی میرد خدمت و جوار طاعت سلطانی روم

روم می نمود محمد عماد به تقریبی از وی رنجیده به استیصال رفت بداعیه آنکه برادر زاده را معزول
کردنیده خود منصوب شود چون مطلبش در آنجا صورت پذیرگشت پیش البشیر پاشای حلب که
عزلی و منصب حکام برنج نهاد متعلقه روم به اختیار او بود رفته بدسلوک زناشایستی الطواراه زاده
ظاهر ساخت دستبرد علی نظامی نمود که محصول آنرا صرف حوایج ضروری نماید البشیر به حسین پاشا
نوشت که محلی از لواحق بهره بوی که زاده او بعد از آنکه به بهره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته البشیر
کار بند شد و محمد را بدیوئی نزد خود نگاه داشت چون محمد با اتفاق برادر زاده پاشا انداره بیرون گذشت
در بهره علی اعتمادی آغاز نهاد حسین پاشا هر دو را بند نموده بر چهار فقره حقای بلز کاره که از صورت
رفته بود را در آنجا در شان بهشت نشاند و بنیان بطایف اچیل بر کنایه و لب از حصار برآمده
به بغداد پیشی مرتضی پاشا رفتند محمد از روی تدبیر و تبلیغ اتفاق حسین پاشا بر قولیانش و دو فرزند
او را نموده ظاهر ساخت که اگر حکومت بهره بمن تعلیق کرد شما با جمیعیت آمده احوال را بر آورید خرد
مذکور به شما عاید خواهد گشت مرتضی پاشا این قضیه به تفریک نگاشته و سوری گرفت که از بغداد
به بهره رفته حسین پاشا را بر آورده بهره را به محمد سپارد چون این غریمت از قوت به فعل آورد
نزدیک بهره رسید حسین پاشا نیز نه خود بجای ارا افواجی به بند او فرستاد یکی چون دست
که با او جمیعت بسیار است و تار به مقاومت نذر و راه مطاوعت سپرده با و پیوست و حسین
پاشا از شنیدن این خبر آسمه سرشاره عیال و اموال خود را به بهیمان که از مضافات شیراز
است برده به قولیانشان ملحق کردید مرتضی پاشا به بهره آمده به چند تجسس و تقویم و خزانه که محمد پاشا
داشته بود نیافت ازین رسکند را و را با برادر و کرمی دیگر از هم گند اندیل پس از جدی احوال
از ایدرانی بی نیجاری و بدسلوکی متنی پاشا به ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند مرتضی گند
یافته به بغداد شتافت و جمعی کمتر از مردم او به تیغ از هم گذرانیدند و این مرقده را چنان

رسانیده بود به لیره طلبند و مال و عیان خود را در پهلیمان گذاشته به بفرقه آمد و کار حکومت از
سر گرفت نیز در هم به فرقه تاحیه سلطنت سلطان بیلکان شکوه اسپ عراقی از طوایف خاصه باریز
علاعنایت شد رضی شاعر شهسودی قصیده در مدح بادشاه میخاکباز معین معلی رسانید بانجام
دو هزار و پست و هشتاد و نه این چند بیت از آن قصیده است
کن که این خطاب نمایان ز عالم بالاست بخوان بلند که سریر بر می است غنمی که از کف دست
مبارکش پدید است جهان بوسعت دولت سرای جایش نیست بهر طرف که ز نیر چرخ بخت
قضاست از رتبه سایه حق گفته اندشایان را زمین بیوس که این بادشاه نوز خدایست
چراغ خانه بخت شعله بخشش بر روزگار که بخت سیاهی است سرش به شکوک کردون
خوئی آید کسی که کرد درین باکاه قامت راست بدین بلند مکان عرض حال حاجت نیست
یاب نگاه در موزدان داد انداخته خله اورنگ در سیاهی شب اسود خوان خط جبهه صفی
سیماست نیم سیدی که همراه بشکین عادل خان آمده بود بر محنت خلعت واپ عراقی باریز
منوره موافقت هزار روپیه کامیاب گشت دستوری اطراف یافت و برنجی از بهرمان او نیز تقیاب
خلعت واپ بود و هزار روپیه نقد میبایستی که در بند بخت سوم جای داشت هزاره عالی تبار مراد بخش
یک لکه روپیه از خزانه احمد آباد بطریق الخاتم عطا فرمودند و محرم عیادت سپهر اسلام خان است
بخشگیری و واقعه نویسی بر پانچ و دروغی که کرد قیام خان از آنجا سرانوار گشت سیوم رمضان
بذوالفقار خلعت مبلغ بیست و سه لکه روپیه از خزانه پرکانات خالصه بهار و صوره الله آباد که حبیب
حکم همراه آورده بود در کاه والایر رسانید و هم فخر خان را به محبت واپ عراقی و کسور سنگه سپهر که
باد او به منصب پانصدی دو صد سوار عزتبخار بخشید و چهارم به سید نورالدین سپهر
بار سپهر دولت مهر و به یکم منها پانچ و دروغی که کرد قیام خان از آنجا سرانوار گشت سیوم رمضان

مل بند پل را بغرضی سوار به منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مفتخر گردانیده بپرتواری
از توابع سرکار کالپی در قبول او عطا فرمودند درین ماه قمری اکتش امال روزگار به بدیل و نوال
بخاقان جویدگتر گیتی به نصارت یافت و بر سر معهود مبلغ شصت هزار روپیه به اصحاب تحقیق
وزار باب نیازند رسید از ان میان به هر کدام از شیخ احمد و سلوی و سید سلیمان مصری و کشید
رفیع الدین بخاری و قاضی ابراهیم توی هزار روپیه عنایت شد و به امر و الاثر شب جمعی کثیر از محتاجان
و بهینوایان در ایوان سپهر بنیان دولتخانه خاص عام بالو این نعم و اصفاف حلاوی کام اندر گشتند
روز چهارشنبه غرضه شوال مطابق سیزدهم اردو داشت و حیدر عید الفش و افاق را در گرفته بود و پیشین
سال گذشته از هزاره ارک قلعه تا به سید حسین رفعت و عتقا محذره سر ادوق دولت و علمای
خاص بادی ای ابر آبادی محل دور وید فیلان کوه پیکر و گرد و پاکر و مودم از برق اندازان تفکیک
و باند اران به تحمل تمام الیتاده بودند نه شاه اسلام پرورم از عیادت مکرر شریف فرموده نماز ادا
موندند و فراوان از سرخ و سفید ثار که آن تنو آرای معالی آمده ساخته بود حسب احکام در ایامهای
بر فرق مبارک افشاند و جهانی از ان بهره بر گرفت درین روز خجسته به فروغ کوهر خلافت نشانی
برخی جوهر و مکر مرصع بالختی یک مرصع آلات عطا فرمودند سیوم و پیکر را بهر بموطن خود گشتند
مرخص گشت درین ایام به بادی شاد و دای تخت بیدار و نو بنیان حصو خلعت بارانی عنایت شد
حاج و هم نجابت خان که بر طبق فرمان قدر توان از قبول جو فروان درگاه آسمان عیاه شده بود و به
باحت خلافت سر بر افراخت بهادر بیک عرب از تعیناتان صوبه کابل به منصب هزار و پانصد سوار
از اصل و اضافی سرافراز گردید و به هم راهبرای سنگه سیو و به اقطاع خود دستوری یافت و حسب
التماس بادی شاد و کالکار محمد بکر بیک بهادر میرزا علی ولد عرب خان به تهران داری تر بند
و بر سر و غرضی منصب بر نواخته آمد چون از راه راج سنگه عرض داشتی مصحوب بهرین دامن وکیل خود

برگاه یونان مرتب ارسال داشته بود و نور چشم منشور نوزش با خلعت خاصه و دو اسب یکی عربی
زین طلا و دیگری ترکی با زین مطاعنایت نموده همراه وکیل فبور فرستادند و وکیل بر محبت خلعت
سرا فرزند کردید بیت و یکم به بادش نژاده عالی تبار محمد شاه شجاع پسر پادشاه و دو اسب از آنها
میان یکی عربی که قیصر بطریق ارمنی بدرگاه والا فرستاده بود با زین طلای معینا کار و عربی
از خلعت و دیگری عربی با زین طلا از طوبی خاصه مابقی ترکی است فرموده نزد الکابکار فرستادند
و محال یکپ کرد و دام از صنوبه بنگاله و ادویه به سلطان نین الدین خلعت آن عالی گزیده که شکار
و به نادرش که معیت یکپ کرد و دام است به سلطان محمد ولد بادش نژاده کامکار
محمد اورنگزیب پسر پادشاه و بطریق انعام مرحمت شد و عبدالمستقر بنیر و سید مرتضی خان از اهل و
آصفیه به منصب هزاری شصت سوار فرق عزت برافراشت چون عرض اقدس رسید که لشکر خان
بخشی دوم و سبب طمع گشتند و دیانت خود را بلوث خیانت آوده و از خدمت بازداشتند
پااضدی ذات از منصبش کم فرمودند تا دیگر از پرستان در از اهل عبرت برگرفته از مال
سکالی مرکب چنین اعمال نگویید نشوند بیت و نیم ملا تشفی کار از تشکیکاه نوازش به عنایت
خلعت و خنجر و صبح و شمشیر مینا کار و بفرزنی پااضدی ذات و دو صد سوار و منصب دو هزار و پانصد
شصت سوار و در خطاب داشتند خان و تفویض خدمت نادر و مرحمت قلمدان مرصع و خنجر
ساختند چهارم ذی القعدة به حکیم صالح که معالجه اسهال خواهد صادق کشته نای نیکو نموده بود
تمامی از رجب خاضع عنایت شد این از رجب عبارت است از خرطیه که مشتمل میباشد بر اکثر
اشیا و ضروریات ترکیب و ادویه باشند بر تریاق فابست و دو اسب و دو اسب و نوسن دارد که
از مرمره و موملیایی و جدوار و امثال آن و محتوی بر صدر شرفی و صدر رویه و همواره در سفر
و حضر و در این و بیرون و در شکار و حضور می آید تا اگر یکی جوانی این مبلغ عنایت شود

نشود در عطا توقف نزد حکام احتیاج به یکی از او بود مذکور بود که بوقوع نیاید ششم عبد الله
والله اعلم و آن خان امیر الامرایه مرحمت است علی بن باقر بن مطهر و عبد الغفور و الفتاح خان و کهنی بعضی
برادر روپی و پاسبانی گشته چون از جناب خلافت بطور خان ناظم تهیه میر لایح رفته بود که فوجی بر
رانار کن فرزند خان بنده را که میسر شد و گشته متاع بر سر از بازگان به نصف و نقدی از دست
بفروخته و ارو ضیاء الدین پوشت و لد امیر خان را با جمعی فرستاده درین تاریخ بعضی مقدس
که از آنجا که بر زمیندار بود کار تنگ شده بود آمده او را گرفته نزد خان و پاسبان او را
بفرستی منصب بر نواختند محمد ابراهیم ولد نجابت خان با نعام ده هزار روپی به جهت تهیه پاسبان
که به بعضی مصالحه است برادر جمع خان سورسده سرافراز کردید میز دهم روح الله در رفته عمارت و دار
بفرموداری و امنی پرکنند و غیره از مضافات در اختلافه نیز فرمودند منصب مفتخر گشت چار دهم
لوز الدین قلی سپر موسویان به برکت خلعت و اضافت منصب و یک پاسبان نوره سر برافراخته
به سیجا پور نزد عادل خان دستور می یافت که لوح طلا که شب التماس او منفرود نواز نش بران
مرگم گشته برساند تا به استمرار و استوار سر مایه افتخار اخلاف و اعقاب او گردد و منصب او
خلعت خاصه و کار دو و خنجر با پهلوانی مرصع به التماس و برخی اقمشه نفیسه گشته که او التماس کرده بود
عنان بر نوازد و ستاوند بیروهم ذوالفقار خان را به عطای خلعت و نقاره بر نواخته بر خست نمایان
فرمودند و نواز نش خان بفرستی پالغدی ذات منصب و هزاری پالغدی سه هزار روخت بریت یکم
فرسخ قابل که سی هزار روپی از خزانه مستقر اختلافه اگر آباد بطریق سالانه می یافت و از آنجا به عیبه
کردن مرتبه آمده بود یک زنجیر نیک به عنوان پیشکش گذارند و به نعام پانزده هزار روپی سرافراز
گردید بریت و پنجم کبوتر اکلیل خلعت بنماه بلند اقبال فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل غنا
شد و سادش نوازه عالی سب و از آنجا پاسبان و عیبه خاصه یکی عربی باقرین طلای مینا کار

و دیگری سوانی برین طلای ساده مرحمت نموده فرستادند چون از عرض خدمت بادشاهان
کامکار محمد از نکتت بسیار به مناسبت مع تقاین مجامع رسید که مرشد قلچان دیوان بالا کباب
خدمت دیوانی خوب به تقدیم میرساند و اقطاعش کم حاصل است بهیشت و ختم او را از اصل و افت
به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار اعزاز بخشیدند سیوم ذی حجه خواجه عابد برادر خواجه بهاء الدین
فانی شمرند که پدرش عالم شیخ از عالم افاضل و اکابر آن بلده بود به قصد زیارت حرمین مکرمین
از سفر قندهار و از پنجاب به فروع طالع به هندوستان بهشت نشان آمده سعادت بقبول عتبه
در وقت بهشت رسید و الحام سن برادر و پسر نواز سن یافته مرخص گردید
و بنشیند و الا بخاطر نام و مقصدی نبود صورت صادر شد که در لاجرم آن بر حدیث جوی که بر سر کار
قلعه دوران متعلق است روانه که محظوظ نماید و خدمت بخشید و او اقطاع نویسی دار السلطنه
از تعمیر محمد فاضل سپرد و در ریختن خدمت دیوانی بیوتات آنجا از تعمیر زین العابدین کرمانی
به زین العابدین فرامانی که مشرف توپخانه معنی بود مغمض گشت و حسب التماس در خشنده
بزرگ جلال شاه بلند اقبال زین العابدین کرمانی را بجهت میرسانی آن بخت بیدار غنائت
فرمودند و به عطای خلعت برافراختند و خدمت اشراف که بر سر توپخانه یافت بهتم میرعبید
بپسر میر معتمد صدر احمد آباد دیوانی صورت بر سر زراعت روز مبارک دو شنبه دهم مطابق روز دهم
مهر جشن عید انجمن در ایوان امن بکمان حضور صاناسکان مناسک طاعت که بانی وی است
به روشن جاده سعادت اندر دیدن خاقان اسلام پرور باز خلافت به عید کاهی که به حکم و الیه
مسافر شهر در انخلا و بیا یافته و کیفیت آن رقم پذیر خا... کار میکرد و بر توپ و در آن
نماز او فرمودند و به این برال خلعتها به خطیب مرحمت شد از زین الدار جمعی کثیر بفره و گشتند
اعلی حضرت از آن قدوسی مکان بدو نماند و الا نشانه لفت آوردند و درسم قربان به تقدیم رسید

ای نماز عید
به بانجام رسید

رسید این مقام ملکوتیان نبائی است بطول شخصیت و در ذراع و عرض هر یک در نیم ذراع
دوازده از زمین صحن که به تخته های سنگ برخ تراشیده پوشش نموده اند و به قلعه سنگ مرمر
سفید کوه اندیده و چهار دایره مشتمل بر هفت چشمه و پیش عاقلی بار تعلق با نروده ذراع از آره پوشش
تمامی از سنگ برخ در کمال خوشنمایی ترتیب یافته و چوبه پیش این قدسی مکان بطول
نود و یک ذراع و عرض پنجاه و چهار و ارتفاع یک و نیم ذراع است و در میان سنگ مرمر کشته و بر در آن
مجری از سنگ مذکور نصب شده و پیش چوبه صحن است و وسیع و در آن ذراع و در آن
ذراع که در آن اشجار سایه دار نشاندیده اند و در وسط آن حوضی است که در آن در آن
و چهار دیواره دارد و محتوی بر سه دروازه رفیع و چهار برج و هر برجی بقطر پنج ذراع که آنرا
دو طبقه کعبه ای سقف تراورده اند و پیش دروازه خاور سو جلوه خانه است و دو صد ذراع در
دو صد و پنجاه ذراع و پیش آن بازاری دور و به مشتمل بر یکصد و چهار حجره آوانی که مندرجی
پادشاهی حسب حکم متصل منازل خود را در حصار شهر ساخته اند این عبادت کده بهر
مبلغ پنجاه هزار و پیر در عرض یکین سال او در دینی تقعه این سال میمنت استمال تمام
پذیرفته امید که نتایج برکات آن بر روزگار خدا تو افاق عاید گردد و با سید خان و خواجہ رحمت
میر یوزک و ناصر لیر نوبت خان و کامل بیک کر بر دار و دیگر برخی از بندهای غنایت
شیخ موسی کیلانی را که از صنعت قوی بخدمت دار فاعلی خارج از فرار واقع نمیشود است پیر
حسب الاتماس او داخل شد و عاقل شده و محال قریب چار که دام از وطنش صورتشان بطریق
سیور خال غنایت فرمودند و بهر سلطان حسین لیر اصالت خان بخدمت مذکور و عطای
خلعت سراز کرد و بدین بیت و دوم محمد ابراهیم ولد بختان که ساعت که خدای او در
نش عجز شده بود و بخدمت خلعت فاخر و درونی و حسب و آب عربی باریز نقره نوارین

وقت بیت پرپارم محمد با دینی سپهر پیران مجتهدت فوجدار بی بجهوه و تحصیل نه رنج و فیل تنگیش مغرور
زمینده مان آنجا رسیدی علی سپهر عتبی به مروت هزار روپیه نوزدش بافتند بیت و بهنم لطف الله
شیرازی مجتهد تنها داری کوچ با خود با صافه پالغندی پالغندی سوار پنجوب هزار و پانصدی هزار
سوار معجز کردید برین تاریخ از غرضت قایم بیک که از جناب خلافت به نصارت روم دستوری
یافته و از مذهب جدیده بدرگاه عرضت رسال داشته بود و معروض واقفان نیکگاه او از یک جهانبانی
دید که ذوالفقار آقا سید فرزندای روم که رخصت خود بر چهار سلامت رو پاوشای اختیار نه نمود
اس معلول از سورت بر چهار از انانی روانه کرد و بعد از رسیدن به سدر قفقذ که از آنجا نامه
فرستاد و با اقبال شرف داده و دوازده روزه راه است بیشتر احوال را در آن حال به سدر حیدر
مشافحه و مبلغ سی هزار سکه پرسی و صند و چوب و زنجی و دیگر شیا همواره رفته با جمعی برادره خشکی
در شش روز داخل تبریز گردشت و چون به آنجا رسید عمر که دوسه منزلی جدیده است رسید سبب
وزیرین تند باد مخالف و نابین معلم شناسا بر کوه خورده فروشت و ذوالفقار آقا را که بهار
شدن این خبر موجب زیادتی علت کرد و درین حسرت داند و ایام زندگانی با خاتم
رسید سلج نامه به است خان به قبول خود کو الیاء دستوری یافت سید فیروز به فوجدار بی
و بعد از بیرون شدن از ده پور که سه کرد و چهل یک دام جمع این سه محل است و از حیدر عده به جنت
وزیرونی عمل از نجاست خان تغییر شده به خالصه شریفه متعلق گشته سر بر فروخت سلطان نظر
که از بنگاله درگاه خوانین پناه آمده بود یک رنج و فیل و برنجی دیگر شیا به عنوان تنگیش گذرانید
سیوم مجتهدت قلعه داری بشو از آنجا از تغییر سبب به آنجا آمد و در آنجا سوار و اسب کور مغرور گشت
هم مبلغ ده هزار روپیه معهود این ماه بار بار بیا شریفه و در آنجا هزار روپیه به سید
سلیمان میری خنایت شدند و به یک فر که در آنجا سوار گشت سبب آنکه بود و بدین سبب

سبب اوز بجان نالوان بین با او غنا و در ششند و سبحان قلی بمقتضای وقت
فرستاده بود و او برهمنی اختر مسعود و ابراهیمندی آستان اقبال از آنجا به کابل و از کابل
روانه هندوستان بهشت نشان شدند و در هم به استقامت دهه جهانی پشانی طالع بر آورد
در از نیکایه نواز من به عنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر با یراق طلای مینا کار و منصب
پنصدی دو صد سوار و یک عراقی با زین نفه و انعام و روپیه نقد سرفراز کرد و در
سجاعت خان به فوجداری هر دو نیکش از غیر مارک خان نیازی که مصفا آنجا پنج باید شود
محمود سرفراز داشت کرد و در اول پنج از سیدار دونکر به بهانه داری اعظم آباد از نالوان
سیو به احمد نونی منصب نواز من یافت چون خدمت هر دو بندر سورت و کنبایت از
حافظ ناهر خوب به تقدیم غیر رسید با نروم خدمت بندر کنبایت را به عبداللطیف برادر خود
مغز املاک قتلین فرمودند و هفتم روح الله فوجدار سرکار ماند و از اصل و اضافه به منصب هزار
پانصدی هزار سوار نواز من یافت بهیت در از نیکایه جو دو کرم بیادش از دهه کامکار محمد
اوز نکر نیب بهادر یک لکه روپیه از خوانه در آباد بطریق التام عنایت شد چو ز
سزاوار خان به سبب شدت بیماری بر طرف شده بود و او بعد از حصول صحت حرم
مدرگاه کیوان چاه آمده احراز دولت ملازمت نمود از بنده پروری و پرورده نوازی لا و را
به منصب سه هزار و دولیت سوار سرفراز کرد و اندین غره صفو جوک چند زمیندار لکه
بوزایج کانکه که نزد همدین اختر سماء عظمت شاه بلند اقبال آمده بود به پیشوایی طالع دولت
بار انداخت و به عطای خلعت و اب نواز من یافت چون محمد بیگ و یادگار بیگ سواران خود را
مطابق ضابطه مغل خوش اسبه مسلک گذرانیدند تا برین نخستین به منصب هزار و پانصد سوار
و دو سوار به منصب هزار و چهار صد سوار از اصل و اضافه فرق مبالغت سرفراز شدند و پنجم به نیکار

تو چه فرموده باشی از علقه باور و دوی علی فردوس نماگر داند نذر روز دیگر راجه اندوده از قبول خود آه
به سده اقبال رخ برافروخت و معانی تبارگاه غلبه به مقدم مقصد رونق یافت ششم
خدمت رض و قالیج مویجات از تغییر اسدخان به ارادت خان که از بزرگاه محال قبول و جباری
خود نذرگاه والا آمده بود موقوف شود به خود یو جها نذر درین پنج گاه سه روز مقام نموده و هم عنان مرا
منعطف ساختند باز هم ساختیم خلافت به پرتو با سچا اعلام ساطع فروغ الین گشت درین
رفتار و آمدن سسی نیک گاه به تفنگخانه سکار شد چاردهم قاسم خان میرانش و دالیش چندین
بکی یافتند پیشکش نوارش خان که بفروان والا از بنگاله آمده شرف از غنای ملاز
اجلاس گشته بود یک بخیر فیل با یراق نوره و ماده فیل و برنج دیگر اشیا و پیشکش شرف الله و الله
منزاد ارخان دو فیل حوز و یک ماده فیل از نظر افراشت چون میر محمد سعید میر محمد که از سادات
ارستان صفایانست رفق و رفیق مهمل قطب الملک برو منوط بود و او ولایتی که بولش
مرد و تیجه کرده و درمن بعضی جابست و برخی کسی و چهل لکه روپیه حاصل دارد و مشتمل است
بسیار معاون الماس و سبج کی از انیاکان قطب الملک را میسر نه شده که فلیلی ازین تواند گرفت
با چندین حصه از گز ناگلیان انتزاع نموده به تصرف در آورده بود و با وجود سمان ساق
چند از اخذ این ولایت مکنی تمام و شروقی فراوان و جمعیتی مکان بهر ساعده بود و چنانچه بجز
سواران که داشت ازین رهگذر جمعی که با او مخالف بودند قطب الملک را از موقوف ساخته
در صدر برهم زدن او شد ند چون او مصدر خدمات شایسته گشته بود و چنین ولایتی از دست
گزنایک انتزاع نموده توقعی که داشت به پهلوانی است و خلاف آن نتیجه مرتب گردید و این
بیمه بادش ازاده کامکار محمد اورنگزین بهادر توصل و طالع بدرگاه خواجه شاه که
بر طبق مجرای من و حله کان امنایان چنانچه است التیا آورده بعد از آنکه

صدور منشور به میر محمد سعید
متضمن عنایت منصب پهلوانی
با وجود و نزاری پیش از این
بجوب بر خدایت
محمد اورنگزین

این ماجرا از عرصه آن کار به مسامحه حقایق مجامع رسید درین تاریخ فاضل
 منشور روز سن متعین عنایت منصب پنداری پنجاه سوار یا دو دویاری هزار سوار به محراب
 پسرین ویرایق قضا نفذ با خلعت خاصه به قطب الملک و در باب عدم مانع
 معصوب قاضی عارف کشمیری دو مختی احدیان فرستاده شد و قاضی بحر حمت خلعت و
 باین نقره و انعام دو هزار روپیه نقد سر برافراخت و در این بخشکی مذکور به محمد جعفر پسر
 معین خان منوش شد محمد قاسم پسر حکیم الملک بخندم بخشکی و در آن روز مالوه از غیر
 عبدالصمد عودی مبارهی کشت پیرو هم علمیران خان امیر الامرا حسب احکام از کشمیر روانه شدند و قاضی
 نشسته بود با بسم خان و دو پسر دیگر شرف اندوز ملازمت اقبیس کردند و پیروز میر نذر گذرانید و از هم
 سبهاک پرکاس مرزبان سرور که به قاید کجنت به پیشگاه عظمت و جمال آمده بود دولت بقضیل عتبه
 اقبال انداخته تنه آب و برخی طپور شکاری لبر و پیشکش گذرانید و به عطای خلعت و دست بید
 مرصع و ادبسی مرصع و کوشواره لالی و جواهر مرصع با هو لنگاره و شمشیر و سپر بایراق طلای سنبل
 و یک مهر صد توکی و یک روپیه به همین وزن و آب عرافی باین نقره سرافراز گردید و به
 دانا و او پیر کت سنکه زمیندار کلکو که بهر آتش آمده بود خلعت و آب عنایت شد و به
 با دوا و فنی منصب سر برافراخت چون بخت علی حارس قلعه طوق نکر از توابع بالا کهاٹ رفت
 بهیسی بر لبست بیت و ششم خدمت صیانت حصن مذکور به امام قلی مغوض شد بیست و ششم
 سزاوار خان فیلی پیشکش گذرانید و به رسیج الاول بهرام پسر قربان خان به تهنه داری دیول
 کانون از مضافات بالا کهاٹ و انعامه منصب بایستی کرد و به چارم برانته مند خان ماده فیلی
 و به داراب و لکهد خان و وزیر بهر طریق انعام عنایت شد هفتم سلطان زین الدین
 نخستین غلظت با دوا هزاره کاکار و سزاوار شجاع بهادر که از بنگاله روانه پیشگاه شده بودند

ملازمین علیزاده خان
 که از کشمیر آمده بود
 ملازمت زمیندار کلکو

در وقت سلطان زین
 الدین که از بنگاله آمده

بیران خان امیرالامرا و جعفر خان تانکنا رشتہ بہ استقبال آئے۔ مہرگاہ عرش مرتبت آئے
بہ شرف اندوز ملازمت اقدس کی کرید پزار میں بزرگوارانہ عطا کی خلعت خاصہ و سرسبز
ان کا قطعہ نعل و دو دانہ مہر و دانت بند نعل و مہر و دیگر بونچ مرصع کلابت و خنجر بر
کار باہر کٹھنارہ و اسٹ عربی از طویلہ خاصہ باریں طلا توڑش یا قبت ہشتیم بہ باغ اعجاز
سیت بروہ دوروز و دیگر در کمرہ توقف فرمودند و بہ شکار آن نواحی پروازتہ یازدہم
اخلاصہ راہ قدوم معنی فروغ الکبر سائنڈ شنب دوروز ہم محفل مسلاہ رونق افزای عالم ملکوت
سیت تخت چہان نامہ سورت یو ای انبیاء و رسل بہ ہنمای عقل کل نقادہ کائنات علیہ اکل
صلواتہ در انوان خلک اس دہولتچانہ خاصہ و عام انعام و یافت و فراوانہ صاف صفت
و صفات از جنبا و علما و زما و دیبا و درلین ایجن فرودسی کر جاہ و نہشتہ نقادہ حرات خلاصہ موجود
پروازتہ از انواع تنوعات برہ و رشتہ و حکیم و اسید برایت اللہ صدر و فاضل خان میران
آوردہ ہزار ہویہ ہزار بانیان رسانیدند بیزو ہاراجہ حبیبوت سنکہ و روپ سنکہ راہور
سنکہ باڈا و راجہ سیورام کور کہ از او طانہ قطع خود آمدہ بودند بہ استلام غبتہ اقبال چہرہ
ح برافروختہ بہ بیت دوم رستم خان بہادر فریر و رختک و راجہ حبیبک و را و شتر سال
بتول و او طان خود آمدہ دولت ملازمت اقدس اندر و ختہ چن شمشیر ہنرین
ایام مسکوت و سرور کہ ناہیہ افزہ سعادت و چہرہ آرای برکات بود و اقطار سبط کی بلوانہ
جوز شید خلافت و انوارین عظمت فروغ آما و رایش اہل خلافت از غمام انعام خاقان
بحر افضال فرج و مس نما و آوازہ و مہول حشیش شمشیری در بارک بہ کاخ ہفتہم در پتہ
مشکفان امور دولت الوان براسخ البیان دہولتچانہ خاصہ و عام را کہ گوشہ باقیش بہ
شرفات آسمان رسیدہ از درون و بیرون

بفت و پردای مخمل ده یک درزی و سایا نه های مخمل کلابتون دوزی برآراسته و پردای
آن مجری سیمین نصب نموده و طاقهای کیوان طلاق زرب فروز گردانیده و در
پیکان فرشهای رنگارنگ گسترده و مجرای طلا گذاشته این قدسی محفل را که بگذرانیدن
نگارارایش پذیرفته با انواع بخور معطر اخته روز دوشنبه بخت و چارم بریم بریم الاول سال
هزار و شصت و هشتم مطابق سی و نهمین مجلس فیض آملی جسد وزن انتهای سال شصت
و چهارم و ابتدای سال شصت و پنجم از عمر ابد قرین اخته و یافت اوزن که برای اقبال
مخت بدین انجمن نشا ط پر تو و دو افکنده جهانی را به اهدای عظیم و عطای کلام
گردانیدند پس آن به شاه محل معلی که پیش آن بارگانی از مخمل زربفت معرق کلابتون
بافت که از فراغت اسیر آسمان می سود به ستونهای خرقه که با کلهها قریب صد برابر قوله
وزن داشت برافراخته بر دور آن مجری سیمین گسترده بودند و طاقهای گردون فرسای
آن ایوان خلعت آن را به کوبهای مرصع و منیا کار که در معان را به لایزال از برای
قنادیل فلکی است و اطراف آنرا به پردای مخمل زربفت پیرا زینت داده و در
آن ایوان شش ان لباطهای ملون از یغیم شال فرسش نموده در وسط آن
سهم پرچم که گذاشته بودند و پیش اوزنک معلی سایه با نه های لالی نگار مسلسل مرارید
در استون مرصع برپا ساخته و در دو ضلع آن درخت طلای منیا کار و عقبت تختها
در حیز فرشتها یا پوشتن مرارید و در نصب نموده و انتهای اطراف این نشیمن قدسی
قدسی به پردای مخمل زربفت و یک معانی فردوس آیین را به سایه با نه های پردای مخمل
زربفت و مخمل طلا دوزی و ده گزنی و فرشتن شیم شال و دیگر الوان و رشتها
آسا گزیده با لا عشرت که در بیدار گیتی گسترده بودند تشریف فرمودند از

خای یازده گری که اختر شماران ساعت معمودین فرستاده مقرر ساخته بودند آن یگان
 از فریش را بطلا و دیگر اشیای معهوده بخیزند نوای کوسن بجهت و نشت و اوای نغمه
 این بزم کلامانی از عشرت کده ناهید بگذشت و روزگار بهین ترانه مترنم کردیدیم
 که جاویدت و جهان شاد و دوازده سال جهان کسیر آباد باد و هر و آفرین از جهان آفرین که نازد
 به فرشت زمان و زمین زمین از پایتخت اوست زمان روشن از پر تو بخت اوست
 فلک بنده و اختر شاد باد و خدای جهانش نکند از باد و بشتنها هفت افیم تخت مفتح یاب
 عباد را محلی ساخته و بپایان حجاب دست جوید و هر نخل امید روزگار بار و فر کرد و نمایند
 درین محفل عنایت و سرور فروغ آفری که هر خطاب شاه بلند اقبال یاب
 طلا دوزی بایم استین طلا دوزی لالی و ز فرد و کمر مرصع که قیمت آن یک بکه و پنجاه هزار
 روپیه بود و به اضافه ده هزار دینار به سبب چهل هزار دینار سوار و اسپه سوار
 و احصای بخشیدند و دود و ریاض سلطنت سلطان سلیمان شکوه را به عطای خلعت خاصه
 و دوزی هزار سوار منصب دوازده هزار دینار بهشت هزار سوار و قرة العین دولت سلطان
 سپهر شکوه را به عطای خلعت خاصه و منصب بهشت هزار دینار سوار و صاحب صوبگی
 سر دوزی کرد و نمایند و موافق طلب آن عالی تبار جاگیر در آن صوبه مرحمت بشد سلطان
 الدین محمد به خلعت خاصه و تسبیح مروری و اوربسی مرصع و منصب بهشت هزار دینار سوار
 فرقی عزت پیر فاخت و علمیران خان امیر الامرا و چکنه امکی سعد الله خان به غنایت خلعت
 خاصه با چاقب طلا دوزی و چهارچوبه سنبله خان بهادر فرید جنگ و راجه جنگ
 و جمع خان و خلیل الله خان و نجابت خان و راجه رای سمنکه که از وطن بدر گاه معلی آمده
 و درین روز خجسته دولت اندوز ملازمت کرد و قیام در آن میرا بلس و اعتقاد و خجسته

درین محفل عنایت و سرور
 آفرین که هر خطاب شاه بلند اقبال

طلا دوزی بایم استین طلا دوزی

دوزی هزار سوار منصب دوازده هزار دینار

الدین محمد به خلعت خاصه و تسبیح مروری

بخشی و سید بهایت الله و اقرب خان به حجت خلعت خاصه در او سترسل و در روز
 راهپور در اجه اندوده و حیات خان و کند سنگه با دو کو نور رام سنگه و سیادت خان و خان
 و رام سنگه راهپور و کیم خان و ستر و از خان و میرزا سلطان و فاضل خان و وانشه خان و
 و تمبا دغان و فخر خان و بریم دیو و سیو دیو و سیل سنگه سیو دیو و نورش خان و راجه سجا
 بندلیه و ارادت خان و ولی خان و رتن ولد مهین داس و در راجه سیو رام و محمد صالح و
 میرزا عیسی ترخان و راجن ولد راجه بهیلداس و فاما خان و قیص الله خان و تبت خان
 و عبد الهادی و ولد صفدر خان و سید فیروز خان و در او امر سنگه و ابوالحسن خان و
 و سید شاهر ولد سید غیرت خان و سجا سنگه و دیه و اسد خان و احمد خان
 میرجعفر همشیره زاده حلیفه سلطان و محمد بیج ولد و شیخ و دیگر جمعی از اینها
 به عنایت خلعت فاخر قامت افتخار برادر استر فاسم خان میر التمش به اضافه پانصد سوار
 بمنصب چار هزار سی هزار سوار میرزا سلطان از اصل و اضافه بمنصب سی هزار سوار
 سوار و دالتش مند خان بغزونی پانصدی ذلت بمنصب سی هزار سوار و تبا
 با اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار و محمد علیخان که از قبل
 بلند اقبال عاقل ملتان بود بمنصب دو هزار سوار از سابق و لاحق و عنایت علی
 و حدت حریت صوبه تهر از جانب آن بخت بیدار فرق مبارکات بر فراغت و سید عبداللہ
 کیلانی که از معتمدان انوالا کهرت و به حیانت صوبه ملتان بعین کشت نهال مندا چوری که
 در صنف خود نظیر ندارد ازین جهت بخدمت مقیم جو ابرسر از این بخت بکتاب رائی و در حجت
 فیل مفتوحه گردید درین بزم کادری و کادری و کادری و کادری و کادری و کادری و کادری
 به باین پیشین نصف فاکه که ان نصف کانی کو بهر خلافت مہیا ساخته بودند به

سر از مناجات خضوعیه
مقتدر خطاب براس

[illegible]

در آنچه از زوده و حیات خان و کور و رام سنگه و کند سنگه با و او میز اسلطان و فاضل خان
و دانشمند خان و دیگر بسیاری از چند جو ابر و هر مرج آلات و دیگر شیا در خور با و
پیشکش گذرانیدند درین پنج نه اسپ عوافی و ترکی و بیزه شتر که شجاعت خان از کابل
پیشکش ارسال داشته بود از نظر کمی یا اثر که شتر سبهاک بر کاس مرزبان سر مور به عطای خلعت
و سر پیچ مرصع و جوانی چند از زر سرخ و سفید شتر سر بر افراخته بوطن مرخص گردید بیت و نیم از
اصل و اضافی سید شهاب ولد سید غیرت خان بمنصب و باقی القصد و باقی القصد و باقی القصد
بیک ولد علمیر و انخان امیر الامرا بمنصب هزار و پانصدی شتر و در میان کشت
سبحان سنگه بدر یک زنجیر فیل با ساز نقوه بر عنوان پیشکش گذرانید میر منیران سپر خلیل الله
با ضافه پانصدی دات صد سوار بمنصب هزار و پانصد پانصد سوار بمنصب میر تونکی از غیر
مخلص خان و محمد قلی ولد نجابت خان بغزونی با صد سوار بمنصب افکور سر افرازی با
بیت و مهم مظفر حسین به افرازی با صدی سوار بمنصب هزار و پانصدی شتر سوار و به
خدمت علی کرز برادران و فضل الله ولد سیادت خان با ضافه منصب و تقویض خدمت
دار و علی میران سپر میر تاج الدین توتوشی بمنصب در و علی عدالت مفتوح گشتند
بیت و نیم هر کدام از اسمعیل بیک و اسحق بیک سپران علمیران خان امیر الامرا تا مال
با منصب سرمایه مباحات ننید و خسته بودند به منصب هزار و دو صد سوار سر بر افراختند بیت و
نیم محمد امین و سید احمد بغزونی منصب سر افرازی کشته و با سورت و فوجداری و خدمت
بنزد آن به محمد امین از تغیر حافظه و باقی احمدی رسید احمد از غیر محمد امین تقویض یافت
و هر دو خلعت و اسپ و مهمت فرستاد و سلج نامه کرد و اسل کوه قلع دار مستقر افتاد و با ضافه
پانصدی دات بمنصب و در هزار و پانصد سوار فوجدار و سوار فوجدار و سوار فوجدار

۱) سواران را ضل و اضافی بر نوایستند و جشن قمری وزن و وزن ایام طرب افرا که از فیض
شاهنشاه باغ و اقبال گلشن آفاقی زمانیان تلذذ و تروید و از هر سو پیم معدلت و مروت باشد
تیر و وجه امان جهانیاں بار و روزبان روزگار مژده عیش و عشرت و نوای جوت و مسرت بلکوش
خاص و عام رسانیده جشن کیتی آرای قمری وزن مبارک که انوار اضی و دور بدین کین مسرت
بخش روزگار باد تبارکی لولالین ممکنان منشرح کرد و اندر روز شنبه غره ربیع الثانی مطابق دهمین
ماه سال که برینم خود و فرضه وزن انجام سال شصت و ششم و اواخر سال شصت و هفتم از
مهرماه قیام در شاه محل پدید آشیان که از نجبه وزن ششمی تا این روز سر اسرمیت باسلام
بنواد عشرت و افضلت بسیار آفاقی که زبان خامه در بیان تکلفات و شرح زیبای این
نامرت زینت افزوده و در این ایات افروای جهانیاں گشته بود هر روز که و با کرده مردم بود
نصب و مرمخت تخت و دیگر عطا و انعامات نواز پیش می یافتند منعقد گردید و بعد از یک
روز و درین در سحر ساعات و امین اوقات کن پیکر عظمت را به طلا و نقره و دیگر آشیای مقوره
در تختند طلعت کوس عشرت و ترانه ضحاکران جاد و ساز مرده ابتهاج و در جشن بلکوش
از آکبان رعایند نغمه نوای معنی و آوازی رود به عالم فلکند این سرود که بی شکرانه
منی مباد و روز زمانش زیانی مباد جهان باد یک سو فرمان افرا خداوند عالم بکده انان
اوستا فرزند و پیم خلافت برانک مرصع بغرض جلوس نموده از تشکگاه نواز شتر
کامکار محمد شاه شجاع بهادر پنجاه و پیم نفقه از خزانه صوبه بهار و یوزندان آن عالی که یک یک
روپیه از آن میان پنجاه هزار روپیه به سلطان حسین الدین و یک لکه روپیه یوزندان باکوه
زاده و الا تبار محمد اوزنکزیب بهادر خیر غایت بودند پیشکش بانا راج سنگ بهر مرصع
و در وادب عراقی و کچھی واک زنجیر خیل که با هر فنس و محنتی بر کهنیت مصمم بر آید

معمود خود برگاه کیوان جاه رسد آشته بود از نظر انور گذشت را نا بصد و منقوش فرار شد
مرحمت خلعت خاصه و اوربسی مرصع بالما بس و با جویست بدو به عطای خلعت سرافراز گشتند
کونوز رام سنگه بغوفی پالند سوار بمنصب سه هزاری و دوزار سوار و به عطای نقاره و درختی
به منصب دوزار سوار از سابق و لاحق و نامدار خان با تمام نسبت هزار روپیه و راو
امر سنگه چند راوت بغوفی پالندی ذات بمنصب دوزار سوار و ابراهیم خان لیس علی
مردان خلعت امیرالامرا بمنصب دوزار سوار و شمس الدین خان فاضله و بهرام خان شایسته خان
و معتمد خان فاضله پالندی ذات بمنصب هزار و پالندی دوزار سوار و از امر
رای رکبنا به سب هزاری دوزار سوار و محمد علی خان بغوفی منصب فرق
برافراختند و از دزه پرووی پاوشاه رورده نواز سران این دولت پادشاه خدمت
عرض وقایع منجبات نیز و به مرحمت خلعت و اضافه منصب سرافراز کردید و نشان مبلغ
چل هزار روپیه از جوهر و طلا و نقره که مالک زار او در ششده اختر برج جهان بینی شاه بلند
نشان بر نذبحمانی عطا فرمودند از آنجا به میر قاسم ده ساله هزار روپیه و به فضلای
اصحاب غنی و ستمان بسیاری از زر سرخ و سفید و بهر که دام از چو نه خان و بجای خان هزار
روپیه مرمت شد و اصحاب طرب با نعام مقرر کام آفر گشتند و درین دو جشن خجسته گیتی
پیش از راری برج عظمت و نوینان بلند مرتبت و دیگر نذای موازی نسبت و سه لکه
روپیه در وجه پذیرائی یافت چون به مصاحبه حقایق عاج رسید که مرزبان سمری نکر از دوزاری
طالع دره مخوفی دیوار به برتر منقش ساینه که از دیر باز جای شکسته و از هم رنجیده بود و دو
کروبی میاد در پور است که به جیره
دره به منصب مواضعی که در آن سنگ
از تبار کی آباد شد از سباب هلاک و خود آماده

تغییر فاسم خان میرانش
به کسر نین قد

میکردند بنابر آن سیوم ربیع الثانی قاسم خان میرانش بعنایت آپ رانی بازمین مطلقا سر بر افرا
از سوار حلاوت آثار که از آن میان هزار و پانصد سرق انداز بود و پنجاه پیاده میزد و قبی و با نذر
بیب دستور لی یافت که بر سرعت بر چه تمام تر خود را رسانیده قلعه مذکور را از دست ضلالت
گزنیان استراخ نماید و جوقی از تفنگچیان همراه جتربوچ که در آنجا بوده هنگام کار به درود و معاونت
یاد و سپردارند اسامی منصبدارانی که با قاسم خان مرض کشند راجه سجان سنگه و کدر راجه سپاس سنگه بنده یکتا
شسته اند که یکجا و تدریجاً با قاسم خان و جتربوچ از من برادر سجان سنگه بنده یکتا سپاس سنگه
سپاس سنگه بنده یکتا با قاسم خان و جتربوچ از من برادر سجان سنگه بنده یکتا سپاس سنگه
علم و تقاره و فیصل و انبرایم بکتر از خدمت بخشیدنی و واقعه نویسی این فوج من را که اندیند سپاس سنگه
که همراه سلطان زین الدین بنکانه بود و یک زنجیر فیصل به عنوان پیشکش گذرانید چون خانه دوان
بها در حضرت خبک در سال دهم از جلوس آمد از آن بجز حصار او و کیر بر سر کوبان میبندار
چون که در حقه بنده و استیلا میبند و متقا در بخیر فیصل که در تصرف او بود و یک لکنه و پنجاه هزار روپیه نقد بفر
پیشکش گرفته مقرر نموده بود که در هر سال چهار لکنه روپیه برسم پیشکش بخانه عامه و اصل میبند
باشند چنانچه در طی وقایع همان سال نگاشته آمد و از آن باز تا حال که در هر سال بر سر
نشان بر دوازده پیشتری به وصول رسیده و تهنه کم نرود و دمانده در ادای آن تعلل در نرود و بطالیف
اجل میگذرانند بنابر آن بیادش نهاده والا که محمد اورنگزیب بهادر منشور والا شرف صدر و فخر
بود که میرزا خان ناظم صوبه برادر و با جی زبانی ناظم صوبه تلکانه با فوجی از پیکار گزنیان جدا گاو بر
سرز میبندارند و بفرستند که تهنه پیشکش مقرری حنیف با که بفرزدادمانده با پیشکش سال حال از
نقد و اقبال از دستمانند و اگر از ادای آن تقاعد و زدن مالش بفرزدادماند چارم این ماهه مندر
الوالا که بر همه امایع حقایق مجامع رسید که بر طبق این تقاعد و زدن مالش بفرزدادماند چارم این ماهه مندر

محمد و منشور به محمد
اورنگزیب بهادر

[illegible]

رضف سلطان زمین
الدین محمد به بنجالہ

به بنگاله مرضی کردید و بپادشاه هزاره دلائیار محمد شاه شجاع بهادر خلع اسب و صد اسب از ان میا
یکی طرح عربی با زین طلای منیا کار و دو هم بر خنک عراقی با زین طلای ساده و نو و پشت ترکی عت
نموده و از از ملازمت تا هنگام حضرت به سلطان زین الدین انبوا هر دو مرغ آلات و نقد سوار
اسب و فیل یک لکه روپیه عنایت شد رسید عالم بار به عطای اسب میا بهی کشت چون بعرض مقدس
رسیده بود که رشید خان از رفتن او دل به اتفاقه نموده است بنابر ان ترتیبیت خان را با ضافه پاد
سوار منصب ده زبیری هزار و پانصد سوار و به قولین خدمت حر است صوبه به بوزار قبیل بادشاه
گانه محمد شاه شجاع بهادر و مرآت علم و اسب عراقی سرافراز اسب و سوزی دادند و از نقد
تربیت خان خدمت به تونزی به حسین مفرض کشت معقول به زین العابدین و لکه معقول یک
اصف خان بهادر و علی خلع و اسب و دید به ششم به بزه بامره دولت سلطان به بزه اسب عراقی
از بویه ضافه با زین طلا مرآت شد قبا و خا و حجه و اسب میا به عطای اسب نواز سن پانصد و
بیز و هم سال با دای عنایت خلعت فاخر و اسب عربی از بویه ضافه با زین مطلق اسرافراز
کشته بکن مرضی کردید و به پیشکش قطب الملک به برخی مرغ آلات و چار فیل و یک فیل بده از
میان یکی با بایراق طلا و چار با بایراق نقره و چار به اسب شرفی نقد که مصر به بایاق عرش
رضعت اسب و داشته بود از نظر کمیا اندر گذشت و سفیر به بوزار چار فیل از جانب خود به عنوان به پیشکش
گذرا سید به مرآت خلعت و انعام پانزده هزار روپیه سر برافراخت طسفت خان دیوان پادشاه
حسب الاله اسب پادشاه هزاره محمد در یک به سب بهادر با ضافه پانصدی خات و پانصد و بار
مبضب و هزار و پانصدی نه لکه و پانصد سوار و بخند مبهت قلعه داری احمد نکر از تعبیر شاه میکان
و مرآت قلچان دیوان بالاکهاط مبضب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و مبهت
دیوانی پادشاه کهاط نیز از تعبیر طسفت خان سوار به چار و هم به اسب که مقصود به یک علی

در خدمت
پادشاه
نورالدین

ای دانشمندی از کابل به برین پیلش بدرگاه والا فرستاده بود بدین برای رسید خدمت و قالیج
نگاری صوبه کشمیر نیز به محمد سلیم بخشی و دیوانی الضو به از تغییر قالیج محمد قاسم کورودی به عسکری ترویخی
در خدمت دیوانی سوات تا آنجا قالیجی کردید چون از عرض داشت باریش ازاده کابل محمد اوزیک
بهادر به مسامح جاده جلال رسید به بود که سری پست زمیندار جوار که از شمالی سمت آن سر خدانه
و جنوبی ولایت کوکن که سابقاً بنی نظام تعلقی داشت و اعلی حضرت آنرا به عادل خان مرحمت کرده
از دیوینگی در یای شود واقع شده و بندری دارد و چیل نام که از آنجا به دست و غوغای نیز بعضی
دبالت متعلقه کوکن و شرقی تا سبک است با از جاده صواب برین که از شش به کابل و اقبال
میکرد و در قله غنات بادشاهی تهاون می ورزد سحرین بجهت نیناید که اگر جوار از نیناید
خلافت قاهره در بیول او مرحمت شود و از قرار واقع به برین پستی می پروازد و حسب الامت
آن و الا که اورا بنوونی یا لندی پادشاه جوار که پیش از قلع داری دولت آباد مقیم شده بود و
ثانی الحال که قلع پذیر بان کامکار غنایت شد بر طرف کشته بمنصب برین پادشاه هزار سوار
افزودن ساخته و از مراب به جمع پنجاه که در طلب این اضافت نموده بودند و دراز
و بجهت این سال این خدمت آنها کار مرخص شده به الضو به استفاقت بود و باینهم به بیع
از قالیج صوبه و کن بعین مقدس معلی رسید که چون او قطع مراحل نموده از کتل عبیر العنبر
جوار سرحد جوار است گذر شده در حدود استیصال او در آمد زمیندار مذکور تاب مقابله
در خود ندیده از غوغای خوف و رعب با طاعت و تقیاد که رسید به بیستم ربیع الاول سال و او
مبلغی به برین پیشکش رسانید و خراج محال متعلقه زمینداری خود پذیرفته پس خود را برسم
نوازد و گوید ازشت را از نظم و نسق با خاطر و اسیر راضی معاودت نمود و پس او را همراه آورده
به الشانی به خدمت باورده و به کامکار رسید به صلاح گویانی که خدمت بخشید

۸۸

امیرالامراة تقدیم میر سید به فروغ طالع در سنگ بند های عتبه و الامتداد گشت به مرحمت خلعت
و منصب پادشاهی صدر سوار و طالعوض و جبه خدمت افتاد اردوی معالی از تغیر الامجد و لاهوری که
حسب الاماکن کرامی گویا بخلاف شاه بلند اقبال برای خدمت مدارت سرکار آن بخت برادر
عنايت شده نوازش یافتند سبب و چهارم همیشه بخیره صادق محمد خان بنخشیکری و واقع نویسنی
صوبه احمد و تولیت روضه فیض آملی اسوه اصحاب ولایت حضرت خواجہ معین الحق و الدین
قدس سره تارک افتخار برادر اخوت بیعت و نیم سزاوار خان بفرج داری سرکار تربیت و توفیق داری
که هم آن از تغیر پدید آمدن رسول و ولد عبد الله خان بهادر مفتخر گشت سلطان نظام
بهار تعین فرمودند و سوم جادی الاول سر کلام از ضیاء الدین و علاء الدین هزار روپیه بطریق الخدام
عنايت شدند و پنجم منزل کرامی بهرگز است شاه بلند اقبال بقدر و ممتیت افرا و بقی ناز و پذیرفت
و آن عالی مقام بدین مرصع آلات و نه رس فی غرافی کی با ساز طای سینا کار و هشت بستان
طای سوده بطریق پیشکش گذرانند اعلی حضرت از وفور یافت لغت خاصه بجان تامل فرموده
اخر روز بدولت خانه و الا نشینت آوردند و هم بهر زل چلیک بگو توالی مستقر اختلاف از تغیر صالح ملک
سر افرازد و دید و دوازدهم بخواجه رانده احرار فی هزار روپیه عنایت شد و این
پنج شیره فروغی پادشاهی ذات و چهار صد سوار به منصب هزار روپیه لصدی هزار سوار و توفیق داری
الس و جزا و سید راجی مانگپوری بخد مت فوج داری مانگپور از تغیر شرف جان بهک و پنج سنگ
و لاهور سنگ به یک پله به منصب پادشاهی و دو صد سوار و نواز شش یافتند و دهم سه فیل و چهار ده فیل
از جمله پیشکش مقرری مرزبان میهنه و از نظر کتیا اثر کثرت از آن میان دو ماده فیل به شاه
بلند اقبال مرحمت فرمودند و تم بدین جامه تنیق نکار کردید و یکم بیوم بیع الثانی از پیشکاه فرمان
روانی قاسم خان بکر فتن قلعه سانسور و ستوری و این بر میگردد که او با ولید و امیر

در کتب عدالت
و عدالت

سبب نوزدهم
منزل شاه بلند اقبال

بریت بیت و نهم این ایامی قلعه مذکور رسید جمعی از بنده یار القین نمودند که شب هنگام رفت
 سرکوب با و راه برآمد قلعه بگیرند و مقرر است که آنرا شب خود با دیگر بنده های بادشاهی پور
 نماید اتفاقاً مجبور و وصول جماعه مذوره جوقی از محاذیل که در قلعه بودند ثبات نوزیده به سیم سری
 خانه ها را آتش زده زده سپه و ارکشند و اینان قلعه را تصرف دریا و درند روز دیگر قاسم خان
 به ششون این ماجرا با رفقا بدانجا شتافت و تا یک هفته توقف نموده قلعه را خراب کردند و
 بنده و قمار ماده به مرد و چتر بهوج گذارشته بر طبق فرمان والا هم مجاری الاوقالی روانه استبان معلی گردید
 بهیت و یکم با جمعی که همراه او معین شده بودند دولت لازم است پس دریا فتنه کرد و در
 آن روز شب دوشنبه که بیت و سیوم که یک گری استخار علی باقیمازده نوز و غور شد و زین را
 به الاوز عالم آسای بهر حال زاف و رخ آکین گردانید براننده میرزا حاکم به شاه محل معلی تشریف
 بر تخت مرصع جلوس فرمودند همین اختراجه خلافت شاه بلند اقبال تسلیات تسلیت تقدیم
 رسانیده معلی والا بر کرسی هلاک بیدستور معهود متصل او زنگ عرش اعتلا گذارشته بودند
 و اولیایان با مرتبت و دیگر سعادت اندوزان حضور به تشریف مبارک و تارک شجاعت
 برافراخته بیت و هفتم از وقایع صوبه دار الملک کابل بعرض واقفان نیکوایه سریر خلافت
 بزرگ و چون بهادر یک عرب تهنه دار دره نیکی بیت کرونی هلال آباد جنوبی سمت
 جمع شده به التماس در قبول خود گرفته بود با منصفان و احدیان تغنیات و مانیان و گری
 از الخوس و خود بهجت استیصال کفار آنجا که به مقروض و فساد نیشکی استهوار در غنچه مذکور رسید
 نایبه متبع اهل اسلام عجب افزای کفره بگو سید و حاکم گردید که خدا یان یازده موضعی که با آن
 متعلق است بذریع اطاعت و از غنا آمده او را دیدند و به میامین دین پروری و هدایت کتری
 حاکم از نام نواز بسیاری انگار شتافت که در به جوارش کلمه و نیکوای او امر و نواهی الهی از

به تصرف دارم
 قلعه است منوره

شش نفرین کفار و نیکی

سپه سالک رویه بعد از
پیشکش این شکل

ظلمت شرک و بتیاری و انارش شمشیر میایدن خروج باوشتای نجابت میالند و تمامی پیشکش این سالک
فرخ فال بهای بیت و نه لکه رویه بیا به قبول رسید بتای دهم سال از سیوم و در جلوس عالم برای
او یک نیکو از اقبال و در جهان پرواز و کردگار فی انبار و نیکو شوقی از انبار خلو و مطرز ساز و
که در ظل حمایتش کافه اناام کامروای امن و آرام بوده اسوده خاطر و مقضی امر که باشند و استین
دولتی را به انقوش و دوام زینت بخش کردست قدرتش ابواب عدالت و نصفت بر روی روزگار کشوده
ز نیک ظلم و ستم از صفیایم بر نوازید بعد از آنکه به امتداد و همت این سلطنت و الارزاق و فی این
عهد سعادت است که سیرکات این کیتی نرسیت اما طراوت افزاست کام انوردی زمانیان با مقتضای
و نور مار و مقاصد است و چهره از زمانه به ظلمت زوای مکاره و مقاصد امید که اعوام شود
این دولت خدا داد و انزل بیا و الی الله و پانیده با و درین ایام مسرت فرجام که غلغل
گشت از صحن نامون با و ج کردون رسید و آغاز دهم سال از سیوم و در جلوس محتسب برانده
او نیک خلافت برور شنبه غره حمادی الثانیه سال هزار و شصت و ششم مطابق نهم فروردین سال
سنگینی بخت نمود و گردید در تاریخ حاجی نواد و سفیر عبداللہ خان حاکم کاشغر به خلعت سرفراز
گشته و سوری انوار یافت و از پیشگاه کرم پانزده هزار رویه عنایت شد که متاع هرستان
بهشت نشان خرید بر ای خان بزرگ بر و سیوم بقوه با صره سلطنت سلطان سلیمان بنکوه اسپ عجب کوه
نام از طویل خاصه با زین طلا عنایت نمودند به هم خواجه محمد بنیر و خواجه خاوند محمود به عطای اسپ هزار رویه
نوازش یافته مرخص گشت که به کار نبرد و در دهم هزاره اسپ ترکی که نصف خواجه معین حال
دار السلطنه و نصف دیگر و دار بیک تو لکی از کابل بطریق پیشکش روانه درگاه معلی بنوده بود و نیز
پندیرائی رسید با و دهم که روز شرف نیز غلام بود بر حمت خان حیوان صوبه کرات پانصد و اوت
منصب هزار و پانصدی چار صد سوار و ارتجاعی اسب و در دهم یوسف از اصل و در دهم

مرخصی کاشغر

دکتر حله محمد سر حله

۱۶

مبعض هزاره‌های ششصد سوار غرق افتادند و از آنجا که در راه به انعام صد مهر و راکب و میزبان به انعام
هزاره رویم و اهل انعام به انعام مقرر سروران کردند و در آنجا به هم علمید و انجان امیرالامرا به عنایت خلعت
خاصه با نیم استین و دو کلاه عراقی از تولید خاصه با نین طلا و مطلقا سر برافراشته به ششمی و حضرت کردید و
ابراهم خان مجتهد خلعت و اسب عربی و اسحاق بیک به عنایت اسب عراقی سرافراز گشته همراه
پدر و ستوری یافتند هم جادی الاولی سالکدشته از وقایع دارالملک کابل به مسامح حقایق مجامع
رسیده بود که چون عزیز بیک بخشی با قریب به صحت کس از منصفان و تائیدان بهجت که خدمت
خود به موضع بلخین از توابع تیم محمود عراقی که در قتل او بود رسیدند و پیشکین آن موضع که از آنجا و آن دو
مفسد را با بقا عزیز بیک به قتل رسانیده بود از راه ما منست پذیرفته شده و به موضع مقرر آورده
همه را در یک خانه زود آورند و مرق برآمدند و در آنجا به سلاج به خانه‌های که مشرف بود
برآمده به تیر و تفنگ دست باز دارند و او را با یازده مصعب دار و جوقی از نوکران که از آنجا گذرانند و از آن
پیشگاه سلطنت و حلال به بهادر خان که در پشت و امانت پشت میر لیغ صاحب شده بود که مفسدان به بود
را به مرتکب چنین جساتی گشته اند چنان بالرش به که دیگر گفته از ایشان فنا و پیشه از آن عجب
گیرند با نهم بعضی طرفداران باید از یک خلافت رسید که به بهادر خان به مجرور و موصول فرمان دالایه
میر کلان و مقصود بیک علی داشتند که تا کید تمام به نگاشت که با گروهی از مفسدان تعقیبات
به اکتساب افغانه از غلج و صافی و بوکیانی و به تنبیه فتنه نرومان به برد از آنجا به محمد حسین قوچدار
و ملازم شاه بلند اقبال نوشت که با دو هزار سوار که همراه او مقرر است با اتفاق میر کلان به نوبت باید
انسان افواج تو تک نموده به راه نوزدی در آمدند و در آنجا راه جز رسید که قریب چهار هزار کس
بجزا به در محفلشان آمده میخواستند که فرصت ما فو آنها را خانه کوچ به بخوابند با آنکه به کتل در راه
به بهادر بود از دور آنها را به راه خود نموده خود از نوزی جدا گاری به کتل کردند

مبعض هزاره‌های ششصد سوار غرق افتادند و از آنجا که در راه به انعام صد مهر و راکب و میزبان به انعام
هزاره رویم و اهل انعام به انعام مقرر سروران کردند و در آنجا به هم علمید و انجان امیرالامرا به عنایت خلعت
خاصه با نیم استین و دو کلاه عراقی از تولید خاصه با نین طلا و مطلقا سر برافراشته به ششمی و حضرت کردید و
ابراهم خان مجتهد خلعت و اسب عربی و اسحاق بیک به عنایت اسب عراقی سرافراز گشته همراه
پدر و ستوری یافتند هم جادی الاولی سالکدشته از وقایع دارالملک کابل به مسامح حقایق مجامع
رسیده بود که چون عزیز بیک بخشی با قریب به صحت کس از منصفان و تائیدان بهجت که خدمت
خود به موضع بلخین از توابع تیم محمود عراقی که در قتل او بود رسیدند و پیشکین آن موضع که از آنجا و آن دو
مفسد را با بقا عزیز بیک به قتل رسانیده بود از راه ما منست پذیرفته شده و به موضع مقرر آورده
همه را در یک خانه زود آورند و مرق برآمدند و در آنجا به سلاج به خانه‌های که مشرف بود
برآمده به تیر و تفنگ دست باز دارند و او را با یازده مصعب دار و جوقی از نوکران که از آنجا گذرانند و از آن
پیشگاه سلطنت و حلال به بهادر خان که در پشت و امانت پشت میر لیغ صاحب شده بود که مفسدان به بود
را به مرتکب چنین جساتی گشته اند چنان بالرش به که دیگر گفته از ایشان فنا و پیشه از آن عجب
گیرند با نهم بعضی طرفداران باید از یک خلافت رسید که به بهادر خان به مجرور و موصول فرمان دالایه
میر کلان و مقصود بیک علی داشتند که تا کید تمام به نگاشت که با گروهی از مفسدان تعقیبات
به اکتساب افغانه از غلج و صافی و بوکیانی و به تنبیه فتنه نرومان به برد از آنجا به محمد حسین قوچدار
و ملازم شاه بلند اقبال نوشت که با دو هزار سوار که همراه او مقرر است با اتفاق میر کلان به نوبت باید
انسان افواج تو تک نموده به راه نوزدی در آمدند و در آنجا راه جز رسید که قریب چهار هزار کس
بجزا به در محفلشان آمده میخواستند که فرصت ما فو آنها را خانه کوچ به بخوابند با آنکه به کتل در راه
به بهادر بود از دور آنها را به راه خود نموده خود از نوزی جدا گاری به کتل کردند

از صعوبت مرهم پیاده شده چلو اسپن بدست گرفته به محنت تمام از آن عقبه دستور
معمور متوجه به موضع در نامه رسیده دریا فتند که قویب پنجاه هزار کس از مخاویل بلغین و بخرا
و بر دامن کوه موضع ملکه که مابین و زمانه و بلغین است صفوف آراسته ایستاده اند تکیه بر پند
الی اقبال حضرت شاهنشاهی نموده لبان برق و باد خود را رسانیده آتش افروز میزدند
بگشتند غنیمت کلیم تاب نیران تیغ آیدار و لیران نصرت شعار نیاورده یکه بر شدند و پند
میشد ناوردند به جانب کوه مخدولان را احاطه کرده بگشتش و کوشش بر داشتند از میهن
برگشته و به یک استیصال نمودند و قریب دولت کس که از اینجا چاره از دست ایشان
بخود بودند گشته شد و بقیه ای که در سپهر محنت گشتند از آن میان به ظاهر بخرا
گشتند و مخاویل بلغین به سنگ خود در آمدند و لیران عرضه دعا تعاقب نموده شاه
کابان دو کوهی پناه جای آنها رسیدند و از عدم آگهی بر شیب و فرار زاه تمام تب جلوت
گرفته بهلجا بر بردند و از آن از کثرت بریت و فزونی سنگ بلاخ پیاده شده
به دامن برزخه بقلل و زری خود را به پناه جای مخاویل رسانیدند اگر چه مردودان در پناه
سنگها و فراوان سعی و تلاش نمودند اما مبارزان جلالت آثار به نیروی شجاعت و در میان
آنها در آمده نزدیک صد کس و یک مقتول و جمعی ماسور و باقی را منهدم کردند و پند و پند
شتر و کوفته و غارت نموده به کام معاودت خانه حاجی آنها را سوخته مظهر و سر به معر
خود رسیدند هر یک یک بجزیر قیل با ماده فیلی که شاه بهمن از خان به عنوان پیشکش ارسال شده
بود از آن کسیر انداختند آگاه خان خدمت فوجیهاری نواحی اکبر کباب و دستور سابق و عطای
خلعت سر بر فراخت بستم روپ سنگ را به طور به غایت ملحت خاصه سر فر گشته به قول خود
معرض گردید که نو زام سنگ به عطای پسر عیسی را به طایفه خاصه بایران طاهور اجه را که نزد

کمزوری از اهل و اخلاق منصفانه را با اصدی هزار سوار و ارش یا فستد بیت و دوم حمله
 احکامی سعد الله خان که مراتب فضایل و مارج کمالات او مکرر در جلید دوم این صحیفه مفاد رقم
 پذیر خاتم بدیع است که ازین سپنجی سر انتقال نمود در ماه صفر سال گذشته عارضه در نوارای
 قولنج بر دطاری کردید تا رویه پشته اند که گذارنده بود بر هفتوفی سعادت حرمان تقبیل سده
 اقبال بر خود نه پسندیده هر روز شرف کورنش می انداخت و به این سابق خفایات مرعوب
 تقدیم میرسانید و اطباء عارضه خود نمیکردند و ماه به معالجه تقرب خان عمل نموده در
 از آنکه مرض میکوشید چون اوایل ماه جمادی الاولی از غلبه ضعیف و ناتوانی باز نشین شد
 تقرب خان به سمع و الابرا سدید که بهاریش به غایت صعب است با دوشاه پرورده نواز از
 در عنایت حکمای دیگر را به مداوای او دستوری داده هر روز سه سال احوال او میفرمودند
 چون بر معالجه اینان نیز اثری مترتب نگردید و بیماری زده شد از آنکه شهنشاه
 بنده پرور برای سرفرزای او و اعتقالتش حایم جمادی الثانیه بامید از فلک جلال شاه
 با اقبال به منزل او بر تو فرود افکندند اگر چه به مجرد دیدن بروح ضعیف و ناتوان
 گردید که ازین بیماری رستگاری ندارد اما به صنوف تشویه و دلاسا و اطمینانیت بخشند و
 بدولت خانه معالی متوجه گشتند و به شاه بلند اقبال فرمودند که غرض بجا هستی در می پی
 محکم چون اجل موعود رسیده بود و تا بر اطباء مفید نیفتاد و مرض قوی و قوی ضعیف گشت
 و در تاریخ مذکور ازین عالم فنا به جهان بقا ارتحال نمود خاقان ایشان که ابتغای رضایت
 الهی پیش نهاد همت و الهی آن حضرت است مغفرت او از جناب کبریا مسالت فرمودند و
 از شمول نوازش لطف الهی سپردن او را که در سن پانزده سالگی بود به خلعت و منصبی
 صاحب اختیار و بدیکر سپردن و در خردان و چهار کوح او یومیه رحمت شد و یا محمد خدای

نسخه درون حضرت
 شاهنشاهی
 در سال ای عیار
 در سال ای عیار

قوت سکه الله خان

به منصب سیدی شصت سوار سواران را در دیو جمعی کثیر از نوکرانش که سواران بندگی درگاه
بودند به فروغ طالع در زمره بندگان درگاه به مناصب درخور نوازش یافتن از آن جمله عبد
که نوکر احمد بود و نیز فوجدار میسر او و همایون و علیسر و دیگر برخی محال توبه و خدمت راه داری
ماتر اختلاف اگر آباد و در اختلاف شاه جهان آباد و به خدمت به منصب هنری چارصد
سوار و فوجدار میسر آن و غیره سربازان خدمت و چارم به گرامی کوهر داری جلالت شاه بلبل
چهارم و در امم انعام شد و از محال قبول سعد الله خان که امین مستوفی اختلاف و در آن از پرتو
کردید و در سب فوجدار و در آن به خدمت مردم انکار بخت بیدار قرار یافت و شاه بلبل
پیش از او و ملازم خود را با دو سوار سرباز خدمت تعیین نمودند و او به کام خدمت از خضاب خلعت
به عطای خلعت سواران گشت معجزان با ضافه پانصدی و دات به منصب و هنری دو ص
سوار فوجی میبایست به فراغت در ای رسیده که خدمت و نیز خالصه و تن به و مغرض بود به
به خدمت خلعت از اصل و اضاف به منصب هنری چارصد سوار و خطاب رای رایان
فرودید و مقر شد که تا تعیین دیوان اعلیٰ امور کلیه و خبری دیوانی را بعضی اقدس میرا نید
باشند و اعلیٰ حضرت که باعث نظام عالم و انتظام سنی آدم اند به نفس نفیس به تنقیح آن بر دارند
چه به بیان منشی که حسن تربیت فضل خان شایستگی عبودیت ایشان کیوان امکان بهم
رسانیده و مدتی به بندگی درگاه و الاسراف و زاری داشت منصب الاتماس گرامی کوهر سلطنت
شاه بلند اقبال به آن بخت بیدار غایت شده بود چون به آن و به علانیسی ایشان است
اورا درین تاریخ از شاه صلید اقبال گفته باز به بندگی عتبه سپهر مرتبت غرافتار بخشید و
خطاب رانی و منصبی درخور برخواستند و دوم به حبس مکنید سنکه با را به قبول خود و سوتوری
یافتند و به خدمت خلعت قامت اعتبار بر داشت بهادر چند مرزبان و لایس را به گرامی

دال عبد البنی نوکر احمد
چهار صد سوار بود
ماتر اختلاف اگر آباد
سوار و فوجدار میسر آن
چهارم و در امم انعام
کردید و در سب فوجدار
پیش از او و ملازم خود
به عطای خلعت سواران
سوار فوجی میبایست
به خدمت خلعت از اصل
فرودید و مقر شد که
باشند و اعلیٰ حضرت
چه به بیان منشی که
رسانیده و مدتی به
شاه بلند اقبال به
اورا درین تاریخ از
خطاب رانی و منصبی
یافتند و به خدمت

در سلطنت حضرت عرش آسمانی و حضرت خلیف مکی به بمن فرمان پذیری اولیای
 دولت قاهره بالغام ولایت مکتوبه و دیگر مراجع مباحی بودند و او بره منونی طالع به خلیل خاندان
 بدیجی کشته آید روی عقیق عینه کیوان مرتبه نموده بود از تنگنای خلافت حکم شد که خود برگاه
 مغلی برساند درین تاریخ به تلیم سده جهان بانی سرمایه اقتدار اندوخت و در ویرجیه قیام با برقی
 انوره و برخی دیگر شایه به عنوان پیشکش گذرانید به عنایت خلعت و سپر و مرصع و مالای مردانه
 و در سلطنت مرصع به الماس و جواهر مرصع با پهلوانه و شمشیر باریق طلای منداکار و کافور دان
 مرصع و سپر باریق منیا کار سرافراز گردید و بیخ را به رای سنگه سبزه و به باغ غنچه خود دستوری
 یافت و به رحمت خلعت خامه مفتخر گشت نه آپ عراقی و به سیزده ترکی که بهادر خان از کابل
 ابرق پیشکش ارسال داشته بود از زندگیا اشراف گشت چون صنی خان خدمت بخشید و او
 و واقعه نویسی و کن خوب به تقدیم فرستاده بود به بزرگ او را مورد عتاب باو شای ساخته یکم
 نمودن پادشاهی صد سوار مقیم گردانیدند و حکم شد که بعد ازین بختاب نانی گذارش نباید
 در این ماه میر جوهر استرک آبادی را به خلعت و منصب هزاری و صد سوار از اصل و اخلاق
 و عطای آپ و توفیق خدمت و نور از تغیر او به فوخته مرخص ساختند و مصوب او و آپ
 از توبه خاصه یکی عزلی طرق نفوس ترک نام با زین طلای منیا کار و دیگری عراقی با زین طلای
 ساده به باو شایزه محمد اوزن کریم بهادر عنایت نموده فرستادند چون از جمله پیشکش
 قطب الملک که در دستان رسن آله الا که به کلنده مفصل نگارش خواهد یافت سی لکه
 روپیه تا چن معاودت آن کارا به وصول رسیده بود به محمد صفی بیر بیخ شد که از ان میان
 کسی که حکم نماید آن در خزانة دولتا به شرف صدور یافته است گذاشته تتمه را به امر گرفته
 بر ملا می باید محمد صالح کوفانی به عطای خلعت و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر میر جوهر و

و فرقی منصب و غنایت قلدران طالع کشت نشاندیم بیادش هزاره والا تبار مرا و بخش کن
 که برپیه از خزانة سورت بطریق انعام بر محبت فرمودند محمد زکریا و کداید الی یک میر هزار بخش
 که برپیه و موقوفی طالع بود از دهنده مندی استخوان اقبال از بدشتان بایران و تاجا بدیرگاه کیوان
 آمده بود بر محبت خلعت و منصبی در عوز و اسب و الغنم و غیره و برپیه سیرافرانه کردید و فرمودند
 راجه سحجان سنگه مندیله را خلعت غنایت نموده بدیول اور حضرت فرمودند و یوسف حیدر و
 و امین امن آباد و غیره بفرجاری و امینی حاکم سلاطین سیرافرانه بایران
 منصب میرزا راجه سحجان خلیل الله طایفی بفرقی هزار سوار منصب بجزاری بجزار سوار و
 تاجا سحجان باضافه هزار سوار منصب بجزاری بجزار سوار و سید حضرت خدمت قلعه
 کاکره از تغیر خواجہ عبدالرحمن نقشبندی و از اصل و اضافہ به منصب بجزاری پالنده
 مباحی کشتند و یک بهار و چند زمیندار محانون بعطای خلعت و متکای مریح و صد
 اسب یکی عراقی و از طلا و نود و نه ترکی و یکی زنجیر نیل و محبت ولایت کانون
 سابق موقوف کشت و از طلا و نود و نه ترکی و یکی زنجیر نیل و محبت ولایت کانون
 و دیگری رام کوٹ که سابقا بولن او متعلق بود پس از ان در تپول رای مکرند و حیدر و
 این بریلی مقرر شده ضمیمه آن کردید و او بولن خود و مستوری یافت ثبت بیت و بیستم
 هزار روپہ لیلیه امیراج به اصل استحقاق بزل فرمودند و ان میان هزار روپہ و رسید
 سلیمان مبرری غنایت شد چون تپانه داری حیدر از صف شکن خان چیاچه باید به
 تقدیم نمیرسد بیت و نیم خدمت ندویر به نور احمد مقرر کشت و اورا حکم شد که به عین و
 بیاید سوم شعبان بریم دیو سیو دیو و خواجہ طالب مجلی و سیدی فواد سیر حیدر خان به
 غنایت قبل بلند پایی یافتند و محبت الله و فرقی که به میر سامانی سعد الله و ان کشت

نبرد است و بعد از در گذشتن او در سلک بند با منسلک گشته به منصبی در خوارش یافتند و بخت
بخشگیری احدیان تخنات کابل از تغیر عجم سر بر افراشت بیستم خان بنادیر و زنجب
خلعت خاصه و صدر بک
افغان را در وقت با قتل خود در مرض کردید محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان لغزونی پانصد و سیوار
دو هزار و دو سوار و بخدمت خود جاری و متول داری سیستان از تغیر ابو احمادی پسر
میرزا اوام و پسر در ولد محمد صالح مدبو به منصب پانصد و پنجاه سوار سوار افغانی یافتند بیستم
ابو احمادی و ولد سیف خان از اصل و اضافه هزار و دو صد سوار معرشت چون بیست و یک خان که سنین
عمرش به سبب رسیده و لغزونی اعتماد و دو هزار و دو صد سوار و دوام حضور سواران ظاهر خاقانی و خدما
که بر معتمدان بارگاه عظمت و جابه توفیق نماید به بخت بعروض مرصن فالج از احرار اسلام
شبه کردن مرتبه محروم کردید و در دهم شصت و پنجاه سوار از نیکگاه نوازش مواضع بیت لکه
وام از جمعی مستوفی از اکر آباد بطریق سیورغال با و عنایت فرمودند و به منصب پانصد و سیوار
از ده از تغیر او خدمت در و علی دولت خان خاص به نام داران و در و علی چیلد بانی ترک
به یوسف آقا و در و علی آباد خان بهشت و کام چیلد و در و علی خواصان بنام پسر نوبت خان
مغرض استند و نامدار خان بهر حمت خلعت خاصه و لغزونی پانصد و سیوار و پانصد و سیوار
در هزار و پانصد و سیوار و یوسف آقا از سابق و لاحق به منصب هزار و پانصد
و بیست و کام و نامدار با اضافه منصب سوار از گشتند و در شش و هشتاد و یک سوار و بیست و سیوار
از یک زینت بنادیر و ولایت کلکده و مالش دادن قطب ملک و کرفتن مشکین نمایان برای
سوار کار کردن و در وقت با قتل خود در مرض کردید محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان لغزونی پانصد و سیوار
دو هزار و دو سوار و بخدمت خود جاری و متول داری سیستان از تغیر ابو احمادی پسر
میرزا اوام و پسر در ولد محمد صالح مدبو به منصب پانصد و پنجاه سوار سوار افغانی یافتند بیستم
ابو احمادی و ولد سیف خان از اصل و اضافه هزار و دو صد سوار معرشت چون بیست و یک خان که سنین
عمرش به سبب رسیده و لغزونی اعتماد و دو هزار و دو صد سوار و دوام حضور سواران ظاهر خاقانی و خدما
که بر معتمدان بارگاه عظمت و جابه توفیق نماید به بخت بعروض مرصن فالج از احرار اسلام
شبه کردن مرتبه محروم کردید و در دهم شصت و پنجاه سوار از نیکگاه نوازش مواضع بیت لکه
وام از جمعی مستوفی از اکر آباد بطریق سیورغال با و عنایت فرمودند و به منصب پانصد و سیوار
از ده از تغیر او خدمت در و علی دولت خان خاص به نام داران و در و علی چیلد بانی ترک
به یوسف آقا و در و علی آباد خان بهشت و کام چیلد و در و علی خواصان بنام پسر نوبت خان
مغرض استند و نامدار خان بهر حمت خلعت خاصه و لغزونی پانصد و سیوار و پانصد و سیوار
در هزار و پانصد و سیوار و یوسف آقا از سابق و لاحق به منصب هزار و پانصد
و بیست و کام و نامدار با اضافه منصب سوار از گشتند و در شش و هشتاد و یک سوار و بیست و سیوار
از یک زینت بنادیر و ولایت کلکده و مالش دادن قطب ملک و کرفتن مشکین نمایان برای
سوار کار کردن و در وقت با قتل خود در مرض کردید محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان لغزونی پانصد و سیوار
دو هزار و دو سوار و بخدمت خود جاری و متول داری سیستان از تغیر ابو احمادی پسر
میرزا اوام و پسر در ولد محمد صالح مدبو به منصب پانصد و پنجاه سوار سوار افغانی یافتند بیستم
ابو احمادی و ولد سیف خان از اصل و اضافه هزار و دو صد سوار معرشت چون بیست و یک خان که سنین
عمرش به سبب رسیده و لغزونی اعتماد و دو هزار و دو صد سوار و دوام حضور سواران ظاهر خاقانی و خدما

نکاحش یافت که چون پیش از رسیدن قاضی بدو تباد و قطب الملک از کوه اندیشی و ناعاجیب
محمدرامین را و او را با متعلقان قید نموده و آنچه از ناطق و صامت داشت به تصرف در آورده و او را با
مشتاقان به قلعه کلکند فرستاد و پس از آنکه این ماجرا از جانب مقتدی پادشاه نژاده کامکار بان و بالا
که رسید به عتبه خلافت معروفند استند که چون قطب الملک از بال نه سالگی بجای میرزا بزرگ
ایقبال شنیده به پیش مراد باو احق مقید گردانیده تمامی نقد و زمین او را متصرف گشته است و بجهت بدیاری
او از غنودگی غفلت نشانی با و باین مضمون فرستاده شد که بعد از عتصاف او به عروقه و نفع این
دولت است و انتظام او و در پیش از سلک مذکوران درگاه والا حبس سپردن و منسوب به پیش
از قانون ادب و در پیش باید که بجز و حصول نشان سپردن او را با متعلقان لغیرت و آنچه از اموال او
گرفته است و پس در و الا جز او قدر اخلاص نموده خواهد شد در این حکم نداشت سودی نخواهد بخشید
اگر از راه زنی غفلت اذبار در فرستادن آنها تعلل در نزد حکم اقدس بعد و چون بدو که خود فرستاده
که قاتران مذکور اصل سازد چه اگر درین کار طریق مسامحه و مساوید مسلوب در باعث
زیادتی جرات دنیا داران و کن خواهند شد بعد از وصول عرض داشت از شکایه خلافت به بلخ
قضاخانه ذبه قطب الملک در باب گذارستن محمد امین با توابع و ترتیب نتایج عدم انقیاد و
در پیش سوی خامت مصحوب نیاز بیک و عزیز بیک گزیده و بطریق واکچو کی ارسالی یافت
و حکم شد که اینان به رعیت هر چه تا متر خود را برسانند و زمان و الا در جواب عرض داشت پادشاه
نژاده کامکار صادر شد که اگر چه قطب الملک مثال و باین مثال فرستاده شد یقین که او
بمجرد ورود آن محمد امین را با اتباع خواهد گذاشت اما احتیاطاً بطریق ملقمس آن فرزند حکم میشود
که روانه القصب گردد و مناسبتی مطاع بهت لیست خان نایب به بلو و اقمی ارمغان و نصیری خا
و پیر تهریاج را و دیگر جمعی از منصب داران تعینات صوبه بدلو بر بعد و پیر

۲۷
را نزد بادشاه فرستاده و الا که پسر پادشاه از آنجا که قطب الملک بعد از رسیدن نشان بر طبق آن
کار بند نکرد و الا که کارش بختی نهم بیستم بروج الاول سال گذشته سلطان محمد را با بسیاری از
بند های بادشاه و پسران خود بدو انصوب مخرج ساختند و معزز کرد و لشکری که از دیو گنده
معاودت نموده در آن نواحی توقف کردند به سلطان محمد ملحق کرد و سیوم بروج الثانی
خود از عقب روانه شدند و همین تاریخ قاضی عارف ملازمت نمود اگر چه چکان با او ساز داده
عالی تبار آن بود که پیش از رسیدن سلطان محمد به سرحد ولایتش محمد امین و لواحق او را محبت
الوالا که خواهر فرستاد و کار بجائی که نباید رساندند و پسر پادشاه و تو قیق این سخن از نیافت
و به سبب عدم مساعدت بخت فرمان والا وقتی بدو رسید که سلطان با او از قاهره به ولایت او
آمد او بعد از وصول فرمان و اطاعت برادران سلطان از خوب غفلت بیدار گشته و راه
بشاهی خود برده محمد امین را با والده اش و تبعه او فرستاد و عرض داشتی محبتی بر این معنی داد
مناجعت و فرمان برداری محبت نیز یک و غیر یک بدگاه آسمان ماه ارسال داشت
محمد امین در دوازده کروی حمید را بنا و ملازمت سلطان دریافت و خوف و شیب دل و پیر و خسته
شکر اعطاف بادشاهی به تقدیم رسانید چون قطب الملک از اموال آنها آنچه برگرفته بود باز کرد
نزد سلطان محمد عازم شهر حمید آباد که سه کروی کلکند که محمد قلی قطب الملک آنرا بنا کرده
باین اسم موسوم ساخته است کردید او از شنیدن این خبر از فرط هراس فرزندانش را به قلع
کلکند که اندوخته های خود را در آنجا نگاه میداشت روانه نمود و خود نیز شب چهارشنبه بیستم بروج الثانی
از حمید آباد که در آنجا در آمد و از آنجا به مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و زر نقد و غیره
از نقد پیش از آنجا فرستاده و به همراه خود و دیگر اشیا از قسم قالی و چینی آلات و جز آن که در نیوفت
چون شتی آن دست بهم نداد و در جوابی خود که وسعت تمام در گذشت و از نا عاقبت بینی هیچ شکر

سوار منکالت و تار باده دوزنده برار سپاده ایکی و مانداز و غیره بسر کردی موسی حیدر و کوهیک
و مظهر لودی و میرا بر اسم به قصد نبرد تعیین نمود صبا ح آن چون سلطان محمد نواحی حیدر آباد کناره
تا لاکه موسوم به چین سخاوت رسیده است که معسکر گردانند محمد ناصر که قلع بک او را فرستاده
برو کند سلطان رسید و صند و توج پاز بوا بر و مصر صبح درین اثنا معاشر بطلب بک
نمودار شده شوخی و غیره کی آغاز نهادند و لاوران عسکر فیروزی از همین دیوار معسکر آرای پیکار
چپستی و چا نینم راد ریشیه تیر و تفنگ گرفتند و بسیار من اقبال عدو مال است منتهی از
برداشتند و به نیت گردانیدند تا در شهر بند بقاء نمود و جمعی را مقتول و مجروح کردند
و دیگر ادبار زده در شهر توقف نکرده پناهی فرار پناه به قلعه کلکند و هر دو چون از قلع بک
جنین جبارتی بوقوع آمد و میرا به فساد ناصر لودی سلطان او را قید نموده و دای آن شهر حیدر آباد
به قوت در آورده و باندیشته اندک مباد از لشکر بیان بر سکنه آن سستی رود و متاع که قلع
در حوالی خود گذار لود بتاراج بردند کناره شهر دلو را میخ عسکر منصرف گردانیده محمد ناصر با جمعی
تعیین نمود که به شهر رفته سکن آن بلده را به لجوئی و دلاست از پناهنده کی باز دارد و در کمال
آن از نهیب و غارت و خرابی و دیرانی و تفرقه مهمل نگذاشت و چون عمارت آن از چوب است و
تقابل در گرفتن آتش چنانچه پیش ازین میخیزن سال شنبی در خانه محمد قلی قلع بک از شعله شمع
برده ایوان آتش گرفت و به سقف عمارت رسید و زبانه بر کشیده خانه های اطراف را مشوق
خاکستر گردانید و تا یکماه مشعل و در چند سعی در اطفای آن می نمودند معذی غنی اند و چند آنکه
آب می پاشیدند بشت تر شعله نیز تا یکد بلوغ نمود که شهر را از آتش صیانت نمایند و
خرم و احتیال را امر می دارد درین تاریخ میر عبداللطیف صاحب بادت از او کما تکرده سلطان
را طاعت می نمود و دوز بخیر فیل و یک بلده فیل که از موسی محمدا بر بدست آورده بود و کناره

۴
در نیم عالم الدین احمد که سابقاً نوکر مهابت خان پسران او بود پس از سپری شدن او نوکر قطب
گردیده از جانب قطب احمد آمده سلطان را دید و دو صندوق قیمه جوهر و مرصع آلات و دوزخچین
با سارنقوه و چهار باب ازین و کلکی طلا به نظر در آورد سلطان با حیرت از آن و محمد امین پسر محمد
و محمد ظاهر و محمد بنیک امیرانش را فرمود که اسبابی را که قطب احمد در جوی خود گذاشته است
ملاحظه نموده و ابواب را متفضل ساخته حقیقی از برق اندازان بخواست آن یکبار اندازین و یکبار
قطب احمد در ارسال اموال در میان خود و سلطان بود و مقرر شد که تا رسیدن آن حکیم نظام الدین
در نزد و باشد و از دهم ماه مذکور قطب احمد یازدهه فیل و شصت اسب و یک اسب و میر حمله
فرستاد اگر چه در ظاهر طاعت اما در او سبیل مواسا مسکوت داشته جمعی را نزد سلطان مستعد
و اظهار اطاعت مینمودند و نظر بر زلات خود و استیلائی افواج قاهره و استحکام قلعه و سایر انجام
و ادعیه اری مساجی موفوره بجای آورد متواتر نوشتجات مصحوب معتمدان خود نزد سلطان
روان کرد خواهش کوک مینمودند و تمیز غلامه حقایق نگار کرده که سپهر بیچ الشانی بادشاه را
کامکار قرین عزت و فیروزی از او رنگ آلود عازم کلکده کشند اکنون گذارش می یابند که
چهارم این ماه مذکور از این نواحی روانه شده در شش ماه روز به سعادت آباد که سرائی است بهشت
گردی حیدر آباد و آنرا میر محمد سعید بنایانده و به پنیثه میر حمله استوار دارد و آمدند و بستم از آنجا
کوچ نموده یک گروهی قلعه کلکده که منزل مقرر شده بود رسیدند و از فرساحات بدایره در نیامده
فیل سوار و بهت تعین ملای و دیدن دور قلعه که قریب سه کره است رفتند و خبر آمدن دشمن
نابکار بشنوده سلطان امر نمودند که با افواج خود جانب دشت چپ توقف نمایند و درین
هنگام پنج شتر سوار را در آید و در دوازده هزار پیاده در برابر عسکر فیروزی با غذا حق بان
و تفکاتش بکار برافروختند و قلعه نشینان نیز از بالای حصار فراوان توپ و بان سرفروند

و بادشاهزاده کامکار تقابید یا سید الهی و اقبال لایزال شایسته فیض پادشاه و ملاوران
و غار به مالش مقهوران اشاره نمودند و مبارزان شهبازان نشان از صفوف دریا موج
فرج و سبک ساخته و به خدمات کوه شکن قواعد استقامت متوجه از منزلت کوه اندیده سبانی
شس و خاک پاک برکنده ساختند آن کرده اجل ستیز از قبل کمالی را فوج شسته از پیش از
سبیل ستمها شام قدم او را بر شش دره پروانه وار خود را بر شعله تیغ آبدار التیخ بار شیرین
زده نیست و نا بود نیست زنده تا آنکه سر بسپاری از نیکوستان پرچم سنان دایره ان فرفری
نشان تو میدید السیف خاک دراز بر سر حرمه یعنی پناه به حصار برزد و بیشتر به چنگی که متصل
جمله است در باره و غرض بند های بادشاهی و بانیان امر او منصفان به برخی پیمان شهباز
کشیدند و جوی به پیرایه جوی پیکر است بر آن ستم و از ملازمان آن والاگر نیز جمعی
شکل کردند بادشاهزاده کامکار مظهر و منصور از انجا بدایره مراجعت فرستادند
که سر فرزان خان بابا شمال و مغرب و میرزاخان و غیره شمالی سمت متصل مقابر قطعه ملک و کار
طلب خان و کسری سنگ مرزبان دیو کده میدان شمال و مشرق و او و اجیران و جوی خان
مشرق و روبروی دروازه و پیر سوچی و پیرانم پسر قولباشی خان در سمت مذکور متصل به برج کعبه
و ها قیداد خان و غیره جنوبی سمت حصار محاذی دروازه متصل کاله چو تیره که محمد قلی طلب ملک
برای تماشای جنگ قبل در آن عمارتی ساخته و به قلعه نزدیک است طیار بارافرانندانیان
به دستور موت به افراشتن طیار خلق کوچ سلاست پیران ستم و با آنکه بیت و درم طلب ملک
میرزاخان علی صندوقچه و جواهر و صحن لالت و سه زنجیر قبل با ساز نقاره و پنجاب با ساز طلا
و نقاره فرستاده معروض داشته بود که به جهت استخوان حرامیم و زلات باران با پیشکش منقوش
و نظر بر آنکه او با وجود اظهار خرد و استیلا و اطاعت از ناخردی و کوه اندیشی راه طیار

خالفتم و مکرر مرتکب جنگ شده بود و بارها به جنگ می‌رفت و میرزا بابر را باز نداشت و گرفتار
اشیائی که او به عنوان پیشکش آورده بود و موقوف داشته از فتوت فطری مردم طحار را افزون
کرد از انداختن توپ و پیش بردن ملجای دست بازگشت به بیت و جمع کثیر از کربلای
نا عاقبت بنی بابر و کربلای خراسانی و حریت شیرازی از شمالی و قلعہ محمود
خواستند که بر ملجای میرزاخان بریزند میرزاخان برین اندیشه اطلاع یافت و انماس کوکب
سواران را در آنجا کماکاران و جوی و پیران را از بندهای باو تاسی و خانه خود بستاد
که نه مالش آنها سپرد از دلاوران عسکر فیروزی جلوه بریز رسیده به بند و در آنجا که بود
او بار شکار به شتوخ و شکار کی بان و تفنگ بسیار سودا و دانا آخر کار در غرب تیغ مبارز
نصرت نشان رو به زار نهادند و جمیع طعمه جنگ شمشیر شیران و کمان و کماند و طایفه
کردند و بسیاری بجزج و فرار نموده به قلعه و جبل پناه بردند پیکار گزینان جدا گانه آنجا
معاودت نموده اسیران را بایک زنجیر فیض خیریت مذکور که داشتی جنگ بدست آورد
باوند از نظر رسانیدند و درین تاریخ میوه عید المطلب حاج را به بیت آوردن میر محمد
نمودند به بیت و ششم چون به جمع باو تاسی و دانه نامدار رسید که از اشرار قریب بشتی مفت
هزار سوار و نیزه یک بیت هزار پیاده مرکب آماده از آن میان بیشتر تفنگچی نمودند
و مکرر بطقات و لیران افواج قاهره و صدقات دلاوران عساکر منصوره شکست یافته و کروی
به کشتن و زمینان پیکار فرار نموده بودند باز قدم به پیش نهاده جنوبی سمت قلعه
فرمان آورده مستور جلال اند به دلاوران عالی به قصد اتصال محاذیل سوار شده به این بیت
رو به آراکستند و از آن به آنها نزدیک رسیدند مقام میر مقدم و بار پیش آمده بر سر ناله که
بی چو تیره است ایستاده بودند تفنگ و بان نایره خمال مشتعل کردند و از قلعه

نیز خندان توپ و تفنگ و بان میریخت که هوا می معرکه تیره و چشم دور کار نرفته بود
شکر طغوز از به دروغه آنها پیر داغده و از توپ و تفنگ حصار پاک نداشتند و در اقبال عدو
مال و منشی سپید بکنجند و به چینی و چاکی از ناله شور نموده به تیغ و تیران دشت کمان دست
باز میزدند و در خان بابا و اوران و غیره شیخ میر و محمد بیک و دیگران در فوج بر اول
بودند به تلاشهای نمایان و دوسه نوبت غنیمت را تا دیوار حصار برده جمعی را بر اعلا تیرج کردند
و طایفه را اسیر ساختند و به نظر سر خصل قطب اسماک و میان بیک و شرفه را و و سلمان سنا
که رخنه تیر به چرخ پناه بردند و کوهی به اسم پیری پرانگنده شده بجانب شهر فرار نموده بودند
طایفه از آنها نیز بدست شکران رسیدند و جوقی غارت زدند و این میان بردند
درین آورده کارهای را تا در شاهی چینی بکار انداختند و بر سرخی بکوه نه جرات رخ بر افروخته
و از امان باوشتان برده عالی گری شیخ میر و محمد بیک میرالتش زخم تفنگ برده و
چنان به مردانگی جدا افتند باوشتان برده و الایا از تنبیه مخاجل خاطر و اید داغده و این جمعی
و دیگر دین صنم ناکرید و انستاد و اید و خان و محمد صغی را با جوقی در آنجا گذاشتند و در و جوق
به بلجاری و اید و خان معین ساختند و سر کوب است آورده و جماعه از تنگنایان بحالست آن
مقرر نموده شب هنگام قرین فتح و لغت بدایره مراجعت کردند غده جادی الاوقی با جی مردان
چاند که حسب احکام از وطن خود روانه شده بود و خدمت باوشتان برده عالی گری رسید بیوم میر احمد
و داد و قطب الملک را که دور میر و رالفی او کی بی اوشتان برده کا مکار و دم به سلطان و برخی
و این برین پیشکش آورده بود و بار نیافته به التماس سلطان طلبیدند و حواله ای که آورده بود
نیز گرفته تا منفع شریف معاهد موقوف داشته شد و شایسته علنی که به بیت و بیتم ترجیح الاول
بر طبق فرمان قدر توان از مالوه را پی نرفته بود و با افتخار خان و خان و دیگر تعینات می نمود

سویله کوراه به پیشگری ملت و ملایرهای سلطان را نیز داده و مقرر ساختند که در هر ضلعی از اضلاع
حصار چهار ملایر باشند شمالی سمت میزراخان و مالوجی و کارطلب خان با کیسری است که در آن
دیو کده و پرتیور مشهور و جنوبی با دیداو خان و افتخار خان و جادون برای و مسعود الله
جوقی دیگر در بند لای با و آن پنج و جمعی از ملازمان با دشت هزاره کامکار و پنج از تابان
شایسته خان شه او و اجیرام و چوپان خان و میرداد و ولد میر موسی مانند رانی و میرام و علی
سرافرازان و شاه بنک خان و حبش خان و دلاور خان و یعقوب و لا نیم منشور و از آن
خویشمختی بر غنایت خلعت خاصه و عهد بر مرغ با پهلک گاه با دشت هزاره و الا که و مرجمت
خلعت خاصه و منصب است هزاری و دوزار سوار به سلطان محمد که سبب و دوم ربیع الثانی از
پسگاه رافت بعد در پیوت و فرمان غنایت عنوان مشتمل بر دوزار سوار و در هر یک
بسام تنگ یک در هر یک از غنایت و شش تنگ یک در هر یک از غنایت و شش تنگ یک در هر یک از غنایت
رسید با دشت هزاره کامکار و سلطان آداب استیلاجات بجا آورده شکر عوالم فانی تقدیم
نمودند برین جداران عسکر منصور بر بختی و در دلاور ملایر با برافراشته بودند و روز بروز آنرا
پیش برده بانداختن توب تنگ کاره متنه نشان تنگ ساخته بودند و بر روز جمعی از
نوکزنش برده قنونی طالع به قصد عبودیت استان معلی آمده ملازمت آن والا که می نمودند و
بسام جمعیت او رو به کینختن نهاده بود و از نیزگی تقدیر و شکر فی اقبال کتی پیرا و استیلا
افواج قاهرهای خود جز در روان پذیرای اولیای دولت بدو طراز ندیده میر احمد و میر نصیر
با برخی پیشکش و ستاده اظهار ایل و انقیاد و قبول ایام با یای پیشکش مقرر
اغایت انصاف بر سال بیت و ستم جلد من مقدس و تعیین پیشکش سوای پیشکش نموده و در
انتساب جمیع ایشان به سلطان محمد در میان آمده بمجاوران با دشت هزاره عالی تبار و فانی را

که به قطب ملک صادر شده بود پیش خود نگذاشته عرض داشت سوره در پیش و لفظ
فرمان به ملک بجاغت خیر کی او میکرد و تا یک سو شدن معاهد و فرستادن آن تو
مبنوده در انجام کار فرستاده خواهد شد بر لایق قضا نفاذ شد و یافت که منشور مقدس
پس از پیشکش و گرفتن صند او باطلعی که سابق در دست فرستاده شده
بر سینه دوازدهم میر محمد فصیح که در روز پیشتر بجهت او زمین تخته پیشکش سنوات و سبب
محمد امین به قلعه مستوری یافته بود و فیل و پاره طلا و سکه و پیشکش باو شاهی و عظمی
مستقیم به قطب و در روز پنج فیل یکی با ساز نقره و یک آپ با زرین طلا و ساز فرم صبح به
فردم فیل و برخی دیگر استیلا که از زمین بود آورد و پیشکش باو شد و بی بر شد قلی خان سپهر
در صحنی امر نکرده اند که میر احمد و میر فصیح را همراه ببر و که اینان استیلا به درویش سلطان بگذرانند
و از محمد امین بود باو باز گذارند و پیشکش باو نمودند و نوشت که از آن که از حصص او سهم آورده بودند
مبارک کار طلب خان از دادند که بر روز کوه مبارک واقع شده بر آورده بر قلعه و در آن قطب
نورستان والد خود به جهت استغفار از توبه و معصیت و صند شده بود و التماس استیلا تا
ممنوعه بر طبق خواستش او به سلطان و شایسته نشان گرفته بود که استیلا تا نامه بفرستند
از و موصول آن به امید حصول مرام والده را فرستاد و میر احمد و ولد سادات خان و الوافضل معوی
شبه یکشنبه بیست و دوم حسب الامر پیش رفته او را بدریغ شایسته خان آوردند خان مشارالیه
با احترام تمام تلغی نمود و او روز دیگر بفرموده انکار بکار بوسالطت خاندان بر سلطان را دیده دو آپ
یکی با زرین طلا و ساز فرم و دیگر با ساز طلا و دو فیل یکی با زرین نقره گذرانید چون سلطان
التماس نمود که او خواستش دارد که خود آمده مدعیات و مطابق را معروض و در بنابرین او را
مخصمه بگذرانند او هزار مهر بطریق تبار و پنج آپ از آن بنیاد بکار با ساز فرم و دو فیل با زرین

[illegible]

به نواحی کلکند رسایند دوم حمادی التائید مقابلی عارف است و در این عالم است
و در این عالم که در این عالم است حسین ساعی توقف نماید و در این عالم است
از دانه چو در چاکر و بی تالاب مذکور بود به استقبال آمده آید و در این عالم است
از این جز باز روی انال و آمانی و سرایه سعادت و کمال و در این عالم است
و از این عالم که ساعی ملازمت با دانه انداده عالمیان چارم این ماه در این عالم است
مقرر شده بود بدایره خود کبریت با دانه انداده کمال کار تبارج مذکور ما و بی و در این عالم است
رایه آورده است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
آنرا که خلعت فاخره و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
و یک زنجیر و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
مرام از نشات بادشاهی و انوار اعطاف و الطاف نشانی است و در این عالم است
و این از این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
دور قلعه را گذاشته جمعی را که بجا آورده و در این عالم است و در این عالم است
سلطان جمع میزدیم مقرر گشته بود و در این عالم است و در این عالم است
قطب الملک فرستاده خلعت و حقیقه مرصع و تسبیح مرصع و در این عالم است و در این عالم است
راشتند قطب الملک تلور دانه قلعه پذیرفته شده با غور تلغی نمود و در این عالم است و در این عالم است
لحم برای اینان قرار داده و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
سایند و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
معا و قلمند میر شمس الدین و محمد طاهر را و در این عالم است و در این عالم است

ما و چندی دیگر را هم در مذکر بیرون علم بوقت نمایند و اگر اجاب شده بیاورند اینها
برین فرموده اجل آورده او را با والده قطب الملک که پسرش آمده بود و پسر دیگر که نزدیک
دایره بادشاهزاده گامگاه پسر پاکرده بودند رسانیدند قطب الملک نه اسیر و دیگر نه بیاورید
و نه لکه روی بطریق چهارم است و ششم باجی مرزبان چاندرا لوطی پسر سنانند و
هشتم فرمان والا و علیرضا که اتصال آن به قطب الملک چندی موقوف بود و چنانچه
کاشته آمد سبب آن خوب قاضی عارف فرستادند او استقبال نموده و تسلیات عبودیت
را پذیرای برادر پسر سنانده تارک مفارقت به کیوان سود و از این بابیت خاقانی
نوازش تازه اند و حقه طاعت پیر لایع والا و فرزند پسر قاضی عارف و سلاجقه ماه بادشاهزاده
هر منزل میرجه را فتنه در یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمره و یک یلم
شصت دانه مروارید و پنج فیل با سازنقوه و یک ماده فیل با زین طلا و سه اوقاق و
پنج امانی سه با ساز طلا و دو بایراق نقوه و پنج دیگر آسیا و سه سلطه انکار و سه سلطه
سه انگشتی و دایقوت و نه زمره و طره مبرمج و دو لب با ساز طلا و نقوه و فیل با بایراق
سین و ماده فیل زنجیری دیگر آسیا و سه سلطه و انگشتی الماس و یاقوت و خنجر مبرمج
با پهلوانه و یک فیل با بایراق نقوه و ماده فیل و دو لب یکی عربی با ساز طلا و دو امانی
با بایراق نقوه گذرانید درین تاریخ کار طلب خان را با کسکه که سکنه زمیندار دیو کده رخصت
دادند و قهر غن نمودند که پسر مرزبان مذکور مقرر شد است بوصول رسانند هفتم چوب
بادشاهزاده عالی که با عساکر طفول او عنان معاودت بود با او زنک آبا و مشغول
ساخته به پیغمبر میرجه که در این روز مقام شد و هم به پیغمبر جده قطب الملک
و سه روز توقف نموده چاردهم از تجارتی کشتند ثانی و هم بموضع اندلوانی که در حد

[illegible]

مقدس گذشت مبلغ هشت هزار روپيه بطريق انعام به خود شد احمد بيگ خان
که سبب سرخی امور چندی بی منصب و جاگیر بود درین تاریخ باز به منصب سابق درویش
و پانصدی دوم از سواران سواران می یافت دوم رمضان محمد رحیم سپه عبدالکریم میر علی
دارا ملطون خدمت بخشکی او و واقعه نویسی دارا الملک لاهور و کونین که خدمت
دیوانی بودند از سواران گشتند و هم که روز تیر از ماه تیر و بن عبد کلابی تر
یافت و دراری فلک خلافت و نویمان بلند مرتبت بدستور مرادیه های مرصع
منما کار و ملای ساده گذارند چون تغلب و خیانت و نادر که در این
بند سورت به مصالحه سابق محامد رسید به تغییر منصب و جاگیر آن حسین طبع و ذی فطرت
نورانی عمرت و بکار آن حکم معالی صادر گشت که او و همکارانش و آنچه به خیانت
تغلب لقران نموده بآنست نمایند بایندهم احمد قاسم را بخدمت فوجدار داد و در خدمت
را که به بخشکی در تاریخ تیر از سواران بود بدیوانی و امینی آنجا و به دیوانه و دیوانی
بمنصب نواز من فرمود و در عهد الغزنه را از تغییر روشن بخدمت بخشکی و واقعه نویسی
بر نواز خند محمد صالح اند خودی که دیوانه و دیوانه و فوجدار و امینی آنجا خالداران
از تغییر او به بدی چند مفوض شد و بخدمت دیوانی و دیوانه و امینی که خدمت بخشکی
و واقعه نویسی و دیوانه و امینی که دیوانه و دیوانه و فوجدار و امینی که خدمت بخشکی
به بخشکی از دیوانه و امینی که دیوانه و دیوانه و فوجدار و امینی که خدمت بخشکی
رو بیاچیه در طلی سوار ذی القعدة سال گذشته که ازین یافت از آنجا معاود
عموده هفتم این ماه به تلیم عتبه خلافت سریر افراخت و پیشکش عادل خان بزرگوار
و بز صبح آلات و چهار فیل از آن میان یکی بایران و یک ماده فیل و پنج پسر عربی که

که مصحور می شد و سید علی وکیل خود در نگاه معالی ایستاده بودند و از نظر کمیایا اثر گذشت
و سمیت مجموع آن که و متقابلاً در رویداد سید ولی عجلت سرافراز گردید
نبردور به بهاراجه جوینت در نیک غنایت شد و نیز به سید صلابت خان بنده سید ما شتم بار خدای
صوبه الی آباد به است سید حسن پیر و سعادت برافروخت و یک زبجر فتن بر است
شکست گزرا نند و الور سید سرزبان باند چو که بره منونی طالع همراه او درگاه معالی آمده بود به
مساحت جهانان مفتوح گردید به محمت خلعت و جدر بر صبح و سید اراق منیا کار
سبب سید بهر سوار تارک افتخار برافروخت و باند چو که خدای تعالی در و بطریق
جایگزین شد از دست شیر خاقان غیب دان لکن در سید در کس از مکان صبر
اصلی پور از توابع کوالید لسی نام و دیگری مکرند با طفا در سید در کس از مکان
ای که از این دو شخص دعوی سپری این طفل منیا نند و بر اثبات مدعیان شد
ندارند و مستعد باین دارالعداله قطع و رفع است و سوار نشسته از جای که باطن فیض بران
چیزه گشی صورت غیبیه است صورت فضل واقعه در مرات ظاهر ملکوت ناظر بر توانا فکند و بران
ایام بیان رفت که پیران ام بر اثبات خود بدین شرعی ندارد و سپردار دو پارچه ساخته هر یک
نصفی به بند لشی از بیکانگی فتور انجی نمود و مکرند از شفقت پیری معروض داشت که از دعوی
که ششم و بهلاک اوراقی نیست علی حضرت سپردار با و غنایت فرمودند چون از انا صدق دعوی او
بر همگان گزشت و شراب با این خدیو معذرت گزشت تبارکی که پرتو ظهور افکند و روز کار باریان
حال و لسان تعالی بدعای روز افزون و دولت خاقان اکاد دل رطب اللسان و بهر
سپردار چهار بهل را بنجد بریت مشرف و فرستاد خانه معالی بجای به که بهارید اس سرافراز گردانیدند
چون بعضی طوفان بایه افزک بانی رسید و سید بنان بنوا جی دارالعداله آمده است و نیم

سازش و قبول کرم قاسم خان میرانش و دانشمند خان بختی را حکم شد که پذیرفته شده و با
به سده اقبال برتند آنها بطریق حکم معنی او را برپاگاه والا برتند معنی الیه سعادت تلیم
عند کشت مرتبه اند و خدمت هزاره برتند و برنجی و بر که در آن میان چند بود از کانا
کر و کانا کانت در آورده بطریق پیشکش گذرانید و از پیشکش برنجانیت خلعت خالص
و شمشیر مرصع و باضافه هزاری هزار سوار منصب شش هزاری شش هزار سوار خدمت والا برتند
وزارت کل و مرصحت قلعه ان مرصع و دولیت اب از ان میان کی برلی و دود و اتی از برطولی
خاصه با برین طایفه و فیل از طلقه خاصه با بریق نقوه و ماده فیل و پنج کمره به نقد از اسخر
نواخت حکیم الو القاسم میراندی اگر از راه بصره به بندر سورت و از آنجا به حکم معنی او را برپاگاه کیوان عباده
آئینه بود و در وقت تقیستان اقبال اند و خدمت خاقان دانش برور او را و زمره نیکان الشاک
بخشیده است خلعت و منصب شصتصدی چهل سوار و بر الغام سه هزار و پاره بر نواختند سیاه
تازه مرصع که بدست سدارت و قنای دار السلطنه لاهور و امینی برنجی کاشان میرد
بدیوانی دار السلطنه شیر و فونی منصب نوازش یافت و خدمت قضا از بغداد فاضی حدیق چون
شد درین ماه فیض التما بر سر مقر مبلغ شد و از راه بار باب در مرصحت فرمودند از ان
میان پنجره رو به از خزانه کشمیر به خوشن حقایق و معارف اکاه ملاشاه عنایت شد و
والا برتند کرو با کرده مردم از حسب احتیاج و در باب استحقاق در ایوان سپهر مرتبه
خاص و عام به صنوف اهل حقه و کونا کون جلویات بهره و امیکشتند و زور و در سوال مطا
و در امر که عنید فطر نوید و مالی با قاضی و ادانی رسیده بود حکم اقدس از بیرون در واره
نظارخانه تاسی جامع که کیفیت آن به تفصیل گذارش میاید بدستور سنین ماضیه و در ویدان
کوه پلیر با بر اتقهای طلا و نقوه و فراوان بریق انداز و تفنگی و انداز الیتاده کرده بودند خاقان دین

[illegible]

پنج ماه بدین قیام نمود چون اعلیحضرت غره ربیع الاول سال ۱۰۰۰ هجری قمری در املک کابل
فرمودند نظم صوبه داران خلفه بخلیل الله خان مقرر گشت و اتمام آن بخانی بر تفویض یافت
و در آن سال بان به خواست بعد از آنکه الوی عالم آرا از کابل حاکمیت نمود بایندهم محرم
سال ۱۰۰۱ هجری قمری در املک رسید اعلیحضرت به املک آن شیخ فرخ از بنیان آن پیر شده بود
و بعضی ها میگویند که در آن وقت که درین شهر حاکم بود باید کار شده باشد
و در آن سال در املک آن امور گردید و او مدت در آن و پنج ماه بدین
فرین سال و آن جهانین که کمال به امری بتوجه اقدس باز گشت گاه کاهی برود
افکنده تصرفات بنجام فرمودند و در آن دقیقه سر به سر رفت و کار بند شده و در اتمام آن
بنام سدره میگویند که چون نزدیک به اختتام رسید و در آن سال آن عالم انتقال
بر روح الله زعمه عمارت بادشاهی حکم شد که به مقیم آن پرواز و بالجمله عرض ششم سال
و او آخر رمضان این سال صورت یافت مسجدی بروی کار آمد که تا کلاه مسجد بزرگ افکن
فرخته شده بنایی چینی زینت بخش ساخت خاک نکر دیده بر اندام از آن بی فیهش
عبد معکفان صوامع ملکوت و بر ضلعی از اضلاع خلعت الشیخ مطهری از آن است احباب
کوشش چون مرات بدر منیر مستند و ابان سنگهای لعل فانی لبان لوح خورشید
کسره روشن و در شان نفیس زهی مسجد عالی بی نظیر بود که تا بدر سنگش جو خورشید
بر کلاه افکنده باینکه بلرز سبب ارکان کوه نور و نازم قنادیل انجم فرو ملک سلف همچو
در فلک زار و در پناه اعت دو ما از انجم کف بسو که اجابت که خلقتش در جوت
نظر باز بر روی محراب او است در بامش از سنگ آهینه و از یکین در و جلوه کرد بر این شود
اندرین محراب آهینه فام ز یکین نمازگاه تمام کند و در پیش که بمسور تبت طعه بر طارم خوار نمید

میزند و قصرش از غایت عظمت بقعات سبج چرخ صلی را بر نیزه و امان در آورده پیش طاق و الا نشان
که از روان کیوان کشیده است و هم تیزنگ پایه رفعت آن خوانند محمود و منارهای عالی بنیان
که بر باقی عرش بر سر سیده اندیشه آسمان گردانند و درجه آن نترسند و در این بی نقص
مقت آسمان را که زمین را در گردان نزد بان صحن صفا آکنش چون ساحت است و با سوره ای افروز
سیان عرش و دشت بل چون در خطه رضوان فیض بخش خاطر و بیان از ابد و دستانش خوشتر
سیم بهار فضایی است از این دلکش تر از متضربات روزگار که این به تفصیل کیفیت و شرح است
که این عجا و کما در آن محتوی است میریزد از این قبله برکات بنایی است بهر در بطول نود
فراخ و عرض سی و دو که در کعبه عالی آسایش ثلثت از کعبه است سرخ و سنگ و در عجا
که بر و در آن سحر آثار انواع در آن بکار برده اند و بر و در آن بر کعبه از کعبه است و در آن
که ای امر و بی شکلی است که در سطح محدب آن سنگ سیاه پر چین نموده و در کمال زیبایی مخطوط کرده
اند و بالای آن کلمی مطلقا در غایت تلا و لمعان که در آن نور پذیرد لقب شده کنند و
به هر یک از آن است و ارتفاع آن از سطح عمارت تا شقه بیت و دو و از روی صحن تا سرین
بخا و یک و دو که در کعبه بالا شصت و نه که در پیش طاقی دارد بطول یازده فراخ و عرض
از ارتفاع بیت و دو که در دو جانب آن دو کله است زیب آئین است که کرسی آن از سنگ مرمر
بالای هر یکی نشیمنی است و در کعبه ای سقف مثنی از سنگ مرمر محلی که بر و از آن کلمی است
مطلوع و در کعبه دیگر هر کدام بقطر یازده فراخ است که ارتفاع آن از سطح عمارت تا شقه نموده
است و از روی صحن تا سر کلسی و نه و منطقه هر یک از کعبه بالا چهل و پنج
به هر یکی از این دو کعبه که در دو جانب و در طبعی دارد هر کدام بطول یازده فراخ و عرض هفت
ایوانی بطول سی و فراخ و عرض هشت و شصت است و در این چشتمه احساس پذیرفته بر روی پیش طاق

آیات بنیاد قرآنی و برپیشانی الواه‌های مذکور کلمات لایحات که به برچین کاری سنگ سیاه
نقش شده که دیده چرخ و وارنظیر آن ندیده و نیز در این قدسی مکان در وینار رفیع از
سنگ سرخ و سنگ مرمر و نهایت رشاقت و خوشنمایی قد برافراشته بر کلام نشانی است که
از سنگ مرمر بقطر چای در رخ که بر فرق آن کلمه است اطلالی زیب اقوال و محاذی مینا
و کلام استنای کسبای سنگ سرخ است که کلاه آن از سنگ مرمر است بر یکی ازین چارتر که
کلمه دارد و مظهر از راه این منبع برکات کوفی و الهی از درون و بیرون به سنگ مرمر مرتب گشته و
سنگ سیاه برچین نموده اند و محرابهای نهنگانه آن که یک پنجه است
از سنگ مرمر است از خاک است از سنگ مرمر است و این در از این نقش منتهی
در سنگ مرمر است که مجرای دارد و شیب و سنگ تراشیده و نقش در این اقسام
صنایع بکار برده اند غیر از سنگ مرمر است و در وسط کعبه میان از همان سنگ
کل در عایت زیبای رنوسنمایی در داخل شده فرش این عمارت کده ملکوتی از سنگ
مرمر است که به برچین کاری سنگ سیاه بصورت جای نماز ساخته چنان تجلی نموده اند که هر
ز اولاد حق سبحان آئینه چینی عکس بنیر به کل و شایع است هم در و معلی بغیر
که جمیع این قدسی مکان در کارخانه در السلطنة میباشد است زیب افزون میگردد و در مسجد
که فرش آن از سنگ سرخ است یکصد و بیست و شش ذراع است و در وسط آن حوضی است از
سنگ مرمر بپانزده ذراع در و دوازده ذراع و اطراف آن نهی از همان سنگ مرمر نیم
که آب در سرشار شده و آن میریزد و بر دور حوض چوثره از سنگ مرمر بوجوه و نیم ذراع
و ارتفاع نیم از سطح صحن مسجد جامع از درون چون در شرف حوض میانش کوهتر است اطراف
چارگانه این صحن مصفا الواه‌های دلگشا در رخ افزا از آن میان در هر ضلعی از اضلاع

اصلاح شده کانه آن دو ایوان است هر یک مبنی بر سی و شش ستون که آنرا دورویه برافراشته
و محوئی بر چرخه که برای بودن ارباب تقی بنیافته و دو ایوان غربی سمت راست است
ستون گیرویه پس بنیافته و دورویای اربعه آن چهار برج مربع از سنگ سرخ است که بالای
هر یک نشیمنی است که بنی سقف مشتمل است بر دوازده ستون یکریس و ده کله از سنگ مرمر
است و نیزون یکدکام کلسی است طلائع اند و دو خاور سوی صحن مذکور از ده است مسکت که شرفه
آن سر به اوج برج برین کشیده مشتمل است بر ششیمهای و غرقهای سه رانده و فخر الکدر
در دوروی است مشتمل بر بخاری بقطره نواح و پیش طاقی دارند و شصت بلند
افعت که بر فراز آن کلاه برین کلهای رانده بر کفر و یوبه کاشان است و در شمال
جنوب نیز دوروانه رنج است از سنگ سرخ مشتمل بر کلهای برین کلهای دورویه و پیش
طایع عالی که بالای آن کله سته و چهار تیر کلهای سنگ مرمر است و تیر کلهای ایوان از مسکت
جوش اگر که بنی نموده مشتمل ساخته اند و غیب یه پس هر یک از ایوان کانه
بر بان پایا اگر از سه جانب راه خروج و تفراده در دوازده شرفی سی و شش است
طول مرتبه پائین و دو پنج ذراع و عدد کلام از زمینه شمالی و جنوبی بحجت بلند می
و دورویه پائین هر یک از این پنج و پنج بالجهار تفاح کری این قدسی بنا و مسجد فتوح
که از آثار عظیمه بادشاه رضوان و ستگاه حضرت عرس شپانی از اراکند بر تان است و دور
هندوستان بهشت نشان مسجدی دیگر بنیافته که بنی این والا مکان با کعبه مسجد فتح
برابر است و صحن مسجدی و در وسعت افزون تر است از صحن این مسجد فتوح و از سه مسطح
است و از زره است از سنگ مرمر و این کعبه یکایک اگر چه از همان سنگ سرخ بنا شده
اما سنگ مرمر بسیار بکار رفته و این پنج بر عال بسیار در دوازده دکان نیز سنگ مرمر برین نموده

چون بمر من اقدس رسیده بود که در ولده مسجد فتحپور از فرط رفعت که مستندم عدم استحکام
است که در گذشته بنابر آن حسب احکام در ورزده این ملین سعادت بجهت قربانت و ثبات که در حاکم
مطلب است از آن است بر فراخته تاریخ اتمام کلی از سخنران بنابر آن است که قبله حاجات
آمدن می باشد همان اگر چه بعد از این تاریخ هزار و شصت و هفت است و انجام آن نیز رمضان
سال سنی ام موافق هزار و شصت و شش رقم پذیرفته اما چون قلیلی از کار حکامی و بلامانع
در چهار ماه دیگر می کنند این نظر بچودت تاریخ حکم مقدس در سال مذکور داخل نموده شد
این کار نامه در نامه اعصار و ادوار مساوی چوک و در سه و در اسفند که بعد از اتمام تمام کارهای
آن مقصد کار است و مبلغ هر که روپیه تمام است پذیرفته در همین تاریخ بمجلس حضرت
ملک گرفت و دست بند عمل و در درید که از آنها نهایت شد و به نوزده
سلطان سلیمان در دولت سلطان سپهر شکوه خیمه مرصع با هو لنگاره و محبت
فرمودند و سرخی لالی که خاجه های سبزی پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور که در آن
طیعی جوهر بر سبیل پیشکش گذرانید چون از ملازمان همین کوکب فلک پادشاه بآفتاب
جمع بر است صنو حاقی که بان و الا مقدار مر حمت شده بود و سرخی بدیکه خدایات عده آن والا که
قیام داشتند حسب التماس آن بخت بیدار پیچ کش میس ازین خطاب خانی سرافراز
یا ختمه بودند بهادر خان که به صیانت صوبه کابل قیام مینماید پسید جلالت خان بنیره نسیدانم
یار همه عاریس صوبه آبا و محمد خان دیوان سرکار آوازات کار محمد علی خان که بجانب شته
است و است برق انداز خان میانش درین تاریخ کس دیگر خطاب غرق اختیار
از و ختمه عبداللہ بیک پنجم ثانی میر بخشی به عسکر خان خواجہ معین که به ضبط دار السلطه
طاهر منبایی بود معین خان سید علیزاد و کمال الملک ملتان بغزت خان شیخ داود

داود فوجدار محال مابین مستقر اختلافه کبر آباد و دهر اختلافه شاهجهان آباد و بدو دغان و شند
تهنپوری که در خدمت انعامی مقدار بدوام حضور کام اندونست به نایب خانی و بهر پنج کس
مخانیست شد سیم و چغندر که میر حاج از اصل و اضافت منصب هزار ششصد سواران
گشت به مقام ملکوت خان به خاندان بپای سر برافراخته و سوری الفرافه یافت
و له سعید خان بهادر که قلعه داری ارک کابل به تقدیم میر سید حرات حصار شهر نیز
عبد الله خان برادر کلان او مقوم شد و از اصل و اضافت منصب او هزار ششصد سوار
کردید محمد علی دروغه قیل خانه خدمت میر تون کی بنی بجای اسد الله در خدمت
و سعید الدین لپرت در خدمت بودنی منصب و دروغه قیل خانه و در خدمت قیل وارش
یا محمد هشتم دلاور خان لپرت بهادر بن برهید باضافه پادشاهی در منصب هزار و پانصد
هزار و پانصد سواران کردید حکیم محمد و قیوم که برادر کلانش حکیم شمس
از راه طبابت اعتبار تمام داشت و او را قطب الملک از ایران بکلکند طلبه بود حکیم
از انجا بدربگاه لیوان جاه آمده دولت استانبول و به عطا خلعت خاصه و منصب
پانصدی مقصود و نامی گشت چون مریدان سری نگر به استغفای جوامع گذشته خدمت
اختر برج جلال شاه ملوک اقبال طبعی گشته التماس نموده بود که او بسید آن عالمیقدر رخصت بید
رقم مخوف بر جاید تقصیر او کشیده آید لپرت کلان خود میدانی سنگه را بدربگاه آسمان جاه بگوشد
و بدربگاه آوا که در جناب خلعت ملتمس او بدربگاه بدین ای رسیدن نیز هم میدانی سنگه را
به عقبه علیا آمده دولت کورن در یافت و بهر راه اشرفی آوند ایپ غور و کوچی از
باب از دلاور برخی طویر کاری به عنوان پیکش گذرانید و از نیکاه بنده نوازی به عطا خلعت
و دولت بند مرصع و ایپ تاجان باز پس مطلقا سرافراخت چون قطب الملک دلاوری بقا

پیشکش تعلیمی و در نزد پدرم حاج محمد سعید را که خدمت امینی دایم قیام مینمود به مرحمت
 خان ازبخت به کلکند نزد او فرستادند و فرمان قضا جرایان باین مضمون
 که پیشکش فلان بلاء اهل سمرقند موی البیه روانه درگاه معلی سار...
 وکیل نظر... به عطای خلعت و اسب بازرین نقوه و انعام هفت هزار روپیه و ازین یافته مراد
 محض گردید و خدمت امینی دایم بقاضی نظاما توفیق یافت تا نزد من بعض مقدس رسید
 که حاجه عبداللہ... خان حریر تو را خود رفت هستی بر لب شهنشاه و در روز از لیران
 دیگر خواجہ جان از غرضی منصب بنابر... بار صد سوار از اصل و اضافہ و پنج لیر و دیگر از من
 منصب و... سلطانی... فرزند گردانیدند بیت و دوم سلطانی که از صوبہ تہرہ بکام معلی
 آمدہ بود... خدمت اقدس گردید سی ام انور پسند که مرزبان باندہ بود و بحکم
 و اورلی مرصع و شمشیر با ساز منیا کار و اسب عراقی بازرین مظلوم مدنی سنگد...
 و اورلی... و جہد و شمشیر با ساز منیا کار و اسب بازرین نقوه و فیل سرباز افغانہ باین
 بستند سیوم ذی القعدہ سلطانیا رتبا... میلنا از توابع صوبہ احمد... باضافہ پانصد سوار
 منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فروق مہابارت سرباز افغانہ... ششم محمد ابراہیم شہید
 خدمت بخشگیری و واقعہ نویسی صوبہ ہزار تغیر خواجہ قاسم وارزش... چون رسید ای
 حوسوس میرسان ملکہ دوران التماس نمود کہ داخل لشکر دعا باشد ہم این ماہ میرصدیر طالقانی را
 خلعت و فروغی منصب و خدمت فلان سرباز از کربلا بدین نزد ہم خسرو ولد نذر محمد
 کہ بکام معلی آمدہ بود اجازہ دولت ملازمت اقدس نمود بہ عطای خلعت خاصہ سرباز گردید
 مغل خان ولد زین خان کہ کہ از بی سعادت و تنگدستی تو... یافت کہ خود را در ہم قدم ہمار مجتہد
 بہین اختر فلک... شہنشاہ بلند اقبال... نذرین ارسل کرد منصب و جاگیر اور طرف شدہ بود

بود و مرقی برین سوال کفرانیده مقدم حسب الاتماس الکامکار بخت بیدار به سالمانه پانزده هزاره
نوارش یافت اسم عربین مقدس رسید که آدم خان طوطی در کشتی در کشتی در کشتی در کشتی
اولبری مذکرت از نیکاه از شش محمد مراد و سلطان محمد مراد و زوایای او را نفی منصب برخواستند
و مثبت در بابا کیم مراد و مرتضی شمشیر علی که در وطن خود منزوی گشته به سوغالی
بجمله دایم جود عنایت شده درین تاریخ منصب شصتصدی صد سوار و خدمت دیوانی مستوفیانه از تغیر
علی نقی و مرتضی خلعت فرق مباحات برافراخت و دیوانی سوار باوشتا براده عالمی نسب مراد بخش
علی نقی نقی یافست چون رواج کارخانه ایجاد و با استوالات و مسائل و مسائل و مسائل
و الاتیار مراد و بخش با از دستش استوار خان صغیر نندی عقیق رخا این جهانیا و دختر امیر خان
ایستکی از رواج انعامی هر دست به احمد آباد فرستادند که انوالا التبا
الات و طوالات و نقره آلات و دیگر اشیا که تمیث به یک لکه روید بود بطریق جهان عنایت شد و آن
علی در بابا اضافه و هزار سوار و اسب به اسب منصب پانزده هزاری دوازده هزاره و نه هزاره
در اسب به اسب سوار اسب به اسب سوار اسب به اسب سوار اسب به اسب سوار اسب به اسب سوار
سورت بطریق الد عنایت فرمودند و منقره عاقلیت منضم عنایت ملو و خلعت خاصه
ایب عربی و عراقی انوطیلد خالصه یازین طای امینا کار و طوای ساده مصوب علی اسیر ملک عکبر و خا
کرز بر دوازده فرستادند و چون اسب این اضافه نخواه شد چون شمس الدین و قطب الدین
چوناکه با هم منازعت داشتند سب این بغو جداری و توکل از یقین سواران کردید و شمس الدین
را حکم شد که برکن نر باوشتا براده کامکار محمد اوز کرب بهادر و دو که در غرض حال از
محمود میر کل تپان در پنج شتر بغرم فی پانزده دوات منصب و هزار سوار و بخلاب منار خان
و مرتضی شمشیر بریاق طواو علم و میان کر و ندر غرضه و حو رعایت خان مجتهد بخشید و آن

و اخیر اسحاق بیگ و محمد مومن و ارشد ملک خان بخشیکری احمدیان از تغیر رعایت خان نواری
یافتند چون بزرگترین تقدیر رسید که شاهان پهلویال خشت زندگانی برست غایت الله پسر کلان
اوراد منصب شدی ششده سوارو غایت الدین دیگر سپه او احمد بیگ و بعضی بایده مناصب دروز
سوارو از ساخته بدستور شادمان داخل تعیناتیدار کس از بدید و پهلویال در قبول اسنان مرحمت شد
درین ایام به همین گوگین ملک خلافت و نو نمایان بلند مرتب خلعت بارانی غایت فرمودند
در محرم صفا ماه را بخیزد ملک شیکری و در اتمه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر رضوی خان و معرفت خلعت
و آب و خور و چون بنیادی را به بخشیکری و اتمه نویسی صوبه اول سرفراز ساخته در رسیده بطلب
هفته در اینجی روز که در او گرفت شاقان این روشناسی به منسوب جابجی کیفیت آن در
القاعیف و در حال نگاشته آمد شریف برده نهار از دند و بدستور نشین باضیه نجیب
خلعتها و زینت است بسیار ای ای دوم که در آن مکان فیض امارت و آمده بودند که در
کلام اندر که ششده علی حضرت اران عباد و مکره والا بدو تنی نه معالی مراجعت فرمودند
بر رسید چون رسید منصور سپه سوارو غایت الدین از ناسناری و نه کاری مکره صدر عیابی و تقصیرات بعد
ستوجب عقوبت و کمال بود که در غایتان کریم ستر نظر بخت بدستور که دیرین بنده فدوی با
این استان که چون مکان بود غوغا ایم در ذات او فرموده بودند و او از ادای نامشایسته بانه نمی آمد
بنابران بیادش از داده و الا تبار مراد بخش حکم شده بود که او را از بکرات به مکه معظمه فرستد که بدان
مکان منیف رفته است تعفای کنایان خود نماید بد که به یمن آن از کار ناپسندیده و از کار نیکو سپهر
بازای در سو که از عرض داشت آن عالی نسب به مناسبت مع حایه و جلال که از آن مکره آمده و ظاهر
فرستاد و مناصبت مینماید و خانه را درگاه والاست به وزارت که منصب سرفرازی باید او را به
بنامی پرورد سوار بر نواخته داخل تع

کرم

ل

ل

حرب اکبر از دستور خلافت آمده بود و هزار سعادتمندان را از اصل فرافکنده رای سنگینه
کج سنگه را به منصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد مراد سپه خلافت خان را به منصب هزار
سوار برخواهند نهادند و سپاه کبر اسلام خان بدار و علی خواصان از بغیر نام و اخلاصه منصب عباسی
کردید و بیست و پنجم اسد خان از اصل و بیست و ششم سوار و محمد شریف توکلی را
به فرمانداری تها لیز و ملک حسین برادر مظفر حسین بابائیس بدارت نژاده کامکار محمد اوزون کزک بدار
تجدیدت و جباری هوشنگ آباد از بغیر محمد شریف مذکور و غرونی منصب سرافراز گردانیدند و بیست و نهم
به رسیدن محلی که پیشکس عادل خان بدرگاه آسمانجا آورده بود و چنانچه نگارنده در این مقام
محمود عبدالباقی و جبار شمس آباد از اصل و اضافه سید براری پانصد سوار و خدمت و جباری
شاهی و چند وار نیز سر برافروخت و هم مبلغ ده هزار و صد و مقرر به تاجان و غنائت
فرمودند و یار هم بهادر یک رب خطاب و سپاهان و مور کردید حاجی و فریدی تر علی کارن
قبل قاسم و چندی حکومت چوقان داشت و به اراده بندگی این استان اقتضا از بخارا
بجای آوردن و قاضی عتیبه علیا آمده دولت ملازمت اقدس داشت به مرقم سعت و حقو ملا و
منصبی در خور و عطای اسپ و شش هزار و پانصد میاب کردید چون نسبت از و اوج قره باهر
معدولت سلطان سلیمان نسکو به صبیحه حیده بهرام برادر جوزد جعفر خان مقرر نموده او را از پشته
طلب فرموده بودند و او بدرگاه کیوان جا به رسید و از خباب خلافت جواهر و مرصع آلات
و دیگر اشیا که قیمت مجموع یک لکه و پنجاه هزار روپی بود بطریق جهات غنائت شده به خدمت مقام
چار و هم تابان که بعد از یک پر و شش و نیم گرمی روز ساعت مناکحت مقرر گردید
افزون فلک جمال شاه بلند اقبال آن نور حقیقه مفاخر را بد و قلعه معالی آورده برخی جواهر و سبیل
پیشکش کردند و این ندا علیه حضرت خلعت خا صبر و دست مرصع و انگشت مرصع و یک

حلقه خاصه بایراق نوره بان نو نهال چنین دولت غنایت شده و بدست مبارک سپهر گاه
بفرق آن حد و معالی استبداد و عباد نهدیم سر ایستاد و بعین دوله رو پی هر دو ساعت گزیده حکم
قاضی خوشحال بخوابن سبب الفلاح قیام نمود و فروغ افزای دیده غنایت شاه بلند اقبال با خلف
برایم تسلیمات به تقدیم رسانیدند و در پی هر دو روز در دولت مبارک کبار فرمودند و جدای اتمین از
بر طرف بلندگی گراشد شاه بلند اقبال با مقدس بقای حلقه دوله رو پی بقدر عطا نمود و در بر تاج
بنخلیل الله خان یک زین افغان بیاوکار لالت سه هزار رو پی بطریق الغام غنایت شد بیت و یکم تب
الانما سر باد شایر او را لاله محمد اورنگزیب بهادر جلال کار فرمود جباری و تیرا را در تیرا غده از
تو از قاندر و سر بر افغانی بر سر است قاضی طوفان گز مضافات بالاکها کس سر فزان گردیدند بیت و یکم
محمد بزنجی سر با خافه پاشا الله کد سوار منصب روزگار و پاشا الله کد سوار فزان سر
بیت و ششم حاکم الدین خان فوج جباری انکابان بجای ما دیدار و خان برادر رشید فزان
حیات در پیچیده و شمس الدین ولد مختار خان به قلعه داری او دیکر از تغیر حاکم الدین خان در فونی با خد
سپه سوار منصب هزار و پانصدی به شصت سوار سر بر فزادند بیت و یکم الهام الله و در رسیدن خان
افشاری را با خافه پاشا الله کد سوار منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر فزادند و سلسله
جمعیت ما دیدار و خان از نیم نیکو اگر چنانچه ما دیدار و خان سر بر انداخت و همیشه در منصب مفتخر بود
الاجون برای نگاهدشتن جمعیت او درین قبضه غیر از الهام الله نبود او را با خافه مذکور فزان سر و فز
غده صفو همین کوکب سمار خلافت شاه بلند اقبال یکبار زنجیر فیل با باده فیل غنایت شد یا ز دهم بدین
بقا و آن قدر عبودیت این آستان از بلج به کباب و از آنجا بر سر آمد بود شرف انروز طابت
افزون گشته به مبغنی در فزاد و محبت خلعت و انعام سه هزار رو پی نوازش یافت محمد امین پسر
بیت فزونی بارش خدی در بر تاج و توفیق بنموده بود و حاکم به سده سده مرتب آمده احوار

احرار و دولت داران
 که در راه خدا کار کردند و ان جانفشانی نموده پس
 حضرت سید الشهدا علیه السلام را سبب پاغندی شهید سوار سوار کرد و ایندند با نردی نامی
 محمد قاسم که بر روی دیوان میوتا که کشیدند و الله تعالی القوم نیز و میر جلال بدیوانی بود
 اندر تغیر میر عبدالحی نواز من با مقتدر ابراهیم پسر نذر محمد خان به مستقر اختلاف مرض کردید بعدیم
 این ماه جمله امکنی معظم خان جابر شهنیه که از آن میان الماسی بود و نه لمانک که دو صد و شش زده
 شد و قیمت آن حسب حکم دوله و شش زده نیز بر رویه مقرر کرد
 ابراق طلا و شش زده با ابراق نقره بطریق پیشکش کرد و قیمت مجروح آن با بر رویه سابقا که شش زده
 است و قریب با پنزده که بر رویه شد و قیمت با دشت نه که کار و الا که سبب بیجا
 سوری یا من سلم خان و دیگران در آن چون نه شدت با دشت نه
 کاملاً محاکمه به بهادر به مسامح عفت و جلال رسید که عادل خان حاکم بیجا پوریت و ششم محرم
 در روز دین و نو که او که اکثری غلام اند علی نام شش محمول التلب را که عادل خان چون
 فرزند می نداشت او را بغور زنی بر داشته بود بجایش نشاندند و بنابر آنکه بعدیم این ماه بر لیغ شد
 که انکامکار با شک تعینات و کس انفریب شتابد و این مهم را به بهنجی که مناسب داند با نبرد
 و فرمان والا به جانبان صادر کرد و یکسر عت خود را بدو تدا با دیر شد و تا معاودت آن عالم
 در آنجا شد و محکم خان و شاه نواز خان و مصائب خان و حاجت خان و راجه های سنگه سیرویه و
 افتخار خان و اخلاص خان و امیر خان و میرزا سلطان و راجه سجان سنگه مندیل و راجه دیو سی سنگه
 و پسران و راجه و امیر خان و میرزا محمد مستندی و راجه سنگه چند رات و سید شهاب
 و سید امیر خان و راجه و سجان سنگه سیرویه و میرزا و راجه امیر سنگه نروری و سید علی

ولد عبداللہ خان بہادر و محمد قلی پسر نجابت خان و سید سالار بارہ و ملک محمد و خواجہ غیاث الدین
 و قسند و محمد بیک و یار بیک و پسر اس رتہ و بہو جراج کہنگنار و عبداللہ بیک سرائی
 و محمد و سید فیروز و سید یحییٰ و سید نور العین و سید شیر زمان و ولد سید علی محمد خان
 بارہ و در اوت و یار الدین و جمال و بن و ولد میر محمد و بن و سید سید بیک با باہمانی پدر شوہر و
 اوز بیک و محمد حسین تیرائی و میر محمد صالح و اما شہنواز خان و خواجہ رحمت اللہ و ہدی و
 جان بیک ترکمان و رتہ بہادر ایرج خان و حسینی و برہانی و سید زراس و ولد کوکند اس و سپہ
 و بلوی و ہزار و فتح و کچہو و ولد بیک و ولد بالتون بیک جیدہ جی و خواجہ و شہزادہ و تیرائی و ہدی و
 و محمد معصوم و ولد سید محمد خان و ولد نجابت خان و اندر من برادر راجہ سبحان سنگ
 بند و رتہ بہادر خان افغان و پسر صاحبہا و سید ولی ابرجی و عبدالغنی و ولد خان و رانی بہادر
 نصرت بیک و ولد سنگ و ولد سبحان و دیو و رام سنگ برادر پرتہراج و اور و سید
 نظارات و سید محمد بارہ و سید قطب عالم بارہ و دلیر بہت برادر مہاراجہ و کر و دی و
 از منصبداران کہ مجموع بہت سوار جبار باشند و از ان میان جمع در حضور و فرار و ہر وقت
 و بعضی در اعلان و تہنات خود مناشیر مطالعہ بنام بنیان شرفمند و یافتہ بالبیاری از برق
 اندر از ان سوار و پیادہ و بانداران بہ سہرائی اولا کہ زمین کشند و از سہرا سید بانی کہ از
 شیر گاہ حضور و ستوری یافتند معظم خان بہ غنایت خلعت خاصہ و خور و مرغ بہ پوکنارہ و دو
 اب کی عربی و حکری و عاقی از طویلہ خاصہ بازین طلا و مطلق و فی ان خلعت خاصہ باہر اوق نقرہ و ما
 و از آن نقرہ و خورق مہاراجات ہر روز و ہفت روزہ ملازم و خور و نذر از نقد و حسن مبلغ
 ہفت لک روپیہ بدو بہرمت شد از ان بنیان پنج لک روپیہ نقد و دو لک روپیہ پیر و فیل و ہر
 مہاراجات خان بہ غنایت خلعت خاصہ و پیر و خور و ملازم خاصہ بازین مطالعہ از سلطان خلعت

خلعت خاصه و منصب سربازان هزار و پانصد سوار از اصل و اصنافه و اسب پنجایق از زمین مطلق
از برج خان به عطای خلعت و محمد قلی به خطاب معصه جان خلعت و عنایت اسب و هر کس که
بیک و یا دو کار بیک و عبد الله بیک سرائی به خلعت و اسب و از سابق و لاحق نخستین منصب
هزار و ششصد سوار و دو مین به سوار و اسب و از سابق و لاحق نخستین منصب
نیز بعضی به عطای خلعت و وفوقی منصب و اسب و برخی به خلعت و بعضی به عنایت اسب نوازش
یافتند و قاضی نظامی که برودی به خلعت و خدمت بخشیکری و واقعه کن از تغیر مرجهو ستر
و اضافه منصب سرباز و افت و از عنایتان خواهر عنایت الله نسب و اضافه به منصب
هزار و ششصد سوار نوازش یافت و در همین تاریخ خواهر عنایت الله نسب از نوازش و افت
سی هزار سوار به سوار و اسب و از سابق و لاحق نخستین منصب
به افت و دیوانی میر و دو نوازش از آن تغیر میر و سلطان تورنگی که بید و قلم
ز یک نوازش یعنی داغ از تغیر نظامی معرکه شش هزار خان افغان که خدمت فوجداری
بیری و غیره خوب تقدیم رسانیده بود بدین معین که در نوبت خان خدمت فوج و وفوقی
منصب سرائی از نوازش برافراشت اعلام جهان به شکار گارنگ بشارت دهم خدیجه سال
مطابق به چهارم شهر قرآن الحسین که از قواعده جوئی مقتضی حدوث طاعون و وبا بود و تفاوت
افتاد چون بعد از وقوع این قحطارت باندک زمانی بیماری مذکور در اختلاف شایع گردید
شاه کج و دیگر ائمه که کثرت و از دوا و چاره بیشتر بود شدت گرفت و هر روز جمعی باین طبع در میگذشتند
و غمیت شکار گارنگ که در هر روز و مرغانی آن به مسامع عظمت و جلال رسیده بود و از نوازش
اثری در آن ضلع نبود از خاطر مبارک سرباز و روز پنجم چارم ربع الاول خدمت قلعه داری
از ک در اختلاف بسایه خان معوض ساعته برای شایان اندوزی صید و شکار بدان صورت

سربازانی محمد قلی به خطاب معصه خان

خواهر عنایت الله نسب

از نوازش

[illegible]

باوشای شده بود به انجا آمدند بنا بر این اتمام عمارت مذکوره و خدمت فوجداران
دو آب که بهر یک خان بود به عصفور خان موقوف ساخته او را از اصل و اضافی منسوب
بنام هزار سوار برآوردند در آن روز که در تمامی آن راه قریب پشته و جز و نصف آن مرغان
نمونه و غیره شکار شد و به پنج که از آن اقدس گشته بود در روز است قراولان معانگشتند
و نه مان مقدس رفت که شکار مذکور قابل آن نیست که مرتبه دیگر ریایات اقبال مان
نوجه نماید چون بعرض اقدس رسید که وبای دار اختلاف رویه که گشته به خدمت غنیمت مرا
بر آن وقت نمودند و بر آن شکار پور در پنج روز است و یکم بکنار دی بی چون لطف آورد
بعیت و دوم بدولت و اقبال بر گشتی سوار شد و در روز بیت و پنجم به دار اختلاف رسید
از آن بعد که دو پروردگار بر ساعت مختار و اولی که در راه بودم که رفیع نمود
که به این راه به پیشکش بود و در آن پنجاه و هشت فیاض و ماهه از نظر اقدس گشت و قیمت آن
سه کاسه و در هر رویه نشد و به خدمت فیاضیت پدید کسیری سنگه مرزبان دیر دره بشرف
پنیرانی رسید و قیمت آن یک لاله و پیه مقرر شد در هر آن در خدمت عرض و قانع شد
برضوی خان که از کجرات به عبته والا آمده توفیق یافت چون معظم خان عرض بشرف
اعنی رسیده بود که بدی چند مرصع الماس و یاقوت و عین احمر گرانیه و دیگر سیاهانه
رایل مرزبان کرناٹک گرفته نزد عادل خان فرستاده ام حسب حکم اقدس عذرنا صبر
جلال شاه بلند اقبال در باب فرستادن شیشه مسطوره نشانی مصحوب رونقلام معتبر
عادل خان ارسال داشته بودند از آنرو که بعد از رسیدن نشان بانکه یعنی روزگار
عادنان سپری گشت نوکران او از آن چهار یک را بآخر خدمت جانشین او مصحوب
غلامان مذکور درگاه والا ارسال داشته و در آن نشانی از نظر اقدس گذشت و قیمت آن

وصول در آنکاره شاه جوان
آباد از شکار کرد و بکشتی

در آنکاره شاه جوان

در کتب کبک که رویه پند دوم رستم خان بهادر غیر در جنگ که حسب آنچه بنهیل به شنبه والا آمده بود از آن
 دولت طاعت و عزت و خنده و جشن و بازی و دین اولین خجسته که بولاب نصفه بر روی جهانیا
 باز بود و طایر معدلت به اوج بخلاک در سر و از زمانه به کمال کلام اندوز و زمانه بوصول تانی
 چهره افروز سرالتبتان کنی به کمال خدایا و ساسات یه پیمان از عیار که دولت مصفا و
 اوای جشن ششمی وزن مبارک که عنوان صحیفه شادمانی و طراز کسوت کامرانی و ذریه اکتساب
 برکات و وسيله اقتدار و اوقات است با کمال عالم در پیچیده متردنت تازه بدور و نزدیک ساند
 و به آئین تریمش این جرح بنیان شاه محل مقدس با کمالی شکر از محلی از رفعت کلمات و
 که به رنگ آمیزی و زیبائی آن روی هوا بکارین و صحن آسمان فرو و س آئین کشته بود بدو حکامین
 بر کشیده و طرف آن مجسمه نصب نموده و دیگر فلاح ایوان بسیار بناهای محل رفعت
 بر آراستند و هر طایفه از آن به پردیای از نفیست و در آن ایوان بسیار
 مرصع زینت داده درون ایوان بسیار ایوانی که شال کشته و مرصع و در آن آرا که از
 فوط ضیاء فروغ بخش دیده و خورشید جهان تاب است زید افزود که دانه و پیش از آنکه
 مالی نگار بر اساطین مرصع و محاذی آن شاه میان طلا دوزی بس به تکلف بر ستونهای طلا بوی
 کرده تخت های طلای منیا کار و چترهای مرصع موشج بر در نصب نمودند و بجزای طلا داشتند و
 از ای عود و غبر و باغ ساکنان هفت کشور و حاکمان و ایوانهای اطراف این کاخ بودند
 مرتبت و بر سر در آن ایوان بسیار بناهای پردیای از نفیست و محل طلا دوزی و فلانین های
 چشم شال و دیگر فروشن چنان آراستند که روح القدس برای اوقع عین الکمال اینت این
 میخواند و آسمان جواهر نهم بطریق تباری افشاند و چون خلد برین سحر آراستند و مینا جواهر و
 دل خواست در هر جبهه جواهر

ولای فرخنده دوزن انجام شد و پنجم و آغاز سال شصت و ششم از زندگانی او رسید
در شاه محاسنی تربیت یافت بعد از دو پسر و دو دختر که جماعت دوزن مراکب معزز
بودن بواهر اشرف و عمر اکمل و دوازده و دوازده ای و پنجم و بیستم آمد صدای کوس
کز نوای زلفش گران سر او با نظر کیم این سران بنیم چون کلش از هرگز
و این نواز ساز را مشکران سریرای جهان بینی برافزید بفرخی جلوس نموده دست بحر امول
به بقل عطایرت و دلفش شهنشاه جهان کامیاب کرد و نیز شمس از آفتاب
برآمد برافزید شهنشاهی فلک تاب نخت و دولت رهی به زمین از اوج جلال شاه بلند
پس بخورد و ام از پرنه حویلی کول و دیگر کینات و تاج آن بطریق انعام عنایت فرمود و نتوان
بدر از سابق و این با طلب منصب شصت کرد و بعد از موافق دوازده سال یک روز
به پیشو در دره العین دولت سلطان چنگیزه باضافه هزار و بیست و شصت
هزار و سیصد و سی و دو نفر از کرب و بد چون خدمت نظم و کابل از بهادر خان چنانچه باید بقیم
همین رسید و درین تاریخ حبس الاتماس همین کوثر بحر عظمت و کمال استقامت خان بهادر
فیروز جنگ مغرض شد و عوض اقطاعی که آن اختر سما و خلافت در آن امر و شهنشاه از کین
خالصه و دار السلطنت و نوای آن محال سیر حاصل به آن نخت بیدار عالم قدر و حکمت نمود
و رستم خان بهادر فیروز جنگ به عنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و باضافه هزار و سیصد و شصت
شش هزار شش نفر از سوار پنجم از سوار و اسب سه اسب سیر برافزید و سوار یافت و
بلده کابل و پشاور و دیگر و مرمت شد و حرکت صوبه دار السلطنت از تغیر زمین خان بهادر
نقویان یافت امیر الامر که حاکم از کشمیر بود و از سعادت ملازمت فایز گردید و نیز
مهر نذر گذارند به عطای خلعت خاصه بانند

دست ملکت مفتخر کردیم محمد امین خان را به عنایت نیک پسر عراقی و بر سر دم دیو سیو دیا
با شاقه پالانندی ذات و دو صد سوار به منصب هزارنی هزار سوار و
را بغوفنی پالانندی ذات و دو صد سوار به منصب هزارنی هزار سوار و
و دیگر از ارباب بقی و لاحق به منصب هزارنی هزار سوار و بر اصاب و سید منظور و
شیخاغت خان را به منصب هزارنی پالانندی شمس سوار و به خطاب محبت خان و سید بخار
اورا به منصب هزارنی پالانندی سوار و سید سوار و سید صلابت خان و سید علی اکبر را بغوفنی مقصد
بر نو اختیار نمودند مسیح چیل هزار رویه از چو ابر و طلا و نقره که بدستور بقی نصف مالک کیهان و
شاه بلند اقبال اما ده شانه بود به جمعی کثیر عطا نمودند از آنجمله فضل و محبتیان و منجیان
از سرخ و سید و کبریا از چو نرنگ و محتر خان و کب از هزار رویه عیانت شدند و اصحاب
به خلعتها و نام مغرور سرور از کت زواران از آن بمیر قاسم ده بیرجی صدر مهر مرشد
درین بزم محبت و سرور پیشکش ملکه زنان برخی جو ابر از نظر انور گذشت و اگر ای پسر مرشد و
شاه بلند اقبال جو ابر شصت و مرصع آلات که از آنجمله بلنکی بود به قیمت شصت و هشت هزار رویه
پایه و سرنگ از سنک شیم است و آنرا بالاسر و یا قوت و زمر و مرصع نمودند و قیمت
مجموع یکپانصد و پناه هزار رویه شد بطریق پیشکش گذارند و فلحی جو ابر از مرصع نفیس و نیت
نیت اسب عربی و کچی و پیروزه کاو کراتی و دیگر شیا که بادت هنر دده و آلات باراد بخش از آنجا
ارسال داشتند بود به پذیرائی رسید مهاباد چون سنک و در راه چینه که وجوه نفعان و تحلیل الله
تمام خان و اروپ سنک را ابو و نور و غلبه و راجه اندوده و کونز را هم سنک و فاضل خان و جمعی
دیگر جو ابر و مرصع آلات و دیگر شاید در غرض پایه بطریق پیشکش گذارند و پیشکش محمد امین
خان و وفیل با بریاق نقره و پیشکش از آنجا از نظر اشرف

[illegible]

آنکه از این خلافت بر سر
تولاجت هر یکی از خواجگه رحمت الله و فاضل خا...
و هر کدام از اسمعیل و اسحق پس آن امیران را منصب باری...
و در سینه بر بخان باره و یادگار...
منصب بر از گذشته و شکار مبلغ حل هزار روپیه از جواهر و طلا و نقره که با این مقرر نصف مالک دوران
و نصف طراز است این است و طلال شاه بلند اقبال مهیا ساخته بودند بجهانی عطا فرمودند و هر کدام
زاده یک تکیان و سید احمد برادر سید جلال بخاری و جو بخان و شیخ بنایید و بچتر...
روپیه و بی مجلسیان و اصحاب بهم بسیاری از زر و سیم و سفید عنایت شد و در باب هر یک با غلام
مقرر نواز شد و ثیافتند و از خزانه...
محفل والا امیر...
نصفه و قالیهای پشم شال که در کشمیر...
و و یک در پشم شال و پشم کشمیر که در کشمیر...
بودند و تقبل سده سلطنت کام نداشتند و هر کدام یک زنجیر فیلی به عنوان پیشکش گذراندند
و وضعت عنایت شد و درین دو جشن مبارک پیشکش کو اکب فلک خلافت و نوکیان بلند
بدن تزیینت شد که روپیه پزیرائی رسید...
از کمر و روانه...
گذراندند...
که بر کتبی از برای جو...
آباد و ناانجا حاصل...
معرفت به نخلص...
مظفر آباد و اخصافا

سر فراری رحمت الله
نصیب بر بلند خان

مضافات اسرار و کرامات الهی و روح فرائی موصوف است و در ایام تابستان
سورت حرارت و است کواست هوای آن سرزمین به سبب وزیدن باد شمال به برودت
طایل و از در اختلاف آنجا که میرد به نام مراجعت چوت دار اختلاف پائین است در عرض یک
به آن مصداق میتوان کرد و نیز در آنجا که به هوای اکبر و اکثر بلاد و بکر
است سالها که برسات کم میشود و کما قناید میکند و بنا بر آن در سال است و هشتم جلوه علم
در احکام و الابد و پیوسته بود که در موضع مکرر عمارتی و کثرت بر فراز آن علم تزیید که محل نزول
رایات اقبال کرد و چون از شکر فی تقدیر ایام و با امتداد کشید و ساری رویش است و چنانچه هر
روز جمعی راه عدم میسوزند و چندی از آن مشکوی معلی نیزه شد و درینو لا معصوم
در آن روز که عمارت و کرامت به انجام رسیده و اقبال که ساعت نهضت و الابد
در آنجا که از آبادی که از بیاری در آن رتبه که نبود بکارانی گذرانیده به نشانی
شکار آن لواجی میگردانند و از جمیع دوم حادی الاولی است و هشتم بهمن بدو تاجیه
عقد است و از یک بهر و سه و نیم کبوتری در است فخر بفرخی کفایت مبارک فرمودند
و حکم شد که سیادت خان بدستور مقرر اقله داری ارک و عا نطف شهر در اختلاف و کیرت
پیر راجه به کرامت بیرون شهر میروند و ضیام کو دون عظمت که در
برای سر بکیوان کشیده بود به نرس فرود آمد و کردید و لوجی به محمد و است و است
ظلام و پر سوچی به خلعت و است با این نوره سر برافراخته به جا گیر خود که این
بر کثات آن لواجی است و ستوری یافتند و روز دیگر به نختگی بر اه کسار در آنجا که کسان روانه شدند
پایم این ماه محادی تقدیر امیر آنا که در قبول امیر الامرا بود و مخیم جا
تمام نموده و هشتم از آنجا کوچ فرمودند و هشتم بانی بیته که در اقطاع الیه پنهان بود و پیوسته

در ایام تابستان

بر کاه آباد و معور بنظر افروز در آمد و حسن وقت درک شیخ که خدمت دیوانی ملک ناسر و معور من
بنظر پوپوت اورا یا ضایفه پالانده است و منسوب دو نذر و یا نقدی در معور من
خاصه سرافراز گردانیدند درین منزل نیز دو روز بنشیند تا از راه بدیاز هم رسانیده چنان
بره نوری در آمد چون عسکری که پیش از یک نصفه این کسب کرده و او را شصت نوبتی
الایمید و رفت و در گذشت دوست کامکم که معور خاندان از احمد آباد بهستان معلی آمده بود و پنجست گرد
سنایت خلعت و اسپه را راخته رخصت فرمودند به سید محمد سپه خاندوران بهادریست جنگ که
بجهت بیادنی فالج در در السلطنت سکونت نموده چار هزار روپیه عنایت شدند میکلان بر تنگار
سجاقانی و اندر محمد خان که او را همراه سفیر خود روانه ساخته بود و معصوب موسی الیه و خوش
شناسان از آن میان در وقت چرخ بدگاه رسید و آهسته بود چون دید که موسم
تنگار میگذرد و سفیر جدا شده به سر حصار روانه گشته چاردهم در آن گزینال به بندگی چنان
بر رسید و معور فکره بنظر افروز در آورد و در باب خود اسپه عنوان به کش کدبانند و در شکار
نواز نش به عطا شده برادر سپه برافزاد پانزدهم نزدیک موضع به از جصاصت پرگنه
دری معور کرد و روز دیگر مقام شدند بهار خان بخشی که حسب احکام زکابل آمده بود و سعادت
روز تکیه عنایت فرمود و به عنایت خلعت و جوهر مرغ مفتوح و میاکی
خضر و مغرب جیام کردن و ششم گردانیده او را دیگر مقام فرودن جانی رسید از کلکده و
دولت در وقت قطب امکن از جمله پیشگی بر و معور شده بیت که روپیه نقدی
از جنس معور او بر کاه آسمان جا به ارسال گشته بود و حسب احکام تقدیر آن دولت با دوست و من
نظر مقید گردانید و ششم از انجاردان شده به کوچ ملی کنه بر دیای چون به سفین مرتب گشته بود
فرزول انجیل در بدایت و پنجم از آن فرود معور در ده سبوق است را که بر کنایه ریاست

مرد
در آمد خود را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

مشده بود و بنزد اهل قریه فرستادند و بپاک لباس مزینان فرستادند ایشان
سلطنت و برنجی طویله گاری به آنها
در طرفه مرصع نوزده یافت روز مبارک دوشنبه بیت و نیم موافق بیت و نیم
اسفندار خاقان بهار ابر بر کوه اسفندار سال ۱۰۹۰ هجری قمری ۱۷۰۳ شمسی استاده بدو تلخانه معالی
به تهنیت سرود و بزرگان الهام بیا رفت که هوای انتخابان تهنیت راه کشید و فرج افزای
است و در این انقضای شش و نیم گری که مختار بخت شانسان بود و در این قدم اقدام
سعادته آه که در چون نزار است آن مکان و لطف هوا و صفای اجتناب پذیرده طهر و شوار
سند و فدا و به بین آباد و مونس گشت در میان هست و ششم و نیک آرای که در نشت بارش آب
و آب انبار منوره در حیاط مسجد از کهن سالان روزگار در جانش نمیدادند و نایوب
در میان درخت پخته خضر آباد رانده و برنجی از دیهات آن پخته بجانب
فیض آباد افتاده بود و در راه که خاطر ملکوت ناظر به آب و زمین آباد توجه فرمود و حکم صادر
که در دیهات آباد بعضی مواضع از دیگر کینات جوار به سطح سی که دام به فیض آباد می کردند
میدولت کرده و دوسر آن که مشرف است بر ریای چون و اسرار سلسله مثال استحکام بر آورده
و گرسنی از جانب بیار لغاح نه در ساحل و در مکانی بنا یافته که البش از فراض بار
غور نشینان و در آن مواضعی تر نشین و اگر در غروب و کو اراشیش است
نشین و از روانی و غلطایش چشم سلسبس باب کزن از بلاد غنیمه که بر کنار
بجای آب مذکور بدین صفای روانی و غلطانی نیست عرض دریا درین بخت مکان می آید به باد
و در و دریا می رسد و بنام تلخانی مضاعف میگردد و بسبب عنان در زیادتی در نهان در نهایت صفا
و غلطانی بزیان در و در به توصیف بنام دکل سخن کر در درخت چروار و در نهان

چنانکه سازگار مناجات از آن عشته موج یابد علاج ازین باب اگر پیشینست چو منکان بود
چشم را سازگار و در ضلع غربی دولتخانه و الا که هیچ است سر سبز کنیز الاشجار ازین سرسبز و خوشنمای
سبز و خوش تماشا نمان و نشاء افزای بنیدکان است نظم سجای که خیزد و اما او کند جامه سبز
جاری او مترشد صورت گرا رنگ آن چه در و سبزه که ازین سرسبز نشاء شده است جای او
به هم متصل و چو در میان در غوش هم آمده شاخه پایش شانه و لعل یار دولتخانه خاص
ایوانی است پایه دار اهل سبب و پنج ذراع عرض شست می برفت چشمه و عقب آن پایه در درگاه
دو در درگاه کز و پهنای هر که در دو جانب دو ایوان دارد هر کدام بطول شست و عرض پنج متعل
بر سه چشمه و ازین هر دو ایوان دارد هر کدام بطول شست و عرض پنج متعل بر سه چشمه و ازین هر دو
ایوان را می است بارامگاه مقدس و مسافری ایوان کلان که در آن در نهایت و شست
بر افراخته اند و از سوی این عمارت صحنی است و درازای چهل و شست و سه و در آن صحنی
این حمام و در غایت نراست در ضلع شمالی آن که در آن در آن دولت در و شست و سه
و ایوانها و حجره ها و تک نشسته و عقب دولتخانه خاص از امکاه اقدس است و در آن در آن
ذراع و عرض شست که در دو جانب دو حوض دارد و پیش آن ایوانی است بطول شست و پنج ذراع
و عرض شست که در آن چشمه و متصل این عشته تکه در جانب دریا بر جی است پنجم متعل و عقب شست
نایت و شست و غوش هوا که در آن حجره ها و در آن است از آن عشته این عمارت از سنگ
ترتیب یافته و بر آن نقاشی نموده اند و بهزی از دریا چون که از آن تا دولتخانه
مقدس یک کوه فاصل است و از وسط دیوار مابین طبعی خانه و دولتخانه خاص و از امکاه اقدس سر
بر آید و آبشار شده بار نفع یک ذراع و ربعی و عرض مذکور و غشی که پایین آنست
میخیزد و از آن به بهزی که بر یک و نیم ذراع است و در شست و سه و پیش ایوان از امکاه اقدس

[illegible]

از آنجا که شهر که است شهر از آنجا که حصار می داشت در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
رایت جهان پادشاه کشته می شود که حکم اقدس بعد در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک
در طوق حکم و حصار می بود در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک
چون از آنکه در بارش و شدت برسات سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک
مال هجری و ششم حکم اقدس بعد در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
و استواری برافراز در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
شفت و چهار فرساعت و در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
برج هر برجی بطور و در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
صورت انجام یافت در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
این سال سعادت و شگفتی و در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
بهشت نشان و شگفتی و در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
از سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
است که سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
تالستان در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
است و خوب می کند در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول
بی ضرورت در سوخت که عجل الله فرجه و کلینک و کلینک در سال هجری ۱۰۰۰ در ماه جمادی اول

شدت و اسبیای کرامت پیر و امرد و دست هر پیر و مهر بر لبه است در اول مهر از باران
شود هوا بهتر است در میان خرم و گرم امرد و عین باران است و هنگام غایت لطافت هوا که
باشد که روزی ده بار در مرتبه بار و ابروی رنگین بر آید و این نیز از نام خوشه های هوا
است در مرتبه باران می بار و امانه بر مرتبه ماه گذشته مهر آخر های ایام است
است و باران است در هیچ لطف تمامی دار و روز بعد از یک پیر گرم میگرد و خوشتر
ایل سردی بجای این فصل سه ماه است که بار و باد است هوای رستان است و اگر بارش است
است اگر نه هوای تابستان لیکن در تابستان که فکلی در هوا منیب شد و در رستان
روزی که باران نشود و نسیم نه در هوا گرفته میباشد که نگارنده کیفیت هوای دار
شاه جهان آباد است که بهترین و پاینده رستان جنوب است بل کرید ترین بلاد که در
رستان و رستان هوا منتهی است یا اجمال نگارنده میباید که هوای شاه جهان آباد در
بمقام بهتر است که در راه اردی بهشت باد مشرق و در غور و باد مغرب اکثر اوقات
می وزد و سالی که آغاز بر است از غور و باد میشود و باد و حرکت در می آید و هوای اکبر آباد
به از آنکه در رستان سرد تر از شاه جهان آباد است و شاه جهان آباد سرد تر از اکبر آباد
در شاه جهان آباد و جاده خود و در اقبال خس خانه می بندند اما در اضلاع اربعه خس گرفته
میشود که جانب آن میگیرند و همین که باد به ابر تازد در غایت سرد و خوس هوای
که نگارنده در باب فخر و کفر و عنوان صحیفه مفار یعنی در سویم از جلوس خاتون جهان
و از نیک نشین خدا لیکن سپهر آید که گوشه چتر دولتش سایه بر سر خورشید
شوکتش پای برفرق فو قه این نهاده است شهنشاه جهان داری جوان بخت که خورشید
سوز تاج و فلک تحت دولتش در یای با پایان پر جویش از ناز خلقه در گوشه

جفت سوای دار

نیز در آن مقام سحر و جادوی بسیار و خفیه سخن پردان صورت انجام پذیرفت و سحر بر در کار بزرگوار
ذات و مکارم صفات باو نهاده و اگر دین پرور که از فروغ تسبیح نفوس و نصرت منور
و از نسیم جان پرور عذرا تشریف آید و ریت و زینت گرفت و در آن شب به ساحت
نقش تمیق سوانح ادوار سیه که چون ادوار افلاک پایدار است و احوال و مکارم قرار با و روزی
سودا کنون غامض بدایع کارخانه این دور را به تحریر و تفسیر و کتب و خلاصات و از یاد این سلطنت
و توفیقان بلند مرتبت و دیگر مضایق آن تا پادشاهی که ادراک سعادت این در دیگر مکتب بر نموده
و ترقیم بندی از احوال شکیخ و علما و حکما و شعرا محلی میکرد و اندک گذشت و صاحب باو نهاده
غالبه و از امر و دیگر مضایق و احوال تا پادشاهی که باو نهاده ای کتب و کتب و کتب و کتب
بحر عظمت و جمال شاه بغداد قبا محمد و از لشکوه چهل هزار و بیست هزار سوار و سیصد و بیست و نه
کامکار و چوشت و شجاع بهادر بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
و الا که محمد از نیک زینت بهادر بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
و الا که محمد از نیک زینت بهادر بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
سلطان لشکوه و خستین خلف شاه بلند اقبال و دوازده هزار و بیست هزار سوار و سیصد و نه
و همین فرزند شاه بلند اقبال بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
محمد شاه شجاع بهادر بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
بهادر بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه
عالم بقا حال نموده و بعد از آن بیست هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه هزار و سیصد و نه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوار شهاب خان هزاره سیصد سوار آدم علی هزاره سیصد سوار
سیوم پیمان خان هزاره سیصد سوار فتح علی هزاره سیصد سوار عثمان خان هزاره سیصد سوار
در سال
بدین سنگ
هزاره سیصد سوار سال دهم از دور سیر گذشت و خواجہ غنایت اقبال قشندی هزاره
سیصد سوار سید عبدالمقدر بنیرہ مولیٰ خان هزاره سیصد سوار قلی ترکمان هزاره
سیصد سوار سال چہارم از دور سیوم گذشت و سید پالاہ ازین ہشت سوار اول سبیل
جیلوی هزاره سیصد سوار میر معجوب حاج ہزاره سیصد سوار میر احمد ولد سادات
ہزاره سیصد سوار و سید یوسف ولد امیرخان سیر شش سوار میر علی ولد میروسی
مار زراہ ہزاره سیصد سوار و سید شمس سوار و سید بیک ہزاره سیصد سوار
ندیر بیک ولد فرہان ہزاره سیصد سوار دولت خان ترین ہزاره سیصد سوار یعقوب ولد
ہزاره سیصد سوار سید بہادر ہزاره سیصد سوار سید نجابت ولد سید شجاع خان ہزاره
سیصد سوار خواجہ رحمت اللہ ہزاره سیصد سوار اسماعیل بیک برادر یادگار حسین خان ہزاره
سیصد سوار سید احمد میدافضل ہزاره سیصد سوار سیوم از دور سیوم رو کر ای آخرت
کردید یادگار بیک ہزاره سیصد سوار یوسف آقا ہزاره سیصد سوار عبد الوہاب ہزاره
سیصد سوار سال چہارم از دور سیر در بخالہ باجل طبعی گذشت و محمد علی کامرانی زادی سیصد
سوار سال پنجم از دور سیر گذشت و عرب خان ہزاره سیصد سوار درویش بیک باقش
ہزاره سیصد سوار سبحان سنگ ولد محکم سنگ ہزاره سیصد سوار سید امجدی بہان ولد سیام سنگ
از دور ہزاره سیصد سوار آدم خان تبتی ہزاره سیصد سوار سیوم از دور سیوم گذشت

سرمان هزاری پانصد سوار سیدی یوسف ولد ملک عبترهزاری پانصد سوار احد و هفت
زادی مادر دار عبدالغنی هزاری افسر سوار محمد بن شاه
دو ده هزار دوازده ساله بابرورد در بسن که تونوز سوار پانصد سوار نور محمد
اراهور هزاری با پدر غلام حسن اسراهور هزاری پانصد سوار پوپرخا کهنگهزار هزاری
پانصد سوار بهوجراج دیوکی هزاری افسر سوار خواجہ جان ولد خواجہ عداوی هزاری
چار صد سوار بیسم ولد احمد بیگ اسرا هزاری چار صد سوار امیرایان هزاری چار صد
محمد صفی ولد اسرا هزاری چار صد سوار سلطان حسین ولد صالح خان هزاری چار صد
سوار سید منور ولد سید حاجیان هزاری چار صد سوار روح الله ولد یوسف محمد خان
هزاری چار صد سوار سلطان افروز برادر سید اسرا هزاری چار صد سوار عبد الله مراد
هزاری چار صد سوار محمد بن سلوک هزاری چار صد سوار سید عالم ناب بیهم هزاری چار صد
سید مقتول ولد سید عالم هزاری چار صد سوار دیوان خان هزاری چار صد سوار میر قاسم
شمستانی هزاری چار صد سوار شیخ موسی کیلانی هزاری چار صد سوار سید منصور سید
خانجهان هزاری چار صد سوار نوح حسن هزاری چار صد سوار راجه گوهرین سواری هزاری
چار صد سوار سال دوم از دور سوم در گذشت امام پرتی چند زمیندار جنبه هزاری چار
سوار اعظم بیگ ولد امیر الاما هزاری سیصد سوار اسماعیل بیگ دیگر پسر امیر الاما
هزاری سیصد سوار سید نور العیان ولد سید بقلازاده هزاری سیصد سوار حسن علی
ولد افسر بخان هزاری سیصد سوار وانا دل نبیره عبد الرحیم خان خانان هزاری دو صد
به سوار سال پنجم از دور چشم نور در آخرت کردید سید شیر زمان ولد ناچان
هزاری سیصد سوار رای کاشد اسرا هزاری دو صد و پنجاه سوار سال دوم از دور سوم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیاه سوار خان نقصدی صد پنجاه سوار شتر فرجه و نام و سعید خان بهادر شتقدی صد
پنجاه سوار نیز دانی ولد مخلص خان شتقدی صد و پنجاه سوار سیدی ولد خان شتقدی
میر غیاثی و زید خان شتقدی صد سوار خواجی بیگ خان شتقدی
صد سوار حاج احمد سعید شتقدی صد سوار بزرگ الله و الله خان شتقدی
حکیم صالح شتقدی سی سوار سید عبد الرحمن شتقدی شتقدی
شتقدی شتقدی سوار سال چهارم از وقت دوم در گذشت سید بهر فرزند شتقدی
سوار بایر غلامی شتقدی سوار سید جیوان ایرجی شتقدی یا نقد سوار شتقدی
جله شتقدی یا نقد سوار سید احمد شتقدی یا نقد سوار سید بهر
زدگان شتقدی یا نقد سوار سید و سید بهر سوار سید یا نقد سوار
ولد خانجهان شتقدی سوار میرزا سید علی ارشدانی سوار
سید باقر ولد سید مصطفی خان شتقدی یا نقد سوار رستم ولد شتقدی
صدی یا نقد سوار بهرام برادر سیدی شتقدی یا نقد سوار شاه علی شتقدی یا نقد
سوار شریف جان بیک ترکمان شتقدی یا نقد سوار ابراهیم بیک شتقدی یا نقد
سوار مقصود بیک علی و شتقدی یا نقد سوار سید سراج شتقدی
چهار صد سوار و سال دهم از دور سوم در گذشت سید حسن سوار شتقدی
سوار سال دهم از دور سوم سیدی کرید سید عالم تنبوری
از دور سوم در وقت حیات سید کریم و او فاقبال شتقدی سید و پنجاه سوار سال
از دور سوم سید حیات در گذشت سید سید بهر سوار سید خان خانان شتقدی
سوار شریف خان شتقدی سید سید سوار سید کریم سوار و او شتقدی

[illegible]

بهقصدی صد سوار ۵ رفیق ۵ پسر سعد الدخان بهقصدی صد سوار ۵ خواجہ مہدی سید
 اتابی بهقصدی صد سوار ۵ بسف الدیر ۵ تربست خان بهقصدی صد سوار ۵ کاکریا
 بهقصدی صد سوار ۵ سوم ۵ دور سوم ۵ درگذشت ۵ رمانی بهقصدی صد
 سوار ۵ فتح اللہ ولایت اللہ بهقصدی صد سوار ۵ غادی ۵ بهقصدی صد سال
 ششم از دور سوم رگرای آخرت گشت ۵ محرم خان بهقصدی صد سوار ۵ مطلب
 مقتدر خان بهقصدی صد سوار ۵ ششم از دور سوم ۵ درگذشت ۵ تشکی یک ولد تانار
 خان سفری بهقصدی صد سوار ۵ دوم از دور سوم رخت بست برت ۵ خواجہ
 موسی ولد طلب خواجہ بهقصدی صد سوار ۵ ششم عبدالصمد ۵ دی بهقصدی پنجاه سوار
 ۵ میر محمد امین بهقصدی صد سوار ۵ بهقصدی میر گلخان ۵ دورانی بهقصدی شصت
 سید غفر و اما و زن و بهقصدی شصت سوار ۵ غانی ۵ شصت سوار
 خیر بوج سونکر ۵ شصت سوار ۵ کر در و رس ۵ ولد اول توپا شصت
 شصت سوار ۵ میر اسد اللہ ولایت افضل اللہ شصت سوار ۵ پنجم از دور سوم
 سوم درگذشت ۵ سید عبدالصمد مالک پوری ۵ شصت سوار ۵ پنجم از دور سوم
 دور سوم راه آخرت سپرد ۵ محمد عابد ۵ صالح تیلو ۵ دی بهقصدی پنجاه سوار
 خوشحال سیر خوانده میر زار شصت سوار ۵ بهقصدی صد سوار ۵ خوشحال یک
 قاتل ۵ شصت سوار ۵ چار صد سوار ۵ بیستم خیز میره ۵ بیانی ۵ شصت سوار
 سال سوم از دور سوم سیر می گشت ۵ کنند شصت سوار ۵ چار صد سوار ۵ سال
 سوم از دور سوم درگذشت ۵ یو جی برادر زاده مانو جی ۵ کنی شصت ۵ ارشد
 قلندر یک ۵ سف خان ۵ بهقصدی پنجاه سوار ۵ پروین برادر ۵ بهقصدی

میرزا شمس الدین شاه ولد امیر خان ششصدی ششصد سوار سال دوم از
احمد قاسم ششصدی ششصد سوار فریدون از رت
شاه ولد شیر خان تونور ششصدی ششصد سوار خدا و دست ولد
ششصدی دوسه سوار سال سوم از دوسه سوار میرزا شمس الدین ششصدی دوسه سوار سال سوم
از رت و یک خان ششصدی دوسه سوار میرزا شمس الدین ششصدی دوسه سوار سال سوم
از دوسه سوار در بقیه سوارت رسید نیا احمد ولد سوسه ششصدی دوسه
سوار محرم یک میرزا ترک بدخشان ششصدی دوسه سوار سال سوم از دوسه سوار
مازاد و براموود طه ۱۱ سوار ششصدی دوسه سوار سال سوم از دوسه سوار در رت
یارون در ویشین ششصدی دوسه سوار سال چهارم از دوسه سوار سپری ششصدی
ایر سکه ولد امیر ششصدی دوسه سوار کتور سکه ولد امیر سکه ششصدی دوسه
سوار گیسری سکه ولد پیراهن را تهور ششصدی دوسه سوار محمد منعم ولد مرزا خان
ششصدی دوسه سوار شمس محمد ولد اخلاص ششصدی دوسه سوار
در علیان ترین ششصدی دوسه سوار بهای کار ششصدی دوسه سوار سید
سوی خان ششصدی دوسه سوار بر امیر یک عم زاده ندر محمد خان ششصدی دوسه
خواجہ سن و ده بیدی ششصدی دوسه سوار خواجہ محمد شریف و ده بیدی ششصدی دوسه
سوار خواجہ قاسم ششصدی دوسه سوار سال پنجم از دوسه سوار محامد قلعہ قندار
جبار آمد خواجہ قاسم حصار ششصدی دوسه سوار سال ششم از دوسه سوار بری
محمد علی ششصدی دوسه سوار سال سیم از دوسه سوار علی ششصدی دوسه
سوار قاسمی دوسه ششصدی دوسه سوار محمد سیم برادر زاده قلعہ قندار خان

نشتی پنجاه سوار از جانب ولد حاجان پانصدی پانصد سوار میر ماه ولد
میر شمس پانصدی پانصد سوار سال نهم از دور سوم در گذشت
پانصد سوار سال ششم در دور سوم از دور آخرت گذشت
شیر دانی پانصدی پانصد سوار شیخ عبدالمجید مالک پانصدی پانصد سوار سال نهم
از دور سوم سپری کردید محمد افضل ولد تراسب پانصدی پانصد سوار سال نهم
از دور سوم در گذشت قاسم علی پانصدی پانصد سوار سال دهم از دور سوم
سپری کردید مبارز افغان پانصدی پانصد سوار حیات ولد ذریا پانصدی
پانصد سوار راجه امر سنگ بد کو پانصدی پانصد سوار یوسف خورشید محمد جان غازی
پانصدی پانصد سوار محمد سعید گل پانصدی پانصد سوار سال دهم از دور سوم رخت
بر بست خجیت بنید پانصدی پانصد سوار سراجی پانصدی پانصد سوار و شهاب
پانصدی پانصد سوار میر معصوم پانصدی پانصد سوار ارخان پانصدی چار صد سوار بهادر کلبه
چار صد سوار انداختن ولد چهار ک بنید پانصدی چار صد سوار چلی رومی پانصدی
چار صد سوار راجه گلبن جادون پانصدی چار صد سوار سال دهم از دور سوم سپری
کردید همیر رایی پانصدی چار صد سوار سید انور نیازی پانصدی سید سوار
غوث الله ولد اسد الله پانصدی سید سوار آباد ولد شجاع کابلی پانصدی
سید سوار سال ششم از دور سوم در گذشت محمد ترین پانصدی سید سوار
علی اکبر پانصدی سید سوار سال اول از دور سوم رخت حیات بر بست
رحمن ولد کرد و اس کو پانصدی سید سوار بری سنگ ولد چند بهان زو کا پانصدی
سید سوار ذوالقرنین فرنگی پانصدی سید سوار بهره ورمیره مرزا عیسی

رخان پانصدی دوصد و پنجاه سوار سید ولی محمد ایری پانصدی دوصد و پنجاه سوار
سید عبد رزاق رسول پانصدی دوصد و پنجاه سوار احمد دولت کاشغری
پانصدی دوصد و پنجاه سوار رسال سوم از دور سیم ره نور داغوت گشت محمد علی
دعرب خان پانصدی دوصد و پنجاه سوار میر ابابکر برادر سخا دعرب پانصدی
دوصد و پنجاه سوار سید علی از دور سوم در گذشت ابراهیم حسین ترکمان پانصدی
دوصد و پنجاه سوار اسماعیل بیک پانصدی دوصد و پنجاه سوار رسال سوم از دور سوم ره
دعرب گشت بوری بیک از برادران حسین ملکینان اغری پانصدی دوصد و پنجاه سوار
یوسف برادر بهادر خان از دور پانصدی دوصد و پنجاه سوار حبوت برادر سیم
پانصدی دوصد و پنجاه سوار کونند و سیم پانصدی دوصد و پنجاه سوار
رسال پنجم از دور سیم سیم پانصدی دوصد و پنجاه سوار امین
دعرب پانصدی دوصد و پنجاه سوار رسال سوم در گذشت کشت سنگ
سیره راجه بان سنگ پانصدی دوصد و پنجاه سوار ایدیا برادر اوت رای و گنی پانصدی
دوصد و پنجاه سوار اسماعیل ولد نجاست خان پانصدی دوصد و پنجاه سوار محمد ابراهیم
دعرب پانصدی دوصد و پنجاه سوار سید عبد انبی ولد خاندوران بهادر پانصدی
دوصد و پنجاه سوار طه است خان پانصدی دوصد و پنجاه سوار محمد حسن ولد راجه
میلد اس پانصدی دوصد و پنجاه سوار بهادر سنگ برادر راجه میلد اس پانصدی دوصد
سوار بهرام برادر راجه مذکور پانصدی دوصد و پنجاه سوار خواجه حسن ولد خواجه عبد
پانصدی دوصد و پنجاه سوار سید محمد سید و دیگر خواجه سید ابدی پانصدی دوصد و پنجاه
مصور سیم خان بهادر پانصدی دوصد و پنجاه سوار رسال پنجم از دور سیم سیم

دود افشار ولد ابيار خان پانصدی دود سوار سال ششم از دود سوم در گذشت
مان سنگه ولد راجه بک با حیت پانصدی دود سوار سال ششم از دود سوم در گذشت
دود سوار میر ابو الفتح پانصدی دود سوار ابو بقا ولد راجه بک با حیت
دود سوار سال نهم از دود سوم و ولایت حیات میر ابو الفتح ولد راجه بک
خان پانصدی دود سوار شاه علی ولد سکندر خان پانصدی دود سوار سلطان
نظارات پانصدی دود سوار ابدال بیک پانصدی دود سوار ابراهیم بیک
مبارز خان پانصدی دود سوار اسفندیار بیک کر زبدر وار پانصدی دود سوار
فضایل بیک کر زبدر وار پانصدی دود سوار سال ششم از دود سوم رخت حیات
عبد الغنی بیک پانصدی دود سوار در سال مذکور سبزی گردید ابو ارخان پانصدی
دود سوار فتح سنگه ولد بک با حیت پانصدی دود سوار فتح سنگه برادر ابو الفتح
سنگه ز منیدار پانصدی دود سوار حبیب سیو ویر پانصدی دود سوار رام
برادر بر تبریز راجه پانصدی دود سوار مراد ویر کور پانصدی دود سوار
سال ششم از دود سوم در گذشت او کر سین کور پانصدی دود سوار سال
نهم از دود سوم سبزی گردید ناصر ولد نوبت خان پانصدی دود سوار
ولد حاتم الدین خان پانصدی دود و نجاه سوار سید با نیرید ولد سید بو و شکی باری
پانصدی دود و نجاه سوار شفق الله ولد سید ابو ارخان پانصدی دود و نجاه سوار
شیر خاں دود و نجاه سوار پانصدی دود و نجاه سوار سال و هم از دود سوم
حیات برست ابو بقا ولد میر بو عفت کورانی پانصدی دود و نجاه سوار
حسن ولد ستم بیک ترکمان پانصدی دود و نجاه سوار باقر ولد محمد زکریا پانصدی

پانصدی صد و پنجاه سوار سال ششم از دور سوم با حیات و نور دیده اند روی
 و در بی ای پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک توکی پانصدی صد و پنجاه سوار
 محمد برادرزاده جلاله کاکا پانصدی صد و پنجاه سوار و در سلیمان طوطی پانصدی صد و پنجاه
 محمد صادق و محمد صادق پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک کولای پانصدی صد و پنجاه
 سوار حسن سعید پانصدی صد و پنجاه سوار سال اول از دور سوم گذشت سید شیر محمد با
 پانصدی صد و پنجاه سوار میر خال الدین پانصدی صد و پنجاه سوار سال سوم از دور سوم
 سپری کردید زنجور برادرزاده پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک جبینک و در ایک سنگ
 اشتر پانصدی صد و پنجاه سوار سال سوم از دور سوم و گذشت و در سلیمان و در اندر
 پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک و در ایک و در ایک پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک
 قلی و در ایک پانصدی صد و پنجاه سوار و در ایک و در ایک پانصدی صد و پنجاه سوار
 و در سوار غنایت الله و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان
 و در سوار و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان
 حیات سید و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان
 محمد و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان
 پانصدی صد و پنجاه سوار میر و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان
 و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان
 سید عالم برادر سید و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان
 و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان
 پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان
 و در سید خان و در سید خان پانصدی صد و پنجاه سوار و در سید خان و در سید خان

سال چهارم از دور سوم در گذشت مهر زمان تربایان صدی صد سوار سال پنجم از دور
سوم سپهری گردید نقدی یک یانصدی صد و از یک خراسانی یانصدی صد
سوار بهادر یک خواهر از آن خان یانصدی صد و از یک خراسانی یانصدی صد
یانصدی صد سوار رسید می علی ولد ملک غنیمت یانصدی صد سوار سیاحتی
صد سوار سال پنجم از دور سوم در گذشت خواهر دولت می یانصدی صد سوار
خواهر طایب می یانصدی صد سوار خواهر عبد الله یانصدی صد سوار شجاع یک یانصدی
صد سوار سلطان یک سیوری یانصدی صد سوار سال پنجم از دور سوم سپهری گردید
ظاهر یک قاضی یانصدی صد و از یک سید مقلی یانصدی صد سوار نیکو بهادر را در این
یانصدی صد سوار غنیمت خان یانصدی صد سوار صاحب اول یکی یانصدی صد سوار
سال چهارم از دور سوم در گذشت خواهر سوار شمع معین الدین
راجگی یانصدی صد سوار ویرمیت ولد مهتاب خان خانان یانصدی صد سوار
سید الله ولد نصر الله یانصدی صد سوار میر معظم یانصدی صد سوار بر خوار
ولد عبد الحمید یانصدی صد سوار میر ضعی الدین یانصدی صد سوار رشید
مرزا و ابی یانصدی صد سوار محمد فاضل سپهری یانصدی صد سوار محمد صالح
سپهر وزیر خان یانصدی صد سوار سال پنجم از دور سوم از دور سوم غنیمت
الدین ولد قلع الله یانصدی صد سوار خواهر استحاق ولد خواجه فاضل یانصدی صد
سوار از الله یانصدی صد سوار خواهر می یانصدی صد سوار شای یک
سوار یانصدی صد سوار سال پنجم از دور سوم در گذشت عبد الله
نجاه سوار میر نور الدین یانصدی صد سوار محمد خور ولد مقیم خان یانصدی صد سوار

سوار سید خدقہ یانندی چیل سوار سید عابد یانندی چیل سوار قاضی خوشحال یانندی
سی سوار قادر خان چیل یانندی سی سوار امینا یانندی سی سوار میر صالح نورانی
نویس یانندی حکیم محمد مقیم یانندی یانورہ سوار شیخ فیصل برادرزادہ
مقرب خان یانندی شیخ الہیال متاع و علاء کلاو شہر ابروئی الحال متاع کلاو
خساف و قاضی حکایتی شاه بدست سلاسلہ نبوت سید جعفر نعمتین خلف سید
بلال بخاری دامادی اسرار معرفت ملا خواجہ سالک ملک توح و شیخ ابو المعانی
احوال این گروه حق پیر در طبع اول و جلد دوم این صحیفہ مفاد رقم پیر کشیدہ ملا عبد
الحکیم سیالکوٹی سعد الدخان فاضل خان میر کشیدہ شیخ حاجی احمد سعید مدارج فضائل
و مراتب ملا دست اول و برنجی در دفتر دوم رقم زوہ ملک میان کر وید ملا
عوض و جہر بودش خلیفہ در پنج نزد میر غرض اشکنندی کتب علوم نموزہ برہ
نمای اختر مسووسال ہم از ور دوم بدرگاہ والا آمدہ امر از دولت ملازمت
نمود و نمودارش بادشاہی سہ افزای یافتہ در سلک نیکان منسلک گشت و الحال
بخدمت افغانی اردو می معالی سہ بند است و تہد رئیس متداولات فنون مفعول و
منقول اشغال دار قاضی خوشحال در تہ مجہود عاتقی از مصنفات کامل تو بد
یافتہ وطن اجدادش محمد ابن است خید وقت در دار السلطنہ لاہور بہ تحصیل علوم شری
زی را خدقہ یانندی و زنجار کند را ندیدہ و از ملا یوسف و ملا حسن قبادیانی استفادہ
نمودہ و بعد از آن رواف عربین شد نفین فایزہ گردیدہ و در نیو وقت بہ دست طبع
فرمان حضرت از اشتغال دارد و از نفیس انصال خاقان بہر نوال کا دیار است
قادر خان خواجہ کہ تبدی از احوال و در علمی سوانح سال جاہم این و در نگارش با

بود باد شمس سرشکلی یار سرش خیزد از بیهوشی پیاپی از باد بدش صفت زور شود هر سطر و صحتی
سرخ از حسن خلقش که گفتم سرش بطلان کرده و موطر اگر طفت میزد سوی دریا که در و جاب و می
ز قهرش که نظر اندک است برین دیده مقراض یاب چو رسته از کرم که عباس پیشانی
بر آورم سرخو در این بوی می و در میان خرمن کل نشسته ام بوی می در پریشانی عکس
ز صاف تو چون در می کلکام افتاد و نشسته ام بر چاروه در جام افتاد طالع نه ای همچون شمشیر است
وزنه طشت من و او هر دو یک نام است صفا کی از زار بد خویش نشو که کافا و همین در طبع
حام افتاد و پای نامر خوشتر چون شمع صس سوختم که نشسته عاشق از یاسین این جوان است صیدی
از سادات سینی طهران است و دست طبع سرور و به علوم رسمی انشای دارد سال بیستم زود و ریوم
در سلسله بندگان اندوخت یافته اند بهیت از اوست هم زنده کرده تو و هم کشته تویم
ما صبح صادق تو می انصاف است بیضا که من و یار چون دو چشم همسایه ایم و خانه هم رانده ایم
عکس رویت آبرایی سحرش میکند باده را یاد است و تانک پیش میکند اشک طبع حاتی
دارد که گشتنم شود رنگ ابر روی کل چون شعله سرکش میکند و در هر که هست جیای شک
بر روی کسی که نه است و رنگ است رخصی وانش فخلص از سادات مشهور است شعرا
هم از و تازه میگویند این اشعار از دست است ناکت سیراب کن ای ابرغسیان در بهار فطره تا
میتوانند شد چو گوهر شود این نیم که می را محنت بر خاک میریزد که میلز و دلم بر کی اگر از نا
میریزد و هر روز کامیاب بر روی چاه اوست آینه روزنامه فرج نگاه اوست اگر هر
نات نسبت ترکان زده است از خاک بر گرفته چشم سیاه اوست در صافان را
غم محنت کشتن بیش از خود است است می از این باری که بروش بل است سرخ
اگر دلی بسیار زود از من گذشته و روی سیری که میگوید شمشیر تو بود قلم منبل شود

که در حق کیسوی تو جویم: مظهر صورت کندید اگر از روی تو بپیم: در زیم کم میر که بجای و گرم است
 از حلقه برون چون من: خرم نیست ایضا: فصاحت و جوش بهار سخن مرا: کلاما: هر چه غنچه
 زبان در دین مرا: چنان زلاله و گل روی داشت خند: شد که بر لب جوی بی پایان توان
 سالک نزدی خیزی در ملکند: میر میر در سال دهم از دور سوم: مدت بخت بسیار
 نذکی درگاه سرافراز: در این ابیات مراد است: ای که از اسرار و قد و بلوی ترا
 داده سریت بکل زند: تو بروی ترا: نافه و غنچه دریدند بر سواهی صلب: توان در دست صید
 پرده نهان بوی ترا: بر آشکی است که افتاد و چشم ترا: شد: روی است که بر خاست ز خاک ترا
 بهار خفت و روق فرای انسان است: حدیث روی تو دیباچه گلستان است: چون دست
 که سر بر دست یابی تا سر کوشش باش: اگر دست سوراخ کرد و چ: که خاموش باش: مرد و بیاید
 که بر تانستی ساز و فرست: در جلوه و انوار: شک و سرخوش با بس: ناروا
 بشکله در و در دل مجده است: بجز گشتا که این کاغذ بر آتش است: رفت موسی
 از بی آتش حفر و نبال آب: جلوه معشوق که با آب و گلیا آتش است: است با عاقبت
 با دوست در خواهد گرفت: ما سر ایثار شکیم او سر آتش است: سبب گزیدم و کارم
 افتاد و در توفیق که کار ساز جهان را نظری بی سبب: تقدیر رحمت از و اگر گناه کند
 شفع سالک نزدی محمد عربی است: فرو می کشیدی در زاره میدا منسلک و به نظر از
 و مع پر داری خدیو زمان رطب اللسان اشعارش ز لکین و دلفین است این
 خدیویت از دست: کردت از تر فکند آنکه لیا نه را: قص کنان به آب ده
 همچو مناب خانه را: باز زبان الی سکه ده میگوید: میخورد یا هر که بر افصاد کان
 یا میر: از آن غنم و غنم غنیت که بسکیاری: همیشه همچو کاشت خانه بروم

بسم الله الرحمن الرحيم
در رهنشساب تیر دار و عمر تو چنان کان بهر که میانی نقش خانه را نه کی زیم
خجرت خواهد و کم کیو گرفت بهر بروی توان مقیم تر ابرو گرفت عذمت خلایا
بقدر طرب است میدهد کرسبوی خرد حجاب آساید با بسته و در خیابان از ناکی
بی اعتبار آن سر کویم که نقش بود یا از تنگ نشنیده به بهلیم یقینیت در قطع تعلوقه
تقصیر نفس متعجب بود و دار و ناما در کف متعجب بود امام و قبله اهل نجاست همگان که شد به سجده
در گاه او فلک مامور نشست بعد از اما بیا بیا باش جابه از آن عقل و هم
میدید نظام امور را صلاح خلق در ایام او خیابان شد عام با که در اندیشه و بر فرا
و بهمان مور بیع ماده اگر کرم مشو و عصبت موز نشسته سر از تاک برزند انوار
چو سان زمان قلم می کند شای گنای چگونگی مور تواند ز بحر کرد و عبور به شیشه جارجین
مسدس نه صفت از کثرت سه مولد تا بود معمور سراسر ای دولت اورا یکم بر در
تعالی اساس و قضایانی و قدرند و در باقی حضرت فرمان و عزت خلیل بعضی هم خفیه در سطر
تحت بلا کتاب چون ملک انواب جلد سیوم شاه جهان نامه تبارج سسی هم شهر

در حقیقت سحر ای بنوی صلی الله علیه وسلم مطابق و هم ماه الکونین
شاه علیه السلام در کسبه در بلده تبارس خط احقر العباد خجفت
غلام حسین ساکن دارالسور و خنوز
درست اجتنام و غیب
اتمام نیت

